



شبهای پیشاور

تألیف

سلطان الواعظین شیرازی

جلد اول

تحقیق و تصحیح

مؤسسه جهانی سبطین



مسأله امامت و جانشینی پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مکتب تشیع از اهمیت و جایگاه بسیار ویژه ای برخوردار است و یکی از اصول دین به شمار می رود.

امامت یک مسأله تاریخی بدون فایده نیست، بلکه یکی از مهم ترین و حیاتی ترین مسأله اسلام است؛ مسأله ای که منشأ تفکری خاص و انتخاب روشی ویژه از جهت علمی و برنامه زندگی است.

بدون شک مسأله امامت تأثیر فراوانی در ابعاد مختلف زندگی فردی و اجتماعی داشته و دارد و در یک کلام، مسیر رشد و تعالی فرد و جامع را مشخص می نماید.

امام رضا علیه السلام در تعریف امامت می فرمایند: “امامت حافظ و رهبری دین و نظم مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.”^(۱)

به همین جهت مسأله امامت در طول تاریخ اسلام همواره مورد بحث و گفت و گوی عالمان و اندیشمندان بوده و یکی از مباحث مهم علم کلام به شمار می رفته است.

در این میان عالمان و بزرگان تشیع با تمسک به کلام الهی که می فرماید: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛^(۲) “و با آنها به روشی که نیکو تر است، استدلال و مناظره کن” همواره به بحث ها و مناظره های متعددی با علما و بزرگان از سایر فرق اسلامی پرداخته اند و هزاران کتاب و مقاله در خصوص مسأله امامت و خلافت بلافضل امیر مؤمنان علیه السلام بعد از رسول خدا ﷺ به رشته تحریر درآورده اند که از جمله آنها می توان به عقبات الانوار، المراجعات، الشافی فی الامامة، الغدير، شب های پیشاور و... اشاره نمود.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- سوره نحل: آیه ۱۲۵.

کتاب “شب های پیشاور”

کتاب ارزشمند “شب های پیشاور” مجموعه ای از مناظره های جذاب و پر محتوای مرحوم سلطان الواعظین شیرازی با جمعی از علمای اهل تسنن در شهر پیشاور پاکستان است که در سال ۱۳۴۵ هـ ق صورت پذیرفت و پس از ده شب که این مناظرات شنیدنی انجام شد، جمع کثیری از علما و دانش مندان اهل تسنن به مذهب تشیع گرویدند. این مجموعه ارزشمند نخستین بار در سال ۱۳۷۵ هـ ق به دستور حضرت آیه الله بروجردی به زینت طبع آراسته شد و پس از آن ها به زبان های عربی، اردو و انگلیسی به چاپ رسید و مورد استقبال علاقه مندان در سراسر کشور های اسلامی قرار گرفت.

شرح حال مؤلف کتاب

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی عالمی فاضل و خطیب و واعظی توانا بود که در سال ۱۳۱۴ هـ ق در شهر دیده به جهان گشود و پس از گذراندن مراحل مقدماتی علوم دینی در تهران دیده به جهان گشود و پس از گذراندن مراحل مقدماتی علوم دینی در تهران، به همراه پدر بزرگ و ار خویشت در سال ۱۳۲۶ هـ ق ره سپار عتبات عالیات شد و در آن جا به ادامه تحصیل دینی خود پرداخت و از محضر اساتیدی چون سید میرزا علی شهرستانی، شیخ غلام حسین مروندی و شیخ موسی کرمانشاهی استفاده نمود و سپس به ایران بازگشت و در قم از محضر شیخ عبدالکریم حائری کسب فیض نمود.

از آن جا که مرحوم سلطان الواعظین در فنّ و عظم و خطابه به استادی تمام و کمال، بود لذا در سفر های متعددی که به کشور های اسلامی از جمله سوریه، مصر، فلسطین، عراق، اردن، هندوستان، پاکستان و... داشت در مجالس مختلف به نشر معارف ارزشمند اسلام و مکتب والای اهل بیت (علیهم السلام) می پرداخت و بعضاً با بزرگان و علمای فرقه های مختلف دینی و مذهبی به مناظره می پرداخت که یک از اثر گذار ترین مناظره های ایشان مناظره ای بود که شهر پیشاور پاکستان در سال ۱۳۴۵ هـ ق با جمعی از علما و بزرگان اهل تسنن روی داد که حاصل آن، اثر ارزشمند “شب های پیشاور” شد.

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی پس از عمری که سراسر تلاش و کوشش و خدمت به مکتب اسلام و آستان مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود بالاخره در شعبان سال ۱۳۹۱ ه.ق در شهر تهران دار فانی را وداع گفت. پیکر پاکش پس از انتقال به شهر مقدس قم در مقبره ابو حسین در کنار قبرستان نو به خاک سپرده شد.

امتیاز های چاپ حاضر

مؤسسه جهانی سبطین، در راستای اهداف فرهنگی خویش، به ویژه تلاش گسترش فرهنگ مکتوب شیعی و نشر کتاب های گرانسنگ علمی عالمان شیعه، پس از بررسی و درنگ در کتاب ارزشمند “شب های پیشاور” و پی بردن به ارزش های علمی و معنوی، به این نتیجه رسی که اقدام به نشر این کتاب بهمانند نماید.

پیرامون امتیاز های چاپ جدید کتاب شبهای پیشاور توسط مؤسسه، باید به نکات زیر اشاره نمود:

۱. از آن جا که بسیاری از آدرس های منابع روایی که در متن اصلی کتاب “شب های پیشاور” آمده است با چاپ جدید و فعلی هم خوانی نداشت، لذا در تحقیق جدید این کتاب، آدرس های منابع به وسیله نرم افزار های حدیثی و نیز منابع کتاب خانه ای تا حد امکان با چاپ های جدید منطبق گردید که خوانندگان محترم این آدرس تعداد محدودی از منابع به دلیل عدم نقل روایت در چاپ های جدید و یا پیدا نکردن منبع اصلی ذکر نشده است.

۲. در خصوص متن کتاب باید یاد آوری کنیم که هیچ گونه ویرایش متنی اعم از جا به جایی یا تغییر کلمات در متن اصلی کتاب به دلیل حفظ امانت، روی نداده است و فقط ویرایش سطحی که شامل اضافه کردن برخی علایم نگارشی برای استفاده آسان تر خوانندگان محترم صورت پذیرفته است.

۳. ترجمه های مؤلف بدون هیچ تغییری به پاورقی کتاب، منتقل شده است.

۱. تصحیح آدرس آیات قرآن و ترجمه کاملتر و رساتر از آنها یکی دیگر از امتیازات چاپ حاضر است.

۵. توضیح برخی از کلمات غامض و ترجمه بعضی از روایات کوتاه در متن اصلی کتاب، ترجمه نشده و به صورت عربی بوده است از کارهای دیگر است که در این تحقیق به آن پرداخته شده است.

۶. در چاپ حاضر، فونت های مختلف برای متن کتاب، آیات قرآن، روایات اسلامی، پاورقی ها انتخاب شده است تا خوانندگان محترم از مطالب ارزشمند کتاب بهتر و آسان تر استفاده نمایند.

در پایان از پژوهشگران بخش فارسی آقایان سید محمد سقا زاده، عباس حبیبی و حمزه کریم خانی که زحمت تحقیق این اثر ارزش مند را بر عهده گرفته اند و نیز جناب آقای علیرضا جوهرچی که ویرایش کتاب را انجام دادند، کمال تشکر و قدر دانی را می نمایم.

مؤسسه جهانی سبطین ﷺ

تابستان ۱۳۸۹

سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد و الصلاه و السلام على رسوله سيد الاولين و الآخرين خاتم الانبياء و المرسلين الطهر الطاهر و العلم الزاهر أبى القاسم محمد بن عبد الله و على أهل بيته الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه و وصيه و وارث علمه و امينه على شرعه و خليفته المنصوص فى امته امير المؤمنين على بن ابى طالب الفارق بين الحق و الباطل و لعنه الله على اعدائهم و المتنكبين عن طريقتهم من الخوارج و النواصب.

به فضل و لطف پروردگار متعال، از همان ایامی که وارد اجتماع شدم، پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار خودنمائی نداشتم و از عجب و خودخواهی بر کنار بودم. با آنکه نشو و نمایم در خانه ای بود که همه نوع وسایل تعین و اسباب تنعم در آن فراهم بود، ولی بحکم طبع و فطرت سادة خود از تعین روی گردان و از تجمل گریزان و از طلب شهرت و خودآرائی که با فآت آن کاملاً واقف بودم نفور و معرض.

در این موقع نیز که بامر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علماء اعلام و فقهاء فخام و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان بدیانت و اقتضای وقت، چاپ این کتاب مطمح نظر قرار گرفت بمقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری می خواستم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه خالی از هر پیرایه به چاپ رسانم. لکن بصلاح دید و اصرار بعضی از دوستان، خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر عبد الحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ می باشند، مصمم شدم مختصرمقدمه ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آن را ذکر نموده و ببعض از ایرادات و شبهات مخالفین مختصراً اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب، از هر طرف مورد حملات و آماج

تیرهای ملامت قرار گیرم-هم چنانکه پیشینیان ما گرفتار این نوع حملات گردیده اند.

لکن چه باک که بخوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عتّابی شامی ^(۱) واقفم که بحقیقت درست گفته: من قرض شعرا او وضع کتابا فقد استهدف للخصوم و استشرف للالسن الا عند من نظر فيه بعين العدل و حکم بغیر الهوی-و قلیل ما هم ^(۲).

بدیهی است همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار می گیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده ظلمت جهل تعصّب را دریده و حقایق را آشکار می نمایند از حمله مردمان ناراضی یعنی کسانی که خلاف اغراض و اهواء آنها قلم فرسائی شده است در امان نخواهند بود.

ولی به مقتضای گفته شیخ اجل شیراز

سعدی افتـّـاده ایست آزادہ کس نیاید بجنگ افتـّـاده

ما را با مردمان پرخاشگر و ستیزه گر سر جنگ و مناقشه نیست. لیکن اگر حمله ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و بجان و دل می پذیریم؛ هرچند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی، انصافا حمله نمی کند.

و اگر پای فحش و ناسزا و تهمت و افتراء و اعتراضات بی جا در میان و با هو و جنجال مقابله نمایند؛ داعی از مجادله بر کنار و بحکم آیه کریمه ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ ^(۳).

رفتار می نمایم چه خوش سرآید ادیب پارسی

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم یک بد شنوم از کس و واکس گویم

این نیست بد من که بدم گوید کس اینست بد من که بد کس گویم

۱- ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و از شعراء دولت عباسیه و معاصر خلیفه مأمون الرشید عباسی بوده.

۲- هر کس شعری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زننده دشمنان و زبانهای تند آنها قرار گیرد مگر آن کسانی که بدیده عدل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم اند.

۳- بندگان خاص خدای رحمن کسانی هستند که در روی زمین ره بتواضع و فروتنی روند و هرگاه مردم جاهل بآنها خطاب و عتّابی کنند با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند آیه ۶۴ سوره ۲۵ (الفرقان).

آنچه اکنون می توانم پیش بینی کنم، گذشته از عیب جوئیهای مردمان حسود و عنود، از سه جهه ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم:

اعتراض اهل ادب و جواب به آنها

۱. نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب بظواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی و سجع و قافیه برکنار می باشد.

در پاسخ می گویم: قبلاً تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچ گاه قصد خودنمایی نداشتم، بلکه از روی واقع آن ذره که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً: عقیده داعی اینست که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد یا برای عموم و طبقه متوسط. بدیهی است در این قبیل موضوعات فضلاء و اهل علم و فلسفه کتابهای بسیار نوشته اند تکرار و تحریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه خواص زیره بکرمان بردن است (کحامل التمر الی هجر و داعی مسوده الی النضال) ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل می دهند گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی بکلی غلط و بی فایده و موجب تضييع عمر آنها است. بایستی مطالب عالیه با بیانی ساده اداء شود.

ثالثاً: محرک داعی در اقدام باین کار، آن نبوده است که قلم بدست گرفته و با ابتکار قوه فکریه و علمیّه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم؛ بلکه چون باب مناظرات باز و مطالب عالیه ای با زبان ساده اداء شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود مقتضی موجود گردید که از نظر مسلمین خاصه هم وطنان گرامی بگذرد تا منصفانه قضاوت بحق نموده و فریب فریبندگان را نخورند.

لذا این کتاب همان محاضرات و گفتگوهائی است که بین داعی و چند تن از علمای تسنن رخ داده و ارباب جرائد و مجلات هند بوسیله مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره، ضبط و در نامه های یومیه و هفتگی خود منعکس کرده اند و داعی در طی این کتاب همان سخنان و گفتگوها را که از روی جرائد و مجلات

استنساخ نموده، بدون جرح و تعدیل بنظر قارئین محترم می‌رسانم. فقط در بعض جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (و لو با حربه منطق و دلیل و برهان جواب داده شده)، بمقتضای وقت برای آنکه بهانه بدست بازیگران و ایادی مرموز داده نشود، از نقل آنها درین مجموعه خودداری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه ای که لازم بود-نیز به اقتضای حال، تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط تر در معرض افکار اهل علم و انصار قرار داده، امیدوارم که اهل علم و فضل و ادب، با نظر ساده و اصلاح با این کتاب بنگرند و از خورده گیری و انتقادات ادبی، صرف نظر نمایند و چنانچه بسهو و اشتباهی برخوردارند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند.

چه آنکه سهو و نسیان عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیاء عظام و اوصیاء کرام از این لغزش احدی مبری نیست.

اعتراض اهل خبر و جواب به آنها

۲. اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند که درین کتاب تازه ای نیست، بلکه همان هایی است که در طی هزار سیصد سال گفته و نوشته و بکرات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب می‌گویم موضوعات دینی، فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود. قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ عوض شدنی نیست؛ والبتّه هر خلفی از سلف خود بهره بر می‌دارد. داعی هم آنچه دارم و بهره برداشته ام، از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه خود ضبط و بموقع ابراز نمودم.

اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها

۳. اعتراضی است که ممکن است افراد ساده محافظه کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست بوسیله نطق و قلم، تحریک احساسات شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق

کلمه و دودسته گی گردد.

بدیهی است آئین تقوی ما نیز دانیم. اگر ابتداء قلم بدست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب، جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمت‌هایی بزنیم، قطعاً سزاوار نیست.

ولی شخصاً با نظر محافظه کاران ظاهرین، یعنی آن اشخاصی که معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید، تا جایی که هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمتها و اهانتها هم هیچ جواب داده نشود، موافق نیستم و این روش را کاملاً بزیان عالم تشیع می دانم؛ زیرا بشهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پرده پوشی و محافظه کاری گردیده، از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول علم و دانش و ادب و تمدن و تدین، پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت قلما و لسانا و عملاً بما شده و جامعه شیعه پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت و تاز خود قرار داده اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هرچند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و بتمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده اغماض نگریسته ایم و تمام فحشها و تکفیرها و تهمت‌هایی را که بعضی نویسندگان آنها به مقدسات ما داده اند صرف نظر کرده ایم در روش و رفتار آنها ذره ای تغییر پیدا نشده، بلکه جری تر شده اند و هر موقع که وقتی بدست آوردند نیشهای خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و بطبقه عوام مشرک و کافر معرفی نموده اند.

بدیهی است با تمام این مقدمات، چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر بدادن جواب نشوند، قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند.

نه اینست که تصور رود داعی، مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم، بلکه طبق آیات قرآنی و دساتیر عالیة رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین از عترت طاهره جداً طرف دار این معنی هستم؛ چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است، ولی رعایت این معنی و حفظ نزاکت و ملاحظه دوستی و اتحاد، وقتی مستحسن و مثمر ثمر است که از هر

دو طرف رعایت شود. نه آنکه ما بعنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غمض عین نموده، سکوت اختیار نمائیم، بر عکس پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و بر خلاف ما قلم فرسائی نمایند. چنین سکوت و غمض عینها قطعاً بضرر ما تمام می شود.

به طور قطع داعی، طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستیم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت می دانم؛ ولی بشرط آنکه برادران اهل تسنن و علماء و زعماء و قائدين و زمامداران آنها هم خود را پایبند باین اصول و طالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند؛

و الا دوستی یک طرفی و رعایت یک طرفی و گذشت و غمض عین یک طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی مهربانی از دو سرب بی که یک سرب مهربانی درد سرب بی

این ترتیب و روش یک طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره ای از ادوار مخصوصاً در این ادوار اخیر، بعض از نویسندگان وقیح و بی همه چیزی که خود را بنام سنی معرفی نموده اند، وادار نموده بنوشتن کتابها و مقالات جسارتهای بمقدسات مذهبی ما بنمایند و امر را بعوام بی خبر کاملاً بر عکس نشان دهند.

و عجب آنکه با این همه تخطی و فحاشی و اهانتها و تهمت ها، باز خود را ذیحق بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود برآید، او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمتها که عادات دیرینه آنها است بآنان بزنند؛ چون حربه عاجز، فحش و تهمت و اهانت است (اول العی الاختلاط).

و عجب از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلوگیری از آن قلمها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحشها و تهمتها نمی نمایند؛ بر عکس گله از ما می نمایند که چرا جواب آنها را می دهید و سکوت اختیار نمی کنید!!

ما دامی ما سکوت و غمض عین می نمائیم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند.

وقتی ما دیدیم امثال احمد امین ها، قصیمی ها، محمد ثابت ها، کرد علی ها،

موسی جار الله ها و غیرهم را که در مقام جسارت به مقدسات مذهبی شیعه بر آمدند، علماء بزرگ اهل تسنن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها - که حکم مواد محترقه را دارد - جلوگیری نمودند، ما هم با کمال صمیمیت دست اتحاد بسوی آنها کشیده و دستشان را صمیمانه فشار داده، با اظهار علاقه تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را بدست آوریم.

ولی قطعاً ایادی مرموز و نویسندگان بی باکی در بین اند که خود را سنی می خوانند و نمی گذارند چنین اتحاد و صمیمیتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلمهای شکسته خود، تخم نفاق و دوئیت را در قلوب مسلمین می کارند.

آیا عقول عقلاء زیر این بار می رود و محافظه کارها قبول می کنند که پیوسته ما فحشها و تکفیرها را بشنویم و تهمتها را بپذیریم و در مقام جواب برنیائیم.

آقایان محترمی که می گویند تحریک احساسات نباید نمود، آیا نظری بکتایها و مقالات و حملات بعض از نویسندگان سنی نما نمی نمایند تا ببینند آن قلم های شکسته است که تحریک احساسات می نماید، نه دفاعهایی که علماء و دانشمندان شیعه می نمایند.

اگر در ادوار اخیر، کتب و مقالاتی از علماء شیعه دیده شود، تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه ناچار از بیانات و جملات تندی بوده اند. جواب قلمهای تندنویس را باید به تندنویسی داد. قطعاً عقل هیچ ذی عقلی قبول نمی نماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین بکار رود که زیر بار فحش ها و تهمت ها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسندنشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ وعظ و خطابه و دفاع از حریم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم خود را آماده هر نوع حمله ای از اعدای نمودم، چون که به یقین می دانستم جنگ با عادات خرافی و آمیال شهوانی بشر بسیار مشکل است؛ قطعاً جنگ با عادات ایجاد دشمنی می نماید. چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشان آدمیت که خواستند امم کج و معوج را براه راست بخوانند و از إفراط و تفریطهای حیوانی بازدارند، پیوسته مورد حملات سخت جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت به آنها

مضایقه نمودند.

تاریخ حیات و زندگانی انبیاء و اوصیاء کرام روی همین اصل، پر است از حملات عجیبی که عقول عقلاء را محو و حیران می نماید که مخالفین سر سخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت های ناروا خودداری نمودند. ما هم که خوشه چین خرمن انبیاء و پیر و طریقه آنها هستیم، قطعاً بایستی انتظار حملات شدید و نسبت های ناروا را داشته و در مقابل شدائد و تهمت ها صابر باشیم، تا با موالی خود محشور و أجر و مزد کامل نصیب ما گردد. بحمد الله تعالی تاکنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعادی داخلی و خارجی داعی را هدف تهمتها و نسبتهای بیجا قرار دادند(و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمتهای ناروا قرار گرفته باشد) و به وسائل مختلفه تهدید نمودند، نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم، بلکه ثابت قدم تر و استقامت بر عقیده ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین، نصب العین داعی و می گفتم: الحکم لله.

من از حکم و فرمان حق نگذریم اگر بگذرد تیغ خصم از سرم

شکر می نمایم خدای متعال را که تا بحال با این همه تهمت های ناروا و نسبتهای بیجا، حفظ نموده و بر احترام و محبوبیتم افزوده تا بمردم بیدین ثابت کند که “من کان لله کان الله له”، هیچ گاه بشری قادر بمحو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن یهودان چندان دروغ و بهتان بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری

من کیستم که بر من نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتابم نه ماه ده چهاری

آن همه تهمت های بیجا و نسبتهای ناروا که بانبیاء عظام و اوصیاء کرام زدند از قبیل نسبت زنا به موسی کلیم الله و مریم بنت عمران والدة ما جدۃ معصومه عیسی علیه السلام و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغ گو خواندن همه آنها، گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا ننموده، درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر فرار ننموده، بلکه بر عقیده خود ثابت و در میدان مبارزه قوی تر باشیم؛ چه آن که دیدیم اعادی دین نتوانستند بانواع تهمت ها نام نیک آنها را از میان ببرند و آنها را منفور جامعه نمایند.

مانند معاویه علیه الهاویه که برای محو نمودن نام مبارک علی علیه السلام چه جدّیت ها کرد، بهر عمل زشتی تشبث نمود، با تهمت های ناروا از قبیل نسبت تارک الصلاه و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره بآن حضرت دادن، عامه مردم را بلعن و سبّ بر آن بزرگوار وادار نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب علنی و بر ملا و إلى الحال در خفاء، مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است!!؟.

آنچه امویها سعی و کوشش برای محو نام مبارک آن حضرت نمودند، نتیجه بر عکس داد خودشان از میان رفتند و نام ننگشان در تاریخ جهان ماند. نشانی حق و باطل همین است “و للباطل جولان و للحق دوله”؛^(۱) حتی از قبول آنها هم در عالم اثری نیست، کسانی که دمشق و شام را دیده اند، متحیر می شوند با کثرت علاقه ای که الحال هم اهالی شام به معاویه دارند، مع ذلک از قبور بنی امیه عموما و معاویه و یزید خصوصا اثری نمی باشد، ولی قبور عالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوار علیه السلام در هر گوشه و کنار بلاد کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا و مزار عارف و عامی و شاه و رعیت می باشد؛ حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی بکار برد، از قبرش اثری نیست ولی قبرستان بنی هاشم بانوار مقدسه حضرت هاشم و سکینه و فاطمه و عبد الله جعفر طیار و غیرهم حتی بلال مؤذن آن خانواده روشن و درخشنده می باشد. علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی بنام عقيلة بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها در یک فرسخی شام که مزار عموم است، جنب مسجد اموی قبر کوچک ظریفی است به نام سستی رقیه فرزند دلبند حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام که گویند موقع اسیری در خرابه شام از دنیا رفته و در همان مکان دفن گردیده. هر سنی و شیعه که از آنجا می گذرد اظهار اِرادتی بصاحب قبر نموده و از روح پرفتوح آن پاره تن رسول الله استمداد نموده، عبور می نمایند.

امروز هم اتباع همان اقوام، عوض آنکه از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته، هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست

۱- برای باطل جولانی است و برای حق دولت ثابت و برقرار.

بر دارند، پیوسته باب تهمت را بروی فرد و افراد باز می کنند مانند بقایای خوارج و نواصب آن آیدای مرموز بیگانه پرست، پیوسته مشغول عملند.

گاهی حمله بعلی امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت از عترت طاهره می نمایند، مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصریها و دمشقیها و غیره؛ گاهی حمله بعلماء و مبلغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه عترت و اهل بیت رسالت می باشند آنها را بأنواع تهمتهای گوناگون بهر کس هرچه بتوانند نسبت بدهند. به مقتضای حال او از قبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق، موهون و متهم می نمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و بآنها بدبین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و محبتشان از دلها خارج گردد. آنگاه بنتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است، موفق گردند زمینه را برای غلبه بیگانگان آماده نمایند. افل از آنکه همان طوری که تهمت های بانبیاء و اوصیاء بلاثر ماند و محبوبیت آنها روز بروز در جامعه زیادتیر شد، امروز هم تهمت های بعلماء و وعاظ و مبلغین که خوشه چین خرمن آن ذوات مقدسه هستند، بلاثر روز بروز در دلهای مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان بفهمند: ﴿مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ لِلَّهِ﴾ ^(۱) خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه): ﴿فَرَمَايِدُ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ ^(۲)

چراغی را که ایزد بر فروزد گرابله پف کند ریشش (ریشه اش) بسوزد

خلاصه کلام، فحش و تهمت که عادت دیرینه مردمان بی مایه و عنود است، اگر شخصی باشد، قابل تحمل و گذشت و عفو و اغماض است، ولی اگر تهمت ها نوعی باشد قابل تحمل و گذشت نیست. سکوت در اینجا بی معنی و جز عجز دلیلی ندارد. عیناً مثل آن می ماند که دو نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند، دست یکی را ببندند

۱- کسی که با خدا باشد خدا با اوست.

۲- دشمنان دین می خواهند که فرو نشانند نور خدای را (که آن چراغ درخشنده علم و دین و حجه داله بر وحدانیت او) بنفس تیره و گفتار جاهلانه و با دهنهای خود (یعنی بتهمتها و تکذیبهها که بر زبانها جاری نمایند) خاموش کنند و نمی خواهد خدای متعال مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را گرچه مکروه طبع کافران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

و بگویند: صلاح نیست جنگ کنی صبر و تحمل و سکوت بنما تا ایجاد نفاق و دوئیت نگردد، ولی دست طرف را باز بگذارند که هر چه می خواهد بکند.

قطعاً در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود، علاوه بر ثبوت عجز، باعث گمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است؛ برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم ﷺ فرمود: **(اذا ظهرت البدع فللعالَم ان يظهر علمه و اذا کتم فعلیه لعنه الله)**.^(۱) البته در امور شخصی انسان باید با تحمل و با گذشت باشد ولی در امور عمومی بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و سمج باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند قیام و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند: (الموت خیر من رکوب العار).^(۲)

بدیهی است هر مظلومی که قادر از دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید، خصوصاً وقتی که مانعی در بین نباشد قطعاً به سکوت خود، کمک یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه واداشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن در سی سال قبل مورد بحث قرار گرفته، الحال بنشر آن اقدام نموده اید؛ البته ایرادی است بجا. نظر به آن چه قبلاً عرض کردم که داعی طالب شهرت و خودنمایی نبوده و باآفات شهرت و خودنمایی کاملاً واقفم (چنانچه عملاً هم همه دیده اند)، تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته ام و ابداً بفکر تظاهر نبوده ام، ولی اخیراً جهاتی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده.

از اطراف قلم های خیانتکار مفسدان و لسان بازی گران، بنای جولان را گذاردند چون میدان را خالی دیدند، هر چه خواستند گفتند و هر چه توانستند نوشتند. آری!

مهر درخشنده چه پنهان شود شب پره بازگر میدان شود

۱- زمان ظهور بدعتها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۲، معارج الوصول، ص ۹۶.

مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز بحساب آمده) متأسفانه ایادی مرموزی جداً بکار پرداختند نفیاً و اثباتاً خودنمایی‌ها نمودند و بوسیله نشر کتب و مقالات، امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جعفری را در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی، مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند. ولی بعضی از آنها که نمی‌توانم خود را راضی نمایم و آنها را جزء ایادی مرموز به حساب آورم، چون اهل علم و قلم می‌باشند (و داعی بتفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مأنوس می‌باشم) روی عادت خلفا عن سلف بسیار مؤدب و در لفافه و گاهی از ادب خارج، علنی و بر ملا کتابهایی مشتمل بر تهمت‌های ناروا و دروغهای شاخدار مانند (السنه و الشیعه) نشر داده و نیشهایی بعالم تشیع زده و می‌زنند.

ولی بر عکس بعض از آنها چنان لکه‌های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاک نگردد و بعد از گذشت سالها و قرن‌ها، دانشمندان بی‌طرف آنها را مردمان مغرض یابی، اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

غرض ورزی دکتر هیکل مصری

مانند دکتر محمد حسین هیکل مؤلف کتاب حیات محمد ﷺ که غرض رانی یا بی‌اطلاعی خود را در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده!! چون علی‌القاعده رسم است کسی که زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را می‌نویسد، باید از حین ولادت تا دم مرگ تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید، و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد، نویسنده را یا بی‌اطلاع و یا مغرض می‌خوانند و بزرگ‌ترین نقص برای مورخ آنست که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید. در تاریخ زندگانی رسول اکرم ﷺ یک روز مهمی بوده و آن هیجدهم ذی‌حجه الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سفر مکه (حجه الوداع) برگشته و در صحرای بزرگی بنام غدیر خم که منزلگاه نبوده هفتاد هزار جمعیت حاج یا بعقیده بعض از اکابر علماء عامه مانند امام ثعلبی در تفسیر و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاهداشته وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته خطبه‌ای خوانده عهد و پیمانی

با مردم بسته و امت را امر ببیعت با علی بن ابی طالب (علیه السلام) نموده و آن سه روز از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است

نمی دانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا بقول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده)؟!!!

اگر بگویند: در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده، قطعاً خلاف فرموده اند. برای آنکه علماء بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها بمراتب از آقای دکتر هیکل بالاتر بوده، در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده اند.

برای کشف حقیقت و پی بردن باسناد حدیث غدیر این روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به همین کتاب تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است.

پس چرا ایشان ننوشتند، قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع از تاریخ بوده اند؛ زیرا کسی که بمقام استادی و وزارت فرهنگ می رسد، این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود، آن هم تاریخ اسلام؛ پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند بننوشتن ایشان یا امثال ایشان، حق از میان می رود و حال آنکه ایشان خود را ضایع نمودند، والا محال است حق از میان برود.

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که امویها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند، نتوانستند. چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند؟ قطعاً جز فضاحت در دنیا و آخرت نتیجه ای نصیب آنها نخواهد گردید.

به قول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گوید:

تعجب است از حالات علی بن ابی طالب (علیه السلام) که دشمنان آن حضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان می دارند، دوستان او از راه تقیه و ترس از اعادی حقایق را اظهار نمی دارند. مع ذلک تمام کتابها از دوست و دشمن پر است از فضائل و مناقب آن حضرت، پس معلوم می شود حق و حقیقت هیچ گاه زیر پرده نمی ماند مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پرده ضخیم ابر بماند، عاقبت ظاهر خواهد گشت.

بدیهی است مورخ و نویسنده هر کس و دارای هر عقیده باشد، قلم که بدست گرفت باید بیطرفانه بنویسد و اگر خیلی بی طاقت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی می باشد، پاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند) نه آنکه بکلی ترک نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند. واقعا جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آن حضرت، حتی امور داخلی خانوادگی را که اخلاقا نباید بنویسد، مانند شوخی و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده نوشته است ولی یک چنین واقعه مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته ترک نموده! نعوذ بالله من التعصب و العناد. خلاصه از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت قلم فرسائی کرده اند، بسیار می باشند.

ولی بعض از آنها تندتر رفته و قلمهای شکسته خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره ها آورده و حقایق را مستور و باسلام و اهل بیت پیغمبر بجنگ برخاسته اند.

واقعا جای بسی تأثر است، افراد دانشمندی که بمقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند، بدون تفکر روی عادت، کتابهایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که بکلی خالی از حقیقت و صرف افترا و هر بیننده ای را بتعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی سند بی اطلاعی یا غرض ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده؟!

احمد امین مصری و فجر الاسلام

مانند احمد امین نویسنده معروف مصری که دو کتاب از تألیفات او بنام فجر الاسلام و ضحی الاسلام بدست ما رسیده، با مقدمه ای که دکتر طه حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحا می گوید:

بدون ترس و خوف می گویم که من و احمد امین با هم متحدیم تا حقایق را مجرد نموده در معرض عموم قرار دهیم؟!

باید به آقای طه حسین گفت، اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته اید که از هزار سال قبل تا به حال، برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند، نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند، برای آنکه در قرآن

فرماید ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^(۱) مطالبی که در این کتاب نوشته شده، هرگز از قلم یک عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمی گردد؛ زیرا از لابلای اوراق این کتاب عین عقایدی که قرنهای خوارج و نواصب نوشته اند و تهمت‌هایی که بعالم تشیع زده اند، ظاهر و هویدا می باشد. و کاملاً بی اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده، بارز و آشکار است.

ولی شنیده ام بواسطه جواب‌هایی که داده شده و فشارهایی که به مؤلف وارد آمده، در چاپ جدید بعض مطالب را حذف نموده اند. چون چاپ ثانوی را ندیده ام، نمی توانم قضاوت در چگونگی آن بنمایم، ولی همین قدر می دانم عقلاً و منطقاً، بلکه دیناً حذف کردن تهمت ها تنها مفید تام نیست. بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم، خالی از حقیقت بوده.

ثانیاً: بر فرض صحت در کتاب عربی، حذف کردن جبران خسارتهایی که از ترجمه فارسی آن اگر بعض جوانان پارسی زبان بی خبر بی خرد وارد آمده، نمی نماید. لذا ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانی که اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند، با نشر این کتاب کشف حقایق نمائیم.

جواب کاشف الغطاء باحمد امین در کتاب اصل الشیعه

خوشبختانه وقتی که آن کتاب را مطالعه نمودم که کتاب مقدس اصل الشیعه و اصولها تألیف آیه الله مجاهد فخر الشیعه و ناصر الشریعه، حضرت آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء^(۲) دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده

۱- سوره توبه، آیه ۳۲.

۲- مرحوم آیه الله کاشف الغطاء از مفاخر اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند در تابستان گذشته جهت تغیر آب و هوا بکرنند در خاک ایران آمدند. متأسفانه صبح دوشنبه هیجدهم ذی القعدة، الحرام ۱۳۷۳ بعد از ادای نماز صبح بسکته قلبی دار فانی را وداع گفته جامعه مسلمین بالخصوص شیعیان از این ضایعه اسفناک متألم و متأثر گردیدند. جنازه آن مرحوم رحمه الله با تشییع عمومی ملی و احترامات دولتی ایران و عراق بنجف اشرف حمل در مقبره مخصوصی در وادی السلام دفن گردید.

بود؛ (الحق کتابی است بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازمست یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و باهل بیت خود بیاموزد تا بحقیقت مذهب خود آشنا شده فریب بازیگران را نخورند).

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید بفاضل دانشمند معاصر شاهزاده والا تبار علی رضا میرزا خسروانی که برای استفاده فارسی زبانها پیارسی ترجمه نموده اند بنام (ریشه های شیعه و پایهای آن).

علاوه بر احمد امین نویسندگان دیگری در مصر و دمشق چون محمد ثابت در الجوله فی ربوع شرق الادنی و عبد الله قصیمی در الصّراع بین الاسلام و الوثنیه و محمد کرد علی در اقوالنا و افعالنا و محمد سید گیلانی در شریف رضی و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه و موسی جار الله در الوشیعه فی نقد عقاید الشیعه و دکتر طه حسین در العثمان و دیگران به نوشتن کتاب ها و مقالات و مجلات و جرائد، قلوب شیعیان را جریحه و به تهمت های بسیار و اهانت های بی شمار بین برادران مسلمان (سنی و شیعه) کدورتها ایجاد می نمایند. عجا عده ای از فضلاء ایرانی هم دانسته یا ندانسته یعنی بضررهای آن واقف بوده یا نبوده، این قبیل کتب را ترجمه پیارسی نموده و در دست رس جوانان ظاهر مسلمان بی خبر از مبادی اسلام و تشیع قرار داده و آنها را بمبانی عالیه دین و مذهب مشکوک نموده.

این کتاب ما برای مصر و مصریها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده؛ چه آنکه آنها دیدة انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تعصّب و عناد، حقایق را می نگرند.

خداوند متعال در آیه ۸۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) فرماید ﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^(۱).

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی خبر پارسی زبان می باشد که فریب فریبندگان را می خورند؛ چه آنکه دستگاه هائی در همین تهران به

۱- (۱) و ما آنچه از قرآن فرستیم شفاى دل و رحمت الهی برای اهل ایمانست و لکن ظالمان را بجز زبان چیزى نخواهد افزود.

کار افتاده که گردانندگان آنها بصورت شیعه ولی در پس پرده، بعقیده وهابیه و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران امویها می باشند که علاوه بر نشریات فاسده، با نطق و گفتارهای فریبنده، به نام طرفداری از اتحاد اسلام، جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل می نمایند (که یکی از آن نشریات مرتب برای داعی می آمد چون هرکجا سراب را آب و مطالب را وارو نشان می دادند داعی، در جواب برمی آمدم و آنها ناچار می شدند جواب را در نشریه خود منتشر کنند، چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود. بعدها از آن نشریات برای داعی نفرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویه خود را که اشتباه کاری بر بی خبران، باشد عملی نمایند).

لذا لازم است آن جوانان بی خبر، با کمال بی طرفی با دیده انصاف، بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بدانند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل تنها قاضی رفته، اباطیلی بنام حق انتشار دادند.

و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیتهایی می نمایند؛ بلکه بی دینانی هستند مستقیماً یا غیر مستقیم، دست نشانده بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که بقول امروزیها افراد حسّاس ستون پنجم بیگانگان اند که وظیفه آنها در این مملکت، تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی می باشند.

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه اند؛ حتی در لباس مقدّس روحانیت (که بحمد الله ملت بخوبی آنها را می شناسند). مانند گرگی که بجلد میش رفته یا دزدی که عمامه به سر گذارده، برای ربودن گوهر گران بهای ایمان مردم خودنمایی می کنند.

چنانچه در نیم قرن اخیر، بسیاری با این لباس مقدّس به نام طرفداری از اتحاد اسلام، تیشه بریشه اسلام و تشیع می زدند و مرام نواصب و خوارج را بصورت دل سوزی دین، در جامعه نشر داده، گاهی انکار رجعت و معراج رسول الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر ﷺ نموده و اهانت به مقامات مقدسه روحانیت و اهل علم و دانش را حیّا و میّتا مدار کار خود قرار داده اند.

مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات^(۱) آن

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (ظاهر سنی) و بی خبر از کتاب و سنت که بنشر کتابهای چندی ظاهر بنام طرفداری اسلام (و در معنی بطرفداری خوارج و نواصب و امویها) نیشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده سخیف خود را ظاهر نموده. در دوره حکومت قبل، از طرف سلطان وقت از شعاع عملیات او جلوگیری شده، بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بیگانگان این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند، پروبال بازیگرها باز شد، جدا نشریات خود را به نفع آنها عملی نمودند.

از جمله نشریات او کتاب (ندای اتحاد) است (که بر عکس نهند نام زنگی کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه شیعیان را عصبانی و متألم نموده، بلکه اکابر علمای اهل تسنن را متأثر و به نشر مقالات در مجلات، او را از خود طرد نمودند؛ زیرا در این کتاب اهانتها و جسارتهای بالاتر از آنچه بعضی از مصریها نسبت بمقام مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام نمودند، بزیر قلم شکسته خود درآورده و عقاید خوارج و نواصب و امویها را تجدید نموده. نه همان معرفت به مقام مقدس آن حضرت بوسیله کتاب و سنت و اخبار نداشته، بلکه ثابت است دشمن سرسخت آن حضرت و طرفدار جدی امویها بوده.

در اول آن کتاب، با کلمات عوام فریبانه، مانند آدم دلسوزی بی طرف، دم از اتحاد و یگانگی مسلمین می زند فریقین شیعه و سنی را نصیحت و برهبری خود دعوت به ترک عقیده تشیع و تسنن می نماید. وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه می نماید، می فهمد که هدف و مقصد و دعوتش بنواصب و امویها و پیروی از نیات ناپاک مولای او معاویه بن ابی سفیان می باشد؛ غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

و من یکن الغراب له دلیلا یمرب به علی جیف الکلاب^(۲)
خدا زان خرقه بیزار است صد بار که صد بت باشدش در آستینی

۱- ترهات: سخنان بیهوده.

۲- هر کس را که کلاغ دلیل و راهنمایی او باشد-می برد او را بر سر سگهای مرده.

دیگری گوید:

اذا كان الغراب دليلاً قوم سـ يهديهم سبيل الهـالكين^(۱)

در کتابش دم از اتحاد می زند، در حالتی که به نیش قلم (شکسته) خود تخم نفاق پاشیده و به دستور اربابان و با عقیده ثابت خود، مولانا امیر المؤمنین را در جمیع مراحل مقصّر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و با منتهی درجه جسارت، کلمات اهانت آمیز بساحت قدس آن حضرت وارد نموده؟!

اولین روزی که کتابهای او را خواندم، فهمیدم که صاحب این نام محرف هرگز سنی نمی باشد، بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب می باشد که برای لکه دار نمودن برادران اهل تسنن باین لباس درآمده و یا بی دینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگر باشد، مرتکب هر عمل زشت و قبیحی می شود. چنانچه اهالی کردستان مخصوصاً علمای محترم آنها بخوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که به طرفداری سالار جنگ این ملت بیچاره قیام نموده، عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران بخصوص مردمان محترم سنندج و کردستان می باشد.

عجب است یک آدم فتنه جو، اینک طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده طرفداری اتحاد، عقاید مشئوم خود را ظاهر نموده و به شیعیان موحد پاک و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب، مولانا امیر المؤمنین عليه السلام را نالایق و سفاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده. والاّ هیچ سنی بقول خودشان (چهار یاری) حاضر نمی گردد نسبت بساحت قدس امیر المؤمنین عليه السلام که خداوند آیه تطهیر در شأن او فرستاده - چنانچه در همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیه مباهله، آن بزرگوار را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقائص و خطا یا پاک و پاکیزه و مبرا فرموده، بتازد و خورده گیری کند.^(۲) تا آنجا که در

۱- زمانی که کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد-زود است آنها را هدایت نماید براه هلاکت و نیستی.

۲- چنانچه در (جلسه هفتم) از همین کتاب مشروحاً در این باب، بسط کلام داده شده است.

ص ۲۳ ندای اتحاد (چاپ دوم، ۱۳۲۴ شمسی، شرکت سهامی چاپ فرهنگ) در تحت تیتر (عمده مزائق و مزلات امیر)، سیزده سهو و خطا و نقص بآن حضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمت هایی است که از نشریات و جعلیات مولای او معاویه علیه الهاویه، و اسباب دست خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و می باشد.

گرچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محرّف او را اجباراً در این سطور آورده ام، بدیهی است هر کلمه از کتاب او جوابهای واضح منطقی دارد که این وجیزه مختصر مجال نقل تمام آنها را نمی دهد، ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعض از جوانان فریب خورده خواب رفته، ببعض از جهات آن فقط اشاره نمایم:

در صفحه ۳ کتاب گوید: “در زمان حضرت رسول اسمی از شیعه یا سنی مذکور نبوده است.” راجع بسنی شاید آن طور باشد که نوشته، ولی راجع بشیعه غلط رفته. خوبست خوانندگان محترم برای پی بردن به غلطکاریهای او مراجعه نمایند به (جلسه دوم) همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تا چه اندازه مانند مولایش معاویه کذاب و دروغ پرداز بوده.

ایضاً در همان صفحه گوید و مؤسس اساس تشیع ابن سباء یهودی بوده جواب ترّهات او در (جلسه دوم و سوم) داده شده.

و در ص ۵ گوید: “در قرن دهم هجری دوره سلطنت شاه اسماعیل مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نمود.” جوابش در (جلسه دوم) داده شده

و نیز در همان صفحه گوید: “ابو بکر اسن و اورع و الیق بمقام خلافت بوده باین جهت مهاجر و انصار با نهایت رغبت با او بیعت کردند.”

اولاً: جواب اسن بودن ابی بکر در (جلسه هفتم و دهم) داده شده.

ثانیاً: جواب اورع و الیق بودن ابی بکر را در (جلسه پنجم) مطالعه خواهید فرمود.

و در ص ۶ گوید: “دلیلی بر خلافت امیر موجوده نبوده.” برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود به (جلسه پنجم) تا حقیقت واضح گردد.

و در همان صفحه منع نمودن عمر پیغمبر ﷺ را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ جهت اجراء امر

وصیت را اعتراف نموده، ولی در مقابل

تأویلات بارده می نماید. برای پی بردن بأصل حقیقت لازم است مراجعه شود در (جلسه هشتم) همین کتاب. در ص ۷ حدیث با عظمت غدیر را بعنوان دلیل بر خلافت و امامت، انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه می دهد. بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند به (جلسه هشتم) همین کتاب تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لعن بر کذاب و دروغگو بنمایند.

نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود

در ص ۸ گوید: “ چون أبو بکر مونس و یار غار پیغمبر ﷺ بوده و در مرض موت بامر آن حضرت نماز را با امت خوانده، تمام امت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او بیعت کردند.”
اولاً: توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی بکر، ممکن است افتخاری باشد (چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد) ولی چنین مسافرت و مصاحبت هرگز دلیل بر ثبوت خلافت نخواهد بود. علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهد بآن را در (جلسه نهم) داده ایم.
ثانیاً: نیابت نماز ابی بکر از رسول اکرم ﷺ بطور قطع ثابت نیست بر فرض ثبوت، دلیل بر حقانیت و حق تقدم بر خلیفه منصوص ابو الفضائل نخواهد بود.

چه خوبست برای تقریب اذهان مثلی آوریم: اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد، هرگاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبالها یا شرکت در جشنها و غیره، فردی از بستگان را بعنوان نماینده خود بفرستد، آیا پس از مرگ پادشاه آن نماینده می تواند با عده ای، طرفدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار بر کنار و خود را سلطان بخواند؟ بدلیل آنکه روزی بنمایدگی پادشاه در فلان امر یا جشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه ای با پادشاه بوده ام؟ قطعاً جواب عند العقلاء منفی می باشد.

مثل دیگری نزدیک تر بمطلب عرض کنم که اگر فقیه و مجتهدی مریض گردد و فردی از اصحاب خود را بنیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم به جای آورد،

آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه، آن نایب نماز جماعت، به استمساک نیابت نماز می تواند خود را جانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده؟ بگوید: مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر ترمذ نمایند از ربهة اسلام خارج اند!! و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند چون ولیعهد موجود است- و این مقامی است که احاطة علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است- علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده- فقط به محض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن ایجاد فقاقت نمی نماید. آتش بر در خانه آنها ببرند با فحش و بد و اهانت آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند بجانشینی مجتهد و فقیه، و اگر قبول نمایند مشرک و کافر و رافضی خواهند بود!!

آقایان! عاقلانه قضاوت نمائید. آیا جانشینی فقیه و مجتهد، علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد؟ آیا بمحض نیابت نماز جماعت- فقاقت برای یک مسأله گوهر اندازه هم آدم خوبی باشد، ثابت می گردد که مردم وظیفه دار باشند تقلید از او بنمایند؟

همچنین است موضوع نماز خواندن ابی بکر با امت بر فرض ثبوت، دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود؛ چه آنکه ثبوت خلافت علاوه بر نصّ جلی، عصمت و اعلمیت و افضلیت من جمیع الجهات می خواهد.

منصفانه قضاوت کنید!

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن یا چند رکعتی نماز با امت خواندن (شما را بخدا قسم انصاف دهید) برابری می کند با آن همه نصوص جلیه و خفیه و فضایل و کمالات از قبیل حدیث الدار مع احادیث بسیار دیگر مانند حدیث المنزل و حدیث المدینه و حدیث المواخات و حدیث الغدیر و آیات الولایه و مباہله. بالاخره نزول سید آیه (بنا بر روایات اکابر علمای عامه که هر یک علی حده در متن کتاب مندرج است) در شأن مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

آیا آن کسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده، اولی بمقام خلافت است یا آن کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او

را خلیفه خود قرار داد (نه نیابت بنماز جماعت) و صریحاً با بیان: “انت منی بمنزله هارون من موسی”، جمیع منازل هارونی را باستثناء مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله ﷺ می باشد چنانچه در (جلسه چهارم و پنجم) همین کتاب مفصلاً شرح دادم- فاعتبروا یا اولی الابصار.

ثالثاً: جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را در (جلسه هفتم) مطالعه نمائید تا بمعنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعاً: جواب کذب و دروغ شاخدار او را که نوشته “تمام امت بمیل و رغبت بیعت نمودند”، در (جلسه هفتم) را مطالعه نمائید تا کذاب مفتری بازیگر را بشناسید

در ص ۹ نوشته است: “علی و فاطمه (علیهما السلام) در موضوع فدک بحکم ابی بکر قانع و متقاعد شدند.” برای پی بردن باصل حقیقت مطلب مراجعه نمائید به (جلسه هشتم) همین کتاب تا روشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صفحه اشاره بحديث خلت در فضیلت ابی بکر می کند که پیغمبر ﷺ فرمود:

اگر من غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم ابوبکر را خلیل خود قرار می دادم.

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود، اول مراجعه می نمود بکتاب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علماء اهل تسنن، آنگاه استشهاد بحديثی می نمود که لا اقل در نزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علماء عامه از جمله مجعولات و کذب محض است. چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال^(۱) ذیل ترجمه حال (عمار بن هارون) و (قزعه بن سوید) گوید: “این حدیث جعل و کذب محض است.”

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علماء سنت ثبت است.

در ص ۱۰ گوید: “اگر علی ذی حق در امر خلافت بود، چرا قیام نکرد

میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۱.

حق خود را بگیرد؟” جوابش را در (جلسه نهم و دهم) مطالعه نمائید.

در ص ۱۳ گوید: “علماء بصیر شیعه اقرار به همدردی ما دارند.” اگر این شیخ حقّه باز کذاب نبود، حق بود برای وضوح مطلب، باسامی آن علماء و محل اقرارشان اشاره می نمود، چنانچه ما در متن کتاب، ضمن گفتارمان در تمام ده شب، باقوال ده ها از اکابر علماء اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده ایم که بنظر قارئین محترم می رسد.

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ بطرفداری از معاویه، دلائل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد و آن بیانات، تماماً دلائل محکمی است که این مردود اموی و ناصبی و از هواخواهان جدّی معاویه، بلکه تمام بنی امیه حشره الله معهم می باشد. تا آنجا که در آخر ص ۱۸ بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین گوید: “تابعین امیر دیدند که اظهارات معاویه سراسر مبنی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خود خواهی می باشد.”

در ص ۲۱ انکار می نماید اهانت به علی علیه السلام را که بزور و جبر آن حضرت را کشیدند و برای بیعت به مسجد بردند و نیز صدمات به بی بی فاطمه سلام الله علیها و سقط جنین او را. جوابش در (جلسه هفتم) موجود است بعد از مطالعه، حقیقت آشکار می شود.

در ص ۲۲ توسل بائمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی می داند جوابش در (جلسه سوم) داده شده.

در ص ۲۳ گوید: “خداوند عالم، رسول صلی الله علیه و آله و سلم خود را بلعنت مأمور نفرموده.”

مثل اینکه این مرد مرموز با قرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحا اقوامی را مورد لعن قرار داده، علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده، برای روشن شدن مطلب و پی بردن بحال این مرد حیال مکار به (جلسه ششم) مراجعه نمائید تا حقیقت مطلب را بدست آورید. گویا این مردک آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که می فرماید: “و الشجره الملعونه فی القرآن الخ” که

مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن، بنی امیه هستند؛ چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیر^(۱) خود نقل نموده.

و نیز در آیه ۷۵ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾^(۲)

آنگاه در اخبار بسیاری، رسول اکرم ﷺ فرماید: “کسی که علی و فاطمه را اذیت نماید، مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده کسی که آنها را اذیت نماید، لعنت خدا بر او باد و خداوند او را برو در آتش افکند!”.

علاوه بر صراحت در اخبار به این توضیحی که آن حضرت داده، اذیت کنندگان به علی و فاطمه علیهما السلام عملاً یا لساناً یا قلماً (مانند معاویه و امویها و اتباع آنها از خوارج و نواصب علیهم لعائن الله - چون کسروی و مردوخ مردود- و امثال آنها، مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و پیغمبر می باشند). برای کشف حقیقت و پی بردن بدلائل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون معاویه بن ابی سفیان، لازم است مراجعه نمائید به (جلسه نهم) تا روشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و پیغمبر ﷺ را بشناسید.

و نیز گوید: “بر فاسق عاصی لعن جائز نیست.” باز هم می گویم: این مردک از قرآن مجید بکلی بیگانه می باشد و آیات لعن را درباره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته.

چه کنم که مقدمه نویسی مجال شرح و بسط مفصل را بما نمی دهد و الاً با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه، روی نویسندگان را سیاه می نمودم. ولی برای روشن شدن مطلب اشاره ای می نمایم که این مردک نمی داند یا اگر می داند بروی خود نمی آورد و عمداً سهو می کند که ما هم می دانیم هر فاسق و هر عاصی کافر نمی شود، ولی ملعون می شود؛ چه آنکه هر عاصی ظالم و هر ظالم ملعون می باشد برای آنکه مسلم است که ظالمین بر سه طبقه می باشند: طبقه اول کفار و مشرکین اند که ظلم به خدا

۱- تفسیر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۶.

۲- آنان که خدا و رسول ﷺ را (بعضیان و مخالفت) آزار و اذیت می کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

نموده و شریک برای ذات اقدس او جلّ و علا قرار دادند (به موضوع شرک و مشرکین در (جلسه سوم) همین کتاب اشاره شده).

طبقة دوم ظالمین بنفس اند که معصیتهائی می نمایند ولی متعدی بغیر نمی باشند.

طبقة سیم معصیت کارانی هستند که بجان و مال و ناموس مردم متعرض اند و لو ظاهر را کافر نیستند، ولی ملعون اند؛ چه آنکه صریحاً در آیات قرآنی، آنها را ملعون خوانده اند که از جمله در آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) می فرماید: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد ﷺ را نموده و گوید:

شیعیان گویند در کودکی در چاله آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون می آید دنیا را پر از عدل و داد می کند!!

این شیخ وقیح مردود و جعّال حیال، خجالت نکشیده که چنین دروغ واضحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتابی را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی عجل الله فرجه در چاله آب پنهان است و از آنجا ظاهر می شود.

و حال آنکه ارباب خبر و تاریخ نوشته اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب "تأخّر یا عمّ" از مقابل جنازه حضرت عسکری بر کنار و خود بر آن بزرگوار نماز گذارد، فوری امر به احضار آن حضرت داد. وقتی رفتند دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب حضرت مهدی علیه السلام مشغول نماز است چون نتوانستند در آب بروند، بخلیفه خبر دادند امر داد سقف سرداب را بر سر آن حضرت خراب نمایند. وقتی مشغول خراب کردن شدند دیدند حضرت در سرداب نیست. فلذا معروف شد به سرداب غیبت؛ یعنی آن سرداب محلّ غیبت آن حضرت گردید نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود.

۱- بدانید و آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکارانست.

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علماء عامه می باشد که زمان ظهور آن حضرت از مکه معظمه جلوه گر می شود و عالم را پر از عدل و داد می کند.

عقیده بوجود حضرت مهدی علیه السلام اختصاص به شیعه ندارد، بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافعیه و دیگران از علماء اهل تسنن به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان و در نماز اقتداء نمودن بحضرت مهدی علیه السلام را معترفند. برای وضوح مطلب و شناسائی کامل بحالات شیخ مردود بصفحات آخر همین مقدمه و به (جلسه دهم) همین کتاب مراجعه شود.

طول عمر حضرت مهدی خرق عادت است

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی علیه السلام را مورد تمسخر قرار داده، گوید: “امام هزار و دویست ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد بود!”

این شیخ کور دل و قیح بقدرت خدا عقیده ندارد و نمی داند که این قبیل امور از نوادر طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا بعض افراد را نادرا از میان بشر باین نوع عمرهای طویل ردّا بر ارباب ماده و طبیعت انتخاب می نماید و قوای آنها را هم قویّا محفوظ می دارد تا حجتّ را بر دشمنان کوردل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید و نمونه کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام می باشد که در آیه ۱۴ سوره ۲۹ (عنکبوت) صریحا می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^(۱).

آنچه به صراحت آیه شریفه معلوم می آید، مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نهصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفانهم به اقل روایات، چهار صد سال دیگر هم جهت تمشیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند)؛

۱- همانا بتحقیق ما نوح را برسالست قومش فرستادیم. او نهصد و پنجاه سال میان قوم درنگ کرد(و خلق را دعوت به خداپرستی نمود).

چنانچه اکابر علماء عامه از قبیل طبری^(۱) و ثعلبی^(۲) و جار الله زمخشری^(۳) و امام فخر رازی^(۴) ذیل این آیه گویند: این نوع اعمار ما فوق طبیعت و از عطایای الهی می باشد.

پس پیغمبر هزار و چهار صدساله (یا هزار و نهصدساله) چگونه از او کاری ساخته بوده، همان قسمی که پیغمبر هزار و چهار صدساله (یا هزار و نهصدساله) همه کاره بوده از کوری چشم امویها و خوارج و نواصب و تابعین آنها (امثال احمد امینها و مردوخ ها) امام هزار و دویست ساله هم همه کار از او بر می آید چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه او را نگهداری فرموده تا روزی بیاید و انتقام از امثال (احمد امینها و مردوخها) بگیرد.

بس است بیش از این مجال مزاحمت نمی باشد و الا اگر جلوی قلم را رها کنم خیلی گفتنیها هست که در این مختصر وجیزه مقتضی بیان نیست. این مقدار هم ناچار بودم و الا گفتار این شیخ وقیح مردود قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشیع ندارد. چه خوش مناسب مقام سروده.

آب دریا کـز زو گـهـر زایـد بـدـهـان سـگـی نیالایـد

اگر این تیمیه و امثال آن با آن کرّ و فرّشان توانستند با نوشتن هزلیات نور خدا را خاموش کنند، این شیخ مردود و امثال آن هم می توانند! چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی، نامه هائی دیدم از علماء بزرگ سنی مخصوصاً از اطراف کردستان که از این مرد بی باک اظهار انزجار و تنفر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مردود) سنی نیست، بلکه خارجی و بیگانه پرست است. از جمله دلایل بر بیگانه پرستی این مردک و صحت گفتار برادران بزرگ ما، علماء اهل سنت آنکه بعد از جنگ بزرگ اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی، متفقین افرادی را وادار می نمودند بنام اتحاد و اتفاق به مقدسین یکدیگر اهانت نمایند تا شعله آتش نفاق مشتعل گردد که از جمله همین مردک از خدا بی خبر بوده.

۱- جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

۲- تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۲۷۴.

۳- کشاف، ج ۳، ص ۱۹۹.

۴- تفسیر رازی، ج ۲۵، ص ۴۲.

فلذا در صفحه آخر کتاب گوید: “در این هنگام که متفقین هم بما دست دوستی و همدستی داده اند، باید موقع را مغتنم شمرده، سلاطین اسلام فرمان وحدت و یگانگی را در ممالک خود به موقع اجرا گذارند”، یعنی بطرفداری متفقین (کفار) مسلمانان همگی با هم متحد گردند!

خلاصه این قبیل اشخاص نمونه کامل خودخواهی و بیگانه پرستی هستند که می خواهند بنام اتحاد و وحدت کلمه، به مقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها ورزیده، دلها را لبریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره بیگانگان و هم دست آنها قرار دهند.

اگر علمای روشن فکر جامع الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل سنت هم نسبت بکسانی که بمقام مقدس امیر المؤمنین علیه السلام اهانت نموده و جسارتها ورزیده و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیا طلب و حریص بریاست و حبّ جاه و خونریزی معرفی می نمایند و بجامعه با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانتها نموده و آنها را رافضی و مشرک و کافر و غالی می خوانند، و می خواهند بین صد ملیون مسلمانان شیعه با سایر مسلمین جدائی بیندازند و زمینه را برای غلبه بیگانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند، علناً اظهار تنفر نموده و بیزاری بجویند، مقدمه اتحاد مسلمین فراهم می گردد امثال ما را بزحمت جوابها و نشر کتابها و مقالات جوابیه وادار نمی کنند. والاّ تا این جدائی برقرار است و بازیگران و ایادی مرموز در کارند و مذهب حق تشیع را حزب سیاسی به عوام معرفی می نمایند، حفره جدائی روز بروز عمیق تر و وسیعتر می گردد و پیوسته به نشر کتب و مقالات، عمق و وسعت این حفره زیادتر می شود.

نصاری در مسجد پیغمبر آزاد به ادای فریضه بودند ولی شیعیان مسلمان در ادای فرائض و نوافل در مساجد مسلمین آزاد نیستند

بسبب همین تحریکات و تزریقات بر غیر حقیقت است که عموم برادران اهل تسنن بجامعه شیعه نظر کفر و الحاد می نمایند. زمانی که شیعیان موحد از راههای دور، جهت اداء فریضة واجب (حج) شدّ رحال نموده، بقبله گاه خود می روند، مورد حملات برادران اهل تسنن قرار می گیرند و در هر کوی و برزن و خیابان

و بیابان، حجازیها، سعودی ها، مصری ها بالاخره تمام سنی ها (که این قبیل افراد ملبّس به لباس اهل علم و نویسندگان مبغض مغرض امر را بر آنها مشتبه نموده اند) به مسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت با نظر کینه و عداوت می نگرند و آنها را مشرک می خوانند و پیوسته به آنها می گویند: “انتم مشرکون؟!”

واقعاً جای بسی تأسف است! مسلمین صدر اسلام زمانی که بلاد کفر را فتح می کردند، به تمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی می دادند. و آنها را مجبور به پیروی از طریقه اسلام نمی نمودند، بلکه حاضر باهانت آنها هم نمی شدند. حتی علماء و مورّخین در وقعه مباحله نوشته اند:

وقتی نصارای نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر ﷺ شدند، موقع نماز و عبادتشان رسید به گوشه مسجد رفته، مشغول عبادت خود شدند. عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (مانند جهّال زمان ما) خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند، رسول اکرم ﷺ مانع عمل آنها گردیده، فرمود: “بگذارید آزادانه عبادت خود را بجای آورند.” لذا در حضور پیغمبر ﷺ و اصحاب آن حضرت در مسجد بزرگ اسلام نماز نصرانیت و عبادت مسیحیت گذاردند.

رسول اکرم ﷺ با این عمل موافقت و مهربانی، خواست باهل عالم معنای آزادی را به فهماند که دین مقدس اسلام دین جبر و اکراه نیست، بلکه دین دلیل و برهان و منطق است.

ولی متأسفانه امروز بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید که در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقِيَ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^(۱) و سیره خاتم الانبیاء ﷺ (حتی خلفاء خودشان) برادران اهل تسنن (باغواء بعض علماء جامد متعصّب خود) با مسلمانان رفتار کفر و بغضاء می نمایند؛ زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، زیدی، با همه

۱- به آن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر مدهید و بآنها نگوئید شما مؤمن نیستید (تا مال و جانش را بر خود حلال کنید).

اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند، در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمی برای آنها نمی تراشند، مگر شیعیان جعفری که بجرم پیروی از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ (حسب الامر آن حضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکه معظمه و مدینه منوره (همان جائی که یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل بدین خود آزاد بودند)، با تازیانه و چوب خیزران آنها را می زند که چرا (بحکم قرآن مجید) سجده بر خاک پاک می نمایند و یا قبر رسول خدا ﷺ و محبوب خدا و رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت را می بوسند و سلام بر آنها می نمایند!!

در حالتی که خودم در بغداد و معظم دیدم سنیهای از دور آمده، قبر شیخ عبد القادر و ابو حنیفه را می بوسیدند و توسل بآنها می جستند و احدی آنها را منع نمی کرد. در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارک رسول الله ﷺ کاشیهای دیوار را بعنوان محل نزول جبرئیل می بوسیدند، احدی از شرطه های حرم ممانعت نمی کند، ولی شیعیان که می خواهند ضریح رسول الله را ببوسند، آنها را می زند و زجرشان می نمایند و مشرکشان می خوانند!! فقط این فشار و سختیها برای شیعیان موحد پاک پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله ﷺ می باشد و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید می فرماید ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^(۱)؛ کار دین باجبار و اکراه نیست. هزار و سیصد سال است تقریباً که این آقایان بی فکر در پی چنین عملیاتی رفته ولی با تجربیات بسیار باشتباه بزرگ خود پی نبرده و متنبه نگردیده اند که بضرب تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت، بلکه قتل و کشتن هیچ مؤمن موحدی دست از عقیده ثابت خود بر نمی دارد.

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ آن قاعد عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتی بکفار هم فشار و سخت گیری ننمائید، بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمائید تا در اثر دیدن برهان و منطق، دل های آنها نرم و بشما نزدیک شوند

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را

۱- سوره بقره: آیه ۲۵۶.

بدیهی است از این نوع عملیات و سخت گیریها جز تأثر خاطر، نتیجه ای حاصل نگردد، بلکه قطعاً از این عملیات در دل‌های شیعیان بیشتر رنجیدگی و گرفتگی ایجاد و جدائی حاصل گردد. از قدیم گفته اند محبت محبت آورد، ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدر بار می آید.

اگر علمای بزرگ جامع از هر، جلو بعض نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علماء سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند) شیعیان ناچارند به مقتضای مثل معروف، جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا، برای دفاع از حقوق حقّ ثابت خود جواب تهمت ها و اکاذیب و لاطائلات آنها را بدهند

خوشبختانه شنیده می شود چندی است جمعی از فضلاء و دانشمندان پاک دل منصف بی غرض از مذاهب مختلفه اسلامی (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، جعفری، زیدی و غیره) تشکیل مجمعی داده اند بنام “دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه” و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است بیکدیگر و مجله های ماهانه ای نشر می دهند بنام رساله الاسلام که نویسندگان مذاهب مختلفه، معانی مذهب خود را بوسیله مقالات در آن مجله نشر می دهند. امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند؟

ما کمک و مساعدتی از دار التقرب انتظار نداریم، مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری ها را طبق کتب مؤلفه علماء شیعه برادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند تا بنظر شرک و کفر و کینه و عداوت بجعفریها ننگرند، اگر دار التقرب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نمایند که شیعیان جعفری تحت قیادت علماء بزرگ کتب مؤلفه عقاید حقّه جعفریه را در بلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنانی که کتب علماء اهل سنت در کتابخانه های شیعه آزاد و در دسترس عموم قرار دارد) به مرور تمام گفتگوها از میان می رود و حقیقت و اتحاد جای آنها را خواهد گرفت

بنابر آنچه می شنویم و در رساله الاسلام گاهی می خوانیم، بیش از انتظار ما قدمهای بلندی برای تقرب و تألیف قلوب برداشته شده است.

چنانچه فاضل دانشمند آقای محمد تقی قمی عضو شیعه جعفری دار التقرب نقل می نمودند، از

زمان تأسیس دارالتقريب و جدیت های فوق العاده اعضا دانشمند بی غرض آن، کتابی به وضع گذشته چاپ نگردیده، ما هم پیوسته دعا می کنیم و از خداوند متعال خواهانیم که این جمعیت را از گزند اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد^(۱).

۱- در همان موقع بجناب آقای قمی عرض کردم: باورم نمی آید اشخاصی که خبث طینت دارند یا بازیگر دست بیگانگانند، بتوانند از اعمال خود دست بردارند، چه آنکه مثلی است معروف توبه گرگ مرگ است. اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است. جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقريب متقبل گردیدند که دیگر قلمی بنحو گذشته بر خلاف حق و حقیقت به کار نبرند. ما هم با اطمینان و حفظ مقام آقای قمی سکوت اختیار نموده، بانتظار آینده ماندیم. طولی نکشید که پیش بینی ما عملی شد. متأسفانه بازهم از همان دکتر احمد امین مصری، معروف صاحب کتاب (فجر الاسلام) که در حضور حضرت آیه الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در مدرسه العلمیه نجف اشرف با عذر باینکه چون از مصادر کتب شیعه حاضر نداشتم این خطا رفته و نادم و مستغفرم و در جلد دوم به نام (ضحی الاسلام) جبران می نمایم. (چنانچه در مقدمه اصل الشیعه نگارش یافته) جنابت تازه ای بظهور پیوست و کتابی به نام (المهدی و المهدویت) در رد وجود حضرت مهدی آل محمد امام دوازدهم ما شیعیان عجل الله تعالی فرجه منتشر گردید که در سطر آخر مقدمه آن کتاب با این عبارت ختم کلام نموده که واللّٰه نسأل ان یوفقنا الی احقاق الحق و ابطال الباطل!!! معلوم شد که نظر ما صحیح بوده این قبیل اشخاص از خود اراده ای ندارند بلکه فطرتاً یا جهت تبعیت اوامر و دستورات موالی خود وظیفه دارند که هرچند صباح یک مرتبه با قلم شکسته خود بجنگ مسلمین برخاسته و با سنگ تفرقه و جدائی قلوب ملیونها شیعیان موحد را جریحه نموده و خود را نزد اهل علم و دانش رسوا و مفتضح و در حضور صاحب شریعت حضرت رسول اکرم ﷺ خجل و منفعل سازند که بجنگ عترت آن حضرت رفته اند. و حال آنکه متجاوز از هزار سال است در اطراف وجود مقدس حضرت ولی الله الاعظم محمد بن الحسن مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه امثال احمد امینها بلکه بهتر و بالاتر از او مانند ابن تیمیه و ابن حجر و امثال آنها ایجاد شبهات نموده و جوابهای شافی و کافی از طرف محققین علماء اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که بنحو تواتر طبق احادیث معتبره از طرق علماء اهل سنت گذشته از روایات شیعه بضرورت دین واضح و آشکار نمودند این هم خود لطفی از پرورگار است که به سبب مخالفت مردمان حسود عنود ایجاد شبهات آنها روز به روز حق آشکار تر گردد.

به قول ادیب اریب عرب:

و إذا اراد الله نشر فضیله	طوبیة اتاح لها لسان حسود
و در مثل ادبای عرب است: ولو لا النار ما فاح طیب العود	
مه فشاند نور و سگ عوعو کرد	هر کسی بر طینت خود می تند
نیست خفاشک عدوی آفتاب	او عدوی خویش آمد در حجاب

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین می باشد، باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید.

غرض ما هم از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام و بعض کتب دیگر، آنها را مشکوک نموده است.

احمد کسروی و ترهات آن و اشاره به جواب مقالات او

که از جمله آن ایادی مرموز خطرناک که بنفع بیگانگان در مرکز ایران مأموریت تولید اختلاف داشت، احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه اقراش بالاتر گذارد و دعوی بر انگیخته گی (نبوت بخیال خودش) نمود؛ بدعتهای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتاب سوزی بود که دستور داد باتباع خود که در روز معین، هرکجا هستند، آنچه کتاب علمی، عرفانی ادبی حتی کتب ادعیه و سور قرآنی بدست آورند، بسوزانند و غیر از کتابهای خود او چیزی باقی نگذارند و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده می شد.

چنانچه در ص ۲۳ کتاب دادگاه خود چنین نوشته:

“یک دسته هم سوزانیدن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دست آویز گرفته، هوچی گری راه می انداختند و می گفتند: در اینها سوره هائی از قرآن می بوده و شما سوزانیده اید.” نادانان نمی دانند که بیشتر بدآموزان و گمراه کنندگان، آیه ها و سوره های قرآن را در کتابهای خود آورده اند و این نشدنی است که ما پیاس آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم. قرآن هر زمانی که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید، باید از هر راهی که هست قرآن را از دست آنان گرفت (گرچه با نابود گردانیدن آن باشد).

و در ص ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف بسوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان

که مشتمل بر هفده سورة قرآنی است چنین نوشته:

ما بسیار نیک کرده ایم که آنها را سوزانیده ایم بازهم خواهیم سوزانید.

این عمل و دستور او بهترین معرف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است که به این وسیله، اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا می داده است؛

چون که رد نمودن طریقه هر قوم و ملت بسوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست، بلکه بطلان هر عقیده ای را باید با حربۀ برهان و عقل و علم و منطق بکار برد نه با سوزانیدن کتب و معارف آنها؛ چنانچه هیچ یک از داعیان حق اقدام بچنین عمل مجنونه ای ننمودند.

فقط اسکندر مقدونی در حال مستی امر بآتش زدن کتابخانه تاریخی ایران در تخت جمشید (پرس پولیس) داد و فرانسویها کتابخانه معروف رم، و عمرو بن عاص بامر خلیفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومی ها بوده، و مغولها کتابخانه فوق العاده مهمی را که در شهر آوه جنب ساوه بوده، سوزانیدند و بهمین جهت تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید. و این اشخاص برای این اعمال، لکه سیاهی بر تاریخ خود گذاردند و دیگر احدی چنین دستور مجنونه ای نداد، مگر کسروی تبریزی که باین دستور جنون خود را ثابت نمود^(۱).

مانند علی محمد باب که هر دو شاگرد و دستورگیرنده از یک دستگاه استعماری معلوم الحال بوده اند. که گفت: “غیر از کتاب بیان به هیچ کتابی نباید توجه نمود!!”

به علاوه این مرد از حیث اخلاق بسیار تندخو و بداخلاق و فحاش و وقیح و بی حیا بود (چنانچه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه او کاملاً واضح و آشکار است) در مقابله با هر قوم و فرقه، و در مناظره با هر فردی، بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار می نمود.

گاهی در کتب خود حمله بشیعیان می کرد و شیعه گری می نوشت

۱- ر.ک: تاریخ الکامل: ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۶؛ اسلام ایرانیان و عمر بن خطاب: م. عطایی اصفهانی، ص ۱۲۵

هزاران تهمت ها و فحش ها و دروغ ها به آنها نسبت می داد!!

گاهی قدم را بالاتر می گذارد بدختر پاک پیغمبر و امامان معصوم و عترت طاهره رسول اکرم ﷺ جسارت ها می نمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال می کردند او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدس اسلام وارد شده و منکر خاتمیّت گردیده، حمله بتمام شعائر دینی و علماء اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدس اسلام را از توحید و نبوت و امامت تا معاد را با اهانت های مسخره آمیز بیان و مطرود دانسته!!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی....تولید انقلاب دینی بوده که جوانان بی خبر از همه جا را (که رجال آینده این مملکت اند) با دروغ پردازیهای خود باهل دین و مذهب بدبین و لابیالی و پایه محکم و اساس متین دین مقدس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در ادوار تاریخ کمتر همچو بازیگری زبردست برای بیگانگان تهیه شده بود.

انقلاب عجیبی برپا نمود، شیخی، و صوفی، شیعه و سنی، متجدد و متقدم، پیر و جوان را بهم ریخته، دروغهای بافته، تهمت هایی به همه زده، خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه (و استعمار طلبی) بیگانگان بود.

در قرون اخیر، بیگانگان ایادی مرموز بسیاری از یهودی ها، بابی ها، ازلی ها، بهائی ها، قادیانی ها، و غیر آنها در این مملکت، برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند، ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرموز، خطرناک تر از همه آنها بوده و اگر دست انتقام حق، او را از میان نبرده بود، ضررهای جبران ناپذیری بنفع بیگانگان باین آب و خاک و دولت و ملت می رسانید.

الحاصل سخن کوتاه کنیم و باصل مطلب بپردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

در مدت بیست سال فترت که از یک طرف بعضی از کتابهای مضره مصری و اروپائی ترجمه و در دست جوانان ما گذارده شد، و از طرف دیگر کتابهای فریبده کسروی، بعض جوانان بی خبر ما را منقلب و بدین مقدس اسلام مخصوصاً بمذهب حقه شیعه بدین نمود!!

نتیجه بزرگی که از این تبلیغات سوء بدست آمد، چند دسته گی بزرگی در مسلمانان پیدا شد، بالخصوص تهمت ها و دروغ هایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران بعالم تشیع بستند، بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبادی مذهب شیعه بکلی بی خبر و تقلیداً راهی را می پیمودند، متزلزل نمودند!!

داعی از دو جهت ناراحت بودم و نمی توانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه بازیگری و اعمال زشت و دروغ ها و تهمت های بیجا گردم:

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است: **(اذا ظهرت البدع فللعالم ان يظهر علمه و اذا کتم فعلیه لعنه الله)**^(۱) دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و بقدر وسع خود دفاع از حریم تشیع ننمایم، مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد. جهت ثانی، مقام سیادت بود که غیرت هاشمیت و جوش سیادت درونم را می گداخت و تحریک بمبارزه می نمود.

البته تا آنجا که وظیفه داشتم، در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم. طبقه جوانان تحصیل کرده روشنفکر را که بداعی نظر نیک دارند (کما اینکه داعی هم بآنها نظر خاص دارم چون رجال آتیه مملکتند) به خطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبّه ساخته و بحقایق دین و مذهب و بازیگریهای بازیگران توجه داده.

ولی خیلی میل داشتم مستقلاً کتابی بر ردّ اباطیل و دروغ پردازیهای آنها بنویسم و با حربه منطق و برهان، اساس

۱- زمان ظهور بدعتها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد.

پوچ آنها را بر هم زنم و پرده بازیگران را پاره و مردم را آگاه و بحقایق آشنا نمایم. متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی در بیمارستانها گذرانیدم، به طوری که قوای خود را از دست داده، توانائی چنین امر بزرگی در داعی نمانده.

دکترهای مهم تهران و بیروت هم دستور استراحت کامل دادند، بقسمی که نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم.

روزی در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود، میان بستر بیماری باین نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بی خبر در اطراف مذهب حقّ جعفریه نوشته و تهمت ها زده و اخلاعات نموده اند، ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جرائد و مجلات هندی استنساخ نموده، موجود باشد. لذا در همان بستر بیماری این کتاب را مطالعه عمیق نمودم قدری قلبم آرام شد چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران بشیعیان نموده اند در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جوابهایی که داده شده در این کتاب موجود است.

بهرتر آن دیدم که به مقتضای “ما لا یدرک کله لا یتدرک کله” در خواست اکابر علماء اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارت را که مدتها امر بچاپ این کتاب می نمودند عملی نمایم که جوابی و لو مختصر بآنها داده شده باشد.

هزاران شکر خداوندی را که بداعی بهبود عنایت فرمود تا موفق بنشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشر این کتاب متوجه ساختن جوانان منور الفکر روشن ضمیر این مملکت است به حقیقت مذهب حقّ تشیع تا فریب فریبندگان را نخورند.

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است

یکی از مزایای این کتاب آنست که از ورق اول تا به آخر، باستثنای چند خبری که از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده، بنابر قرار داد قبلی فیما بین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده می نمائید)، ابداً استشهادی باخبار شیعه ننمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام.

یعنی تمام دلائلی که در این کتاب موجود است، از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها می باشد؛ چون یکی از شاهکارهای بازیگران که برای فریب دادن بی خبران بکار می برند، آنست که می گویند و می نویسند که آنچه اخبار در موضوع تشیع و امامان اثنی عشری نقل شده، ساخته خود شیعیان است! لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی طرفانه بخواند، بی به دروغ پردازی های آنان می برد و می فهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علماء تسنن هم بما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد؛ منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیح و صریح، چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند، تأویلات بارده می نمایند، ولی ما باصل اخبار توجه نموده، بعد از مطابقه با آیات شریفه قرآنی، بقوة عقل مورد عمل قرار داده، انتخاب احسن می نمائیم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتداء از دیدن این کتاب عصبانی شوند، ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بیطرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند، به بی غرضی ما پی خواهند برد؛ زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه بر آمدند، می فهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علماء آنها نوشته اند، ننوشته ایم. می توان گفت: این کتاب لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها می باشد. نوشته های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار، کشف حقایق نموده تا خوانندگان بی غرض با انصاف، بدانند که نویسندگان مرموز بی انصاف آنچه می نویسند، از روی غرض و کینه ورزی با اهل بیت طهارت و شیعیان آنها می باشد.

اشاره بغلط کاری احمد امین و جواب آنها

مثلاً احمد امین در فصل اول از باب ۶ ص ۳۲۲ فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای خودشان راجع بعلم علی علیه السلام نقل شده، مانند حدیث انا مدینه العلم و علی بابها ^(۱) و ندای سلونی قبل ان تفقدونی ^(۲)

۱- من شهرستان علمم و علی دروازه آنست.

۲- سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید.

دادن آن حضرت و کلام سلونی عن کتاب الله فانّی اعلم ممّن نزلت و فی ایّ شیء نزلت^(۱) و امثال اینها گفتگو می کند و آنها را از مجعولات شیعه و واهی می دانند.

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری (مجهول الحال را) که می گوید: بر تفسیر تمام قرآن واقفم، نقل می کند و رد نمی نماید. این نیست مگر عین تعصب و بی اطلاعی از علم درایت و حدیث-یا عناد و لجاج و خبث فطرت.

در فصل اول از باب ۲ ص ۱۳۱ راجع بابی ذر غفاری که دومین مرد پاک از صحابه رسول الله ﷺ بوده (که خود او هم در آخر مقالش تصدیق می کند که ابی ذر از پاکترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و پرهیزکار بوده)، نسبت عقیده اشتراکی می دهد و تهمت های ناروا بآن مرد پاک می زند و او را اتباع عبد الله بن سباء یهودی می خواند!! و حال آنکه در احادیث معتبره منقوله در کتب اکابر علماء اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم ﷺ فرمود:

“خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ابی ذر غفاری است.”

چنانچه اکابر علماء سنی از قبیل ابن حجر مکی در صواعق محرقه و احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و ابن عبد البر در استیعاب و دیگران نقل نموده اند و در (جلسه ششم) همین کتاب ذکر گردیده. فقط جرمی که ابی ذر غفاری و آن مؤمن موحد پاک را مبعوض احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم بتبعیت ابن سباء لعین و اشتراکی بخوانند آنست که مطیع امر رسول خدا بوده و بامر آن حضرت تابع علی علیه السلام و از بیعت ابی بکر سرپیچی نموده و در منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات، مردم را بخلافت و امامت علی علیه السلام می خوانده و خلافت دیگران را بر خلاف حق می دانسته و آنچه از رسول اکرم ﷺ درباره علی علیه السلام شنیده بود، به مردم می رسانید. همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینه فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند.

۱- سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدرستی که من داناتریم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده.

بدیهی است که از آثار جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع ابن سباء لعین بدانند،

عجبا نمی نویسند ابی ذرّ تابع و شیعة خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو طریقه آن حضرت بامر خدا و رسول او بوده، با کمال وقاحت و بی حیائی می نویسند تابع عبد الله بن سباء لعین و اشتراکی بوده.

نوشته ها و تهمت های این قبیل نویسندگان است که بهانه بدست دشمن های دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده، چنانچه شنیده می شود کمونیست های عرب (شیوعیها) مخصوصاً مصریها برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خرد مسلمانان، به همین نوشته ها استناد جسته، می گویند و می نویسند دین اسلام دین کمونیستی است؛ بدلیل آنکه ابی ذر غفاری از اصحاب پاک پیغمبر اسلام مرد مرا امر باشتراک می نموده!

اینجاست که باید گفت: آتش بجان شمع فتد کین بنا نهاد. خداوند بشکند دست و قلمی را که چنین تهمت های ناروا و نسبت های دروغ را روی تعصب، به اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدهند تا بهانه ای بدست دشمنها افتاده وسیله تبلیغات برای عقاید باطله خود قرار دهند.

عجبا می نویسند چون ابی ذر در شامات باغیا و متمولین می گفت با فقراء مساعدت و مواسات کنید (اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمائید روز قیامت با همین سیم و زرها سر و صورت و پشت و پهلوی شما را داغ می کنند)، پس از این جهت این عقیده اشتراکی شبیه آئین مزدکی می باشد!

اولاً ما در آن زمان نبوده و نمی دانیم آن جناب چگونه بیاناتی می نموده، بدیهی است قلم در دست دشمن بوده، هرچه خواسته نوشته. حاکم شام اعدا عدو علی بن ابی طالب علیه السلام قطعاً نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفه عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد پاک حقیقی را بخوبی جلوه دهد.

ولی همین عبارتی را که صاحب فجر الاسلام نوشته، مورد دقت قرار داده، بخواهیم قضاوت کنیم، می بینیم عین ترجمه قرآن مجید است که در آیه ۳۴ سورة ۹ (توبه) خدای متعال

می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾^(۱).

عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده محمدی است طبق صراحت قرآن مجید، روی غرض رانی و تعصب جاهلانه، یک رجل موحد کامل مانند ابی ذر غفاری را سست عقیده و فریب خورده عبد الله بن سباء ملعون قرار دهند و بجامعه عوام او را مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند، و حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامه نوشته اند ابی ذر فقط همین آیه را بر اهل شام قرائت می نموده.

وای بر احمد امین! از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل گردد (اگر معتقد بآن روز باشد) و در مقابل خود پیر مرد نود ساله مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول الله ﷺ را ببیند، نمی دانم از این تهمتی که زده چه جواب خواهد داد!

واقعاً جای تعجب است که این اشخاص از طرفی انتقاد از شیعه می نمایند که

۱- آنان که جمع و ذخیره می کنند طلا و نقره را و اتفاق نمی کنند در راه خدا پس بشارت ده آنها را بعدابی دردناک در آن روزی که گرم کرده و گداخته شود در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بآن طلا و نقره های گداخته پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان (و گویند) اینست آنچه جمع و ذخیره نهاده بودید برای خودتان.

و آن چه در اخبار و تفاسیر فریقین رسیده مخصوصاً اکابر علمای عامه مانند امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل می نماید آنست که ابی ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه مذکوره را می خوانده چون با معاویه اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار ابی ذر بر خلاف میل و سیاست حکومت او بود و زیر بار میل او هم نمی رفت لذا سعایت نامه برای عثمان نوشت و امر را بر خلاف جلوه داد فلذا امریه عثمان صادر شد ابی ذر را بطریقی که در ص ۴۳۶ همین کتاب نوشته شده بمدینه آوردند و از آنجا بریده تبعید نمودند - چنانچه در خبر زید بن وهب که عموم مفسرین فریقین حتی امام فخر رازی هم نقل نموده این قضیه واضح و آشکار است که ابی ذر بر اهل شام آیه زکاه را قرائت نمود (نه دعوت بمسلك اشتراکی) منتهی معاویه می گفت این آیه درباره اهل کتابست ابی ذر می فرمود درباره آنها و ما وارد آمده معاویه از این گفتار رنجیده و متوحش شد و برای او پاپوشی ساخت که منجر بمرگ او گردید. و هیچ یک از علمای عامه چنین نسبتی را که احمد امین بآن مرد پاک موحد داده نداده اند بلکه بر خلاف این عقیده حقایقی نوشته اند که ابی ذر بواسطه قرائت آیات قرآن مردم را امر با اجرای احکام اسلام می نموده که از جمله ادای زکاه بود.

چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبر ﷺ خورده گیری می نمایند. و انتقاد می کنند و حدیث اصحابی کالنجوم را برخ ما می کشند که نباید باصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمود، ولی خودشان هرچه می خواهند باصحاب پیغمبر می گویند و می نویسند؛ حتّی نسبت کفر و شرک به آنها می دهند احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد!!

اگر تبعیض بد است، همه جا باید بد باشد و اگر انتقاد جایز است، چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته اند، می نویسند یا نقل می نمایند، مشرک می شوند و آنها را رافضی می خوانند ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آن حضرت (بنا بر روایات منقولۀ خودشان) انتقاد می کنند، بلکه توهین نموده و نسبت شرک و بی دینی می دهند، صحیح و بجا می باشد؟ درد دلها بسیار است؛ بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم باب ۷ تهمت ها و نسبت های ناروایی به شیعیان می دهد؛ از جمله عقاید غلات لعنهم الله را بشیعیان پاک موحد نسبت می دهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصب یا غرض رانی یا بی اطلاعی، به شیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت علیهم السلام تهمت می زند.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن بغرض رانی او مراجعه شود به (جلسه دوم) و نیز به (جلسه سوم) همین کتاب تا بدانید شیعیان پاک غالی نیستند بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاک می باشند.

در اوایل همان فصل نوشته شیعیان قائل بخلافت علی علیه السلام گردیدند و حال آنکه هیچ دلیل و نصّی از آیه و حدیث صراحت بر این امر نداشته - جوابش در (جلسه پنجم) و نیز در (جلسه نهم) همین کتاب موجود است؛ مطالعه نمائید.

و نیز در همان فصل نوشته عقیده بوصایت علی از جعلیات شیعه است. جوابش در (جلسه هشتم) و در (جلسه دهم) همین کتاب داده شده، مراجعه نمائید تا دکتر مفتری را بشناسید.

با آن که در افضلیت علی علیه السلام بر صحابه قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده، مع ذلک روی تعصّب یا غرض و عناد، آن را انکار می نمایند

و ابن ابی الحدید را شیعه معتدل می خواند و حال آنکه این حرف غلط است. اگر می گفت، سنی معتدل و منصف، مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد.

و قول با فضیلت علی علیه السلام از جمیع صحابه اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد و بحول و قوه پروردگار متعال، افضلیت آن حضرت را نه بر صحابه، بلکه بر انبیاء عظام در (جلسه هفتم) و در (جلسه نهم) و در (جلسه دهم) همین کتاب بنحو اتم و اکمل واضح نموده ایم.

و در آخر همان مقال، تهمت دیگری بشیعیان می زند که علی را افضل از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می دانند و می گویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است!

واقعا جای بسی تأسف است! چگونه اشخاص راضی می شوند دین و ایمان خود را ملعبه هوی و هوس قرار دهند؟ عقاید غلات علی اللهی کجا و شیعیان پاک عقیده موحد کجا. اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه امامیه ارائه داد که در آن کتاب این عقاید نسبت داده موجود باشد، سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیاورد (و هرگز نخواهد آورد) پس در مقابل همان علمای مصری و هم کارهای خودش سربه زیر شود که چنین مطالب بی جایی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده و عقاید غلات علی اللهی و حلولیها را بشیعیان پاک عقیده نسبت داده.

اگر بخواهم بتمام جملات بی پرویای او جواب بدهم، مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصل تر می گردد.

خلاصه آنچه نسبت بعقاید شیعه داده، تهمت و دروغ محض است. کتب علمای شیعه اکثرا چاپ و در دست رس عموم قرار گرفته، مطالعه کنید تا مغرض مفتری را بشناسید.

اگر فرقه ای بنام شیعه قائل بحلول و اتحادند در نزد ما جزء غلات می باشند و ابد شیعه محسوب نمی گردند. روی غرض یا بی اطلاعی این دو فرقه کاملاً متمایز را بهم مخلوط نموده و شیعه را در دنیا به بدنامی معرفی می نمایند و حال آنکه علماء بزرگ شیعه کتابها بر رد آنها نوشته اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند، باید نویسنده منصف عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید؛ وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد، تشیع آنها را تکذیب نماید؛ نه آنکه بر خلاف تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علماء شیعه هر یک کتاب مستقلی در عقاید نوشته اند؛ از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و علامه حلی و دیگران - علیهم الرحمه و الرضوان - مطالعه نمائید تا کذاب مفتری را بشناسید.

و در (جلسه سوم) همین کتاب مختصراً ما عقاید شیعه را ذکر نموده ایم؛ مراجعه کنید تا بدانید شیعیان مشرک و غالی و تابع ابن سبأ ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی انصاف و مغرض و یا بی اطلاع بودیم، اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی) و فتاوی بی ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده، تمام سنیها را جزء مجسمه و گمراهان و مشرکین بشمار می آوردیم.

مثلاً عقاید مجسمه اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در ملل و نحل نقل نموده، پای عموم حساب می کردیم می گفتیم سنیها همگی قائل بجسمیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

اگر چنین می گفتیم: قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم، زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده بتجسم و رؤیه که بعضی از آنها قائل اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه، مشارکیه و حوریه مجسمه، قائل بخرافات در عقاید گردیده، ربطی به مذهب عموم اهل سنت ندارد.

نویسنده منصف همه را مخلوط نمی نماید که تمامی آنها را بیک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند. آیا انصاف است فتاوی نادره ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل) رسیده، به دست گرفته و مخلوط بهم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم؟ از قبیل حکم به مباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن با نبیذ و سجده نمودن بنجاست خشک و نکاح نمودن پدر، دخترش را بزنا و واقعه با محارم بوسیله

پارچه حریری که بر آلت تناسلی بیوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها!

که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی و آمده و رد آنها نیستم من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبوده، در ص ۱۳۲ و ص ۱۳۴ تهمت ها به شیعیان نمی زد و نمی گفت: “که شاه پرستی زردشتی های ایرانی داخل مذهب شیعه شده، بهمین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب می دانند.”

جواب این تهمت ها را در (جلسه دهم) همین کتاب بخوانید تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم (بقول او) گرفته نشده، بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علماء بزرگ خودشان نقل نموده اند، اخذ گردیده است؛ گذشته از منقولات متواترة نزد اکابر علماء شیعه.

در ص ۳۱۸ انکار نصوص می نماید و می گوید: “پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را برای امت واگذار نموده.”

اولاً جواب این انکار از (جلسه پنجم) و در (جلسه هشتم) و در (جلسه هشتم) همین کتاب داده شده است.

ثانیاً خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علماء تسنن معین می نمودند که در کجا رسول اکرم ﷺ امر خلافت را برای امت واگذار نموده و چنین دستوری داده؟

ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم. خوب بود آقایان هم یک سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد، امر خلافت را به رأی امت واگذار نمودم که خودشان جمع گردند و تعیین خلیفه نمایند.

فقط آقایان اهل تسنن یک جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود: “لا

تجتمع امتی علی الضلال”^(۱) پس به همین دلیل اجماع امت در خلافت اثبات حق می نماید.

۱- امت من اجتماع بر گمراهی نمی نمایند.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم در (جلسه هفتم) همین کتاب مطالعه فرمائید تا حق آشکار گردد. در ص ۳۲۲ گوید: “شیعیان از قول علی علیه السلام جعل کرده اند که فرموده: سلونی قبل ان تفقدونی”^(۱). جواب این جمله مفصلاً در (جلسه دهم) همین کتاب موجود است مطالعه فرمائید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نمی دانسته که شیعیان هرگز جعل ننموده اند بلکه علماء عامه که بمراتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند، نقل نموده اند.

و نیز گوید: “شیعیان امامیه گویند: امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها می باشد!” خوانندگان محترم راجع به این موضوع مراجعه کنند به (جلسه دهم) همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه، اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم. مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه بازار بشناسید. خوبست سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمت‌های عجیب آن مرموز بی انصاف بحث ننمائیم.

مردمان منصف پاک دل می دانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهرة آن حضرت سلام الله عليهم اجمعين) بهترین دین پاک توحیدی را دارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام، بخوبی فرق می گذارند و انتخاب احسن نموده، دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده اند.

مطلب را در همین جا ختم می کنیم و مناسب این مقام شعر ادیب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده ذکر می نمائیم که گوید:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولان گه تواست

عرض خود می ببری و زحمت مامی داری

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی بقدری متشتت و مانند خود او در هم و برهم است که بگفتار مجانین و بل‌ها (که گاهی فحش می دهند و گاهی پرت و پلا می گویند) شبیه تر است تا بکلمات عاقل منطقی که محتاج به جواب باشد.

۱- سؤال کنید از من قبل از این که مرا نیابید

اشاره به غلط‌گوئی‌های کسروی و جواب آنها

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلطه کار را بشناسند، مختصراً اشاره می‌نمائیم:

در گفتار یکم شیعه‌گری مانند گذشتگان از خوارج و نواصب پیدایش شیعه را از عبد الله بن سباء یهودی می‌داند. جوابش را در (جلسه دوم) همین کتاب مطالعه کنید تا بازیگران و فریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید. در ص ۵ گوید: “از جعلیات شیعه است که علی را بزور برای بیعت به مسجد بردند.”

جوابش در (جلسه هفتم) همین کتاب داده شده است تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست، بلکه بزرگان علماء سنی هم نوشته و اقرار نموده‌اند که آن حضرت را در بدو امر بزور و جبر برای بیعت بردند. در چندین جای همان کتاب تکرار نموده (چون مکررات در هم و برهم در کتابهای او بسیار است) که از مجعولات شیعه است، اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السلام ثوابی است. که گناهی به آن ضرر نمی‌رساند و گریستن بر حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است.

جواب این مغلطه در (جلسه ششم) داده شده است.

در گفتار دوم اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا می‌گوئید و بچه دلیل ثابت می‌نمائید.

دلایل بر عصمت ائمه هدی سلام الله علیهم أجمعین بسیار است. مختصراً در (جلسه دهم) همین کتاب نقل گردیده.

در ص ۲۱ راجع به غدیر خم و نصب علی علیه السلام بخلاف و امامت اشکالاتی نموده است.

جوابش در (جلسه ششم) همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد. در ص ۲۳ نوشته است که علی

علیه السلام هیچ گاه از عقب ماندگی خود دلتنگ نبوده، بلکه راضی هم بوده!

دلائل بر بطلان قول او و اثبات اینکه آن حضرت کاملاً دلتنگ و ناراضی بوده، بسیار است. به مختصری از مفصل در (جلسه نهم) همین کتاب اشاره شده است.

در ص ۲۷ با استشهاد به آیه شریفه قرآن مجید می رساند که رسول الله ﷺ بشری بوده مانند دیگران! برای حلّ معماً و جواب این مغلطه و پی بردن باینکه خداوند علم غیب خود را ببعض از برگزیدگان خلق افاضه نموده، مراجعه شود به (جلسه دهم) همین کتاب.

در ص ۳۱ و ۳۴ گوید: “امامان مانند دیگران مرده گان و هیچ کاره اند و زیارت قبور ائمه بت پرستی است!” جوابش را در (جلسه سوم) همین کتاب مطالعه نمائید.

در ص ۳۹ نوشته است: “حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از پیش ببرد، کشته شد!” جوابش را از (جلسه هفتم) همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفخر شهداء عالم حسین بن علی علیهم السلام قیام بحق نموده نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه. در چندین جای کتابش تکرار می کند که بر خلافت علی نصّی و دلیلی نبوده. جواب پراکنده گوئیهای او در اثبات دلائل و نصوص صریحه در (جلسه پنجم) و در (جلسه هشتم) داده شده که علی علیهم السلام خلیفه منصوص بوده است.

اگر بخواهم به تمام پراکنده گویی ها و سفسطه بازیهای او جواب بدهم، خود کتابی علی حده می خواهد با مقدمه نویسی مناسبتی ندارد.

علاوه بر همه اینها، دروغ ها و تهمت های بسیاری آن افسارگسیخته گسسته به شیعیان و علماء شیعه زده است، حقه بازی ها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا، عکس هایی چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکس ها به حقه بازی خرافی نشان داده.

عجب آنکه سفسطه بازها و فریب خوردگان او می گویند که چون علماء و خطباء و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره، قدرت علمی نداشتند حاضر شوند، لذا او را کشتند!

خوب بخاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود، علاوه بر کتابها مقالاتی در روزنامه خود موسوم به (پرچم) و مجله (پیمان) نشر می داد و به آن وسیله، جوانان بی خبر را بدور خود جمع نموده دعوی برانگیختگی می نمود به وسیله چند نفر از جوانان فهمیده، چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را بمیل خود معین کند خلوت یا جلوت، دو نفری با هم روبرو و صحبت کنیم؛ اگر دلائل مثبتی بر گفتار خود داشتی من تسلیم می شوم و الا حل مشکلات شده تقار از میان برداشته بیش از این کمک باختلاف و تفرقه جامعه ننموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید.

جواب می داد: “من مصاحبه و مناظره حضوری نمی کنم (این جوابی بود که بهمة علماء و بزرگان می داده). مکاتبه کنید، بنویسید تا جواب بدهم.”

اشتباه بزرگ همین جا است که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین دین چه بوسیله جرائد علنی و چه بوسیله اشخاص از قم و تهران و شیراز و مشهد و سایر شهرها، به ایشان ابلاغ می شد که حاضر شود برای مناظره حضوری، جواب می داد: “من مناظره حضوری نمی نمایم بنویسید تا جواب بدهم” و این خود فرار از مباحثات بود؛ چون اهل فن کلام می دانند به قدری که در مکاتبه راه فرار هست، در مناظر و مباحثه و مکالمه حضوری نیست. مع ذلک عدّه ای از علماء حاضر به مکاتبه هم شدند، مخصوصاً در روزنامه کیهان مدت مدیدی بین علماء شیراز و ایشان مکاتبه سر گشاده می شد و بقدری پراکنده گوئی و مکررات الفاظ و معانی بکار برد که تمام خوانندگان خسته و به پراکنده گوییهای او خندان بودند.

یکی از کوچکترین مبلغین خدمتگزاران دین، داعی بودم که بعد از پیغامهای مکرر برای تشکیل مجالس مناظره حضوری و شنیدن جواب یأس عاقبت ناچار شدم بوسیله آقایان مذکور بعض سفسطه های او مختصر جوابی دادم (که همان سبب شده عدّه ای از جوانان فریب خورده روشن شده، فی المجلس از او برگشتند و پی بحقه بازیهای او بردند). مثلاً جوانان فریب خورده را روشن نموده، گفتم یکی از غلطکاریهای شما آنست که مذهب شیعه را بوسیله عکسهائی که از دستجات مردمان عوام بادکوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده، وارو نشان دادید

که هر بیننده بی خبر گمان کند عقاید مذهبی شیعیان روی موازین این عکسها است.

و حال آنکه علی القاعده عقلاً و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود. اگر شما یک کتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که بسیخ زدن و قفل و قمه و قداره زدن و حجله قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهائی که حقّ بازی و سفسطه کرده ای و بوسیله عکسهای وارو نشان داده ای، دستور داده باشند و از ائمه هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده من تسلیم میگردم. و حال آنکه در دستورات شرعی و رسائل عملیه، برای حفظ تن و بدن موازینی معین گردیده، کتب فقهیه و رسائل عملیه علماء و فقهاء شیعه در دسترس عموم می باشد (از قبیل شرح لمعه و شرایع و رساله های عملیه مانند جامع عباسی و مجمع الرسائل و عروه الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیله النجات مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه های آنها قدس الله اسرارهم) را مطالعه کنید، ببینید در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده و صریحاً می رسانند که اوجب از هر واجبی، حفظ تن و بدن آدمی است و هر عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد حرام می شود.

حتّی در اعمال واجبه مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصلی در فقه جعفری دارد گاهی ساقط می گردد. مثلاً در وضو و اغسال واجبه و مستحبه که مقدمه طهارت است، اگر مسلمان بداند در عمل کردن آنها ضرر بعضوی از اعضاء بدن می رساند و لو احتمال درد استخوان و غیره بدهد که باعث خوف شود، با شرایط وارده ساقط می گردد.

یکی از موارد جواز تیمم، خوف ضرر استعمال آب است، به سبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بترسد از استعمال آب متضرر یا متألّم شود.

با اهمیتی که مذهب مقدس جعفری بطهارت و نظافت می دهد و آن را جزء شرایط ایمان آورده، مع ذلک حفظ تن و بدن را مقدم بر هر چیزی قرار داده است.

فقه جعفری اجازه نمی دهد عمداً بدون جهت شرعی حتّی سوزنی بتن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود.

حتی اجازه نمی دهند در مصائب وارده مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خود را بزنند بقسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هر یک از این اعمال را بنمایند، گناه کرده، باید استغفار نموده و کفاره بدهند.

چنانکه در باب دیات و کفارات مراجعه شود، بعظمت دین مقدس اسلام و مذهب حقّ جعفری پی برده و لعنت می کنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که می خواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده، امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارو نشان دهند؟!

عکس بیندازند که مرد عامی (خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقّ جعفری) تمام بدنش را سیخ و میخ و قمه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده در حجله و غیره شبیه در آورده و بگویند اینها دستور مذهب جعفری است!

اعمال مردمان عامی خرافی جاهل را بحساب مذهب جعفری آوردن و از دلائل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی خبر گمان کنند واقعاً امامان و یا علماء و فقهاء شیعه از طرف آن مبادی عالیّه، امر به چنین اعمال زشتی نموده اند، جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد نمی توان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد. این وارونه نشان دادن ها دلیل بر حقّه بازی و سفسطه های مغلطه کاری و فساد عقیده گوینده و نویسنده می باشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر حیال در کتاب شیعه گری ذکر نموده، جسارت هایی است که بخاندان پیغمبر ﷺ عموماً و خصوصاً متعرض گردیده و صریحاً نوشته ایداً این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند تا بآنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده اند؟

و در چند جای کتابش نسبت به ساحت قدس امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام با کمال وقاحت، جسارتها نموده که قطعاً در وقت هوشیاری و با قلم خرد و دانش ننوشته. چه خوش سراید شاعر پارسی:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی ببرد

اولاً جواب این لاطائلات مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب دلائل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحہ از طرق عامہ ذکر گردیده، مخصوصاً در (جلسہ سوم) و در (جلسہ ہفتم) و در (جلسہ ہشتم) بہ دلائل آیات شریفہ و اخبار صریحہ اشارہ شدہ.

ثانیاً گویا این مرد شاید قرآن نخواندہ و اگر خواندہ، چون معتقد نبودہ، عمداً امر را بر بی خبران مشتبہ نمودہ. مگر نہ اینست کہ خدای متعال در آیات بسیاری این خاندان جلیل را ستودہ و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار دادہ، چنانچہ در آیہ ۳۰ سورہ ۳ (آل عمران) فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾^(۱) و در آیہ ۲۲ سورہ ۴۲ (شوری) فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾^(۲)

ولی بیشتر تأثر من در اینست کہ اکابر علمای عامہ و اہل تسنن صریحاً اقرار بولایت و برتری و مقام عالی اعلای علی و عترت طاہرہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و علیہم اجمعین می نمایند، ولی این ناخلف بظاہر شیعی زادہ انکار نماید فضایل آنها را!

برای جلب نظر دشمنان دین باطن فاسد خود را ظاہر نمودہ و با وقاحت نام آنها را بردہ.

کتب علماء عامہ در فضائل عترت و اہل بیت طہارت

اہل اطلاع می دانند کہ عموم علماء اہل تسنن (بہ استثناء عدہ ای خوارج و نواصب) در ہر دورہ ای از ادوار، معترف بودہ اند بفضائل و مناقب آل محمد سلام اللہ علیہم اجمعین و حق تقدم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها، کتاب مستقلی بنام اہل بیت طہارت علیہم السلام افتخاراً نوشتہ اند و آنچه بہ نظر

۱- بدرستی کہ خدا برگزیدہ آدم و نوح و خانوادہ ابراہیم و خانوادہ عمران علیہم السلام را بر جہانیان فرزندانہ ہستند برخی از نسل برخی دیگر.

۲- بگو (ای پیغمبر) من از شما اجر رسالت جز این نمی خواہم کہ مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان منظور دارید. ہر کہ کار نیکو انجام دہد، ما بر نیکویش بیفزائیم.

داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاضر دارم مودة القربى مير سيد على شافعى همدانى، ينابيع المودة شيخ سليمان بلخى حنفى، معراج الوصول فى معرفه آل الرسول حافظ جمال الدين زرندى، مناقب و فضائل اهل البيت حافظ ابو نعيم اصفهاني، مناقب اهل البيت ابن مغازلى فقيه شافعى، رشفة الصادى من بحر فضائل بنى النبى الهادى تأليف سيد ابى بكر بن شهاب الدين علوى، كتاب الاتحاد بحب الاشراف تأليف شيخ عبد الله بن محمد بن عامر شبراوى، احياء الميت بفضائل اهل البيت تأليف جلال الدين سيوطى، فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و الزهراء و السبطين شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد حموينى (حموئى)، ذخاير العقبى امام الحرم شافعى، فصول المهمه فى معرفة الاثمه نور الدين بن صباغ مالكى، تذكره خواص الامه فى معرفة الاثمه يوسف سبط ابن جوزى، كفاية الطالب محمد بن يوسف گنجى شافعى، مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول محمد بن طلحه شافعى، مناقب اخطب الخطباء خوارزم، تشریح و محاکمه در تاريخ آل محمد محقق و مورخ شهير قاضى بهلول بهجت زنگنه زورى مى باشد. علاوه بر اينها در تمامى كتب معتبره و تفاسير بزرگ علمای عامه و اهل تسنن فضایل و مناقب اهل بيت طهارت عليه السلام متفرقا بسيار ثبت است.

نمی دانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالتی که می دانست مغلطه می کند و گذشته از شیعیان، سنیها بر او می خندند. پس خوبست مریدان فریب خورده او بخوانند این کتاب را و عوض بر انگيخته شدن، سر خجالت بزیر اندازند و متنبّه گردند و بازیگران قرن بیستم را (بقول امروزی ها) بشناسند. اگر با کتابهای عربی سر و کار زیادی نداشت، اقلاً مى خواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمد بهلول بهجت افندی زنگنه زورى را که از اجلّه فضلا و علماء معروف قرن اخير ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و اناطولی مشهور بوده به نام تشریح و محاکمه در تاريخ آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بخواند که بفارسی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی او هم در کتابخانه داعی موجود است). و واقعاً بر هر شیعه شاکی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند، و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تسنن را توصیه بمطالعه آن کتاب می نمائیم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده، در اینجا هم اغتنام فرصت نموده، به نقل اقوال بعضی از اکابر علماء اهل سنت در فضائل امیر المؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره نمایم تا خوانندگان محترم بدانند که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم، تنها قاضی رفته اند که نسبت جعلی بشیعیان داده اند!!

آنها نمی دانند که شیعیان چون معتقد به مبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره علیهم السلام صادقینند، ابداً دروغ نگفته و جعل خبر نمی نمایند چه آنکه احتیاجی به جعل خبر ندارند، زیرا تمامی علمای جماعت با مادر نقل فضائل اهل بیت هم صدا هستند.

از جمله امامان بزرگ اهل تسنن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها می باشد، محمد بن ادریس شافعی است که مکرر نظماً و نثراً اقرار و اعتراف بفضایل و مناقب اهل البیت علیهم السلام نموده.

اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل عترت و اهل بیت طهارت علیهم السلام

چنانچه علامه سمهودی سید نور الدین شافعی که اعلم العلماء مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده، در جواهر العقدین^(۱) از حافظ ابو بکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی بوده، نقل می نماید و نیز نور الدین مالکی در فصول المهمه^(۲) از کتاب بیهقی که در مناقب شافعی نوشته نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۳) از جواهر العقدین نور الدین سمهودی نویسنده تاریخ المدینه که در زمان خود اعلم علماء مصر و حجاز بوده، نقلاً از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت: روزی بامام شافعی گفتند که مردم صبر و طاقت ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را به شنوند (مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان) و اگر

۱- جواهر العقدین، ج ۲، ص ۱۸۵.

۲- فصول المهمه، ج ۲، ص ۱۳۵۴.

۳- ینابیع المودة، ج ۳، ص ۹۷.

مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضائل اهل البیت علیهم السلام را می نماید، یقولون هذا رافضی؛ می گویند او رافضی است. فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته گفت:

اذا ففی مجلس ذکرُوا علیّاً	و سبطیه و فاطمه الزکیّـه
فاجری بعضهم ذکرى سواه	فأیقن أنّـه سـلـفـلقیّـه
اذا ذکرُوا علیّاً او بنیـه	تشاغل بالروایات العلیّـه
یقال تجاوزوا یا قوم هذا	فهذا من حدیث الرافضیـه
برئت الی المهیمن من اناس	یسرون الرّفـض حـبّ الفاطمیـه
علی آل الرسول صلاه ربّی	و لعنتـه لتلک الجاهلیـه

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید: زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می شود، بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند، ذکر دیگری به میان می آورند، پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده می شود، سلفلق است (یعنی زنی که از دبرش حیض شود). آنها روایات بلند نقل می کنند که ذکر علی و بچه های او نشود و گفته می شود، بگذرید ای قوم از این ذکر (یعنی ذکر علی و بچه های او) زیرا این حدیث رافضی ها است. بیزاری می جویم (من که امام شافعی هستم) به سوی خدا از مردمی که می بینند رفض را دوستی فاطمه. بر آل رسول صلوات پروردگار من است و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت (که دوستان آل محمد علیهم السلام را رافضی بخوانند).

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ ینابیع الموده ^(۱) و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار ^(۲) نقلاً از بیهقی و نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه ^(۳) و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول ^(۴) بعد از این اشعار گفته اند که شافعی گفت:

قالوا ترفضت قلت کلاً	ما الرفض دینی و لا اعتقادی
لکن تولّیت غیر شکّ	خیـر اـمـام و خـیـر هـاد
ان کان حـبّ الوصی رفضاً	فـانّی ارفض العباد

۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۴۸.

۲- نور الابصار، ص ۲۳۲.

۳- فصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۸.

۴- معراج الوصول، ص ۳۸.

یعنی به من گفتند: رافضی شدی؟ گفتم: ابدأ نیست رفض دین من و نه اعتقاد من، لکن دوست می دارم بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را. اگر معنی رفض، دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرین علیهم السلام آن حضرت است)، پس بدرستی که من رافضی تر از همه مردم هستم.

یاقوت حموی در معجم الادباء^(۱) و ابن حجر مکی صواعق^(۲) و امام فخر رازی در تفسیر کبیرش^(۳) ذیل آیه شریفه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ و خطیب خوارزم در مقتل الحسین^(۴) و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۵) و سلیمان بلخی حنفی در ص ینابیع الموده^(۶) از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده، نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت:

یا راکباً قف بالمحصب من منی	و اهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی	فیضا کملتظم الفرات الفاض
ان کان رفضا حب آل محمد	فلیشهد الثقلان انّی رافض ^(۷)

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبد الله بن محمد بن عامر شیراوی در کتاب الاتحاد بحب الاشراف^(۸) و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی^(۹).

۱- معجم الادباء، ج ۵، ص ۲۰۸.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۳۳.

۳- تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۶.

۴- مقتل الحسین، ص ۱۴۶.

۵- نور الابصار، ص ۲۳۲.

۶- ینابیع الموده، ج ۲۳، ص ۹۹.

۷- ما حصل این اشعار آنکه گوید ای سوار رونده بسوی مکه معظمه بایست در ریگزار منی و بساکنین مسجد خیف وقت سحر که حجاج بسوی منی می آیند(بدون تقیّه علنی و بر ملا ندا بده و بگو اگر رفض دوستی آل محمد است پس شهادت بدهند جن و انس که من(امام شافعی) رافضی هستم.

۸- الاتحاد بحب الاشراف، ص ۲۹.

۹- رشفة الصادی، ص ۳۱.

و حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول فی معرفه آل الرسول^(۱) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه^(۲) از امام شافعی نقل نموده که می گفت:

يَا اَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حَبِّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ اَنْزَلَهُ
كُفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ اَنْكُمْ مَنْ لَمْ يَصِلْ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

یعنی ای اهل بیت رسول خدا ﷺ، محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا و در قرآن مجید این واجب نازل شده (اشاره به آیه ۲۲ سوره ۴۲ است که قبلاً ذکر شد).

کفایت می کند در عظمت قدر شما ای آل محمد ﷺ آنکه هر کسی صلوات بر شما نفرستد، نماز او قبول نخواهد شد (اشاره بصلوات در تشهد نماز است که از واجبات نماز است و اگر کسی عمداً ترک صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید، نمازش باطل و غیر قابل قبول است). و در آخر اشعارش (برای یادآوری امثال کسرویها و احمد امینها) سروده که اتمام حجت باشد بر آنها که:

لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ثَكَلْتُكَ امَّاكٌ غَيْرُ طَيْبِ الْمَوْلَدِ

یعنی اگر نباشی در دوستی آل محمد، مادر به مرگت بنشیند قطعاً حرامزاده ای!

به مناسبت این شعر آخر امام شافعی، یک حدیث از صدها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده تقدیم امثال کسروی ها و احمد امین ها که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند، می نمایم و زائد بر معنای حدیث، توضیحی نمی دهم و این حدیث را حافظ ابن حجر مکی متعصب در صواعق محرقه^(۳) از ابو الشیخ دیلمی نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: **مَنْ لَمْ يَعْرِفْ حَقَّ عَتَرَتِي مِنَ الْاَنْصَارِ وَالْعَرَبِ فَهُوَ لِاحِدِي ثَلَاثِ اَمَّا مُنَافِقٌ وَاَمَّا وَلَدُ زَانِيَةٍ وَاَمَّا امْرُؤٌ حَمَلَتْ بِهٖ اُمُّهُ فِي غَيْرِ طَهَرٍ؛**

یعنی کسی که نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب پس او یکی از سه چیز خواهد بود یا منافق است یا ولد الزنا است یا ولد حیض است.

۱- معراج الوصول فی آل الرسول، ص ۱۶.

۲- صواعق المحرقه، ص ۱۴۸.

۳- صواعق المحرقه، ص ۱۷۳.

اخبار در فضائل عترت و اهل بیت طهارت

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل (امثال کسروی ها) حب و بغض عترت طاهره مفتاح بهشت و دوزخ و علامت ایمان و کفر است.

چنانچه اکابر علمای عامه و اهل تسنن با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم ﷺ تصدیق این معنی را نموده اند. از جمله امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علمای عامه است، در تفسیر خود ذیل آیه مودت آورده که محبت و مودت اهل بیت طهارت ﷺ از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد، کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی می باشد و دلیل بر این معنی، خبری است که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود از جریر بن عبد الله بجلی روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود:

من مات علی حبّ آل محمد مات شهیداً. ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات مغفوراً له، الا و من مات علی حبّ آل محمد مات تائباً الا و من مات علی حبّ آل محمد مات مؤمناً مستکمل الايمان، الا و من مات علی حبّ آل محمد بשרه ملک الموت بالجنّه ثم منکر و نکیر، الا و من مات علی حبّ آل محمد یزف الی الجنّه کما تزف العروس الی بیت زوجها، الا و من مات علی حبّ آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنّه، الا و من مات علی حبّ آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکته الرحمة ألا و من مات علی حبّ آل محمد مات علی السنه و الجماعة، الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمه مکتوباً بین عینیه آیس من رحمه الله، ألا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، ألا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنّه^(۱).

۱- کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است شهید و توبه کننده از گناه و آمرزیده شده و مؤمنی که دارای ایمان کامل می باشد و رحمت گردیده و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد بشارت می دهد او را عزرائیل و منکر و نکیر بهشت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد می رود بسوی بهشت همچنان که عروس می رود بسوی خانه شوهرش و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد باز می شود در قبر او دو در بسوی بهشت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد قرار می دهد خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت و کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است بر سنت و جماعت و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است ناامید است از رحمت خدا و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد کافر مرده است و کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمد استشمام نمی نماید بوی بهشت را.

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی^(۱) از تفسیر ثعلبی^(۲) و امام فخر رازی در تفسیر کبیرش^(۳) ذیل آیه مودت از صاحب کشاف^(۴) همین خبر را نقل نموده اند. و کواشکی در تفسیر خود موسوم به تبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرین اند روایت کرده که رسول اکرم ﷺ فرمود:

لا اسئلكم علی ما ادعوكم اليه اجرا الا ان تحفظوني فی قرابتی علی و فاطمه و الحسن و الحسین و ابنائهما^(۵)
و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی^(۶) از جابر بن عبد الله انصاری نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود:

توسّلوا بمحبّتنا الى الله تعالى و استشفعوا بنا فإنّ بنا تکرمون و بنا تحبّون و بنا ترزقون فمحبّونا امثالنا غدا
كلّهم فی الجنّة^(۷)

۱- رشفة الصادی، ص ۴۵.

۲- تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۱۴.

۳- تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۵.

۴- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۶۷.

۵- من از برای ارشاد شما بسوی حق و حقیقت مزدی نمی خواهم مگر آنکه حفظ نمائید مقام مرا در اقارب و خویشان من یعنی برای خاطر من احترام نمائید اقارب و خویشان مرا و آنها علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد و ذریه آن هر دو می باشند.

۶- مودة القربی، مودة دوم، ص ۱۲.

۷- توسل بجوئید بدوستی ما بسوی خدای تعالی و طلب شفاعت نمائید بما پس بدرستی که بما اکرام می شوید و بوسیله ما دوست داشته می شوید و بوسیله ما روزی داده می شوید پس دوستان ما امثال ما هستند فردا (یعنی قیامت) تمامشان در بهشت اند.

و نیز از خالد بن معدان روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود:

من احبّ ان يمشى في رحمة الله و يصبح في رحمة الله فلا يدخل قلبه شك بان ذريتي افضل الذريات و وصي افضل الاوصياء. ^(۱)

و نیز از جابر روایت نموده که آن حضرت فرمود: الزموا مودتنا اهل البيت فان من اتقى الله و هو يودنا دخل الجنة معنا و الذي نفس محمد بيده لا ينفع عبدا عمله الا بمعرفه حقنا. ^(۲)

و ابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق ^(۳) از ابو یعلی از سلمه بن اکوع نقل نمود که آن حضرت فرمود: التجوم أمان لاهل السماء و أهل بيتي امان لأمّتي من الاختلاف. ^(۴)

این اخبار نمونه ای از هزاران خبر است که درباره آل محمد -سلام الله عليهم اجمعين- از طرق عامه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی بیش از این مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصا در کتاب (المهدی و المهدویت) بشیعیان در اعتقاد بوجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که غائب از انظار می باشد و این معنی را در صفحات مکرره با آب و تابی تکرار کرده و هیاهویی راه انداخته اند و نوشته اند: “این عقیده از جعلیات و ساخته های شیعیان است که می گویند امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا.” و حال آنکه خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را بخود ندادند و در مقام تحقیق بر نیامدند و الا اگر فقط در کتب علماء تسنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عناد و تعصب بی جا نمی نمودند، می فهمیدند اعتقاد بوجود حضرت مهدی محمد ابن الحسن حجه العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده، مخصوص بشیعیان تنها نمی باشد، بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ اهل تسنن نیز

۱- کسی که دوست دارد آنکه مشی کند در رحمت خدا، و صبح کند در رحمت خدا پس داخل نکند در قلبش شکی باینکه ذریه و اولاد من بهترین ذراری هستند و وصی من بهترین اوصیاء می باشد.

۲- ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت ﷺ پس بدرستی که اهل تقوی که ما را دوست بدارند، با ما داخل بهشت می شوند. بآن خدائی که جان محمد ﷺ در قبضة قدرت اوست، هیچ عملی به بنده ای نفع نمی رساند، مگر بشناختن دوستی ما.

۳- صواعق المحرقة، ص ۱۸۷.

۴- ستارگان امانند از برای اهل آسمانها و اهل بیت من امان اند برای امت من از اختلاف.

ثبت گردیده و اکابر علمای عامه از قبیل علامه سمهودی در جواهر العقدین^(۱) و طبرانی در اوسط^(۲) و احمد بن حنبل در مسند^(۳) و ابی داود در سنن^(۴) و ابن ماجه در سنن^(۵) و حموی در فرائد^(۶) و خواجه کلان بلخی در ینابیع الموده^(۷) و ابن حجر در صواعق^(۸) و امام نسائی در سنن^(۹) و خصائص العلوی و خواجه پارسا در فصل الخطاب^(۱۰) و محمد ابن طلحه در مطالب السؤل^(۱۱) و نور الدین جامی در شواهد النبوه و حافظ بلاذری در مسلسلات و محمد بن یوسف گنجی در کتاب الیّان فی اخبار صاحب الزمان و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۱۲) و میر سید علی همدانی شافعی در موده القربی^(۱۳) و علامه صلاح الدین در شرح الدائر و جمال الدین شیرازی در روضه الاحباب و بیهقی در صحیح خود شعب الایمان و شیخ محی الدین عربی در فتوحات و عنقاء المغرب و ملک العلماء شهاب الدین در هدایت السعداء و سبط ابن جوزی در تذکره^(۱۴) و شیخ عبد الرحمن بسطامی در دره المعارف و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین^(۱۵) و مؤید الدین خطیب خوارزمی در مناقب و علامه شعرانی در یواقیت^(۱۶) و شیخ علی متقی در مرقاة شرح مشکاه،^(۱۷) و دیگران از اکابر علمای

-
۱- جواهر العقدین، ج ۲، ص ۱۹۰.	۹- سنن نسائی، ج ۶، ص ۲۷۵.
۲- معجم الاوسط، ج ۷، ص ۲۷۶.	۱۰- فضل الخطاب، ج ۳، ص ۱۷۱.
۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴.	۱۱- مطالب السؤل، ص ۳۲۱.
۴- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶.	۱۲- فصول المهمه، ج ۲، ص ۱۰۹۵.
۵- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.	۱۳- موده القربی، موده دهم، ص ۳۸.
۶- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۰.	۱۴- تذکره الخواص، ص ۳۲۵.
۷- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۷۱.	۱۵- اسعاف الرغبین، ص ۱۴۵.
۸- صواعق المحرقة، ص ۱۶۷.	۱۶- الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۲۷.

اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی دهد، اخبار بسیاری راجع به آن حضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده اند.

برای نمونه، چند خبری باقتضای مقدمه نویسی از اکابر علمای عامه جبهه بینائی جوانان روشن فکر زائداً علی ما سبق در اینجا نقل می نمائیم تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته های شیعیان نیست، بلکه کسروی تبریزی حیال فریبنده و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده اند و امر را بر بی خبران مشتبه می نموده اند. علاوه بر آنکه در (جلسه دهم) همین کتاب اشاراتی باخبار وارده در موضوع حضرت مهدی علیه السلام شده و در اینجا هم بیان دیگری می نمائیم و بعض اخبار دیگر ذکر می کنیم تا کشف حقیقت گردد.

اخبار بوجود حضرت مهدی علیه السلام از طرق اهل سنت

۱. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۱) و علامه سمهودی شافعی در جواهر العقدین^(۲) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه^(۳) و طبرانی در اوسط^(۴) از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (به مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات) نقل نموده اند که در مرض موت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه سلام الله علیها گریه می کرد رسول اکرم فرمود:

انّ لکرامه الله ایاک زوجک من هو أقدمهم سلماً و اکثرهم علماً.^(۵)

آنگاه فرمود خداوند متعال نظر فرمود: “بر اهل زمین، پس مرا اختیار نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرسل، آنگاه نظر دیگر فرمود، علی علیه السلام را برگزید به وصایت. پس بمن وحی نمود که تو را تزویج نمایم با و و قرار دهم او را وصی خودم.”

۱- مراقح شرح مشکوة، ج ۵، ص ۱۷۹.

۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- جواهر العقدین، ج ۲، ص ۱۹۶.

۴- صواعق العقدین، ص ۱۶۵.

۵- معجم اوسط، ج ۷، ص ۲۷۶.

۶- از جمله کرامتهای پروردگار بتو آنست که تزویج کرد تو را بکسی که اقدم مردم است اسلاما و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

یا فاطمه منّا خیر الانبیاء و هو أبوک و منّا خیر الاوصیاء و هو بعلک و منّا خیر الشّهداء و هو حمزه عمّ ابیک و منّا من له جناحان یطیر بهما فی الجنّه حیث شاء و هو جعفر ابن عمّ ابیک و منّا سبطا هذه الامّه و سیّدا شباب اهل الجنّه الحسن و الحسین و هما ابناک و الذی نفسی بیده منّا مهدی هذه الامّه و هو من ولدک.^(۱)

۲. شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین^(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی ینابیع الموده^(۳) از عبایه بن ربیع از جابر بن عبد الله انصاری نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

انا سید النبیّین و علیّ سید الوصیّین و انّ اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علیّ و آخرهم القائم المهدی علیّه السلام.^(۴)
۳. و از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کنند که گفت وارد شدم بر رسول اکرم ﷺ دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دو طرف صورتش را می بوسید و می فرمود: (انت سیّد بن السیّد اخو السیّد و انت امام بن الامام و انت حجّه بن الحجّه أخو الحجّه ابو حجج تسعه تاسعهم قائمهم المهدیّ علیّه السلام).^(۵)
۴. و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد^(۶) از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

۱- یا فاطمه از ماست بهترین انبیاء و او پدر تو می باشد و از ماست بهترین اوصیاء و او شوهر تو می باشد؛ و از ما است بهترین شهداء و او حمزه عموی پدر تو می باشد؛ و از ما است کسی که برای او است دو بال که پرواز می کند با آن ها در بهشت و او جعفر پسر عموی پدر تو می باشد؛ و از ما است دو سبط این امت و دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین علیهما السلام و آنها پسرهای تو هستند. با آن خدائی که جان من درید قدرت او است از ما است مهدی این امت و او از اولاد تو می باشد.

۲- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۳.

۳- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴- من آقای انبیاء و علیّ علیهما السلام آقای اوصیاء می باشد و بدرستی که اوصیاء من، بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علیّ علیهما السلام و آخر آنها قائم مهدی علیهما السلام می باشد.

۵- توئی سید پسر سید و توئی امام پسر امام، برادر امام و توئی حجه پسر حجه و برادر حجه و پدر حجهای نه گانه که نه می آنها قائم مهدی علیهما السلام می باشد.

۶- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۱۲.

انّ خلفائی و اوصیائی و حجج الله على الخلق بعدی الاثنا عشر أولهم على و آخرهم ولدی المهدي فينزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدي و تشرق الارض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب^(۱).

۵. و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

انّ علیاً وصیی و من ولده القائم المنتظر المهدي الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و الذي بعثنی بالحق بشيراً و نذيراً انّ الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبتة لا عزّ من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبد الله فقال: یا رسول الله و للقائم من ولدک غیبه قال (ﷺ) ای و ربّی و لیمحصّ الله الذین آمنوا و یمحقّ الکافرین ثمّ قال یا جابر انّ هذا امر من امر الله و سرّ من سرّ الله فإیّاک و الشک فانّ الشک فی امر الله عزّ و جلّ کفر^(۲).

۶. و نیز خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده از فصل الخطاب خواجه سید محمد پارسا که از اکابر علمای عامه است، نقل می کند که گوید:

از امامان اهل بیت طهارت ابو محمد امام حسن عسکری (علیه السلام) می باشد که متولد گردیده در سال ۲۳۱ روز جمعه ششم ربیع الاول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید.

۱- بدرستی که خلفاء و اوصیاء من و حجت‌های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنها علی (علیه السلام) و آخر آنها فرزند من مهدی (علیه السلام) است. پس نازل می گردد عیسی بن مریم روح الله پس نماز می گذارد عقب مهدی و روشن می کند (آن مهدی) زمین را بنور خدا و می رساند سلطنت او را به مشرق و مغرب. (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۵).

۲- بدرستی که علی وصی من است و از اولاد او قائم منتظر مهدی (علیه السلام) است که پر می کند زمین را از عدل و داد؛ همچنان که پر شده باشد جور و ظلم. به آن خدائی که مرا بحق مبعوث گردانیده بشارت دهنده و بیم دهنده! بدرستی که ثابتین بر قول و عقیده بامامت آن حضرت در زمان غیبتش عزیزترند از کبریت احمر. جابر از جا برخاست عرض کرد: “یا رسول الله! برای قائم از فرزند شما غیبتی است؟” فرمودند: “آری، قسم پیروردگار من” آنگاه آیه ۱۳۵ سوره ۳ (آل عمران) را قرائت نمودند. یعنی پاک و پاکیزه گرداند خدا مؤمنان را از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان و نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر مغلوب گردند. (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۷).

(ملخص معنی آنکه در آن غیبت اگر دولت بر مؤمنان باشد بجهت تمیز است و استشهاد و تمحیص و غیر آن از آنچه اصلح باشد مر ایشان را، و اگر بر کافرانست بجهت محق و محو آثار ایشانست) پس از آن فرمود: “ای جابر این غیبت امری است از امر خدا و سری است از سر، خدا پس پیرهیز از شک بدرستی که شک در امر خدای عز و جل کفر است!”.

آنگاه نوشته:

و لم یخلف ولدا غیر ابی القاسم محمد المنتظر المسمی بالقائم والحجّه والمهدی و صاحب الزّمان و خاتم الائمّه الاثنا عشر عند الامامیه و کان مولد المنتظر لیلہ النصف من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين امّه امّ ولد یقال لها نرجس توفی أبوه و هو ابن خمس سنين فاخفی الی الان^(۱).

۷. حافظ ابن حجر مکی در صواعق محرقه بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم علیه السلام گوید:

و لم یخلف غیر ولده (ابی القاسم محمد الحجّه) و عمره عند وفاه أبیه خمس سنين لکن اتاه الله (تبارک و تعالی) فیها الحکمہ و یسمی القائم المنتظر لانه ستر بالمدينه و غاب فلم یعرف أين ذهب^(۲).

۸. شیخ سلیمان بلخی حنفی از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است بحالات حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - و نقل نموده است اقوال اکابر علماء خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب المحجّه، و علامه سمهودی در جواهر العقدین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و محمد بن ابراهیم در فرائد السمطین، و محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین، و محمد بن طلحه در مطالب السؤل، و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرہ، و ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء، و ابن صباغ در فصول المهمّه، و گنجی شافعی در کتاب البیان، و خوارزمی در مناقب، و غیرهم از بسیاری از صحابه، و مخصوصا باب ۸۲ را اختصاص داده به کسانی که

۱- برای آن حضرت (یعنی امام حسن عسکری علیه السلام) فرزندی نماند مگر ابو القاسم محمد منتظر نامیده شده بقائم و حجه و مهدی و صاحب الزمان و خاتم امامان دوازده گانه نزد امامیه و مولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند و در موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و الی الان مخفی و پنهان می باشد (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۳۱).

۲- باقی نماند برای آن حضرت مگر فرزندش ابی القاسم محمد حجه و عمر آن حضرت در وقت وفات پدرش پنج ساله بوده است لکن در همان طفولیت خداوند متعال او را حکمت داده بود و نامیده شد بقائم منتظر برای آنکه آن حضرت غیبت نموده و پنهان شد و شناخته نشد به کجا رفت (صواعق المحرقه، ص ۲۰۸).

حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند به این عنوان:

فی بیان الامام ابو محمد الحسن العسکری اری ولده القائم المهدی لخواص موالیه و اعلمهم ان الامام من بعده ولده رضی الله عنهما^(۱).

و در این باب دوازده خبر نقل می کند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری علیه السلام زیارت نمودند.

تا پیروان کسروی بخوانند و بر انگیزته حیالشان را بشناسند که نوشته است وجود مهدی امام غائب علیه السلام را شیعیان ساخته اند و احدی او را ندیده چگونه بوده و کجا بوده!

علاوه بر صدها کتب غیبت که اکابر علماء و موثقین و محدثین شیعه نوشته اند، از بیانات علماء سنی بشنوید و بر کسروی و احمد امین و مردوخ (و بازیگران و فریبندگان و دین سازان مغلطه کار لعنت نمائید).

و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل می کند از کسانی که در غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده اند باین عنوان فی بیان من رای صاحب الزمان المهدی علیه السلام بعد غیبتہ الکبری^(۲). که از نقل آن اخبار جبه حفظ اختصار صرف نظر شد. هر کس طالب است باصل کتاب ینابیع الموده مخصوصا باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نمایند تا کشف حقیقت شود. خلاصه اکثر علماء منصف عامه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات، مجال نقل همه آنها را نمی دهد، اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

۹. چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول در حق آن حضرت گوید:

هو ابن أبی محمد العسکری و مولده بسامراء.^(۳)

۱- در بیان آنکه امام ابو محمد حسن العسکری علیه السلام نشان داد: فرزندش قائم مهدی را بخواص دوستانش و بآنها تعلیم نمود که امام بعد از او فرزندش مهدی می باشد.

۲- در کسانی که دیده اند صاحب زمان مهدی علیه السلام را بعد از غیبت کبرا (یعنی بعد از هزار سال). (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۲۹).

۳- او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام می باشد و محل تولدش سامراء بوده است (مطالب السؤل، ص ۳۱۱).

۱۰. و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة نوشته است:

ان المهدي الموعود هو الامام الثاني عشر من الائمة اولهم سيدنا علي و آخرهم المهدي رضي الله عنهم^(۱).

۱۱. و خواجه کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ ینابیع الموده بعد از نقل اقوال اکابر علماء عامه راجع بحضرت

مهدی عليه السلام و ولادت آن حضرت چنین اظهار عقیده نموده:

المعلوم المحقق عند الثقات ان ولاده القائم عليه السلام كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين في بلدة سامراء عند القران الاصغر الذي كان في القوس و هو رابع القران الاكبر الذي في القوس و كان الطالع الدرجة الخامسة و العشرين من السرطان و زايجه المباركة في افق سامراء^(۲).

۱۲. و ابو عبد الله فقيه محمد بن يوسف گنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان در آخر باب ۲۰

نوشته است:

ان المهدي ولد الحسن العسكري فهو حيّ موجود باق منذ غيبته الى الان و لا امتناع في بقائه بدليل بقاء عيسى و الخضر و

الياس عليهم السلام^(۳).

۱۳. و يوسف سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامة فی معرفه الائمة پس از اینکه سلسله نسب آن حضرت را

بعلی بن ابي طالب نقل نموده آنگاه گوید:

و هو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر و التالي و هو آخر الائمة^(۴).

بعد از نقل چند خبر از طرق علماء خودشان (اهل سنت) راجع به ظهور آن

۱- بدرستی که مهدی موعود او امام دوازدهم از ائمه ای می باشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی رضی الله عنهم است. (شرح الدائرة، ص ۳۱۱).

۲- معلوم و محقق است نزد ثقات اینکه ولادت قائم عليه السلام در شب پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است در سامراء نزد قران کوچک آن چنانه ای که باشد در قوس و او چهارم قران بزرگ آن چنانه ایست در قوس و بوده است طالع او در درجه بیست و پنج از سرطان و زایجه مبارکه او در افق سامراء بوده است (ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۱۱).

۳- بدرستی که مهدی فرزند حسن عسکری زنده و موجود و باقیست غیبت او الی الان و امتناعی ندارد بقای او بدلیل بقای عیسی و خضر و الیاس عليهم السلام (کتاب البیان، باب ۲۰).

۴- و اوست خلف حجت، صاحب الزمان قائم منتظر و تالی؛ و اوست آخر امامان و اوست مهدی عليه السلام (تذکره الخواص، ص ۳۲۵).

حضرت چنین گوید: فذلک هو المهدی علیه السلام.

۱۴. و محمد بن طلحه شافعی در باب ۱۲ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول^(۱) با دلائل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی عجل الله فرجه را می نماید به این عنوان: الباب الثانی عشر فی ابی القاسم محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین بن ابی طالب، المهدی الحجة الخلف الصالح المنتظر علیه السلام. و ابتدا می نماید این باب را با شعاری در مدیحه آن حضرت و اثبات مقامات عالیة آن وجود مقدس که برای اثبات مرام ذکر می شود:

فهذا الخلف الحجة قد أيده الله	هذا يا منهج الحق واتاه سجاياه
واعلى في ذرى العلي بالتأييد مرقاه	واتاه خلى فضل عظيم فتحلاه
وقد قال رسول الله قولا قد روينا	وذو العلم بما قال اذا ادرك معناه
يرى الاخبار في المهدي جئت بمسماه	وقد ابداه بالنسبه والوصف وسماه
ويكفي قوله منى لاشراق محياه	ومن بضعه الزهراء مرساه و مسراه
ولن يبلغ ما اوتيه امثال و اشباه	فمن قالوا هو المهدى ما مانوا بمافاه

بیش از یک ورق با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت می نماید که جمیع اخبار مأثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ادله و علامات را که راجع بحضرت مهدی بیان نموده و در کتب فریقین حتی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نقل گردیده، کاملاً مطابقت دارد با محمد المهدی خلف صالح حضرت عسکری عجل الله فرجه که در ایام معتمد علی الله، خلیفه عباسی در سامراء متولد و از ترس اعادی پنهان گردیده.

و نیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصبین علماء عامه می باشد که از شدت تعصب انکار اخبار صحیحہ صریحه را می نماید، ولی در موضوع حضرت ولی عصر مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه موافقت با نظر و عقیده امامیه اثنا عشریه دارد و عجب آنکه در کتاب ابطال الباطل که ردّ بر نهج الحق علامه حلی رحمته الله (یعنی رد بر شیعیان نوشته) کلماتی در فضائل و مناقب اهل بیت طهارت دارد که از جمله اشعاری در مدح ائمه اطهار انشاء نموده که اشاره به

۱. مطالب السؤل، ج ۲، ص ۱۵۲.

حضرت مهدی و ظهور آن حضرت می نماید که به مناسبت مقام ذکر می نمائیم که گوید:

سلام علی المصطفی المجتبی	سلام علی السید المرتضی
سلام علی سیدتنا فاطمه	من اختارها الله خیر النساء
سلام من المسک انفاسه	علی الحسن اللمعی الرضا
سلام علی الاورعی الحسین	شهید یری جسمه کربلا
سلام علی السید العابدین	علی بن الحسین الزکی المجتبی
سلام علی الباقر المهتدی	سلام علی الصادق المقتدی
سلام علی الکاظم الممستحن	رضی السجایا امام التقی
سلام علی الثامن المؤمن	علی الرضا سید الاصفیاء
سلام علی المتقی التقی	محمّد الطیب المرتجبی
سلام علی اللمعی التقی	علی المکرم هادی الوری
سلام علی السید العسکری	امام یجهز جيش الصفا
سلام علی القائم المنتظر	أبى القاسم الغر نور الهدی
سیطلع کالشّمس فی غاسق	ینجیه من سیفه المنتفی
تیری یملأ الارض من عدله	کما ملأت جور أهل الهوی
سلام علیه و آبائه	و انصاره ما تدوم السماء

ما حصل کلام به مقتضای مقام آنکه بعد از سلام بارواح مقدسه ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها، بنام امام دوازدهم که می رسد، بعد از سلام بر آن حضرت، اقرار می نماید که او است قائم منتظر که کنیه مبارکش ابو القاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را پر از عدل و داد کند هم چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد.

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند به سفسطه بازی و مغلطه کاری و دروغ سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده بوجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیر المؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم بوده و غیبت او از جعلیات شیعه نیست، بلکه سنی و شیعه معتقد باین معنی هستند، همین مقدار

از اخبار من باب نمونه کافست. و الا اگر بخواهم تمام روایات منقوله از کتب اکابر علماء عامه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم، خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد.

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند به کتاب (کشف الاستار) تألیف علامه المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری رحمته الله القدوسی و کتاب (المهدی) که به قلم سید جلیل و عالم نبیل، حجه الاسلام مرحوم سید صدر الدین صدر رضوان الله علیه نزیل دار العلم قم که مبسوطا از کتب اکابر علماء عامه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیع فرمودند.

در اینجا بیادم آمد خبر پرفائده ای که علاوه بر فضائل و مناقب مولی الموحدين امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلاه و السلام ذکر از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و ظهور آن حضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصه آن حدیث را یادآور شوم تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنی و شیعه چگونه بنقل اخبار کشف حقایق نموده اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد.

حدیث عجیبی در فضائل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ ینابیع الموده از ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم بسند خودش از عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدرش نقل می نماید که گفت:

در روز خیبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن ابی طالب داد و خداوند بدست آن حضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم بمردم شناسانید علی را باین عبارت که: «انه مولی کل مؤمن و مؤمنه و قال له أنت منی و انا منک و انت تقاتل علی التّأویل کما قاتلت علی التنزیل و انت منی بمنزله هارون من موسی و انا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک و أنت العروه الوثقی و أنت تبین ما اشته علیهم من بعدی و أنت امام و ولیّ کل مؤمن و مؤمنه بعدی و انت الذی انزل الله فیهِ (وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ) و انت الاخذ بستتی و ذاب البدع عن ملّتی و انا اوّل من انشق الارض عنه و انت معی فی الجنّه و اوّل من یدخلها انا و انت و الحسن و الحسین و فاطمه و ان الله اوحی الیّ ان اخبر

فضلك فقلت به بین الناس و بلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه و ذلک قوله تعالی ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ﴾

الی آخر الآیه. ”^(۱) آنگاه فرمود: یا علی اتَّقِ الضَّغائنَ الَّتِی هِیَ فی صدور من لا یظهرها الاّ بعد موتی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون-ثمّ بکی صلی الله علیه وآله وسلم و قال أخبرنی جبرئیل أنّهم یظلمونه بعدی و انّ ذلك الظلم یتقی حتّی اذا قام قائمهم-و علت کلمتهم و اجتمعت الامّة علی محبتهم و کان الشّانی لهم قليلا-و الکاره لهم ذليلا- و کثر المادح لهم-و ذلك حين تغيّرت البلاد و ضعف العباد و اليأس من الفرج-فعند ذلك یظهر قائم المهدي من ولدی یقوم یظهر الله الحقّ بهم و یخمد الباطل باسیافهم و یتبعهم النّاس راغباً الیهم او خائفا-ثمّ قال معاشر الناس ابشروا بالفرج فان وعد الله حقّ لا یخلف-و قضائه لا یرد و هو الحکیم الخبیر و ان فتح الله قریب.^(۲)

۱- به درستی که علی بن ابی طالب علیه السلام اولی بتصرف بر هر مؤمن و مؤمنه است. آنگاه فرمود بعلی تو از منی و من از تو؛ و تو جنگ می کنی بر تأویل (قرآن) هم چنانی که من جنگ کردم بر تنزیل (قرآن) و تو از من بمنزله هارونی از موسی و من در سلم و سلامت با کسی که با تو از در سلم و سلامت باشد و در جنگم با کسی که با تو در جنگ است و توئی عروه الوثقی و توئی بیان کننده هر چیزی که مشتبّه می شود بر آنها بعد از من و توئی امام و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من (این کلمه بعدی که در بسیاری از اخبار رسیده برای اهل بصیرت و انصاف واضح می نماید که کلمه مولی به معنای اولی بتصرف است نه بمعنای محب و ناصر که اهل تسنن گمان نموده اند و اگر بمعنای محب و ناصر بود جمله بعدی معنی نداشت. زیرا دوستی علی و نصرت او در حیات و ممات پیغمبر بایستی عملی باشد نه فقط بعد از پیغمبر او را دوست بدارند و یاری بنمایند پس کلمه مولی به معنای اولی بتصرف است که در زمان حیات رسول الله خود اولی بتصرف است و بعد از وفات آن حضرت این مقام مقدس را علی واجد است). و درباره تو نازل گردیده (آیه ۳ سوره ۹ توبه) یعنی ندایی است از خدا و رسول بسوی مردم روز حج اکبر (اشاره است ببردن علی علیه السلام آیات اول سورة براءت را و قرائت نمودن بر اهل مکه) و توئی عمل کننده بسنت من و برطرف کننده بدعتها از امت من و من اول کسی بودم که بدعتها را بر طرف نمودم و تو با منی در بهشت و اول کسی که وارد بهشت می شود. من و تو و حسن و حسین و فاطمه هستیم و خداوند وحی نمود که فضیلت و مقام تو را خبر دهم؛ پس بر خواستم بین مردم (در روز غدیر) و رسانیدم بآنها آنچه را که خداوند بمن امر نموده بود تبلیغ او را اینست (معنی) فرموده حق تعالی که: ای پیغمبر و رسول (مکرم) برسان (به مردم) چیزی را که نازل گردیده بتو از جانب خدا تا آخر آیه شریفه (ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۲۷). ۲- یا علی! بپرهیز از کینه هائی که در سینه ها پنهان است و ظاهر نمی کنند آن را مگر بعد از مردن من =

برای خاتمه مطلب، خبری نثار روح احمد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می نمایم و این خبری است که شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطين^(۱) از محدث فقیه شافعی ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۲) از جابر بن عبد الله انصاری نقل می نماید که رسول اکرم ﷺ فرمود:

من أنكر خروج المهدي فقد كفر بما انزل على محمد ﷺ

حملات کسروی بدین مقدس اسلام و جواب آن

نه، گمان رود که این مرد دیوانه مرموز فقط حملاتی بعالم تشیع داشته بلکه در (پیرامون اسلام و) سایر مؤلفاتش حملات شدیدی باصل دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه آن دارد تا آنجا که می نویسد دین اسلام امروز مردود است و طریقه منحوسه خود را (پاک دینی) نام نهاده و پیروی از آن را امر حیاتی و لازم می داند. مثلاً نوشته چون جمعی از مسلمانان، عامل بقوانین دین اسلام نیستند یا تابع قوانین اروپائی شدند، معلوم می شود که این دین ارزش خود را از دست داده باید

=آن ها کسانی هستند که لعنت می کند آنها را خدا و هر لعنت کننده! پس گریه کرد پیغمبر و فرمود که جبرئیل مرا خبر داده است که آنها ظلم می کنند بعلی و اهل بیت من و این ظلم باقی می ماند تا آنکه قیام نماید قائم آل محمد و بلند شود سخن آنها و اجتماع نمایند امت من بر دوستی آنها و دشمنی آنها کم باشند و کاره و بی میل بآنها ذلیل باشند و زیاد شود مدح کنندگان آنها و آن در زمانی خواهد بود که شهرها تغییر پیدا می نماید و مردم ضعیف گردند و از فرج ظهور مایوس شوند. پس در آن وقت ظاهر می گردد قائم مهدی از فرزندان من و قیام می نماید و ظاهر می کند خداوند بآل محمد حق را و بشمشیرهای آنها باطل را از میان می برد و مردم چه با کمال رغبت و میل و چه با خوف و ترس تبعیت می نمایند آنها را پس از آن فرمود: “ای گروه مردم بشارت باد شما را بفرج پس بدرستی که وعده خداوند حق است و رد نمی شود قضاء او و اوست حکیم و دانای آگاه بدرستی که فتح خداوند نزدیک است.” (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۷).

۱- فرائد السمطين، ج ۴، ص ۳۳۲، ح ۵۶۲.

۲- کسی که منکر خروج حضرت مهدی باشد، محققاً کافر است بآنچه نازل گردیده بر محمد ﷺ (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۵).

عوض شود و واجب است مردم اسلام را بگذارند، (پاک دینی) مرا بپذیرند چه آنکه من برانگیخته و برای سعادت این ملت آمدم!!

مغز و کله این مرد مرموز آن قدر خالی و گندیده بود و نمی فهمید (یا می فهمید و عمداً سهو می کرد؛ یعنی مأموریت داشت که مردم را گمراه و ایجاد اختلاف نماید) که اگر مرضی و بیماران به دستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند، دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب فاسد و از کار افتاده و ارزش خود را از دست داده باید طبیب و دکتر را عوض نمود، بلکه باید بوسائل مختلفه، مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند، آنگاه باید طبیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز حیال، خیال می کرد که اگر مردم قانون مقدس اسلام را گذاردند و پیرو قانون اروپائی شدند، دلیل بر نقص قانون مقدس اسلام است و حال آنکه این طور نیست.

اگر مریضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد، دلیل بر نقص دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است، قطعاً نه چنین است. بلکه این نقص باولیای امور برمی گردد نه باصل دستور زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نماید بحال بیماران که دستورات دکتر از دوا و غذا و پرهیز و غیره هر یک به موقع خود عملی گردد و الا بیماران خود متوجه بدستورات نیستند از روی جهل و نادانی پیش خود خیال می کنند هرچند روزی باید رجوع بدکتر جدیدی بکنند بخیال آنکه شاید مفید واقع شود فلذا همیشه حیران و سرگردانند و غالباً گرفتار شیاها شده، جان خود را از دست می دهند.

نوشته است: “قانون اسلام در هزار سال قبل می توانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید ولی امروز با قانون اسلام نمی شود مملکت داری نمود!”

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مردم مرموز، پسندیده است، نظر کردن بخاک حجاز که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن، خارجیها در مملکت او بسیارند، ابداً توجهی بقوانین اروپائی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز

قانون قرآن مجید حکم فرماست^(۱). به همین جهت در میان آن مردمان بی سواد و برهنه و عریان (از جمیع شؤون تمدن امروزی چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در مملکت سوئیس که معروف به عدالت و صحت عمل می باشند) هم وجود ندارد.

نوشته است: “یکی از دلائلی که می رساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست آنست که در دنیای کنونی دست دزد را نمی برند و حال آنکه در قانون اسلام حکم به قطع ید سارق نموده است.”

آن بیچاره بدبخت مانند صدها هزار مردم بی فکر و مقلد غلط گمان کرده و می کنند که هر عملی که مورد پسند اروپایی ها قرار گرفت، تمام روی قواعد علم و عقل است و حال آنکه چنین نیست. بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی نمی بینند از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد مرموز عجیب است، مورد دقت قرار دهیم، می بینیم از زمانی که این حکم را تغییر دادند، امنیت از مملکت ما رخت بر بسته، دزدی های کوچک و بزرگ بقدری فراوان شده که شب و روز خفیه و آشکار مردم امنیت ندارند.

اولاً ایمان که اصل و پایه هر چیزیست از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه به مبدأ و معاد و ترس از روز حساب، دست بعمل زشت و خیانت بمال مردم و دزدی نزنند.

ثانیاً دزدها مطمئنند اگر برشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند، چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند؛ آن هم زندانی که برای آنها بمنزله مدرسه کار است؛ چون دزدها را که در حبس مجرد، نمی برند بلکه عده بسیاری از دزدها در یک سالن زندگانی می کنند، در تمام مدت حبس بیکارانه ننشسته، رموز

۱- روشن است که منظور مؤلف محترم از قانون های حاکم بر کشور عربستان همان برداشت های صرف علمای آن ها از قرآن، بدون بهره گیری از تعالیم ارزشمند اهل بیت علیهم السلام است و آن ها بر خلاف کلام گوهریار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین که قرآن و اهل بیت را در امانت آن حضرت شمرده شده است که مسلمانان با تمسک به هر دوی آن ها به سعادت خواهند رسید، لیکن وهابیان فقط با تمسک به ظاهر قرآن در پی تبیین مسائل اسلام و قوانین آن هستند!

و اسرار دزدی را بیکدیگر آموخته، وقتی از زندان خلاص شدند، دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده، باز بجان ملت می افتنده.

بر فرض در تهران بواسطه مراقبت پلیس نتوانند به مانند به سایر بلاد می روند. ایران نتوانستند عملی کنند، بسایر ممالک می روند؛ تغییر صورت و لباس می دهند و باعث بدبختی ملت ها می شوند. چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند. ولی اگر به حکم آیه ۳۸ سوره ۵ (مائده) ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ﴾^(۱) قطع ید عملی می شد دست دزد را می بریدند، مانند سابق امنیت مالی برقرار می شد.

بریدن دست دزد اقلأً دو اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزد بی دست در هر کجای دنیا برود، چون نشانی دارد بدست بریده او نگاه کرده، او را می شناسند و لو بهر صورت و لباس درآید، از او اجتناب می نمایند و دیگر احتیاجی بپلیس و پاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند، بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری می نمایند؛ بهمین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر می افتد. اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند چون می دانند دست عزیزشان حتماً قطع می شود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل، حیاتشان در معرض خطر و حکم اعدام درباره آنها جاری می گردد، قطعاً بدنبال چنین عمل شنیع ننگینی نمی روند. بالنتیجه مردم راحت و امنیت اجتماعی حاصل می شود، چنان که در مملکت حجاز که امروز این حکم عملی می شود دزدی ابداً وجود ندارد. ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی برند، دزدی های علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد. پس احکام اسلام عملی است، اجراء بنمایند تا نتیجه بگیرند. عمل نکردن بقوانین اسلام مایه بدبختی و بیچارگی است.

۱- دست مرد و زن را بکیفر اعمالشان (که آن خیانت بمال مردم است) ببرید این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته.

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

اگر مسلمانان مانند بیماران خود سر، تبیل و تن پرور و جاهل شدند، چه ربطی باصل دین دارد؟ قرآن مجید مردم را امر به کار نموده، امر به تدبیر و تفکر و تعقل نموده. سعی و عمل یکی از دستورات مهمه دین مقدس اسلام است. قانون مجری می خواهد. در ازمنه سالفه اجرای قانون می کردند، عملی می شد، امروز هم بکنند عملی خواهد شد. چنانچه حجازی ها عمل می نمایند و نتیجه می گیرند. این خود حجّتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هر دوره ای اجرا شود، عملی می باشد. بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون. پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود، بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانون گذاری که بتواند به ظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد، جز ذات اقدس پروردگار نمی باشد. پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجراء نمایند تا اثرات صالحه آن را ببینند. مثلاً یکی از احکام مهمه اجتماعیه اسلامیه حلیت بیع و شراء و حرمت ربا است چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح می نماید و صریحاً می فرماید: ﴿أَحْلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾^(۱) چون ربا ایجاد تبلی می نماید و باعث تمرکز سرمایه ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم می باشد، حرام گردیده است. آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادّیت معاملات ربوی را معمول داشتند و بنگاه ها و مؤسسه های ربوی ایجاد نمودند، مسلمانان هم کورکورانه باید تقلید نمایند، به دلیل آنکه مردم هواپرست سرمایه دار پیروی از آنها نمودند؟ آیا عملیات یک دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب بر طرف شدن حکم مسلم الهی و حلیت ربا گردد، دولت ها و ملت ها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد؟^(۲)

۱- حلال نموده خداوند بیع را و حرام نموده ربا را.

۲- در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم بمناسبت مطلب فوق لازم دانستم پیش آمد جدیدی را یادآور شوم- که چند ماه قبل ملک سعود پادشاه حجاز بمناسبت دعوت رئیس جمهور آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود.=

مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام، حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است.

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم پیروی نمودند (به عقیده و میل آقای کسروی) باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند (چنانچه افتاده اند) بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است. ولی برانگیخته ای که خود معتاد باین عمل بوده و مغز سرش فاسد و گندیده گردیده هر اندازه دانا هم باشد نمی تواند پی به مضراتش ببرد.

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده بدیهی است قواعد عقلانی بر خلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد می زنند و از آثار آن بی خبرند نمی توانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند لذا آنها را عملی نمی دانند. و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد اسباب سعادت بشر است، قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیاء امور محو ظواهر نمی گردیدند و تحت تأثیر غریبه‌ها قرار نمی گرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی می نمودند، مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار می دادند، می دیدند چگونه امنیت قضائی و حیات اجتماعی برقرار می شد؛ چنانچه در آیه ۱۷۵ سوره ۲ (بقره) می فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾^(۱) چنانچه هشتصد سال تمام اولیاء امور قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند گوی سبقت را از همگنان، ربوده سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از

=تمام جرائد دنیا نوشتند و رادیوها گفتند که رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا بشما وام می دهد و در مدت طولانی با سودش مستهلک می نماید-ملک سعود گفت از قبول این وام معذورم چون معاملات ربوی در دین مقدس اسلام حرامست. این عمل و گفتار پادشاه حجاز سبب شد وام دادند بدون سود-فاعتبروا یا اولی الابصار- پس قوانین اسلام قابل عمل و اجراء می باشد.

۱- ای صاحبان عقل و خرد حکم قصاص برای حیات شما است.

زمانی که تمدن غربی ها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و برق ظاهر فریبنده گردیدند، سیادت و سعادت را از دست دادند.

آن چه گفتم من بقدر فهم تو است مردم اندر حسرت فهم درست

در این جا حرف بسیار است؛ بگذارم و بگذرم. می ترسم، چنانچه جلو قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام گردم مانند مقدمه ابن خلدون، طولانی و کتاب علی حده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج. به همین مقدار که طولانی شد ناچار و بی اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت می خواهم. ولی در خاتمه ببرادران جوان عزیزم توصیه می نمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمائید و هر کلامی را باور نکنید و بدنبال هر صدا به خیال صدا نروید. هر کس راجع بدین مقدس اسلام و مذهب حقّ تشیّع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود، بروید از اهلس که علماء و مبلغین پاک می باشند، سؤال کنید تا در چاه ضلالت نیفتید.

بازی گران و دین سازان شما را فریب ندهند؛ زیرا آنها اشخاصی هستند که می خواهند استقلال شما را متزلزل و در استعمار، بلکه استعمار بیگانگان وارد کنند.

لذا سعی می کنند با جملات فریبنده، اباطیلی را به صورت حق جلوه دهند و شما را بدین و مذهب و علماء و مبلغین و متدینین، بدین نمایند، سنگ تفرقه در شما بیندازند و بنام اصلاح در دین و جلوگیری از خرافات، شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه خود را که تفرقه و جدائی و بدبینی بیکدیگر است، بگیرند اسباب حکومت و آقایی بیگانگان را فراهم نمایند.

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت بدور خود جمع می کند و دست اتحادمان را بهم می دهد، دین و مذهب است. این قبیل اشخاص می خواهند از همین راه بنام دین و مذهب و اصلاح در دین و اتحاد مسلمین، مسلمانان را از هم جدا و سیاست بیگانگان را بر گردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ابله ایس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

آن قدر بدانید که ارباب اباطیل پیوسته بر اباطیل خود لباس حق می پوشانند تا جامعه را فریب داده، در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاست مداران باطل، آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی بازدارند. مردمان فهمیده و بیدار باید با حربه عقل و علم و منطق، پرده اباطیل را پاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و

گمراهی نجات بدهند.

من آنچه شرط بلاغت باتومی گویم تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

در خاتمه بمقتضای کلام معجز نظام رسول الله ﷺ که فرمود من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق، (۱) بر داعی مسکین علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلاء و دانشمندان و محبین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه و وسائل مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند، یاد نموده و هر یک را بفرخور حال و لیاقت و استعداد، مدح و ثنا نمایم تا اقل شکرانه عمل را به جای آورده باشم، ولی متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آلایش و مایل به خود نمائی نبودند، و مخصوصاً از داعی درخواست نمودند، بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود چه آنکه معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند فلذا تقاضای عوض جز از ذات ذو الجلال حق توسط مولانا و مولی الکونین صلوات الله علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برداشته و از کرم بلا انتهای کریم علیم مسئلت می نمایم که توفیق سعادت جاودانی به آنان عنایت و باعطای خیر و برکت و عوض در دنیا، به توفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و بر این شیوة مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ابدی اخروی قرار دهد-یرحم الله عبدا قال آمینا

و انا العبد الفانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

۱- کسی که شکرانه (محبت‌های) مخلوق را به جای نیاورد، شکرانه حق را به جای نیاورده (اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۴۰).

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سفر

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم، پس از تشریف بعثبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از طریق هندوستان عازم عتبه بوسی امام هشتم مولانا ابو الحسن الرضا حضرت علی بن موسی علیه و علی آبائه و اولاده ائمه الهدی آلف التحیه و الثناء گردیده.

پس از ورود به کراچی^(۱) و بمبئی که دو شهر مهم بندری هندوستان بود بر خلاف انتظار، خبر ورود داعی را جراید مهمه نشر دادند. دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصای بلاد هند مطلع داعی را دعوت بدان صوب نمودند. به حکم اجبار، اجابت دعوات نموده، به دهلی و آگره و لاهور پنجاب و سیالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار و لپور و کوئته و سایر شهرها رفته و در هرکجا که وارد می شدم، با تجلیلات بی سابقه ملّی مورد استقبال واقع و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای اُدبان و مذاهب باب مناظرات باز.

از جمله مجالس مهم، مناظره ای بود که با علمای هنود و براهمه در شهر دهلی با حضور گاندی پیشوای ملّی هند واقع شد که در جراید مفصلاً درج گردیده، بحول و قوه پروردگار متعال و توجهات خاصه حضرت خاتم الانبیاء ﷺ موفقیت با داعی و حقانیت دین مقدّس اسلام و مذهب حقّه جعفریّه را ثابت نمودم.

آنگاه از طرف انجمن اثناعشریه شهر (سیالکوت) بریاست جناب ابو البشیر سید عنایت علیشاه نقوی، مدیر محترم نامه هفتگی (درّ نجف) دعوت شده بدان صوب حرکت نمودم.

از حسن اتفاق، دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمد سرور خان رسالدار شکل (۱) فرزند مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کلنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب می باشند که در

۱- کراچی در این تاریخ مرکز حکومت اسلامی پاکستان و بمبئی شهر بندری هندوستان می باشد.

سال های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متعصب پاک دامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت رئیس اداره عدلیّه و مورد احترام عموم اهالی بودند با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدم^(۱).

چون خبر ورود داعی به پنجاب بوسیله جرائد منتشر شد، با جدّیت و اصراری که برای حرکت به سمت ایران داشتیم، از اطراف و اکناف پیوسته نامه های دعوت می رسید، مخصوصاً از طرف حجّه الاسلام جناب آقای سید علی رضوی لاهوری مفسّر سی جلد تفسیر معروف (لوامع التنزیل) از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور می باشند، داعی را وادار که پیوسته در حرکت و زیارت اخوان مؤمنین نائل می گردیدم.

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند، پیشاور که آخرین شهر مهم سر حدّی پنجاب به افغانستان می باشد، دعوت شدم.

به اصرار جناب محمّد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت. پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کاملاً نمی دانستم در هیچ یک از بلاد هند منبر نرفتم، ولی چون اهالی پیشاور عموماً زبان پارسی را بخوبی می دانند) اجابت نموده، عصرها در امام باره (حسینیّه) مرحوم عادل بیگ رسالدار مجلس مهمّی تشکیل و با حضور جمعی کثیر از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه اداء وظیفه می نمودم.

چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از برادران اهل تسنّن هستند، لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم، روی سخن با آنها و در اثبات امامت بیشتر دقّت و صرف وقت می نمودم.

لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ می شدند، تقاضای مجلس خصوصی نمودند، چند شبی تشریف می آوردند در منزل و ساعاتی بمباحثات می گذشت.

یک روز که از منبر فرود آمدم، خبر دادند که دو نفر از اکابر علماء کابل از ضلع ملتان بنام حافظ محمد رشید و شیخ عبد السلام وارد و تقاضای ملاقات

۱- ۱) در تاریخ نشر این کتاب برحمت ایزدی پیوستند رحمه الله علیه.

نمودند. وقت دادیم، ده شب پی در پی بعد از نماز مغرب می آمدند و در هر شبی ساعات ممتد که غالباً به ۶ و ۷ ساعت می کشید (و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم) وقتمان بمباحثات و مناظرات می گذشت و در پایان شب آخر، شش نفر از رجال و ملاکین و اصناف محترم اهل تسنن مذهب حقّه تشیع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جرائد و مجلات مهمّه با حضور قریب دویست نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سنی) مناظرات و مقالات طرفین را می نوشتند و روز بعد در جراید و مجلات نشر می دادند، داعی از روی جرائد و مجلات و مقالات، و گفتارهای شبانه را یادداشت نموده، اینک آن مقالات و مناظرات است به نظر قارئین محترم، می رسد فلذا این کتاب را موسوم نمودم به شبهای پیشاور.

آنچه به نظر محترم اهل ادب می رسد، خورده بداعی نگیرند، چه آنکه در موقع مناظره احدی توجه بالفاظ و زیبایی گفتار ندارد، بلکه تمام توجه به معانی و حقایق است. تغییری در رونوشت جراید نداده بلکه عین آنچه نوشته شده به نظر محترمتان می رسد:

و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفتگو است، مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمّه محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

دولت منزل جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش^(۱) که از رجال مهم پیشاور و میزبان داعی بودند چون وسعت کامل داشت بعلاوه برای پذیرائی جمعیت بسیار همه نوع وسائل موجود بود مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار و از آن همه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرائی شایان نمودند.

۱- قزلباش عبارت از دو کلمه می باشد (قزل) به معنی سرخ، (باش) به معنای سر است؛ یعنی سرخ سر؛ و آنها فوج خاصه صفویه بودند که به همراهی نادر شاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت نادر جمعی از آنها را در آنجا گذارد و فی الحقیقه در آنجا متوطن شدند و نژاد آنها بسیار معروف گردید در زمان امارت امیر عبد الرحمن خان و امیر حبیب الله خان در اثر ظلمهای بسیار و کشتارهای دسته جمعی که از شیعیان نمودند، خاندان محترم قزلباش فرارا به هندوستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرائی کامل نمودند تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصاً در پنجاب موجود می باشند؛ بسیار مردان قوی و شیعیان با ایمان و غیور و با حرارتی هستند.

(جلسه اول) لیله جمعہ ۲۳ رجب ۱۳۴۵

آقای حافظ^(۱) محمد رشید و شیخ عبد السلام و سید عبد الحی و عدّه ای دیگر از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه در ساعت اول شب وارد شدند. زیاده از حد با آنها گرم گرفته و با روی خوش و خندان از واردین محترم پذیرائی نمودیم. گرچه آنها خیلی گرفته و ملول بودند ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصّب و عناد جاهلانه، نداشتم بوظیفه اخلاقی خود عمل می نمودم در حضور جمع کثیری از محترمین فریقین (شیعه و سنی) مذاکرات شروع شد طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید بودند، گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت می شدند و در جرائد از داعی بنام (قبله کعبه) که از القاب مهمّه مرسومه روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده، ولی در این صفحات یاد داشت این کلمه را تغییر داده از خود بداعی و از جناب حافظ محمد رشید بحافظ تعبیر می کنیم».

حافظ: قبله صاحب، از زمان تشریف فرمائی شما پیشاور و بیانات منبری شما مجالس بحث و گفتگو و اختلاف بسیار شده، چون بر ما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نمائیم اینست که طی طریق نموده، برای رفع شبهات به پیشاور آمده و امروز را در امام باره کاملاً مستمع کلمات و بیانات شما بودیم. سحر بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم، دیدیم. امشب هم بفیض ملاقات نائل آمدیم؛ چنانچه میل داشته باشید، وارد صحبت شویم و قدری با شما

۱- از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاقاتی است؛ از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی بر صد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی را گویند که حافظ کتاب خدا و سنده رسول باشد. به همین جهت بسیاری از علماء شیعه و سنی را حافظ می خوانند و به همین اطلاق معروف می باشند.

صحبت اساسی نمائیم.

داعی: با کمال میل برای اصغای کلمات و فرمایشاتتان حاضرم ولی بیک شرط که آقایان لطفاً دیده تعصّب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حلّ شبهات صحبت کنیم. مجادلات و تعصّبات قومی را بکنار بگذاریم.

حافظ: فرمایش شما بسیار بجا است. بنده هم یک شرط دارم، امید است که مورد قبول واقع شود که در مکالمات فیما بین از دلائل قرآنیّه تجاوز ننمائیم.

داعی: این تقاضای شما مورد قبول عقلاء و علماء نمی باشد؛ یعنی علما و عقلا مردود است؛ برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدّسی است موجز و مجمل و مختصر که معانی عالیّه آن محتاج بیان مبین است و ما ناچاریم در اطراف کلیّات قرآن مجید باخبر و احادیث معتبره استشهاد نمائیم.

حافظ: صحیح است فرمایشی است متین، ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم باخبر و احادیث مجمع علیه استشهاد نمائیم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نمائیم و نیز برای آنکه ملعبه دیگران واقع نشویم، از تندی و عصبانیت خودداری نمائیم.

داعی: اطاعت می شود، بسیار کلام بجائی فرمودید. از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب به رسول الله را دارم، سزاوار نیست که بر خلاف سیره و سنت جدّ بزرگوارم رسول الله ﷺ که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب به آیه ﴿شَرِيفُهُ وَ اَنْكَ لَعْلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾^(۱) بوده، و بر خلاف دستور قرآن مجید عمل نموده، که می فرماید: ﴿ادْعِ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ﴾^(۲)

حافظ: ببخشید! چون انتساب خود را بر رسول الله ﷺ ضمن گفتارتان بیان نمودید و همین طور هم معلوم و مشهور است، ممکن است تقاضای بنده

۱- به درستی که تو صاحب خلق عظیم می باشی.

۲- (ای رسول ما) خلق را بحکمت برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق بنحو احسن؛ آیه ۱۲۶ سوره ۱۶ (نحل).

را بپذیرید. برای مزید بینائی ما، شجره نسب خود را بیان فرمائید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی می شود.

تعیین نسبت خانوادگی

داعی: نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی کاظم علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می شود، بدین طریق: محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم (بحر العلوم) بن حسن بن اسماعیل المجتهد الواعظ بن ابراهیم بن صالح بن ابی علی محمد بن علی (المعروف بالمردان) بن ابی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین) حسین بن ابی علی حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحاق بن هاشم بن ابی محمد بن ابراهیم بن ابی الفتیان بن عبد الله بن الحسن بن احمد (ابی الطیب) بن ابی علی حسن بن ابی جعفر محمد الحائری (نزدیل کرمان) بن ابراهیم الضریر المعروف بالمجانب بن امیر محمد العابدین امام موسی کاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام علی زین العابدین بن امام أبی عبد الله الحسین (سید الشهداء) الشہید بالطف بن امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام.

حافظ: این شجره ای که بیان نمودید، منتهی می گردد بامیر المؤمنین علی - کرم الله وجهه - در حالتی که شما خود را منتسب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواندید. حقاً با این سلسله نسب می بایستی خود را از اقرباء رسول الله بخوانید نه اولاد آن حضرت؛ زیرا اولاد کسی است که از ذریه و نسل رسول الله باشد.

داعی: نسب ما بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از طرف حضرت زهراء صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها می باشد که والده ماجدة حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام است.

حافظ: عجب است از شما که اهل علم و اطلاع هستید، این قسم تفوه بنمائید؛ چون خود می دانید که عقب و نسل آدمی از طرف اولاد ذکور است نه اناث و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را عقب از ذکور نبوده است، پس شما نوه و از دخترزادگان رسول خدا هستید، نه اولاد آن حضرت.

داعی: گمان نداشتم آقایان محترم لجاج در کلام نمائید و الا در مقام جواب بر نمی آمدم.

حافظ: بر صاحب اشتباه شده. لجاجی در گفتارم نبوده، بلکه واقعا نظرم همین است. چنانچه بسیاری از علماء هم با حقیر هم عقیده هستند که عقب و نسل از اولاد ذکور است نه اناث چنانچه شاعر گفته است:

بنوننا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهنّ ابنااء الرجال الابعاء^(۱)

اگر شما دلیلی بر خلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آن حضرت اند بیان فرمایید؛ چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود، بلکه ممنون هم خواهیم شد.

داعی: دلایل از قرآن مجید و اخبار معتبره فریقین بسیار قوی است.

حافظ: متمنی است بیان فرمائید تا مستفیض شویم.

داعی: در ضمن گفتار شما یاد آمد مناظره ای که در همین موضوع بین هارون الرشید خلیفه عباسی و حضرت امام همام اَبی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام واقع شد و حضرت جواب کافی به هارون دادند که خودش تصدیق نمود.

حافظ: آن مناظره چگونه بوده است متمنی است بیان فرمائید.

سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله

داعی: ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب بصدوق که از اکابر علماء و فقهاء شیعه در قرن چهارم هجری بود نقاد در علم حدیث و بصیر به حال رجال، و در میان علماء قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد، صاحب سیصد تصنیف بوده که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است که از کتب اربعه شیعه می باشد که بر آنها است مدار در اعصار و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک طهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبر شریفش الی الآن مزار اهالی طهران و واردین است. در کتاب معتبرش عیون اخبار الرضا^(۲) و نیز ابو منصور احمد بن علی بن اَبی طالب الطبرسی در کتاب احتجاج^(۳)

۱- پسران و پسران پسران و دختران من از من اند- ولی پسران دختران از مردان دورند (بعضی از من نیستند).

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱، ح ۹.

۳- احتجاج، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۴۰، ح ۲۷۱.

شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: روزی در مجلس خلیفه هارون الرشید عباسی وارد شدم، از من سؤالاتی نمود و جواب هایی شنید از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت: کیف قلت انا ذریه النبی صلی الله علیه و آله و سلم و النبی لم یعقب و انما العقب للذکر لا للأنثی و انتم ولد البنت و لا یکون له عقب؟^(۱) حضرت در جواب او قرائت فرمودند آیه ۸۴ از سوره ۶ (انعام) را ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ اَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ اِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۲) آنگاه حضرت بمحل استشهاد از آیه عنایت نموده و فرمود به هارون من ابو عیسی یا امیر المؤمنین؟ یعنی کیست پدر عیسی هارون در جواب گفت لیس لعیسی اب؛ یعنی برای عیسی پدری نبوده. حضرت فرمودند: انما الحق الله بذاری الانبیاء علیهم السلام من طریق مریم و لذلك الحقنا بذاری النبی من قبل اُمنا فاطمه؛ یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانید او را بذاری انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است ما را بذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از قبل مادرمان فاطمه علیها السلام.

و امام فخر رازی در تفسیر کبیر^(۳) ذیل همین آیه شریفه در مسأله پنجم گوید: “این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه رسول الله می باشند؛ برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده (و پدری برای عیسی نبوده) این انتساب از طرف مادر است.” همچنین حسنین از طرف مادر ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجاج به همین آیه

۱- چگونه شما می گوئید ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر عقبی نداشت و جز آن نیست که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی (یعنی از اولاد ذکور).

۲- هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم (نظر باختلاف تفاسیر) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحین بودند.

۳- تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۸۵.

استدلال نمود.^(۱)

آنگاه فرمود: “آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو هارون”. عرض کرد بیان کن. حضرت قرائت فرمودند آیه شریفه مَبَاهِلَهُ رَا كِه آیه ۶۱ از سوره ۳ (آل عمران است) ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾.^(۲) آنگاه فرمود:

“احدی ادعا ننموده است که در موقع مباحله بامر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده باشد پیغمبر در زیر کساء^(۳) مگر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس چنین مستفاد می شود که مراد از انفسنا، علی بن ابی طالب است و مراد از نساونا، فاطمه زهراء و مراد از ابنائنا، حسن و حسین اند که خداوند آنها را پسران رسول خود خوانده است.” همین که هارون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت: احسنت یا ابا الحسن. پس از این استدلال حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام جبهه هارون که حسن و حسین علیهم السلام فرزندان رسول خدا هستند، ثابت می شود که جمیع سادات فاطمی الی انقراض العالم به این افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله اند.

دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است، در شرح نهج البلاغه^(۴) و ابو بکر رازی در تفسیر^(۵) خود به همین آیه و جمله (ابنائنا) استدلال

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۲۰۴.

۲- هر کس با تو در مقام مجادله برآید درباره عیسی بعد از آنکه بوحی خدا باحوال او آگاهی یافتی بگو بیائید ما و شما با فرزندان و زنان و کسانی که بمنزله نفس ما هستند با هم بمباحله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء بدرگاه خدا اصرار کنیم) تا دروغگویان و کافران را بلعن و عذاب خدا گرفتار سازیم

۳- منظور از (کساء) عبا یا چیزی شبیه عبا است.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۰.

۵- تفسیر رازی، ج ۸، ص ۸۶.

می نمایند که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خدا هستند؛ هم چنانکه خداوند در قرآن مجید عیسی را از ذریّه ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب،^(۱) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه^(۲) از طبرانی از جابر بن عبد الله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب^(۳) از ابن عباس نقل می کنند که رسول اکرم ﷺ فرمود: **ان الله عز وجل جعل ذریه کل نبی فی صلبه و جعل ذریقی فی صلب علی بن ابی طالب؛** یعنی خدای عزّ و جلّ ذریّه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریّه مرا در صلب علی بن ابی طالب قرار داد.

و نیز خطیب خوارزمی در مناقب^(۴) و میر سید علی همدانی شافعی، در مودة القربی^(۵) و امام احمد بن حنبل که از فحول علمای شما می باشد در مسند^(۶) و سلیمان حنفی بلخی، در ینابیع المودة^(۷) نقل می نمایند (با مختصر کم و زیادی در الفاظ) که رسول اکرم ﷺ فرمود: **ابنای هذان ریحانتان من الدنیا ابنای هذان امامان قاما و قعدا؛** یعنی این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانه منند از دنیا، و هر دو فرزندان من امامانند، خواه قائم بامر امامت باشند و خواه ساکت و قاعد. و شیخ سلیمان حنفی، باب ۵۷ از ینابیع المودة^(۸) را مخصوص همین موضوع قرار داده و احادیث بسیاری بطرق مختلفه از علماء بزرگ خودتان از قبیل طبرانی و حافظ عبد العزیز و ابن ابی شیبّه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی و طبری بالفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند. در آخر همین باب از ابو صالح، و حافظ عبد العزیز بن الاخضر و ابو نعیم

۱- کفایة الطالب، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۲۴، ۱۵۶.

۳- مناقب، ص ۳۲۷، ح ۳۳۹.

۴- مناقب، ص ۱۳۸، ح ۱۵۶.

۵- مودة القربی، ص ۱۲.

۶- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷.

۷- ینابیع المودة، ج ۲، باب ۵۴، ص ۳۳-۴۶.

۸- ینابیع المودة، ج ۲، باب ۵۷، ص ۳۴۳-۳۵۰.

و طبری (و ابن حجر مکی، در صواعق^(۱) و محمد بن یوسف گنجی شافعی، در آخر فصل اول بعد از صد باب کفایة الطالب^(۲) و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن^(۳)) نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت: انی سمعت رسول الله يقول كل حسب و نسب فمنقطع يوم القيمة ما خلا حسبی و نسبی و کل بنی اثنی عصبتهم لابیهم ما خلا بنی فاطمه فانی انا ابوهم و انا عصبتهم، یعنی شنیدم از رسول خدا ﷺ فرمود: «هر حسب و نسبی منقطع است روز قیامت مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه آنها از جانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم».

و نیز شیخ عبد الله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف^(۴) این حدیث را از بیهقی و دارقطنی از عبد الله ابن عمر از پدرش در موقع تزویج ام کلثوم نقل نموده. و جلال الدین سیوطی در کتاب احیاء المیت^(۵) بفضائل اهل البیت نقلاً از طبرانی در اوسط^(۶) از خلیفه عمر نقل می نماید و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در رشفه الصّادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی^(۷) در سال ۱۳۰۳ نقل و استشهاد نموده که اولادهای فاطمه علیها السلام اولاد رسول الله ﷺ اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید در مقابل این همه دلائل محکمه مردود می شود چنانکه محمد بن یوسف گنجی شافعی فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب^(۸) را در جواب همین شعر شاعر اختصاص باین معنی داده، که دخترزادگان پیغمبر فرزندان آن حضرت اند و علاوه این شعر شاعر کفر است که قبل از اسلام سروده، چنانچه صاحب جامع الشواهد نقل نموده.

۱- صواعق المحرقة، ص ۱۵۶.

۲- کفایة الطالب، ص ۳۸۱.

۳- ذخائر العقبی، ص ۱۴.

۴- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۶.

۵- احیاء المیت، ص ۱۱۳.

۶- المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۳۵۷.

۷- رشفة الصّادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی، باب ۳، ص ۳۹-۴۲.

۸- کفایة الطالب، ص ۳۷۹.

از این قبیل دلایل بسیار است که ثابت می نماید فرزندان فاطمة صدیقه سلام الله علیها فرزندان رسول الله اند. پس وقتی سلسله نسب ما بحضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) ثابت گردید، بنا بر دلائل معتبره ای که بیان نمودیم، ثابت است که فرزندان و ذراری رسول خدا هستیم و بزرگترین افتخار ما همین معنی می باشد و احدی چنین افتخاری ندارد مگر ذراری رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم). چه خوش گوید فرزددق شاعر:

اولئک آبائی فجئتُی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجمع^(۱)

خلاصه احدی از ابناء زمان و مردم دنیا نمی توانند بزرگی پدران خود فخر و مباهات کنند، مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی می شود بخاتم الانبیاء و علی مرتضی (علیه السلام). حافظ: دلایل شما بسیار مکفی و تمام بود. قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده، ما را مستفیض فرمودید تا رفع این شبهة بزرگ شد.

در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می نمود؛ چون برادران اهل سنت بطور وجوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از هم جدا و در موقع فضیلت آن به جا می آورند، بر خلاف شیعه که تبعاً لرسول الله و ائمة از آل اطهار (علیهم السلام) در جمع و تفریق مختارند، آقایان آماده شدند برای رفتن مسجد و اداء فریضه. بعضی از آقایان گفتند: “اگر بنای برگشتن و ادامه دادن به مذاکرات است چون رفتن بمسجد و برگشتن خیلی از وقت مجلس گرفته می شود، خوبست تا این مجلس برقرار است نماز عشاء همین جا ادا شود. فقط آقای سید عبدالحی (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد با مردم نماز بگذارند و برگردند”

پیشنهاد مورد قبول آقایان قرار گرفت، فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول کشید موقع نماز عشاء در همان مجلس اداء وظیفه می نمودند. در این موقع آقایان به اتفاق بزرگ دیگر رفتند، بعد از اداء وظیفه باطاق محل مناظره مراجعت

۱- اینها هستند پدران من، پس بیاورید مرا به مثل اینها. ای جریر، آنگاه که محافل و انجمن ها، ما را گرد هم آرد (دیوان فرزددق، ص ۳۰۶).

نمودند.

پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را بجمع و تفریق ادا می فرمود

نواب عبد القیوم خان که یکی از اشراف و ملاکین اهل تسنن و مرد کنجکاو و جوینده ای بودند، گفتند: “قبله صاحب! اجازه فرمایید تا آقایان جای میل می نمایند، خارج از موضوع بحث مجلس سؤالی دارم بعرض برسانم.”

داعی: بفرمائید حاضریم برای استماع.

نواب: سؤال بنده خیلی مختصر است. چون مدت ها است در دلم بوده که از آقایان با اطلاع شیعیان سؤال نمایم فرصتی به دستم نیامده، اینک مقتضی موجود گردیده خواستم عرض نمایم. چرا آقایان شیعیان بر خلاف سنت رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می خوانند؟

داعی: اولاً آقایان (اشاره بعلماء مجلس) می دانند که در مسائل فرعیه ما بین علماء اختلاف بسیار است؛ چنان چه ائمه اربعه شما هم بسیار اختلاف دارند.

ثانیاً اینکه فرمودید، عمل شیعیان بر خلاف سنت رسول الله ﷺ می باشد، امر را بر شما اشتباه نمودند؛ زیرا که آن حضرت نمازها را گاهی جمع و گاهی بتفریق اداء می نمودند.

نواب: (رو به علمای خودشان) آیا چنین است رسول خدا ﷺ بنحو جمع و تفریق اداء می نمودند؟

حافظ: فقط در سفر و مواقع عذر از قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند برای آنکه امت در تعب و مشقت نباشند و الا در حضر پیوسته بنحو تفریق اداء می نمودند. گمان می کنم قبله صاحب اشتباه نمودند سفر را تصور حضر نمودند.

داعی: خیر، اشتباه ننمودم، بلکه یقین دارم، حتی در روایات خودتان وارد است که گاهی در حضر و بدون عذر هم بنحو جمع اداء می نمودند.

حافظ: گمان می کنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید.

داعی: روات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند، گفتگو در روات شما می باشد. روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره شما در این باب

وارد است.

حافظ: ممکن است اگر در نظر دارید محل آنها را معین فرمایید.

داعی: مسلم بن حجاج در باب الجمع بین الصَّلَاتین فی الحضر در صحیح^(۱) خود با نقل سلسله روایات از ابن عباس نقل نموده که گفت: صلی رسول الله ﷺ الظهر و العصر جمعا و المغرب و العشاء جمعا فی غیر خوف و لا سفر.^(۲)

و نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت: صلیت مع النبی ثمانیا جمعا و سبعا جمعا.^(۳) و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در مسند^(۴) نقل نموده به علاوه حدیث دیگر که ابن عباس گفت: صلی رسول الله ﷺ فی المدینه مقيما غیر مسافر سبعا و ثمانیا^(۵) چند حدیث از این قبیل، مسلم^(۶) نقل می نماید تا آنجا که می نویسد:

“عبد الله ابن شقيق گفت: روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه می خواند و صحبت می نمود، تا آنکه آفتاب غروب کرد ستاره ها ظاهر شد. صدای مردم برخاست: الصلوة الصلوة. ابن عباس اعتنا نکرد در همان حین مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت الصلوة الصلوة ابن عباس گفت: أتعلمنی بالسنة لا أم لك رأيت رسول الله جمع بين الظهر و العصر و المغرب و العشاء”^(۷) عبد الله گوید: “از این کلام در دل من خدشه ای پیدا شد رفتم از ابو هریره سؤال نمودم، تصدیق نمود و گفت: همان قسم است که ابن عباس گفته.”

و نیز به طریق دیگر از عبد الله بن شقيق عقلی نقل می نماید که وقتی منبر عبد الله ابن عباس طول کشید تا هوا تاریک شد. مردی سه مرتبه پی در پی ندا در داد:

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۴۰.

۲- رسول خدا (ﷺ) نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و سفر جمعا اداء می نمود.

۳- با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهر و عصر، و هفت رکعت نماز مغرب و عشاء را با هم اداء می نمودیم.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۱.

۵- رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت، هفت رکعت و هشت رکعت (یعنی مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم).

۶- صحیح مسلم، ج ۵، ریال ص ۴۹۱، ح ۵۷.

۷- بی مادر، تو مرا سنت یاد می دهی! خودم دیدم رسول خدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء.

الصلوة. ابن عباس متغیّر شد، گفت: لا امّ لك أتعلّمنّا بالصلوة و كنا نجمع بين الصّلاتين على عهد رسول الله. ^(۱) و نیز زرقانی که از اکابر علماء شما است، در شرح موطاء مالک ^(۲) در باب جمع بین الصّلتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از ابی الشعثاء نقل می نماید که در بصره ابن عباس نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را جمع می خواند بدون آنکه بین آنها فاصله و چیزی بوده باشد و می گفت: “رسول خدا این قسم نماز اداء می نمود” (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء جمع می نمود).

و نیز مسلم در صحیح ^(۳) و مالک در باب (جمع بین الصّلاتین) موطاء ^(۴) و امام احمد بن حنبل در مسند ^(۵) با نقل سلسله روایت از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده اند که گفت: صلی رسول الله الظهر و العصر جمعا بالمدينة فی غیر خوف و لا سفر. ^(۶) ابو زبیر گوید: “از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع می نمود نماز را؟” سعید گفت: “همین سؤال را من از ابن عباس نمودم، گفت: اراد أن لا یخرج احدا من امته؛ یعنی برای آن جمع می نمود که احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند.

و نیز در چند خبر نقل می نمایند که ابن عباس گفت: جمع رسول الله بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء فی غیر خوف و لا مطر ^(۷) اخبار در این باب بسیار نقل نموده اند، ولی واضح تر دلیل بر جواز جمع، همین تعیین ابواب است به نام جمع بین الصّلاتین و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا، از ادله جواز جمع باشد

-
- ۱- بی مادر، تو مرا نماز یاد می دهی و حال آنکه ما در زمان رسول خدا جمع بین دو نماز می نمودیم (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء!) (مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۱).
 - ۲- شرح موطاء ملک، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۴.
 - ۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱.
 - ۴- موطاء، ج ۱، ص ۱۶۱.
 - ۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳.
 - ۶- نماز گذارد رسول خدا (ﷺ) ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر.
 - ۷- جمع نمود رسول خدا (ﷺ) بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون اینکه ترسی باشد و بارانی بیاید.

مطلقاً و اگر غیر از این بود، باب مخصوصی برای جمع در حضر، و بابی در سفر، باز می نمودند. پس این روایات منقوله در صحاح و سایر کتب معتبره شما مربوط بجواز در سفر و حضر است.

حافظ: چنین بابی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمی باشد.

داعی: اولاً وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل مسلم و نسائی و احمد بن حنبل و شارحین صحیحین مسلم و بخاری و دیگران از اکابر علماء خودتان نقل نموده اند کفایت می نماید هدف و مقصد ما را.

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را که دیگران نقل نموده اند در صحیح^(۱) خود آورده، منتهی با زرنگی تمام از محل خود که (جمع بین الصَّلَاتین) است به محل دیگر انتقال داده، چنانچه (باب تأخیر الظهر الی العصر من کتاب مواقیت الصلاه) و (باب ذکر العشاء و العتمه) و (باب وقت المغرب) را مطالعه و مورد دقت قرار دهید، تمام این احادیث جمع را مشاهده می فرمائید.

پس نقل این احادیث بعنوان اجازه و رخصت در (جمع بین الصَّلَاتین) عقیده جمهور علمای فریقین است؛ در حالتی که اقرار به صحت این احادیث در صحاح خود نموده اند. چنانچه علامه نووی در شرح صحیح مسلم^(۲) و عسقلانی^(۳) و قسطلانی^(۴) و زکریای انصاری در شروحه که بر صحیح بخاری نوشته اند، و زرقانی در شرح بر موطاء مالک^(۵) و دیگران از اکابر علماء خودتان بعد از نقل احادیث مخصوصاً حدیث ابن عباس اعتراف به صحت آن و اینکه این احادیث دلیل اجازه و رخصت است در حضر، برای آنکه امت در حرج و مشقت نباشند، نموده اند.

نواب: چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خدا ﷺ بر عمل به جمع رسیده

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۷.

۲- صحیح مسلم (شرح نوری)، ج ۵، ص ۲۱۹.

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۱۹۷.

۴- ارشاد الساری، ج ۲، ص ۱۹۷.

۵- شرح زرقانی بر موطاء، ج ۱، ص ۴۱۸.

باشد، ولی علما در حکم و عمل بر خلاف آن رفتار نمایند؟

داعی: فقط اختصاص به این موضوع ندارد. بعدها خواهید فهمید که نظائر بسیار دارد در این موضوع، به خصوص هم آقایان فقهاء اهل تسنن یا جبهه قصور افکار و یا جبهه دیگری که من نمی فهمم آن احادیث معتبره را تأویلات بارده بر خلاف ظاهر آنها نموده اند، از قبیل آنکه گویند، شاید این احادیث ناظر به موقع عذر باشد مانند ترس و خوف و نزول باران و گل؛ که جماعتی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک و امام شافعی و عدّه ای از فقهاء مدینه به آن تأویل فتوی داده اند.

و حال آنکه این عقیده را رد می نماید حدیث ابن عبّاس که صریحاً می گوید؛ من غیر خوف و لا مطر؛ یعنی بدون ترس و نزول باران، نماز را جمع می خواندند.

بعضی دیگر پیش خود بافته اند که شاید هوا ابر بوده و وقت را نشناختند و همین که نماز ظهر را تمام نمودند، ابر بر طرف گردید، دیدند وقت عصر است، نماز عصر را خواندند؛ لذا جمع شد بین الظهر و العصر.

گمان نمی کنم باردتر از این تأویل یافت شود، گویا تأویل کنندگان فکر نکردند که نمازکننده، رسول الله ﷺ است و برای رسول خدا، بود و نبود ابر اثری نداشته، چه آنکه علم آن حضرت مربوط به اسباب نبوده، بلکه محیط بر تمام اسباب و آثار بوده است. و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر، دلیلی در دست ندارند که چنین امری واقع شده باشد، بطلان این تأویل ثابت می گردد به جمع نماز مغرب و عشاء که در آنجا وجود ابر و بر طرف شدن آن اثری ندارد، علاوه بر آنکه خلاف ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم در حدیث ابن عبّاس (حبر امت) صراحت دارد که خطابه آن جناب بقدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند: الصلاه یعنی یادآوری نمودند که ستاره ها ظاهر و وقت نماز گردیده، مع ذلک عمداً نماز مغرب را بعقب انداخت تا وقت نماز عشاء هر دو را با هم اداء نمود و ابو هریره هم تصدیق این عمل را نموده که رسول الله ﷺ بدین قسم عمل نموده؛ البته این نوع تأویلات در نزد ما مردود است، بلکه علماء بزرگ خودتان هم رد نموده و تأویلات را بر خلاف ظواهر احادیث دانسته اند؛ چنانکه شیخ الاسلام انصاری از اکابر

علمای خودتان در تحفه الباری فی شرح صحیح البخاری^(۱) در باب “صلاه الظّهر مع العصر و المغرب مع العشاء” همچنین علامّة قسطلانی در ارشاد السّاری فی شرح صحیح البخاری^(۲) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جمّ غفیری از محققین علمای خودتان، آورده اند که این نوع از تأویلات خلاف ظواهر احادیث است و مقیّد بودن بآنکه حتماً باید تفریقاً ادا نمود، ترجیح بلا مرجّح و تخصیص بلا مخصّص است.

نواب: پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان بجان هم افتاده و با نظر عداوت بیکدیگر می نگرند و قدح در اعمال هم می نمایند؟

داعی: اولاً اینکه فرمودید، دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت بهم می نگرند مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما جماعت شیعیان به هیچ یک از علماء و عوام برادران اهل تسنّن بچشم حقارت و یا عداوت نظر نمی نمائیم، بلکه آنها را برادران مسلمان خود می دانیم و بسیار متأسفیم که چرا تبلیغات بیگانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جنّ و انس، در قلوب برادران اهل تسنّن مؤثر افتد، تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جهت قبله و کتاب و نبوت و عمل به جمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترک کبائر و معاصی با آنها شریک اند، رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی بآنها بنگرند. ثانیاً فرمودید: این اختلاف از کجا آمده؟ از سوز دل عرض می نمایم، آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد. اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا سرچشمه گرفته، شاید ان شاء الله در شبهای بعد بمناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه باصل حقیقت گردید.

ثالثاً راجع بنماز جمع و تفریق، آقایان فقهاء اهل تسنّن اخبار معروضه را که دلالت بر رخصت و جواز دارد، مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت نقل نموده، ولی

۱- تحفه الباری، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲- ارشاد الساری، ج ۱، ص ۴۶۹.

نمی دانم بچه جهت تأویلات بارده می نمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جایز نمی دانند.

بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه و تابعین او مطلقاً منع جمع می نمایند با عذر و بدون عذر، سفرراً ام حضراً.

و اما سایرین از شافعی ها و مالکی ها و حنبلی ها با اختلافاتی که در جمیع اصول و فروع دارند، در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غیرهم، اجازه داده اند. ولی فقهای شیعه تبعاً للائم الطاهرین من آل محمد ﷺ که بنا برموده رسول اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل و عدیل القرآن اند، حکم بجواز جمع می نمایند، مطلقاً خواه در سفر یا در حضور، با عذر و یا بی عذر بجمع تقدیم و یا جمع تأخیر.

و این جواز، با اختیار مصلی است؛ یعنی نمازگزار اگر بخواهد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را برای سهولت و راحتی در یک جلسه بخواند- و یا ظهر و مغرب را در اوّل وقت فضیلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضیلت آنها اداء نماید مختار است.

و البته از هم جدا و هر یک را در وقت فضیلت خود به جا آوردن، افضل از جمع است، چنانچه در کتب استدلالیه و رسائل عملیه فقهاء شیعه کاملاً ذکر گردیده.

و لکن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل و هموم بسیاری هستند و ممکن است بمختصر غفلتی از آنها فوت گردد، لذا برای سهولت و رفع عسر حرج (که هدف شارع مقدّس بوده) شیعیان جمع می خوانند به تقدیم یا به تأخیر.

گمان می کنم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم و سایر برادران اهل تسنّن که با دیده غیظ و غضب به ما می نگرند، همین مقدار جواب کافی باشد. چون مطالب مهم تری اصولاً در پیش است، خوب است برگردیم باصل مذاکرات اولیه؛ زیرا وقتی مطالب مهمه اصولی حل گردید، بالتبع فروعات حل خواهد شد.

حافظ: خیلی خوشوقتم که در جلسه اول پی بردم بمعلومات قبله صاحب و دانستم طرف صحبت ما کسیست که خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاعتند. همان قسمی که فرمودند، بسیار بجا است که همان صحبت قبل را تعقیب نماییم.

با اجازه قبله صاحب، می خواهم بفهمم که جناب عالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید، حجازی و هاشمی و دارای چنین نسب پاکی هستید، چگونه شد که بایران مرکز مجوس آمدید، چنانچه علت و تاریخ این مهاجرت را بیان فرمائید خیلی خوشوقت خواهیم شد.

سید امیر محمد عابد

داعی: اولین مهاجر از اجداد ما بایران حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلافضل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده است که بسیار با فضل و تقوی و از کثرت عبادت معروف به عابد گردیده، در تمام عمر، قائم اللیل و صائم النهار^(۱) بوده و بندرت ایّامی را افطار می نموده، و عشق بسیاری بکتابت کلام الله مجید داشته و از حقّ کتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند.

بقعه مبارکه اش الی الحال در شیراز مطاف، و مزار عامّه ناس من الاعالی و الادانی می باشد. قبه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آن جناب- شاهزاده اویس میرزا معتمد الدوله ثانی، فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله، عمّ اکرم مرحوم ناصر الدین شاه قاجار، ضریح زیبائی از نقره ساخته و حرم مطهرش را که مسجدیست برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامه نماز جماعت آئینه کاری نموده، و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی بآن بقعه مبارکه دارند، و بوسیله روح پرفتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مورد توصیه و سفارش آن حضرت بوده اند درک فیض از مبدأ فیاض می نمایند.

حافظ: علت مهاجرت ایشان از حجاز بشیراز چه بوده؟

حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان

داعی: به قصد شیراز از حجاز حرکت نمودند، بلکه در آخر قرن دوم هجری

۱- شب ها را به عبادت و روز ها را به روزه می گذرانده است.

که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را مأمون الرشید خلیفه عباسی جبراً ولیعهد خود نمود و به توس (مرکز خلافت) برد، مدتی بین اخوان با آن حضرت جدائی افتاد و شوق زیارت آن حضرت، اخوان بزرگوارش را تحریک نمود، به وسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا علیه السلام و خلیفه مأمون الرشید استیذان نمودند برای حرکت به سمت توس. خلیفه (مکار و حیال) حسن استقبال نموده، همگی آنها را احضار نمود.

جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) به اتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جدّ اعلای ما) و جناب سید علاء الدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان بقصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از حجاز بسمت طوس حرکت نمودند (طریق مسافرت به توس در آن زمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده). در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه مندان بخاندان رسالت بسادات معظم ملحق و باتفاق حرکت می نمودند.

می نویسند، به نزدیک شیراز که رسیدند تقریباً یک قافله پانزده هزار نفری رجالاً و نساءً تشکیل شده بود. مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله بزرگی را به مأمون دادند مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستان و فدائیهای آنها به توس برسند، اسباب تزلزل مقام خلافت گردد.

لذا امریه ای صادر نمود بتمام حکام بلاد که در هرکجا قافله بنی هاشم رسیدند، مانع از حرکت شوید و آنها را به سمت مدینه بر گردانید. به هر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید.

قتلغ خان حاکم شیراز، مردی بود بسیار جدّی و مقتدر؛ فوری با چهل هزار لشکر جرّار در (خان زنیان) هشت فرسخی شیراز اردو زدند. همین که قافله بنی هاشم رسیدند، پیغام داد برای امامزادگان معظم، که حسب الامر خلیفه، آقایان از همین جا باید برگردید. حضرت سید امیر احمد فرمودند: “اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم، جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه السلام؛ ثانیاً ما بی اجازه نیامدیم.

از شخص خلیفه استیذان نمودیم و بدستور خود او حرکت نمودیم.”

قتلغ خان گفت: “امر است که ما ممانعت از حرکت نمائیم. ممکن است به اقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجراء گردد. آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمائید.”

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور نمودند، هیچ یک حاضر به مراجعت نشدند.

صبح که قافله خواست حرکت نماید، احتیاطاً زنان را عقب قافله قرار دادند. همین که کوس رحیل نواخته شد، لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف به عمل کشید جنگ شدید خونینی شروع شد لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عده ای بالای بلندی ها فریاد زدند: “آقایان اگر به پشت گرمی علی بن موسی ولیعهد خلیفه جنگ می کنید، الان خبر رسید که ولیعهد وفات کرد.” یک مرتبه این خبر مانند برق، ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده، از اطراف امامزادگان متفرق شدند. لذا جناب سید امیر احمد شبانه با اخوان و اقارب از بیراهه به شیراز رهسپار گردیدند. جناب احمد فرمودند: “چون دشمن در تعقیب ماست خوبست با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.” امامزادگان همان شبانه به اطراف پراکنده شدند (که گویند غالب امامزادگان در ایران متفرق شدگان همان نهضت هستند). ولی جناب امیر احمد، و سید امیر محمد عابد و سید علاء الدین حسین بشیراز وارد و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه ای تنها بعبادت مشغول شدند.

سید امیر احمد شاه چراغ

جناب سید امیر احمد (معروف به شاه چراغ) که بعد از حضرت رضا علیه السلام در علم و زهد و ورع و تقوی سرآمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بوده، که آن حضرت در زمان حیات باغستانی به نام سریّه، که هزار دینار خریداری نموده بودند بآن جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التّعظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند، وقتی به شیراز وارد

شدند، در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله (سردزک) (همین مکان که الان بقعه و بارگاه آن حضرت است) پنهان و شب و روز را به عبادت می گذرانیدند.

از طرف قتلغ خان (والی فارس) مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم گماشتند، تا بعد از یک سال جناب سید امیر احمد را یافتند. خبر به حکومت دادند لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ

جناب احمد با آن قوم دغا بعنوان دفاع از خود جنگ نموده، یک تنه با یک شهر مخالف چنان دفاعی به کار برده و شجاعتی به خرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ می باشد. عاقبت چون دیدند از عهده اش بر نمی آیند از طرفی، خانه همسایه را سوراخ کرده وارد خانه ای شدند که پناهگاه آن حضرت بود و هر وقت از جنگ خسته می شد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده، به حمله می پرداخت. در موقع استراحت که تکیه بدیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازنینش زدند و از طرف دیگر در همان حال، جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند، فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاک پنهان شد خبر قتلش معروف و آن خانه خرابه منفور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد (چون شهر شیراز عموماً به استثنای عده قلیلی، از مخالفین بودند). تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس بوجود ذی جود اتابک ابو بکر بن سعد مظفر الدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح، و در سی و شش سال دوره سلطنت خود بزهد و عباد و علماء و فضلاء تعظیم بسیار می نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیّه سعی بلیغ داشت.

نظر به فحوای کلام الناس علی دین ملوکهم (مردم بر دین پادشاه خود می باشند) وزراء و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر بشعائر اسلام بودند. از جمله وزراء و مقربان دربار، اتابک مظفر الدین امیر مقرب الدین

مسعود بن بدر الدین بوده که میل بسیاری بعمران و آبادی داشت. فلذا امر کرد آن تلّ زباله دان را که وسط شهر شیراز را به صورت بدی در آورده بود، بردارند و در آن محل خانه خراب شده، عمارت بزرگی برپا کنند. عمله جات بسیاری بکار افتادند خاکها و زباله ها را بخارج شهر می بردند.

روزی در اثناء کار دیدند جسد تر و تازه مقتولی بدون تغیر و تبدل با فرق شکافته، زیبا و وجیه، روی زمین، زیر آوار قرار گرفته. خبر به وزارت خانه رسید. حسب الامر وزیر اعظم جمعی بتفتیش قضیه آمدند.

پیدا شدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود: العزه لله احمد بن موسی^(۱). با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی، فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام امام زاده واجب التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال به این طریق صحیح و سالم، ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید.

حسب الامر اتابک و وزیر اعظم، در همان محل که جسد ظاهر گردید، بقعه عالی برپا کردند و قبری حفر نموده، با احترام بسیار در حضور علما و بزرگان جسد شریف را به خاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال ۶۵۸ قمری که اتابک وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحاق بن محمود شاه بود، مادر شاه، ملکه تاشی خاتون که بانویی جلیله خیره صالحه بوده، بقعه مبارکه آن حضرت را تعمیر و عالی نموده و گنبد بسیار زیبایی بر آن قبر برافراشت و قصبه میمند را که در هجده فرسخی شیراز است، وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و گلاب میمند، معروف جهان است.

۱- بزرگواری برای خدا است، احمد بن موسی است.

و جناب سید علاء الدین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکاظم که با برادر بزرگوارش به شیراز آمدند، در گوشه ای پنهان و شب و روز به عبادت مشغول در آن نزدیکی، قتلغ خان را باغی وسیع بوده، روزی حضرت در گوشه آن باغ تفرج می نموده که آن حضرت را شناختند همان جا شهیدش نمودند در حالتی که قرآنی در دست مبارکش بوده، زیر خاک پنهان گردید.

سالها گذشت قتلغ مرد و آن باغ خراب شد. اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خرابه ساختمان می نمودند جسد خون آلود جوان مقتولی، تر و تازه از زیر خاک نمایان شد؛ کانه او را تازه کشته اند؛ در حالتی که یک دست قرآن مجید و دست دیگرش شمشیر صحیح و سالم. با علامات و قرائنی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علاء الدین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر است. در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان^(۱) بر قبر او بقعه ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه به زیارت^(۲) امام زادگان معظم آمد. چون صاحب ثروت بسیار بود، بنایی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد، املاک و باغات

۱- قتلغ در ترکی بمعنی بزرگ است- در ازمنه سالفه بعض حکام و بزرگان از جانب سلاطین لقب قتلغ داده می شد؛ چنانچه بعد از غلبه چنگیزیان در ایران (اوکتای قاءان) لقب قتلغ خانی را باتابک اعظم مظفر الدین أبو بکر بن سعد زنگی که با آنها مخالفت نموده بوده، داده. پس این قتلغ خان که بقعه بر قبر جناب سید علاء الدین ساخت، غیر از آن قتلغ است که از جانب مأمون و الی فارس و با امام زادگان جنگید.

۲- حقاً سزاوار است شیعیان خاصه اهالی ایران، همان قسمی که زیارت فاطمه معصومه بقم می روند، شدّ رحال نموده و بشیراز جنت طراز رفته، رضای خاطر حضرت رسول اکرم ﷺ را در زیارت فرزندان عالم، عابد شریف آن حضرت فراهم نمایند قطعاً اجر جزیل در زیارت آن بزرگواران حاصل است.

بسیاری خرید و بر آن بقعة مبارکه وقف نمود و بعد از فوت، خودش را هم در همان آستانه مقدّسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم، مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها می باشد.

بعضی ها گویند، این سید بزرگوار عقیق و بلا نسل بوده است و بعضی گویند، صاحب نسل بوده ولی بعداً منقرض گردیده؛ و هم چنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته، فقط دارای دختر عقیقة صالحه بوده، چنانچه در عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب^(۱) ثبت است و برخی گویند، اولاد ذکور داشته است.

ابراهیم مجاب

و اما جناب سید امیر محمد عابد که در گوشه انزوا اشتغال به عبادت داشت تا بأجل طبیعی از دنیا رفت. فرزندان عالی قدر داشته که اهمّ از همه آنها از حیث علم و زهد و ورع و تقوی جناب سید ابراهیم (مجاب) است که از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بیداری مفتخر به جواب سلام گردیده؛ فلذا معروف شد به (مجاب). بعد از وفات پدر بزرگوارش بعزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که قبر مبارکش تازه کشف و در آن اوان شهرت تامّی پیدا نموده عازم عتبات عالیات گردید.

حافظ: مگر قبر امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده، که بعد از صد و پنجاه سال کشف شده؟

داعی: چون شهادت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت معاویه علیه الهاویه و طغیان بنی امیه اتفاق افتاد و لذا حضرت امیر وصیت فرمود جسد مبارکش را شبانه محرمانه دفن نمودند و حتی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذارند. فقط عدة قلیلی اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حاضر بودند و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر اعادی

۱- عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۵۹.

مشتبه شود و محلّ قبر آن حضرت را ندانند، دو محمل بستند؛ یکی را بسمت مدینه و دیگری را بطرف مکه معظمه روانه نمودند.

بهمین جهت قبر مبارک آن حضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آن حضرت و خواص اصحاب سرّ، کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت.^(۱)

حافظ: جهت این وصیت، و اصرار بر پنهان داشتن چه بوده.

داعی: شاید از ترس بنی امیّه بی دین بوده، چون مردمان طاغی و یاغی و مبغض مخصوص آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بودند ممکن بود اسائه ادبی بقبر مبارک آن حضرت بنمایند و این ظلم سرآمد ظلمها می گردید.

حافظ: این چه فرمایشی است! مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد بقبر مسلمانی و لو دشمنی هم در کار باشد، سوء عملی انجام دهند.

فجایع اعمال بنی امیه

داعی: مگر جناب عالی سیر در تاریخ ننگین بنی امیّه و فجایع اعمال خجالت آور آنها ننموده اید که از روز اوّلی که این شجره ملعونه و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند، باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمان ها باز شد. چه ظلمها که نمودند و چه خونها که نریختند و چه ناموسها که هتک نمودند! این قوم رسوای بی همه چیز، پابند به هیچ چیز نبودند، چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورّخین خودتان با خجالت تمام ثبت و ضبط نموده اند.

وقعه شهادت زید بن علی علیه السلام

مخصوصاً علامه مقریزی ابو العباس احمد بن علی شافعی که از اکابر علمای شما است در کتاب معروف خود

(النّزاع و التّخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیّه) فجایع

۱- ر.ک: منتهب الامال: شیخ عباس قمی، باب شهادت امیر المؤمنین علیه السلام.

اعمال و افعال آنها را مبسوطاً شرح داده که زنده و مرده نمی شناختند. برای نمونه، دو وقعه مهم تاریخی، و نشانی کاملی از اعمال فجیعه این قوم رسوا(بنی امیه) را بعرضتان می رسانم که آقایان تعجب نکنید و بدانید آنچه داعی می گویم با سند و اساس است.

و آن وقعه مهم، شهادت حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام و فرزندش یحیی می باشد که جمیع مورّخین فریقین ثبت نموده اند که چون هشام بن عبد الملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری بخلافت رسید (و آن مردی بود بسیار قسّی القلب و شدید الغضب) بنای ظلم و تعدّی را گذارد و مخصوصاً نسبت به بنی هاشم، خود و اتباعش اذیت و آزار را بحدّ اعلی رسانیدند.

عاقبت جناب زید بن علی، آن یگانه راد مرد شریف، عالم، عابد، زاهد، فقیه و متّقی، به شام نزد خلیفه به تظلم رفت. در (رصافه) با هشام ملاقات نمود. قبل از اینکه حضرت جبه آمدن خود را بیان نماید، عوض مساعدت و رسیدگی به کارها و پذیرائی از مهمان تازه وارد، آن هم پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لدی الورد اهانت سختی بآن حضرت نمود و با دشنامهای بدی که زبان حقیر یارای گفتن ندارد، آن جناب را از دربار خلافت راند.

چنانچه مورّخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی، در مروج الذهب (۱) و علامّة مقریزی در النزاع و التخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه (۲)، و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه (۳)، و دیگران مفصلاً می نویسند که بعد از فحاشی و ضربات شدید و وارده و رانده شدن از نزد خلیفه، ناچار از شام به کوفه رفت برای بر طرف کردن ظلم، نهضتی بر ضدّ اموی ها تشکیل داد.

یوسف بن عمر ثقفی حاکم شهر کوفه با لشکر بسیاری به مبارزه برخاست. آن جناب با شجاعت و شهامت هاشمی مبارزت می نمود و تمثّل به این اشعار می جست:

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- النزاع و التخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه، ص ۳۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۱۵.

اذلّ الحياه و عـز الممـات و كـلا أراه طعاما و بـيلا
فان كان لا بد من واحد فسيـرى الـى المـوت سـيرا جمـيلا

ناگهان تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست شربت شهادت نوشیده، جان به جان آفرین تسلیم نمود. جناب یحیی فرزند آن بزرگوار باتفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند در کنار شهر وسط نهر آب قبری کردند و دفن نمودند. پس از گذاردن لحد، آب را در نهر جاری نمودند که دشمن ها نفهمند قبر آن بزرگوار در کجا است.

ولی مفسدین شرّاندیش بیوسف خبر دادند، فرستاد قبر را نبش نموده، بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند سرش را از بدن جدا نموده برای هشام به شام فرستادند.

آن نانجیب نااصل ملعون نوشت برای یوسف حاکم کوفه، بدن جناب زید را عریاناً به دار بیاویزند. همین عمل را آن ملاعین اجراء نمودند و در ماه صفر سال ۱۲۱ قمری بدن ذریّه رسول اکرم ﷺ را برهنه بدار آویختند. چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد پاره تن رسول الله بر بالای دار ماند تا سال ۱۲۶ که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید. امر نمود استخوانهای آن بزرگوار را از دار فرود آورده، آتش زدند پس از سوختن، خاکسترش را بیاد دادند!

شهادت جناب یحیی

و همین عمل را این ملعون با بدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام در جرجان^(۱) که از بلاد خراسان است (و الحال گرگان نامیده می شود) نمود؛ چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود (که تاریخ آن مفصل است) و در میدان رزم شهید گردید. سرش را از بدن جدا و به شام فرستادند، بدنش را مانند پدر بزرگوارش بدار آویختند. شش سال بر بالای دار ماند! که دوست و دشمن بحال آن بزرگوار می گریستند تا ولید بدرک و اصل شد.

۱- ابو الفرج اصفهانی و بعض دیگر قبر یحیی را در جوزجان که معرب کوزکان است می دانند.

ابو مسلم خراسانی که بر ضدّ بنی امیه به هوا خواهی بنی عبّاس قیام نمود، بدن آن ذریّه رسول الله را از دار ستم نجات داد و در جرجان (گرگان) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارکش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.

(تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر و بعضی گریستند و بی اختیار بر آن ملاعین لعن نمودند).

پس با یک چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه ای از آنها ذکر گردید جای تعجّبی نبود که اگر وقت بدستشان می آمد، با بدن امام بر حق امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام هم چنین معاملاتی می نمودند!

فلذا حسب الوصیّة، جنازه آن حضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود تا زمان هارون الرشید خلیفه عبّاسی که روزی به صحرای نجف که نی زار و مرکز آهوان بود، به شکار رفت. تازی ها و فهدها دسته آهوان را تعقیب نمودند. آنها بالای تلّ نجف^(۱) پناه بردند. تازی ها (سگ ها) و فهدها (یوزها) از تل بالا نرفتند. چندین مرتبه این عمل تکرار شد؛ یعنی تازیها که عقب می رفتند، آهوها پایین می آمدند همین که تعقیب می شدند باز پناه به تل می بردند. خلیفه فهمید که باید در این مکان سرّی باشد که تازی ها بالا نمی روند. فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند نزد خلیفه آوردند. سؤال کرد: “در این تل چه سرّی است که تازیها بدنبال آهوان بالا نمی روند؟”

پیدایش قبر علی علیه السلام

پیر گفت: “سرّش را من می دانم ولی ایمن از گفتن نیستم.” خلیفه امانش داد. گفت: “خلیفه! با پدرم آدم در بالای این تل زیارت و نماز کرد. گفتم اینجا چه چیز است؟ گفت: “با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینجا زیارت آمدم و آن حضرت فرمود:

اینجا قبر جدّ ما علی بن ابی طالب علیه السلام است که بزودی آشکار خواهد شد.”

۱- نجف در لغت بمعنی پشته و بلندی است که آب باو نرسد و نام بند آبی است پشت کوفه که مانع رسیدن سیل است بخانه ها و قبرهای آنها و در نزدیکی آن بند، قبر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. چنانچه فیروزآبادی در قاموس، ضمن لغت نجف ذکر نموده.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا بعلامت قبری رسیدند. در آنجا لوحی دیدند که بر آن بخط سریانی دو سطر نقش شده بود، ترجمه نمودند. این کلمات ظاهر شد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا حَفَرَهُ نُوْحُ النَّبِيِّ لِعَلِيِّ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِ مِائَةٍ عَامٍ.^(۱) هارون احترام کرد و امر داد خاک ها را به جای خود ریختند. پیاده شد، وضو گرفت دو رکعت نمازگزار و گریه بسیاری کرد و خود را بخاک قبر مطهر غلطانید.

آنگاه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر بمدینه نوشتند و از این قضیه سؤال کردند. حضرت در جواب مرقوم داشتند: “بلی! همان جا قبر جدّ بزرگوارم امیر المؤمنین ﷺ است.”

هارون امر کرد با سنگ، بنایی بر قبر آن حضرت ساختند که معروف شد به تحجیر هارونی. این خبر در اطراف، شهرت پیدا نمود. مؤمنین از اطراف شدّ رحال نموده به زیارت آن حضرت می آمدند؛ فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همین که فرصتی به دست آورد از شیراز عازم زیارت شد. پس از فراغت از زیارت در کربلای معلی ندای حق را لبّیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جدّ بزرگوارش حضرت ابا عبد الله الحسین ﷺ دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه شمال غربی رواق آن حضرت مزار دوستان است.

اختلاف مدفن علی ﷺ

حافظ: گمان می کنم باین محکمی که شما فرمودید: قبر مولانا علی کرم الله وجهه در نجف نباشد؛ زیرا علما را در آن اختلاف است. بعضی گویند، در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته اند، در قبله مسجد جامع کوفه؛ بعضی نوشته اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته اند، در رحبه کوفه بعضی دیگر گفته اند؛ در قبرستان بقیع پهلوی قبر فاطمه است در نزدیکی کابل افغانستان ما

۱- این قبری است که حفر نموده او را نوح پیغمبر برای علی وصی محمد ﷺ قبل از طوفان به هفتصد سال (فرحة الغزی، ص ۶۴- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۶- الدرالنظیم، ص ۴۲۱).

هم بقعه ای هست به نام (مزار علی) معروف است که جسد مولانا علی کرم الله وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته به سمت مدینه حرکت دادند. جمعی بخیال آنکه در صندوق اشیاء نفیسه می باشد، او را ربوده، وقتی گشوده و جسد مبارک آن حضرت را دیدند، به کابل آورده، در آنجا دفن نمودند و بهمان جهت عموم مردم آن بقعه را احترام می نمایند.

داعی: تمام این اختلافات از اثر وصیت آن حضرت پیدا گردید که امر باختفاء نمود که حقیر نخواستیم مفصلاً شرح دهیم. چنانچه از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین هنگام وفات بفرزندش امام حسن فرمود: “پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع: ۱- در مسجد کوفه؛ ۲- در رحبه؛ ۳- در خانه جعده هبیره؛ ۴- در غری؛ تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید.”^(۱) و البته این اختلاف در میان علماء شماها می باشد که بگفتار اشخاص ترتیب اثر می دهند ولی جامعه علماء شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آن حضرت در نجف اشرف می باشد چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند بدیهی است اهل البیت ادری بما فی البیت.^(۲)

و اما اینکه فرمودید: در نزدیکی کابل مزار علی می باشد بسیار خنده آور است و این شهرت کاملاً دروغ می باشد و این قضیه بافسانه نزدیک تر است تا بیک خبر صحیح.

و عجب از علمای شما می باشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند، حتی حاضر نشدند که محلّ قبر پدر را از فرزندان او سؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود؛ زیرا که اهل البیت ادری بما فی البیت؛ بدیهی است فرزندان به محلّ قبر و مدفن پدر آگاه تر هستند از دیگران.

اگر هر یک از این شهرتها صحت داشت محققاً ائمة اطهار به شیعیان خود

۱- تذکرة الخواص، ص ۱۶۳، با اندکی اختلاف.

۲- اهل خانه به آن چه در خانه هست آگاه ترند.

خبر می دادند و حال آنکه بر عکس نجف اشرف را تقویت نمودند. بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص و ترغیب بزیارت آن حضرت در نجف نمودند.

سبط ابن جوزی در تذکره^(۱) اختلاف اقوال را ذکر نموده تا آنجا که گوید: و السادس انه على النجف في المكان المشهور، الذي يزار فيه اليوم و هو الظاهر و قد استفاض ذلك^(۲).

و همچنین سایر علماء شما از قبیل خطیب خوارزم در مناقب^(۳) و خطیب بغداد در تاریخ^(۴) خود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۵) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۶) و فیروزآبادی در لغت نجف در قاموس^(۷) و دیگران نقل نموده اند که مدفن آن حضرت نجف اشرف می باشد.

فرزندان ابراهیم مجاب

خلاصه به مناسبت الکلام یجر الکلام از اصل مطلب دور افتادیم. پس از وفات حضرت ابراهیم مجاب در کربلای معلی از آن جناب سه پسر قابل لایق، باقی ماند به نام احمد و محمد و علی. هر سه به عنوان تبلیغ دین جد بزرگوارشان به سمت ایران که در آن زمان دار العاصه بود حرکت نمودند.

جناب أحمد تشریف فرمای قصر ابن هبیره شد و در همان جا ماند و اولادش در آنجا معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان محمد و علی عازم کرمان شدند. جناب علی ساکن سیرجان شد

۱- تذکرة الخواص، ص ۱۶۳.

۲- و ششم بطور استفاضه ثابت است که قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در همین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار عموم قرار گرفته و ظاهراً خلاقی ندارد.

۳- مناقب، ص ۳۸۰-۳۹۴.

۴- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۱.

۵- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۷.

۶- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۵.

۷- قاموس محیط، ج ۳، ص ۲۶۶.

(که از توابع کرمان است و تا آن شهر سی فرسنگ فاصله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال به تبلیغات داشتند.

و جناب محمد معروف به حائری، تشریف فرمای کرمان شدند و از آن جناب سه پسر به نام ابو علی الحسن و محمد حسین الشیتی و احمد ماندند و احفاد شریفی پیدا کردند. محمد حسین و احمد به کربلا برگشتند و در جوار قبر جد بزرگوارشان، عمر خود را به پایان رسانیدند و قبایل بزرگی از سادات معظم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروفند؛ از قبیل سادات محترم آل شیّه و آل فخار که از نسل جناب محمد حسین الشیتی هستند.

و سادات (آل ابو نصر و آل طعمه) خدام با احترام آستانه قدس حسینی ارواحنا فداه از نسل جناب احمد می باشند. و جناب ابو علی الحسن به شیراز تشریف فرما شدند. چون اهالی شیراز از متعصبین عامّه و اهل تسنّن و غالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوصی با اهل بیت طهارت داشتند، نتوانستند علنی و بر ملا بنام سیادت جلوه نمایند؛ لذا با لباس عربی در گودالی کنار^(۱) خندق شهر خانه های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند. خانواده های شیعیان که در محله سردزک شیراز منزل داشتند، با امامزاده های معظم رابطه پیدا نمودند، امامزاده ها هم در خفیه مشغول تبلیغات و خدمات دینیّه و نشر حقایق ولایت شدند.

بعد از وفات جناب ابو علی احمد ابو الطیب فرزند بزرگ آن جناب، توسعه ای در امر تبلیغ داد، کم کم شهرتشان زیاد شد و بسیار از مخالفین، مستبصر شده، به راه حق آمدند. جامعه شیعیان رو به ازدیاد گذارد. در اثر تبلیغات و اقدامات امام زادگان معظم، تشکیلات مهمّه دادند تا آنجا که منبر تبلیغات به نام سادات

۱- کم کم شهر وسعت پیدا نمود تا زمان سلطنت آقا محمد خان قاجار، سر سلسله سلاطین قاجار که خندق و گودالهای اطراف جزء شهر شدند و همان محلی که امام زادگان در خانه های عربی تبلیغات می نمودند، الحال در شیراز معروف است به محله گود عربان و مسجدی در آن محل هست که مرحوم شیخ علیخان زند برادر کریم خان زند، پادشاه ایران از جهت جد اعلاّی ما مرحوم حاج سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آن عصر بودند، بنا نمودند.

عابدی و مجابی در شیراز برقرار شد. از اعمام و اقوام خود باطراف می فرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات مذهبی آرام نبودند و دائرة تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز بروز توسعه پیدا می نمود تا در زمان دیالمه و دوره سلطنت غازان خان (محمود) و الجایتو (سلطان محمد خدا بنده) مغول که تشیع اختیار نمودند و در سلطنت صفویه که کاملاً آزاد شدند خدمات بزرگی بعالم تشیع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه امامیه بوسیله این خاندان جلیل بوده.

سادات شیرازی در تهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلی شاه قاجار، جدّ اعلای ما مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی طاب ثراه که برجسته ترین فرزندان مرحوم سید الفقهاء و المجتهدین علامه کبیر، حاج سید اسماعیل مجتهد مجابی بودند، در مراجعت از زیارت مشهد مقدّس رضوی که به تهران وارد شدن، از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور، بایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در تهران (پایتخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب الوظیفه دینی مورد قبول آن جناب واقع و چون در آن زمان در تهران جز در مساجد که علما، احکام و مسائل دینیّه بیان می نمودند مجالس تبلیغی مانند امروز معمول و متداول نبود، فقط در تکایا، تعزیه و شبیه خوانی برقرار می شد که مهمتر از همه آن مجالس تکیه دولت شاهنشاهی بود. فلذا بامر و دستور جناب آقای سید حسن و تأیید شاهنشاه، تکایا اوقات شبیه و تعزیه را مبدّل بمجالس تبلیغات نمودند.

به همین جهت، مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در تهران مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک و مدد شایانی به مجتهدین و مراجع تقلید گردید. فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند به شیراز بوالد ماجد خود مرحوم حاج سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند، آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه و حاج سید عباس و آقا سید جواد

و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح الله به تهران آمدند.

نظر به تقاضای اهالی قزوین، جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروفند.

و خود با بقیه اخوان در طهران مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند بوسیله محراب و منبر، بترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله جلیله حقاً بفرزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید؛ چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی تنها باندام آن بزرگوار متناسب و برازنده بود که در زهد و ورع و تقوی مشهور جامع معقول و منقول، حاوی اصول و فروع، نادره زمان، و نابغه دهر در علم و عمل، و حسن سیاست معروفیت کامل داشتند.

و از سال ۱۳۰۸ قمری (که مرحوم بحر العلوم برحمت ایزدی پیوست و در کربلای معلی میان ایوان میرزا موسی وزیر پشت سر حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید) تا این زمان، ریاست خاندان جلیل با والد ماجد بزرگوارم که حامی شیعه و محی شریعت، ناصر ملت و دین، مروج احکام سید المرسلین ثقه الاسلام و المسلمین، فرید دهر و وحید عصر، حضرت آقا سید علی اکبر - دامت برکاته - که از طرف مرحوم ناصر الدین شاه قاجار به لقب (اشرف الواعظین) ملقب گردیده، اختصاص یافته.

و این راد مرد بزرگ که قریب هشتاد سالست پرچم دار توحید بوده و با کمال شهامت و از خودگذشتگی با قدرت و نفوذ نامتناهی خود در پیش آمدهای گوناگون و مخصوصاً حوادث نیم قرن اخیر و دست اندازیهای مختلف روزگار در مقابل اعادی دین و بیگانگان، پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدت ها نموده، و خدمات شایان تمجید ایشان در نشر احکام و جلوگیری از منهیات و حفظ ظواهر شریعت مطهره و ابلاغ حقایق و اشاعة معالم مورد تصدیق

دوست و دشمن بوده. بیانات سحرآمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اظهر من الشمس و مورد توجه خاص و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید در ازمینه مختلف بوده است.

مخصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت و غفران پناه، مراجع تقلید و نوابغ روزگار مرحوم حجه الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدد مذهب سید البشر علی رأس المائة الثالثة عشر) و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبائی و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس الله اسرارهم زیاده از حد ابراز لطف و محبت درباره آن بزرگوار مرعی داشتند.

بالاخص در این عصر مشعشع که ریاست فرقه ناجیه امامیه با فقیه اهل بیت عصمت و طهارت، سید الفقهاء و المجتهدین آیه الله فی الارضین نابغه الدهر حضرت آقا سید ابو الحسن اصفهانی - متع الله المسلمين بطول بقائه - در دار العلم نجف اشرف می باشد که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوای **انا مدینه العلم و علی بابها** را در برابر یک دنیا مخالف، بالای کاخ ناسوت برافرازد تا ما وراء بحار، احکام اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه اسلام و مذهب حقه جعفریه گردد^(۱).

و نیز استاد الاساتید آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبد الکرم حائری یزدی مد ظله العالی که مدیریت با عظمت سازمان مدارس عالیہ علوم الهی قم بآن وجود مقدس اختصاص دارد،^(۲) زیاده از حد تصور والد بزرگوارم را مورد توجه و

۱- در نهم ماه ذی الحجه ۱۳۶۵ قمری در کاظمین در سن ۸۸ سالگی پس از سی سال ریاست و زعامت مسلمین جهان برحمت ایزدی پیوست و با تشییع جنازه عمومی عجیبی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه نظیر نداشته بنجف اشرف حمل و در حجرة جنب در صحن مقابل ایوان طلا بآرامگاه ابدی سپرده شد رضوان الله علیه.

۲- در هفدهم ذی القعدة ۱۳۵۵ قمری در قم برحمت ایزدی پیوست و در مدرس بالای سر دفن گردید رحمه الله علیه.

تأیید قرار داده اند و پیوسته در توقیعات مبارکه، با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته، برای آنکه مشاهده می نمایند که با نیروی خلل ناپذیر، شمشیر برنده زبان و نیش خامه و بنان، کاخ کفر و إلحاد و زندقه و فساد را خراب و از جهاد در راه دین و فداکاری در اعلاء کلمتین، و نشر احکام و بسط مذهب حقّ خودداری ننمود و با نفوذ و قدرت خدا داد، آنی از قلع و قمع ملحدین و نابود کردن مرامهای مسموم مخالفین اسلام آسوده ننشسته و علی رغم اعادی داخلی و خارجی که برای محو و جلوگیری از مقاصد حقّ ایشان کوشا بودند، بر اریکه عزت إلهی برقرار و دائماً دین و ملت اسلام را عموماً و مذهب حقّ جعفری را خصوصاً حامی و خدمتگذار بوده و می باشند.^(۱)

خلاصه الی الحال این سلسله جلیله در تهران و اطراف بنام سادات شیرازی و عابدی و مجابی در خدمتگزاری به شرع و شریعت برقرار و با مجاهدت های طاقت فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنی ها و تهمت های مخالفین ثابت و از بوته امتحان به خوبی بیرون آمدند.

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله جلیله که سؤال فرمودید: چرا به ایران آمدند و برای چه آمدند که بطور خلاصه عرض نمودم.

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سید امیر محمد عابد و سید ابراهیم مجاب فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام که تقریباً هزار و صد سال می شود، خدمت گذار بدین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب)

۱- در ۲۱ شهر شعبان سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۸۳ سالگی در کرمانشاهان برحمت ایزدی پیوست. بعد از سه روز تعطیل عمومی، جنازه آن مرحوم باتفاق خود داعی، حمل بعثبات عالیات و با تشییع عموم طبقات اهالی کربلا از علمای اعلام و تجار و اصناف و دستجات ملی در رواق مطهر پشت سر حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه (جنب قبر جد بزرگوارش سید ابراهیم مجاب-پهلوی درب مقبره سلاطین قاجار) به آرامگاه ابدی قرار گرفت شکل (۱۳) و (۱۴) و (۱۵).

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^(۱) بر مسند تبلیغات برقرار

و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت کامل و اتکای بحق خلفاً عن سلف انجام وظیفه داده اند.

(مذاکرات که به این جا رسید، آقا سید عبد الحیّ بساعت نظر کرده، فرمودند خیلی از شب گذشته، چنانچه اجازه فرمائید بقیه صحبتها بماند برای فردا شب ان شاء الله زودتر می آییم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم. داعی با تبسم و روی باز موافقت نموده، بعد از صرف چای و تنقل از اقسام تنقلات هندی، برخاستند با صمیمیت و وداد آنان را بدرقه نمودیم).

جلسة دوم ليله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

جلسه دوم ليله

شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

بعد از مغرب آقایان ورود نمودند همان اشخاص دیشب به علاوه چند نفری از محترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاکین بودند. پس از تعارفات و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.

حافظ: قبله صاحب راستی! بدون تملّق از مجلس دیشب خاطرات شیرینی با خود بردیم. از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صحبت شما در بین بود. واقعا جاذبه شما به قدری قوی است که همه ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار دادید. کمتر اتفاق می افتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأماً باشند؛ اشهد انک ابن رسول الله حقا. مخصوصاً امروز صبح که به کتاب خانه رفتم، چند جلدی از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل القدر مطالعه و در اطراف فرمایشات دیشب شما دقت نمودم، واقعا حظّ کردم و لذّت بردم و حقیقتاً غبطه خوردم باین نسب شریف و مدتی در فکر بودم. در پایان افکار خود، خیلی متأثر و متألّم گردیدم که شخص شریف صحیح النّسبی مانند جناب عالی با این حسن صورت و سیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سخیفه گذشتگان قرار گرفته و از طریقه ثابتة اجداد بزرگوارتان منحرف و رویّه سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرید.

داعی: اولاً از حسن ظنّ و نظر لطف جنابعالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقعاً—آن ذره که در حساب ناید—من هستم.

ثانیاً چند جمله مخلوط بهم و مبهم فرمودید که دعاگو نفهمیدم هدف و مقصدتان چیست. متمنی است جملات را تفکیکاً بیان فرمایید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سخیفه گذشتگان کدام است؟ طریقه ثابتہ اجداد بزرگواری که داعی از آن روی گردان شده ام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نموده ام، چیست؟

حافظ: مرادم از عادات سخیفه گذشتگان تأسیسات و عقاید و بدعت‌هایی است که بدست بیگانگان یهود داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی: ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعتها کدام است که دعاگو پیروی نموده ام.

اشکال نمودن بر مذهب شیعه

حافظ: البته خاطر عالی بخوبی مسبوق است بشهادت تاریخ که بعد از گذشتن هر یک از انبیای بزرگ، اعادی در اصل آن دین که کتاب مقدس آنها بود مانند تورات و انجیل دست پیدا نمودند و بواسطه تحریفات بسیار، آن دین را ضایع و از درجه اعتبار ساقط نمودند. ولی در اسلام بواسطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قدرت را پیدا نکردند، لذا عده ای از یهودی‌ها که همیشه حیال و مکار بوده اند و تاریخ زندگانی، آنها پیوسته لکه دار بحیله و تزویر بوده است مانند عبد الله بن سباء صنعائی و کعب الاحبار و وهب ابن منبه و دیگران که اسلام آوردند و بنای سم پاشی را گذاردند عقاید باطلی را با رأی و عقیده خود توأم بنام گفتار پیغمبر ﷺ در میان مسلمانان انتشار دادند. خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه آنها را تعقیب نمود از ترس خلیفه فرار نموده و مصر را مرکزگاه خود قرار دادند. کم کم جمعی از عوام را فریب داده، اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند به نام (شیعه) و علی رغم خلیفه عثمان، علی را بامامت و خلافت معرفی نمودند و احادیثی بر له مرام ساختگی خود جعل کردند باین معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده؟

در اثر قیام این حزب خونهای بسیار ریخته شد تا عاقبت منجر بقتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید. جماعتی هم که از عثمان دلتنگی‌هایی داشتند، اطراف علی را گرفتند. از آن زمان حزب شیعه سر و صورتی

به خود گرفت، ولی در دوره خلافت بنی امیه و کشتار آل علی علیه السلام و دوستان آن جناب این حزب ظاهراً در محاق افتاد. ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار یاسر جداً بر له علی کرم الله وجهه تبلیغات می نمودند (که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بیزار بود) تا در زمان خلافت هارون الرشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرشید عباسی که بدست ایرانیان بر برادرش محمد امین غالب آمد و مسند خلافتش محکم گردید، شروع کردند به تقویت نمودن از علی بن ابی طالب علیه السلام و علی را بناحق بر خلفاء راشدین تفضیل دادن. ایرانیان هم چون با عرب ها بد بودند، به واسطه آنکه مملکتشان بدست قدرت اعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود، در پی بهانه ای بودند که طریقه ای پیدا کنند؛ به نام دین تا در مقابل اعراب قیام نمایند؛ لذا این رویه ناحق را پسندیده و پیروی نمودند، بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهویی برپا نمودند؛ تا در دوره دیالمه تقویت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویه رسمیت پیدا نمودند یعنی حزب (شیعه) به نام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم إلى الحال از روی سیاست مذهب خود را شیعه می نامند.

پس مذهب شیعه، مذهبی است سیاسی و حادث و ابداع او بدست عبد الله بن سباء یهودی بوده والا سابقاً در اسلام نامی از شیعه نبوده و جدّ بزرگوار شما نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قطعاً از این نام بیزار است؛ زیرا بر خلاف میل او قدم باین راه برداشته شده است و فی الحقیقه می توان گفت: شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها می باشد!!

به همین جهت من تعجب می کنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک، چرا باید روی عادت و تقلید اسلاف، بدون دلیل و برهان طریقه جدّ بزرگوارتان، دین پاک اسلام را بگذارید و رویه یهودی بدعت گذاری را پیروی نمائید؟ در صورتی که شما اولی و احقّید که جدّاً پیرو قرآن و سنت جدّتان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشید.

(دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی، مخصوصاً قزلباش های با غیرت پرحرارت که از متنفّذین شیعیان هندوستان می باشند، از بیانات جناب حافظ بسیار

عصبانی و رنگهای آنها پریده گردید. داعی قدری آنها را نصیحت نموده و با امر به صبر و حوصله و تحمّل گفتم در ایران ضرب المثل است که می گویند: “شاهنامه آخرش خوش است.” “صبر کن؛ الصبر مفتاح الفرج^(۱).” آنگاه در جواب جناب حافظ گفتم).

جواب باشکال تراشیهای مخالفین

داعی: از شخص عالمی مانند شما بعید بود که استشهاد نمائید بکلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابداً پایه و اساس متینی ندارد، مگر اشاعه منافقین خوارج و اعادی متعصّب نواصب و امویها و تبعیّت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان.

اینک اگر اجازه بفرمائید برای روشن شدن مطلب، جواب بیانات بی اساس شما را اختصاراً به اقتضای وقت مجلس بدهم تا حلّ معما گردیده و کشف حقیقت گردد.

حافظ: بفرمائید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سرا پا گوشیم.

داعی: اولاً جناب عالی دو امر کاملاً متباین را با هم مخلوط نمودید. اگر عبد الله بن سبا یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در شمار منافقین و ملاعین معرفی گردیده، چند روزی بنام دوستی علی علیه السلام که محبوبیت عمومی داشته متظاهر گردیده، چه مربوط است به نام شیعه امامیه اگر گرگی بلباس میش و یا دزدی بلباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیانهای از طرف او به اسلام و مسلمین برسد، شما باید باصل علم و روحانیت بدبین شوید و تمام اهل علم را دزد و بازیگر بخوانید.

واقعاً از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را بحساب عبد الله بن سبا ملعون در آوردید. خیلی تعجب آور است که مذهب حق شیعه را تخفیف داده به نام حزب سیاسی نامیدید و از آثار عبد الله بن سبا ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید!!

۱- صبر کلید گشایش سختی ها است.

حقاً خیلی خطا رفتید؛ زیرا که شیعه حزب نبوده بلکه مذهب و طریقه حق بوده. زمان خلافت عثمان حارث نگردیده، بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء ﷺ و بدستور و گفتار خود آن حضرت شایع گردیده. اگر شما بکلمات مجعوله خوارج عامّه و نواصب استشهاد می کنید، ولی داعی به آیات قرآن مجید و اخبار معتبره خودتان استشهاد می نمایم تا حق از باطل تمیز داده شود و من باب تذکر، عرض می کنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد از کشف حقیقت اسباب خجلت نشود.

چنانچه اجازه فرمایید و بیانات دعاگو مکره طبع شما نیست، جواب فرمایشاتتان را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از اینست که شما فرمودید.

حافظ: البته بفرمائید اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف حقایق و رفع شبهات گردد. قطعاً رنجش و کراهتی از بیانات برهانی نداریم.

در معنی شیعه و حقیقت تشیع

داعی: البته آقایان می دانید که شیعه لغتاً بمعنی پیرو است. شیعه الرجل؛ پیروان و یاری دهندگان مردند؛ و فیروزآبادی که از اکابر علماء شما است در قاموس اللغة گوید:

و قد غلب هذا الاسم على من يتولى علياً وأهل بيته حتى صار اسماً لهم خاصاً^(۱).

عین همین معنی را ابن اثیر در نهایه اللغة^(۲) نموده است.

ولی اشتباهی که شما نمودید، عمداً یا سهواً یا به واسطه عدم احاطه بر تفاسیر و اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید لفظ شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت ﷺ از زمان عثمان پیدا شده و واضع آن عبد الله بن سباء یهودی بوده، و حال آنکه این طور نیست. بلکه طبق اخبار معتبره مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان، شیعه اصطلاحی بمعنی پیرو علی بن ابی طالب ﷺ از زمان خود خاتم الانبیاء ﷺ بوده، و واضع لفظ شیعه بر

۱- غالب شده است، اسم شیعه بر هر کس که دوست بدارد علی (علیه السلام) و اهل بیت او راریال تا آنکه گشته است شیعه مخصوصاً اسم از برای ایشان (قاموس اللغة، ج ۳، ص ۶۲).

۲- نهاية اللغة، ج ۲، ص ۵۱۹.

پیروان علی علیه السلام بر خلاف فرموده شما شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده، همان پیغمبری که خدا در آیه ۳ و ۴ از سوره ۵۳ (النجم) درباره او فرموده: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ ^(۱) اتباع و پیروان علی علیه السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است.

حافظ: در کجا همچون چیزی هست که ما تا به حال ندیده ایم.

داعی: شما ندیده اید یا نخواستہ اید ببینید یا دیده اید و صلاح مقام خود را در اعتراف به حقیقت نمی دانید و یا ملاحظه اتباع و مریدان خود را می نمایید. ولی ما دیده ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمی دانیم؛ برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید، صریحاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده:

اول در آیه ۱۵۹ از سوره ۲ (بقره) فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ ^(۲)

دوم در آیه ۱۷۴ همان سوره فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ ^(۳)

حافظ: آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات می باشد، ولی ما تاکنون حق را نشناخته ایم که کتمان بنمائیم و البته بعد از معرفت هر حق اگر کتمان بنمائیم ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچ وقت در حکم آیات قرار نگیریم.

داعی: اینک بلطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصه

۱- هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید؛ سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست.

۲- آن کسانی که آیات واضحہ ای که برای هدایت خلق فرستادیم، کتمان نموده و بعد از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم، پنهان داشتند، خدا و (تمام جن و انس و ملائکه) آنها را لعن می کنند.

۳- آن کسانی که پنهان داشتند و کتمان نمودند آیاتی را که نازل نمودیم از کتاب آسمانی و آنها را به بهای اندک فروختند، جز آتش جهنم نصیب آنها باشد و در قیامت خدا از خشم، با آنها سخن نگوید و از پلیدی عصیان پاک نگردند و آنان را عذاب دردناک خواهد بود.

خاتم الانبياء ﷺ تا آنجا که مقدور داعی می باشد، حق را که اظهر من الشمس است، از زیر پرده استتار بیرون می آورم و بر برادران عزیزم - اشاره باهل تسنن حاضر در مجلس - ظاهر می کنم. امیدوارم آئین شریفترین پیوسته در مقابل روی ما باشد. نکند خدای نکرده عادت و تعصب غالب آید و کتمان حقی بشود.

حافظ: خدا را شاهد می گیرم هر ساعتی که حقی بر من ظاهر شود جدال نمی نمایم چون جنابعالی با حقیر معاشرت ننموده اید و از اخلاقم آگاهی ندارید. بقدری جدی هستم و سعی می کنم که بر هوای نفس غالب آیم و هرگاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی ساکت شدم، بدانید که در آن موضوع کاملاً روشن شده ام، اگر راهی هم برای مجادله و مغالطه و غلبه در مطالب داشته باشم، جدال نمی کنم و اگر در جدال بر آمدم، قطعاً مشمول همین دو آیه خواهم بود. الحال حاضر برای استماع بیانات حق شما هستم. امید است خداوند ما و شما را راهنمای حق گردد.

آیات و اخبار در تشریع مقام تشیع

داعی: حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبد الله که از أجلة علماء عظام و محدثین فخام و محققین کرام شما می باشد که این خلکان در وفیات الاعیان^(۱) تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثین است و مجلدات عشره کتاب (حلبه الاولیاء) او از احسن کتب است.

و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات^(۲) درباره او گوید: “تاج المحدثین حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوة حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنفات بسیار زیبای او ده جلد حلیه الاولیاء می باشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده کانه بگوش خود شنیده.”

و محمد بن عبد الله الخطیب در رجال مشکوة المصابیح^(۳) در تعریف او گوید: هو

۱- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۹۱.

۲- وافی بالوفیات، ج ۷، ص ۵۳.

۳- مشکوة المصابیح، ج ۳، ص ۸۰۵.

من مشایخ الحديث الثقات المعمول بحديثهم المرجوع الى قولهم كبير القدر و له من العمرست و تسعون سنه.^(۱)

خلاصه یک همچو عالم حافظ محدث نود و شش ساله ای که محل وثوق و مفخر علمای شماست، در کتاب معتبرش (حلیه الاولیاء) روایت می کند باسناد خودش از ابن عباس (حبر امت) که چون نازل شد آیه ۶ از آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع سوره ۹۸ (البینه) ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^(۲) رسول اکرم ﷺ خطاب کرد به علی بن ابی طالب و فرمود:

یا علی هوانت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمه راضین مرضیین.^(۳)

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفدهم مناقب^(۴) و حاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی که از فحول اعلام مفسرین بزرگ شما است در کتاب شواهد التنزیل فی قواعد التفصیل^(۵) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۶) و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه فی معرفه الائمة^(۷) (به حذف آیه) و منذر بن محمد بن منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبد الله حافظ - که از اکابر علمای شما می باشد، خبر داد ما را با اسناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت، شنیدم از آن حضرت فرمود: “وقت رحلت خاتم الانبیاء ﷺ پشت مبارکش به سینه من بود

۱- (حافظ ابو عنیم اصفهانی احمد بن عبدالله) از عالمان مورد اعتماد حدیث بود که به حدیث آنها عمل میشود و به قول آنها رجوع میشود، او عالمی جلیل القدر بود که ۹۶ سال زندگی کرد.

۲- آنان که ایمان آورده اند و نیکوکار شدند بحقیقت بهترین اهل عالم اند. پاداش آنها نزد خدا باغهای بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاریست و در آن بهشت ابد جاودان متنعمند و خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا راضی و خشنودند.

۳- “یا علی مراد (خیر البریه) در آیه شریفه، تویی و شیعیان تو. روز قیامت تو و شیعیان تو بیایید در حالتی که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود باشید.”

۴- مناقب، ص ۲۶۵، ح ۲۴۷.

۵- شواهد التنزیل فی القواعد التفصیل، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۱۱۲۵.

۶- کفایة الطالب، ص ۲۴۶، باب ۶۲.

۷- تذکرة الخواص، باب ۲، ص ۲۷.

فرمودند: “یا علی ألم تسمع قول الله تعالى ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ - الخ - هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غرا محجلین”^(۱)

و نیز جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای شما است و در قرن نهم هجری او را مجدد طریقه سنت و جماعت دانسته اند (چنانچه صاحب فتح المقال نوشته) در تفسیر خود (در المنثور فی التفسیر المأثور)^(۲) از ابو القاسم علی بن الحسن معروف بابن عساکر دمشقی که از فضلاء دهر و محل وثوق رجال علمای شما می باشد - چنانچه ابن خلکان در وفیات الاعیان^(۳) و ذهبی در تذکره الحفاظ^(۴) و خوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه و در طبقات شافعیه و حافظ ابو سعید در تاریخ^(۵) خود او را تعریف و توثیق نموده اند که ابن عساکر فخر شافعیه و در زمان خود، امام اهل حدیث بوده کثیر العلم و غریز الفضل، ثقه و باتقوا و در سال ۵۵۰ هجری در میان علماء سنت و جماعت علم بوده - از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء ﷺ بوده نقل می نماید که گفت: “در خدمت رسول اکرم ﷺ بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد، پیغمبر فرمود:

(و الذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ لهم الفائزون یوم القیمه فنزل ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه).”^(۶)

و نیز در همان تفسیر از ابن عدی از ابن عباس (حبر امت) روایت نموده که چون آیه مذکور نازل گردید، رسول اکرم ﷺ به امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

۱- “یا علی! آیا نشنیده ای آیه شریفه را (اما کسانی که آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خداوند). ایشانند شیعیان تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود، در وقتی که جمع شوند خلائق برای حساب شما را بخوانند و شما سفید رویان باشید و شما را آن روز غر محجلین ندا کنند؛ یعنی پیشوای سفید رویان.”

۲- در المنثور، ج ۶، ص ۶۴۳.

۳- وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴- تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۳۷۰.

۵- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۰.

۶- “قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است، این مرد - اشاره به علی علیه السلام - و شیعه او روز قیامت رستگارانند.” آنگاه آیه مذکوره نازل گردید. (تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۷۱).

تأتی انت و شیعتک یوم القیمه راضین مرضیین^(۱)

و در فصل نهم مناقب خوارزمی مسنداً از جابر بن عبد الله نقل نموده که گفت: “خدمت رسول خدا بودیم. علی علیه السلام رو به ما آمد. حضرت فرمود: قد اتاکم اخی؛ یعنی رو به شما آمد برادر من (علی). آنگاه ملتفت شد به سمت کعبه و دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود:

والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ هم الفائزون یوم القیمه.”^(۲)

سپس فرمود:

این علی اول از همه شما ایمان آورد و با وفاترین شماها می باشد بعهد خدا و عادل ترین شماها است در میان رعیت و تقسیم کننده تر از همه شما بالسویه و مرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگتر است. در همان وقت آیه مذکوره نازل گردید. از آن به بعد هرگاه علی علیه السلام در میان قومی ظاهر می شد اصحاب پیغمبر می گفتند: جاء خیر البریه؛ یعنی آمد بهترین مردم. و نیز ابن حجر در صواعق^(۳) و ابن اثیر در نهاییه^(۴) همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده اند.

و نیز ابن حجر در صواعق از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی که از فحول فقهاء و علمای شما می باشد، نقل نموده که چون آیه مذکوره نازل گردید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی انت و شیعتک خیر البریه تاتی یوم القیمه انت و شیعتک راضین مرضین و یأتی عدوک غضباناً مقمحين فقال من عدوی قال من تبرء منک و لعنک.^(۵)

۱- می آیی تو و شیعیان تو روز قیامت در حالی که از خداوند راضی و خداوند از شما راضی باشد (در المثنو، ج ۶، ص ۶۳۳).

۲- به آن خدایی که جان من در دست اوست؛ این علی و شیعیان او رستگارانند روز قیامت (مناقب خوارزمی، ص ۱۱۱، ح ۱۲۰).

۳- صواعق المحرقة، ص ۱۶۱.

۴- نهاییه، ج ۴، ص ۱۰۶.

۵- “یا علی! تو و شیعیان تو خیر البریه هستید. می آید روز قیامت تو و شیعیان تو در حالتی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است و می آیند دشمنان تو خشناک دستهایشان بگردنشان بسته می باشد.” پس امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: “کیست دشمن من؟” فرمود: “کسی که بیزاری می جوید از تو و لعن می نماید تو را” (صواعق المحرقة، ص ۱۶۱).

و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدين^(۱) نقلاً از حافظ جمال الدين زرندي مدنی و نور الدين علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور باین صباغ که از اکابر علماء و فحول فقهاء شما است در ص ۱۲۲ فصول المهمه از ابن عباس نقل می نمایند که چون آیه مذکوره نازل شد، رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود: **هو انت و شيعتك تاقي يوم القيمة انت و هم راضين مرضيين و ياقي اعداءك غضبانا مقمحين.**^(۲)

و نیز میر سید علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شما است در کتاب (موده القربى) و ابن حجر متعصب در صواعق محرقة از ام سلمه ام المؤمنين زوجه محترمه رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که آن حضرت فرمود: **يا على انت و اصحابك في الجنة انت و شيعتك في الجنة**^(۳)

و موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم در فصل نوزدهم مناقب^(۴) مسنداً نقل می نماید از رسول اکرم ﷺ که به علی علیه السلام فرمودند: **مثلک فی امتی مثل المسيح عیسی بن مریم؛ یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند؛ فرقه ای مؤمنین و آنها حواریون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند؛ فرقه ای غلات که درباره آن جناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شریک خدا قرار دادند)؛ و امت من هم درباره تو سه فرقه می شوند: فرقه شیعتک و هم المؤمنون؛ یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنینند، و فرقه ای دشمنان تو هستند و آنها ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت تو می باشند، و فرقه ای غلو کنندگان درباره تو می باشند و آنها جاحدین و گمراهانند. فانت یا علی و شيعتك في الجنة و محبو شيعتك في الجنة و عدوک و الغالی فيک في النار؛ یعنی تو یا علی و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلو کنندگان درباره تو در آتش جهنم اند.**

۱- جواهر العقدين، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- “یعنی آن خیر البریه تو و شیعیان تو هستید؛ می آئید روز قیامت تو و آنها درحالی که از خداوند راضی هستید و خدا هم از شما راضی است و می آیند دشمنان تو دشمنان دستهایشان بگردنشان بسته می باشد” (فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۷۵).

۳- یا علی! تو اصحاب و شیعیانت در بهشت می باشد (موده القربى، ص ۲۸ و صواعق المحرقة، ص ۱۶۱).

۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۷.

در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد. آقایان برخاستند برای نماز. پس از فراغت از نماز و اشتغال به خوردن چای، جناب آقای سید عبد الحیّ که برای اداء نماز جماعت به مسجد رفته بودند مراجعت نمودند، فرمودند: “چون منزل نزدیک بود این چند جلد کتاب را با خود آوردم و اینها تفسیر سیوطی و مودّه القربی و مسند امام احمد ابن حنبل و مناقب خوارزمی است (که تا شب آخر جلسات این کتابها نزد داعی ماند). کتابها را باز نموده همان احادیث قرائت شد؛ به علاوه چند حدیث دیگر مؤید همین مطلب. آقایان رنگ برنگ می شدند مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع خودشان خجالت می کشیدند.”

آنگاه در مودّه القربی حدیث فوق را خواندند؛ علاوه این دو حدیث هم پیش آمد، قرائت نمودند که روایت می نماید از رسول اکرم ﷺ که فرمود:

یا علی ستقدم علی الله أنت و شیعتک راضین مرضیین و یقدم علیه عدوک غضباناً مقمّحین^(۱).

داعی: این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید به کتاب الله مجید و اخبار معتبره مندرجه در کتب اکابر علمای خودتان، گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علماء شیعه نقل گردیده که اگر بخواهم تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتابهایی که در برابر شما است اثبات مرام نمایم، به حول و قوه پروردگار قادرم، ولی گمان می کنم برای نمونه و رفع اشتباه بهمین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعدها تفوّه بجمالات بی سروه معاندین ننمائید و با پیروی از مجعولات خوارج و نواصب و امویها امر را بر عوام بی خبر مشتبه نکنید که واضع لفظ شیعه عبد الله بن سبا یهودی ملعون بوده.

آقایان محترم! ما شیعیان یهودی نیستیم، بلکه محمدی هستیم و واضع لفظ شیعه هم بر پیروان علی علیه السلام عبد الله بن سبا ملعون نبوده، بلکه شخص رسول اکرم ﷺ بوده و عبد الله را هم مردی منافق و ملعون می دانیم و تبعیت از هیچ فرد و جمعی هم بدون دلیل و برهان نمی نمائیم.

۱- “یا علی! زود است تو و شعیانت بر خدا وارد شوید، در صورتی که از خدا راضی و خدا از شما راضی است و دشمنانت بر خدا

خشم ناک وارد شوند، در حالتی که دستشان بر گردنشان بسته باشد.”

از زمان عثمان بعد بنا بگفته شما لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق نمودند، بلکه در زمان خود پیغمبر ﷺ صحابه خاصّ آن حضرت را شیعه می خواندند چنانچه حافظ أبو حاتم رازی در کتاب (الزینة) ^(۱) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته، می نویسد اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا ﷺ بوجود آمد، نام شیعه بوده است که چهار تن از صحابه دارای این لقب بودند: ۱- ابو ذرّ غفاری؛ ۲- سلمان فارسی؛ ۳- مقداد ابن اسود کندی؛ ۴- عمار بن یاسر.

آقایان! فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاصّ بلکه محبوب خدا و پیغمبر را به لقب شیعه بخوانند و پیغمبر بداند که این کلمه بدعت است و آنها را منع ننماید. پس معلوم می شود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی عليه السلام اهل نجات اند؛ لذا افتخار باین سمت می نمودند تا آنجائی که بر ملا آنها را شیعه می خواندند.

مقام سلمان و ابو ذرّ و مقداد و عمار

از این بیان گذشته، شما عمل اصحاب پیغمبر را حجتّ می دانید و حدیثی از آن حضرت نقل می نمائید که فرمود:

انّ اصحابی کالتّجوم بايهم اقتديتم اهتديتم. ^(۲)

مگر ابو الفداء در تاریخ ^(۳) خود ننوشته که این چهار نفر از جمله اصحاب پیغمبر بودند که روز سقیفه بنی ساعده به همراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند، پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجتّ نمی دانید با اینکه علماء خودتان نوشته اند آنها محبوب خدا و پیغمبر بودند و ما هم پیرو آنها می باشیم که آنها پیرو علی عليه السلام بودند، پس به حکم حدیث منقوله خودتان ما راه هدایت را به دست آورده ایم.

۱- الزینة، ص ۲۹۵.

۲- بدرستی که اصحاب من مانند ستاره گانند. بهر یک از آنها اقتدا کنید، هدایت می شوید (کنز العمال، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۹۹۸).

۳- تاریخ ابو الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.

با اجازه آقایان به مقتضای وقت، چند خبر برای شما نقل می‌نمایم: حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۱) و ابن حجر مکی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در صواعق محرقه^(۲) در فضایل علی علیه السلام آورده، از ترمذی و حاکم از بریده نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **ان الله امرني بحب اربعة و اخبرني انه يحبهم**؛ یعنی خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست می‌دارد/ عرض کردند: «یا رسول! الله آن چهار نفر کیانند؟» فرمود: **علی ابن ابی طالب و ابوذر و مقداد و سلمان**.

و ابن حجر^(۳) در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم^(۴) از انس بن مالک نقل نموده که آن حضرت فرمود: **الجنة تشتاق الى ثلاثة علی و عمار و سلمان**؛ یعنی بهشت اشتیاق دارد بسوی سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان‌اند. آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشتند، سند نیست و حجّیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و بآنها ترتیب اثر بدهند؟ آیا خجالت آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده‌ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مخالفت با مرام اهل سقیفه نمودند، از درجه اعتبار ساقط و بی اثر باشند؟ پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید، به طور اطلاق نمی‌گفتید؛ بلکه می‌گفتید: ان بعض اصحابی کالنجوم تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دائرة هدایت خارج ننمائید.

علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء

و اما اینکه فرمودید: مذهب شیعه، مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته‌اند، بی‌لطفی نمودید،

۱- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- صواعق المحرقه، ص ۱۲۲.

۳- صواعق المحرقه، ص ۱۲۵.

۴- مستدرک حاکم ریال ج ۳، ص ۱۳۰.

بدون توجه و تعمق تبعاً لاسلاف بیان فرمودید. برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طریقه ایست که خاتم الانبیاء ﷺ بامر خدا پیش پای امت گذارده و ما حسب الأمر آن حضرت، پیروی از علی امیر المؤمنین و آل طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین می نمایم و خود را هم بامید حق مطابق دستوراتی که بما داده اند و عمل می نمایم، ناجی می دانیم.

بلکه آن کسانی که بدون کوچکترین دستور رسول الله ﷺ اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند، نه پیروان عترت طاهره بدستور پیغمبر ﷺ؛ چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آن حضرت، دستور رسیده و در کتابهای معتبر شما بسیار وارد است، ولی راجع بسقیفه و پیروی از اهل سقیفه بعنوان خلیفه تراشی ابداً دستوری صادر نگردیده است؛ و اما در جهت توجه ایرانیان به مقام ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرینش ﷺ آقایان اهل تسنن از روی عناد و تعصب و یا روی عادت خلفا عن سلف بدون تعمق و تحقق قضاوت نموده اند.

و هم چنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنن و سیر در کتب آنها به اشتباه رفته و به مثل معروف تنها به قاضی رفتند و خوش حال برگشتند، گمان نموده اند که ایرانیان روی سیاست مذهب حق تشیع را اختیار نموده اند. واقعاً نخواستند و یا نتوانسته اند بخواهند که تعمق نمایند، و از عادت و تعصب برکنار، علل العلل توجه ایرانیان و علاقه مندی آنها را به امیر المؤمنین ﷺ و اهل بیت آن حضرت پیدا نمایند و اگر مختصری دقت و تأمل و تعمق می نمودند، زود به حقیقت می رسیدند و می فهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را روی سیاست انجام دهند، موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف و مقصد خود از همان راهی که آمده اند برمی گردند، نه آنکه هزار سال بر این عقیده حقه ثابت و در این راه جان بازیها نموده تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار به کلمه علی ولی الله بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله بنمایند.

اینک با اجازه آقایان، برای روشن شدن تاریخ، با مختصر اشاره ای به اقتضای وقت، علت العلل علاقه مندی ایرانیان را در میان ارباب ملل به آن حضرت

و اهل بیت طاهرینش به عرض می رسانم تا بدانید که آنها روی سیاست اظهار تشیع نمودند، بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقه مندی قلبی مذهب حق تشیع را اختیار نمودند:

اولاً هوش و ذکاوت ایرانیان ایجاب می کند که هرگاه جهل و عادت و تعصب مانع آنها نگردد حق و حقیقت را زود درک نموده و بجان و دل بپذیرند. چنانچه بعد از فتح ایران به دست اعراب، مسلمین با آزادی کاملی که مسلمانان به آنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدس اسلام نداشتند، همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاوی های دقیق، پی به حقیقت اسلام، بردند دین آتش پرستی و مجوسیت چندین هزارساله را باطل تشخیص داده و با یک دنیا شوق و میل و علاقه قلبی از عقیده بدو مبدأ (اهریمن) و (یزدان) روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند.

و همچنین وقتی دلایل مثبتة حقانیت را در مذهب تشیع یعنی پیروی از علی علیه السلام دیدند، روی خرد و دانش، تبعیت و پیروی نمودند.

و بر خلاف فرموده شما و بسیاری از نویسندگان بی فکر شما، توجه ایرانیان به مقام ولایت و علاقه مندی آنها به أمير المؤمنين در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده، بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این عقد مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید؛ چه آنکه هر ایرانی وقتی به مدینه می آمد و مسلمان می شد، روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیّت، حق و حقیقت را در علی علیه السلام می دید؛ لذا بحبل متین و ریسمان محکم ولایت آن حضرت به امر و راهنمایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنگ می زد.

سر سلسله آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید تا آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به نابر آنچه علمای فریقین نوشته اند، درباره او فرمود: سلمان منا اهل البيت؛ یعنی سلمان از ما اهل بیت است از همان اوان معروف شد به سلمان محمدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقه مند بولایت آن حضرت و از مخالفین جدی سقیفه بود که پیروی از او به حکم حدیث منقوله در کتب شما طریق هدایت است. از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله را درباره آن حضرت شنیده بود و به عین الیقین فهمیده بود که اطاعت علی، اطاعت

خدا و پیغمبر است؛ زیرا که مکرر از رسول اکرم می شنید که می فرمود:

من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من خالف علیا فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف الله.^(۱)

و نیز هر ایرانی که بمدینه رفته و مسلمان گردیده، چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنه بعدیه، در اطاعت و سلک آن حضرت وارد می شد. به همین جهت خلیفه ثانی سخت عصبانی گردیده برای آنها محدودیت هایی قائل شد! که همان محدودیتها و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرا خلیفه بر خلاف دستورات و سیره رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده!

و علاوه بر اینها، آن چیزی که بیش از همه ایرانیان را بمقام مقدس علی و عترت طاهرة آن حضرت متوجه نمود که در اطراف آن حضرت تحقیقات کامله نمودند و محبتش در دل آنها قرار گرفت، طرفداری کاملی بود که امیر المؤمنین علی علیه السلام از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود؛ چه آنکه وقتی اسراء مدائن (تیسفون) را به مدینه وارد نمودند، خلیفه ثانی امر کرد تمام زنهای اسیر را بکنیزی به مسلمانان بدهند. امیر المؤمنین منع نموده و فرمود: “شاهزادگان مستثنی و محترمند. دو دختر یزدجرد، شاهنشاه ایران میان اسراء هستند نتوان آنها را به کنیزی داد.” خلیفه گفت: “پس چه باید کرد؟” حضرت فرمودند: “امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند، آزادانه به شوهری بپذیرند.” فلذا به دستور آن حضرت برخاستند در میان صحابه نظر کردند. شاه زنان محمد بن ابی بکر را (که تربیت شده و ربیب آن حضرت بود) و شهربانو، حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و به عقد شرعی به خانه آنها رفتند که از شاه زنان، خداوند فرزندی بمحمد داد (قاسم فقیه) پدر ام فروه، مادر امام ششم، صادق آل محمد سلام الله علیه و از شهربانو امام چهارم زین العابدین علی علیه السلام متولد گردیدند.

۱- کسی که علی را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید، خدا را اطاعت نموده، و کسی که علی را مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید، خدا را مخالفت نموده؛ (تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰).

وقتی این خبر و طرفداری آن حضرت از شاهزادگان ایرانی به ایرانیان رسید، علاقه مخصوصی به آن حضرت پیدا نمودند، همین مطلب و علاقه مندی به آن حضرت سبب شد که در اطراف آن حضرت تحقیقات عمیقانه نمایند؛ مخصوصاً بعد از فتح ایران بدست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند، به دلایل حقه بر ولایت و امامت و خلافت بلافصل آن حضرت پی بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همین که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد، عقاید و علاقه قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب ربطی بزمان خلافت هارون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه - چنانچه فرمودید - نداشته، بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه، مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران بدیالمه آل بویه واگذار شد، پرده از روی این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده، بی پرده اظهار علاقه نمودند و مکنونات قلبیه خود را ظاهر ساختند.

ظهور تشیع در دوره مغولها

تا در سال ۶۹۴ هجری که سلطنت ایران بغازان خان مغول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید، چون توجه خاصی باهل بیت طهارت پیدا نموده مذهب حق تشیع ظاهر تر گردید و بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت بالجایتو (محمد شاه خدابنده) برادر غازان خان رسید، بنا بر آنچه حافظ ابرو عالم و مورخ شافعی همدانی، در تاریخ خود آورده.

مناظرة علامه حلی با قاضی القضاة

در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در دربار شاهنشاهی بین جمال الملّه و الدّین علامه کبیر حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی که از نوابغ دهر و مفاخر علماء شیعه در آن عصر بوده است، با خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی قاضی القضاة شافعی که افضل و اعلم علماء اهل سنت در آن

زمان بوده، واقع گردید و در آن محضر، مبحث امامت مورد گفتگو قرار گرفت و جناب علامه با دلائل ساطعه و براهین قاطعه، اثبات امامت و خلافت بلافصل امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابطال دعوی دیگران را بوجهی ظاهر نمود که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند، تا جائی که خواجه نظام الدین گفت:

“ادّلة جناب علامه بسیار ظاهر و قوی است، ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته اند ما هم باید برای اسکات عوام و جلوگیری از تفرقة کلمة اسلام آن راه را برویم و پرده دری ننمائیم.”

در آن میانه چون شاهنشاه، تعصبی نداشت و با گوش عقلانی دلائل طرفین را استماع می نمود، بعد از خاتمة مباحثات، حقیقت تشیع بر او ظاهر و هویدا گردید؛ لذا مذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه را بتمام بلاد ایران صادر نمود.

و از همان مجلس به تمام حکام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع خطبه بنام امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بخوانند و امر داد روی دنانیر مسکو که کلمة طيبة لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله در سه سطر متوازی نقش کردند.

و جناب علامه حلّی را که از حلّه برای حل مسأله محلّ احضار نموده بود (و به همین جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر گردید) در نزد خود نگاه داشت

و برای او مدرسه سیّاره تهیّه و طلاب علوم اطراف آن جناب را گرفتند. در اثر تبلیغات بسیار که بی پرده، علنی و بر ملا حقایق را بیان می نمودند، بی خبران هم پی به حقیقت طریقه حقّه امامیه برده، خورشید درخشنده ولایت از زیر ابر تقیّه بیرون آمد از همان زمان مذهب حقّ تشیع خورشیدوار از زیر ابر جهل و نادانی ظاهر و هویدا گردید و بعد از هفتصد سال، تقریباً به تقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کامله آن زمان ابرهای تیره و تار بکلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت جهانتاب شد.

پس اگر روزی ایرانیان مجوسی و معتقد بدو مبدأ (یزدان) و (اهریمن) بودند، لکن بمحض آنکه دلائل و براهین منطقی اسلامیان را شنیدند، بجان و دل پذیرفتند و إلى الحال با صمیمیت کامله بر عقیده اسلامی خود ثابتند.

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی یا پایبند بجائی نباشند یا در سلسله غلات وارد و علی علیه السلام را از مقام خودش ترقی داده، در مرتبه الوهیت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند یا معتقد به حلول و اتحاد و وحدت وجود باشند، ربطی به اصل جامعه و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارد. در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی علاقه یا بی فکر و خرد پیدا می شوند، ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی، دارای عقیده و ایمان ثابت بوحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان امیر المؤمنین و یازده فرزندان آن حضرت حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

حافظ: عجب است از جنابعالی حجازی مکی و مدنی، برای ایّامی چند که در ایران توقف نمودید، آن قدر طرفداری از ایرانیان می نمائید و آنها را پیرو علی کرم الله وجهه می دانید، در حالتی که علی خود بنده و مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال بوده، ولی شیعیان ایرانی همگی علی علیه السلام را خدا می دانند و از خدا جدا نمی دانند و در اشعار خود علی را نازل منزله حق، بلکه عین حق می دانند؛ چنانچه در دیوان ها و دفترچه های آنها این نوع کفریات ظاهر است، مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرم الله وجهه می گویند (و قطعاً علی از چنین عقیده ای بیزار است).

من طلسم غیب و کنز لاستم	چون بکنز لا رسی الّاستم
یعنی از لّله و لا بالاستم	نقطه ام با را ببا گویاستم
مظهر کلّ عجایب کیست من	مظهر سرّ غرایب کیست من
صاحب عون نوائب کیست من	در حقیقت ذات واجب کیست من

دیگری گفته:

در مذهب عارفان آگاه (گمراه) الله علی علی است الله

داعی: عجب از شما است که بدون تحقیق تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی پرست می دانید و بهمین کلمات امر را بر برادران سنی بی خبر ما مشتبه می کنید برادرکشی را باب می نمائید که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان

و تاجیکستان و غیره بقدری از مسلمانان شیعه کشتند که خونها جاری نمودند!

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علماء خود که می گفتند: شیعیان علی پرست و مشرک و کافر و قتلشان واجب است، آن همه خونها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند!! عوام بیچاره اهل تسنن برهبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه، بلکه کفر و شرک و ارتداد بمسلمانان ایرانی می نگرند!! در ازمنه سالفه، ترکمنها در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را می گرفتند و بقتل و غارت مشغول و می گفتند: هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد ریال بهشت بر او واجب می شود!!

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده امثال شما آقایان است که به گوش آنها می رسانید شیعیان علی پرست و مشرک و کافرند سنی های عوام بی خبر خوش باور هم قبول می کنند، فلذا به قصد ثواب پیرامون چنین اعمالی می گردند.

اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد

اولاً جواب جمله اولتان را عرض کنم تا باصل مطلب برسیم. اینکه فرمودید: داعی حجازی مکی مدنی، چرا طرفداری از برادران ایرانی می نمایم؟! بدیهی است افتخار داعی باین است که مکی و مدنی و محمدی هستیم، ولی تعصب نژادی هم که از آثار جهل و نادانی است، در داعی راه ندارد.

برای آنکه جدّ بزرگوارم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه حفظ قومیت و وطنیت هر ملّتی را ملحوظ داشته و با جمله حب الوطن من الایمان^(۱)، هر قوم و ملّتی را بوطن دوستی امر فرموده یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت، آن بود که تفاخرات نژادی و تعصبات جاهلانه را به کلی از بین برد و با یک ندای بلند رسا عالمیان را متوجه به فرموده خود نمود که:

۱- کشف الخفاء، ج ۱، ص ۳۴۵- تفسیر ابن عربی، ج ۲، ص ۳۱۰.

لا فخر للعرب على العجم و لا للعجم على العرب و لا للابيض على الاسود و لا للاسود على الابيض الا بالعلم و التقى؛^(۱) و نیز برای آنکه امر بر مردمان عالم و متقی مشتبّه نگردد که از فرموده آن حضرت اتخاذ سند کنند و از تواضع و فروتنی برکنار روند و اظهار کبر و منیت بر دیگران کنند، فرمود:

انا من العرب و لا فخر و انا سید ولد آدم و لا فخر^(۲)

ما حصل معنی آن که: “من با اینکه خود عرب و آقای اولاد آدمم باین نژاد و مقام بر سایرین، فخر و مباهاتی ندارم و فخریه نمی کنم.” فقط فخریه پیغمبر باین بود که بنده مطیع پروردگار است. در مقام مناجات عرض می کرد:

کفی بی فخر ان اکون لک عبدا؛ یعنی کفایت است مرا فخر و مباهاتی که بنده چون تو پروردگاری هستم خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره ۴۹ (حجرات) می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.^(۳) فضل و شرف و کرامت را در تقوی قرار داده. و نیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾^(۴)

آسیائی و افریقائی، اروپائی و امریکائی از نژاد سفید و سیاه و سرخ و زرد شهرستانی و کوهستانی، همگی در تحت لوای اسلام و کلمه طیبّه لا اله الا الله محمد رسول الله با هم برادرند و هیچ فخر و مباهاتی بیک دیگر ندارند. عملاً هم قائد عظیم الشأن اسلام خاتم الانبیاء ﷺ نشان داد. سلمان فارسی را از عجم و صهیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبت پذیرفت.

۱- عرب را فخر و مباهاتی بر عجم و عجم را فخری بر عرب و سفید را بر سیاه و سیاه را بر سفید فخر و مباهاتی نیست، مگر بعلم و تقوی.

۲- من از عرب و سید و آقای اولاد آدمم و بآن فخر نمی نمایم. (امالی صدوق، ص ۲۵۴).

۳- ای مردم! ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و شعبه ها و فرق مختلفه گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید (و بدانید که اصل و نسب و نژاد مایه افتخار نیست)، بلکه بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما هستند.

۴- جز این نیست که مؤمنان همه برادر یکدیگرند، پس همیشه بین برادران ایمانی خود (چون نزاعی شود) صلح دهید

ولی ابو لهب شریف النسب، عمّ خود را که از بهترین نژاد عرب بود، از خود دور نمود و یک سوره در مذمت او نازل و صریحاً فرمود: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾^(۱)

تمام فساد و جنگها روی تفاخرات نژادی می باشد

تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدالهای بشر روی همین تفاخرات نژادی و تعصبات جاهلانه است. آلمانها می گویند: نژاد آرین و جرمن بالای همه است. ژاپنی ها می گویند: حق سیادت از آن نژاد زرد است. اروپائیها می گویند: سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند. هنوز در ممالک متمدنه امریکا سیاه ها از حقوق اجتماعی محروم اند، حتی حق دخول در کافه و سینما و مهمانخانه های سفید پوستان ندارند. سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان ندارد.

عجبا در معبد هم حق ندارند با هم مساوی بنشینند! فضلا و دانشمندان سیاه پوست در مجامع دانشمندان سفید پوست اگر رفتند باید در صف نعال بنشینند و اظهار دانش در مقابل سفید پوست ها نباید بکنند. پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفید پوست تعظیم نموده، تسلیم باشد. دانش آموزهای سفید پوست سیاه پوست ها را در مدارس خود راه نمی دهند. حتی در اتاق های راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود به اتاق های خالی سفیدپوستان ندارد.

خلاصه سیاه پوستان در امریکا (با همه جدیتهایی که برای آزادی آنها به کار می رود) در شمار حیوانات اند و مانند سفیدپوستان حق استفاده از وسایل تمدن ندارند.^(۲)

۱- نابود باد دو دست ابو لهب (که در پی آزار رسول خدا بود) (سوره المسد، آیه ۱).

۲- موسیولنی ایتالیائی قائد و پیشوای ایتالیا دستور داد، نماینده او از جامعه ملل خارج گردد به عذر آن که “برای من ننگ است که نماینده من در مجمعی بنشیند که نماینده سیاه پوستهای حبشی در آنجا نشسته باشد”، ولی پیغمبر عظیم الشان اسلام در چهارده قرن قبل بلال، سیاه حبشی را در آغوش محبت گرفته و می فرمود: “ارحنا یا بلال، قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحناک گردان.” حال خوانندگان محترم قضاوت کنند و ببینند تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

ولی دین مقدس اسلام، تمام عقاید خرافی و موهوم را در هزار و سیصد سال قبل از میان برداشت فرمود: مسلمین همه با هم برادرند و لو از هر نژاد و قبیله باشند.

مسلمانان اروپائی و امریکائی آسیائی و افریقائی باید یکدیگر را در آغوش محبت و داد بگیرند و پیوسته در هر کجای عالم باشند، یار و غمخوار هم باشند. اسلام مسلمانان حجازی و مکی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابداً فرق نمی گذارد.

پس اگر داعی، نژادم حجازی و قرشی و هاشمی و محمدی است، سزاوار نیست کتمان حق نمایم و روی خیالات واهی حق را زیر پا بگذارم. قطعاً حجازیان قلابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست می دارم.

ما درون را بنگریم و حال را نی بیرون را بنگریم و قال را

ثانیاً شما غلات ایرانی را بی تناسب و بی دلیل و برهان با شیعیان خالص موحد پاک مخلوط نمودید.

عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبد الله بن سبا

شیعیان امیر المؤمنین علی علیه السلام همه بندگان خالص حق تعالی و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان جل و علا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول او می باشند و درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نمی گویند و عقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرموده علی را عبد صالح پروردگار و وصی و خلیفه منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانیم.

و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد او را مردود و از خود دور می دانیم مانند غلات از مسلمین از قبیل سبائیّه و خطابیّه و غرابیّه و علیاویّه و مخمّسه و بزغیّه و امثال آنها، مانند نصیریّه که در قسمتی از شهرها و قراء ایران و سایر بلاد مانند موصل و سوریا متفرق هستند به نام اهل حق.

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس می دانند و در تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه فقهای امامیه، غلات را در شمار کفار آورده اند، به

علّت آنکه آنها دارای عقاید فاسده بی شمار می باشند؛ از قبیل آنکه می گویند: چون ظهور روحانی در هیکل جسمانی محال نیست، چنانچه جبرئیل به صورت دحیه کلبی بر پیغمبر ظاهر می گردید، لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا کرد که ذات اقدسش در هیکل بشر آشکار گردد، فلذا بصورت و جسم علی علیه السلام ظاهر گردید!

به همین جهت مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدّس پیغمبر خاتم می دانند و از زمان خود آن حضرت به اغوای شیاطین جن و انس، جمعی باین عقیده قائل بودند، و آن حضرت خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار بالوهیت آن حضرت نمودند، هرچند آنها را پند داد، فایده نبخشید. عاقبت امر فرمود آنها را در چاه های دود به طریقی که در کتب اخبار ثبت است، هلاک ساختند.

چنانچه شرح این قضیه تفصیلاً در مجلد هفتم بحار الانوار^(۱) تألیف علامّه جلیل القدر مرحوم ملاّ محمد باقر مجلسی قدّس سرّه القدّوسی مسطور است.

و حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده و از آنها بیزاری جسته اند. مانند آنچه در کتب معتبره ما از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: **اللّهُمَّ اِنِّی بَرِئٌ مِنَ الْغُلَاةِ کِبْرَاثَةِ عِیْسَى - بَنِ مَرْیَمَ مِنَ النَّصَارِی اللّهُمَّ اخْذْهُمْ اَبَدًا وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ احَدًا**^(۲)

و در خبر دیگر است که آن حضرت فرمود: **یَهْلَکُ فِی اِثْنَانٍ وَلَا ذَنْبَ لِی مَحَبِّ مَفْرُطٍ وَ مَبْغُضٍ مَفْرُطٍ اَنَا لِنَبْرَا اِلِی اللّهِ مَنْ یَغْلُو فِینَا فَوْقَ حَدِّنا کِبْرَاثَةِ عِیْسَى اِبْنِ مَرْیَمَ مِنَ النَّصَارِی**^(۳).
و نیز فرمود: **یَهْلَکُ فِی اِثْنَانٍ مَحَبِّ غَالٍ وَ مَبْغُضٍ قَال**^(۴).

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۷.

۲- پروردگارا! من بیزارم از طایفه غلات مثل بیزاری جستن عیسی از نصارا. خداوندا! مخدول و منکوب فرما ایشان را و یاری مفرما احدی از ایشان را. (امال طوسی، ص ۶۵۰).

۳- هلاک می گردند درباره من دو طایفه و مرا گناهی نیست (یعنی چون بعمل آنها راضی نیستم، لذا گناه کار نیستم): یک طایفه آن هایی هستند که در محبت من افراط می نمایند و غلو بسیار می کنند و طایفه دیگر کسانی اند که بغض و عداوت بی جهت به من دارند. بدرستی که ما بیزاری می جوئیم بسوی خداوند از کسانی که غلو می نمایند در حق ما و ما را از حد خودمان تجاوز می دهند؛ مانند بیزاری عیسی ابن مریم از نصارا. (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۷- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۵).

۴- هلاک می گردند درباره من دو طایفه: یکی دوستی که از راه محبت غلو می نماید و دیگری دشمنی که مرا از حد خودم فرود آورد. (مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۲۷- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵).

به همین جهت جامعه شیعه امامیه اثناعشریه، بیزاری می جویند از هر کس که نظماً و نثراً درباره علی امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام اظهارش غلو بنمایند و در مقام تعریف، آنها را از مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده اند، بالاتر ببرند و از عبودیت بر بوبیت برسانند و کسانی که چنین عقیده ای داشته باشند، از ما نیستند، بلکه از غلات و ملاعینند. شما حساب جامعه شیعه امامیه اثناعشریه را از آنها جدا بدانید؛ چه آنکه اجماع علماء امامیه بر کفر و نجاست غلات می باشد و اگر مراجعه نمائید بکتاب استدلالیه فقهاء شیعه مانند جواهر الکلام و مسالک و غیره و رسائل عملیه مانند عروه الوثقی مرحوم آیه الله یزدی قدس سره و وسیله النجاه آیه الله العظمی اصفهانی مد ظله العالی علی رؤس الانام در باب طهارت و باب زکاه و باب ازدواج و باب ارث، فتاوی فقهاء ما را بر کفر و نجاست آنها می بینید و مشاهده می کنید که همگی فتوا داده اند که جایز نیست مداخله در غسل و دفن آنها، و حرام است مزاجت با آنها (با آنکه بطریق متعه مزاجت اهل کتاب را جایز می دانند) و حق الارث مسلمان بآنها داده نمی شود و حتی از دادن صدقات و زکاه بآنها منع گردیده.

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه، مبسوطاً و مستدلاً بیان گردیده که این فرقه فاسد و کافر و تبرّی و بیزاری از آنها بر هر مسلمانی، خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است.

و دلایل کامله محکمه از آیات و اخبار بر منع و ردّ غلات وارد است که بیعض از آنها اشاره نمودیم:

در آیه ۷۷ سوره ۵ (مائده) صریحاً می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^(۱).

۱- بگو (ای احمد) ای اهل کتاب در دین خود بناحق غلو نکنید غلو ناروا و باطل (مانند غلو نصاری درباره حضرت مسیح و یهود درباره عزیر) و از پی خواهشهای آن قومی که خود گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه راست دور افتادند، نروید.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره القدوسی در جلد سیم بحار الانوار^(۱) (که دائره المعارف شیعه امامیه می باشد) اخبار بسیاری در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از مدعای آنها نقل نموده از جمله نقل می نماید از امام به حق ناطق، کاشف اسرار حقایق، امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرموده: وما نحن الا عبید الذی خلقنا واصطفانا والله ما لنا علی الله من حجه ولا معنا من الله براءه وانا لمیتون و موقوفون و مسئولون من احب الغلاه فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا الغلاه کفار و المفوضه مشرکون لعن الله الغلاه.

خلاصه معنی آن که: “ما بندگان خدائی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده بدرستی که ما می میریم و در نزد پروردگار ایستاده و سؤال کرده می شویم (یعنی ما هم بشری مانند شما هستیم). کسی- که دوست ندارد غلات را دشمن ما می باشد و کسی که آنها را دشمن ندارد دوست ما می باشد غلات کافر و مفوضه مشرکند لعن خدا بر غلات باد!”

و نیز از آن حضرت، پیشوای بزرگ شیعیان نقل کرده اند که فرمود: لعن الله عبد الله بن سباء انه ادعی الربوبیه فی امیر المؤمنین و کان و الله امیر المؤمنین عبد الله طائعا الویل لمن کذب علینا و ان قوما یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا نبرأ الی الله منهم نبرأ الی الله منهم^(۲).

و در کتاب عقاید صدوق^(۳) أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس سره القدوسی که از مفاخر فقهاء شیعه امامیه است، خبری از زراره بن أعین که از موثقین روات شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بوده است، نقل نموده است که گفت: “خدمت حضرت صادق علیه السلام امام ششم عرض کردم: مردی از

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۹.

۲- لعنت خدا بر عبد الله بن سبا که ادعا نمود ربوبیت و خدائی را در حق امیر المؤمنین (علیه السلام)! به خدا قسم که آن حضرت بنده مطیع خدا بود! وای بر کسانی که دروغ گفتند بر ما، طایفه ای می گویند درباره ما چیزی را که نمی گوئیم ما آن را در حق خودمان! آنگاه دو مرتبه فرمود: ما بیزاری می جوئیم بسوی خدا از ایشان. (رجال کسی، ص ۷۰- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۶).

۳- عقاید صدوق، ص ۱۰۰- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۳.

اولاد عبد الله بن سبا قائل به تفویض است. فرمودند: تفویض چیست؟ عرض کردم، می گوید: ان الله عز و جل خلق محمدا و عليا ثم فوض الامر اليهما فخلقا و رزقا و أحيا و أماتا. ^(۱) حضرت فرمودند: کذب عدو الله؛ دروغ گفته دشمن خدا! زمانی که بر گشتی بسوی او، بخوان این آیه را که از سورة رعد است: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ ^(۲) آیه ۷۱ سوره ۱۳ (رعد)

این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی. (زراره گفت: وقتی نزد او رفتم و این آیه را که امام فرموده بود بر او خواندم، کانه سنگ بر دهانش افکندم، لال شد).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهرين عليهم السلام و پیشوایان بحق شیعه در طعن و لعن و سب طایفه غلات بسیار وارد شده، خوبست همان قسمی که ما کتابهای علمای شما را می خوانیم، شما هم کتب معتبره علماء شیعه را بخوانید تا تفوه بکلماتی ننمائید که باعث اغواء عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمه عدل الهی گرفتار باشید. از آقایان محترم انصاف می خواهم! آیا در صورتی که ائمه ما چنین بیاناتی برای راهنمایی شیعیان خود فرموده اند و شیعیان واقعی یعنی پیروان علی و آل علی از موالی خود، این اخبار را شنیده باشند، مع ذلک آنها را خدا یا در مقام خدا قرار دهند؟!

طایفه غلات بکلی از ما بر کنار و ما از آنها بیزار و بر کنار هستیم، و لو صورتاً دعوی تشیع نمایند. خدا و پیغمبر و علی و آل علی عليهم السلام همگی از آنها بیزار و تمامی شیعیان هم از آنها بیزار بر کنار هستند. چنانچه مولای ما امیر المؤمنین عليه السلام،

۱- خدای عز و جل آفرید محمد و علی را پس امور عباد را بایشان سپرد پس ایشانند خالق و رازق و کننده و میراننده.

۲- آیا مشرکان برای خدای تعالی شریکانی قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق خدا و آنها مشتبه گردید و ندانستند که آفریده خدا کدام است و آفریده شرکاء کدام. بگو (ای محمد) (هرگز چنین نیست)، بلکه تنها خدای متعال آفریننده همه چیزها است و اوست یگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده او است.

رئیس غلات، عبد الله بن سباء ملعون را تا سه روز حبس نمود و امر به توبه فرمود، چون قبول نکرد لاجرم او را بآتش سوزانید.

شما را بخدا خجالت ندارد که علماء شما روی تعصب و عادت و تبعیت از اسلاف، بنویسند مؤسس اساس تشیع این عبد الله ملعون بوده که بامر علی علیه السلام سوزانیده شده است و حال آنکه علماء شیعه در تمام کتب مربوطه، پیروی از ائمه خود نموده و عبد الله را ملعون خوانده اند. پس پیروان عبد الله هم ملعونند چه آنکه از غلات اند نه شیعیان خالص الولای آل محمد و عترت طاهرة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از غلو درباره آن خاندان جلیل دور و برکنارند.

اگر مؤسس اساس تشیع، عبد الله ملعون بوده و شیعیان پیرو آن بوده اند، چنانچه متعصبین از علماء شما نوشته و دیگران هم کورکورانه تبعیت از آنها نموده و در مجالس نقل می نمایند، لا اقل بایستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از او شده باشد.

اگر شما یک کتاب از علماء شیعه امامیه نشان دادید که تمجیدی از عبد الله ملعون نموده باشند، داعی تسلیم به تمام گفتارهای شما می شوم و اگر نشان ندادید (و هرگز نمی توانید نشان داد) پس بترسید از روز حساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاک را پیروان عبد الله ملعون نخوانید و امر را بر عوام بی خبر مشتبه ننمائید.

و نیز از جنابعالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید، پیوسته روی قاعده علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی منطق و حقیقت و شهرتهای بی اساس که اعادی در اطراف شیعیان عناداً و لجاجاً نسبت داده اند. حافظ: نصایح برادرانه شما مورد قبول و توجه هر عاقلی است، ولی اجازه بفرمائید حقیر هم من باب تذکر جملاتی بعرضتان برسانم.

داعی: بسیار ممنون می شوم، بفرمائید.

حافظ: شما در بیانات، پیوسته می فرمائید ما غلو درباره امامان نمی نمائیم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش می دانید، ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده می شود درباره امامان که روی قواعدی که خودتان بیان می نمائید، آنها

راضی باین قبیل امور نیستند. ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید.

داعی: داعی خشک و جامد و متعصب و جاهل نمی باشم. خیلی ممنون می شوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یادآور شوید، چون انسان مرکز سهو و نسیان است. تمنی می کنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید بر خلاف رضای ائمه هدی گفته شده که مطابقه با علم و عقل و منطق نمی کند، بیان فرمائید.

حافظ: در این دو شب مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را می برید عوض آنکه بفرمائید رضی الله عنهم - سلام الله عليهم - صلوات الله عليهم - فرموده اید، و حال آنکه خود می دانید بحکم آیه شریفه سوره احزاب که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(۱)، سلام و صلوات فقط مخصوص رسول خدا ﷺ می باشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات و سلام را درباره امامان نیز می آورید. بدیهی است این عمل بر خلاف نص صریح قرآن مجید است. از جمله ایراداتی که به شما می نمایند همین موضوع است که می گویند: این امر بدعت و اهل بدعت، اهل ضلالت اند.

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی: جامعه شیعه هرگز عملی بر خلاف نص ننموده و نمی نمایند، منتها در قرون ماضیه، اعادی آنها از خوارج و نواصب و امویها و اتباع آنها، بهانه جویها نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند، دلایل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده اند که ما اهل بدعت نیستیم. قلم در دست دشمن که افتاد، تنها قاضی رفته، هرچه می خواهند می نویسند. جواب از همین موضوع هم مفصلاً داده شده، ولی چون وقت گذشته از جواب مفصل صرف نظر می نمایم. برای اینکه فرمایش شما بلاجواب نماند و امر

۱- خدا و فرشتگانش بر روان پاک پیغمبر درود می فرستند؛ شما هم ای اهل ایمان، بر او درود بفرستید و سلام گویند (و تسلیم فرمان او شوید)؛ آیه ۵۶ سوره ۳۳ (احزاب).

هم بر آقایان جلسا و برادران عزیزم مشتبه نگردد، مختصراً عرض می نمایم.

اولاً در این آیه، منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده، فقط امر می فرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند.

ثانیاً همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ (صافات) می فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾.

یکی از خصایص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص بانبیاء عظام می نماید و می فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ﴾، ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾، ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾^(۱)

ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننمودند، مگر به اولادهای خاتم الانبیاء ﷺ که می فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾. (یس) یکی از نام های خاتم الانبیاء است.

در معنای یس و این که س نام مبارک پیغمبر ﷺ می باشد

چون می دانید که در قرآن مجید پنج اسم از دوازده اسم پیغمبر برای مزید بینائی امت ذکر گردیده و آن پنج اسم مقدس، محمد و احمد و عبد الله و نون و یس است و در اول سوره ۳۶ می فرماید: ﴿يَسَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (۴) یا حرف نداء و س نام مبارک آن حضرت و اشاره به حقیقت و سویت اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آن حضرت می باشد.

نواب: علّت اینکه میان حروف تهجّی (س) نام مبارک آن حضرت گردیده است چیست؟

داعی: عرض کردم اشاره ایست بعالم معنی و حقیقت اعتدال آن حضرت؛ چه آنکه حائز مقام خاتمیت کسی است که وجودش به حد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده، فلذا با حرف (س) اثبات مقام برای آن حضرت

۱- این آیات در سوره ۳۷ (الصافات) می باشد. (آیات ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰).

۲- سوگند به قرآن حکیم که تو قطعاً از زسولان (خدا) هستی. (سوره یس، آیات ۱-۳).

می نماید.

به بیان نزدیک تر به فهم عموم آنکه در میان حروف تهجی، فقط (س) است که ظاهر و باطن آن مساوی است؛ به این معنی که از برای هر یک از حروف بیست و هشت گانه تهجی در نزد علمای علم اعداد زبر و بینه ایست که در موقع تطبیق زبر و بینه هر حرفی قطعاً یا زبرش زیادتیر است یا بینه اش.

نواب: قبله صاحب! بخشید من جسارت می نمایم، چون که برای فهم مطالب بی طاقتم، مستدعی است در این شبها مطالب را به قسمی ساده و واضح بیان نمائید که مورد توجه و قابل قبول فهم همه ما باشد، چون معنی زبر و بینه را نفهمیدیم، متمنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حلّ معماً گردد.

داعی: اطاعت می شود. زبر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته می شود، و بینه آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم می آید.

(س) در روی کاغذ یک حرف است، ولی در وقت تلفظ سه حرف می شود: س و ی و ن در تلفظ ی و ن با و زیاد می شود، چون در میان بیست و هشت حرف تهجی، فقط (س) است که در موقع تطبیق، حساب زبر و بینه اش مساوی می باشد.

(س) شصت عدد است بینه اش هم که عبارت از ی و ن باشد شصت است ی (۱۰) - ن (۵۰) می شود شصت.

به همین جهت خطاب می کند در قرآن مجید بخاتم الانبیاء ﷺ یس اشاره به ظاهر و باطن پیغمبر؛ یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن واجد اعتدال می باشی.

مراد از آل یاسین آل محمداند

پس چون (س) نام مبارک آن حضرت می باشد در این آیه شریفه می فرماید: ﴿سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ﴾ یعنی سلام بر آل محمد ﷺ.

حافظ: این بیاناتی است که شما می خواهید با سحر کلام اثبات نمائید و الا در میان علماء چنین معنائی نیامده که سلام بر آل یس باشد.

داعی: تمنی می نمایم در منفیّات بطور جزم کلامی نفرمائید، بلکه بطریق تردید بفرمائید که در موقع جواب افسردگی حاصل نگردد. اگر شما از کتب علمای

خود بی خبرید یا باخبرید و صلاح در تصدیق نمی دانید، ولی ما از کتب شما با خبر و انکار حق هم نمی نمایم. در کتب علمای بزرگ شما زیاد اشاره به این معنی شده است؛ از جمله ابن حجر مکی متعصب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در صواعق محرقه^(۱) در فضایل اهل بیت نقل نموده، نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسر و حبر امت) نقل نموده اند که ان المراد بذلک سلام علی آل محمد؛ یعنی مراد از آل یاسین، آل محمدند. پس سلام بر آل یس یعنی سلام بر آل محمد؛ و می نویسد که امام فخر رازی ذکر نموده است:

ان اهل بیده ﷺ یسارونه فی خمسه اشیاء فی السلام قال السلام علیک ایها النبی و قال ﴿سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ﴾ و فی الصلاه علیه و علیهم فی التشهد و فی الطهاره قال تعالی ﴿طه﴾ یا طاهر و قال ﴿وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِیرًا﴾ و فی تحریم الصدقه و فی المحبه قال تعالی ﴿قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِیْ يُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ﴾ و قال ﴿قُلْ لَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی﴾^(۲)

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی^(۳) از جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی نقل نموده که مراد از آل یس در آیه، آل محمدند و امام فخر رازی تفسیر کبیر^(۴) ذیل همین آیه شریفه و جوهی در معنی آیه نقل نموده، در وجه دوم گفته است: مراد از الیاسین، آل محمد (سلام الله علیهم اجمعین) اند.

۱- صواعق المحرقه، ص ۱۴۷.

۲- اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند: اول، در سلام فرموده: سلام بر پیغمبر بزرگوار، و نیز فرموده: سلام بر آل یس (یعنی سلام بر آل محمد) و دوم، در صلوات بر آن حضرت و بر ایشان در تشهد نماز. سیم در طهارت. خدای متعال فرموده است: طه؛ یعنی ای طاهر و درباره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده، و چهارم، در تحریم صدقه که بر پیغمبر و اهل بیت آن حضرت، صدقه حرام است. پنجم، در محبت که خدای تعالی فرموده: بگو اگر شما دوست می دارید خدا را، پس متابعت نمائید مرا تا دوست بدارد خدا، شما را و درباره اهل بیت آن حضرت فرموده: محمد بگو (بامت)، من اجر و مزدی از شما نمی خواهم، مگر دوستی ذوی القربی و اهل بیت من. (صواعق المحرقه، ص ۱۴۹).

۳- رشفة الصادی من بحر فضائل النبی الهادی، ص ۵۶.

۴- تفسیر کبیر، ج ۲۶، ص ۱۶۲.

و نیز ابن حجر در صواعق^(۱) آورده که جماعتی از مفسرین نقل نموده اند از ابن عباس که گفت: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ﴾، سلام بر آل محمد است.

و اما راجع بصلوات بر اهل بیت طهارت، امری است مسلم بین الفریقین حتی بخاری^(۲) و مسلم^(۳) هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود: “بین من و اهل بیت من در صلوات جدائی نیندازید.”

صلوات بر آل محمد (ﷺ) سنت و در تشهد نماز واجب است

مخصوصاً بخاری در صحیح^(۴) و مسلم در صحیح^(۵) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۶) حتی ابن حجر متعصب در صواعق^(۷) و دیگران از علماء بزرگ شما از کعب بن عجره نقل می کنند که چون آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ الخ نازل گردید، عرض کردیم: “یا رسول الله! طریقه سلام کردن بر تو را دانستیم. کیف نصلی علیک؛ چگونه صلوات بر شما بفرستیم.” حضرت فرمودند: “به این طریق صلوات بفرستید اللهم صل علی محمد و آل محمد” و در روایات دیگر کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

و امام فخر رازی در تفسیر کبیر^(۸) نقل می نماید که از رسول اکرم ﷺ سؤال نمودند: “چگونه صلوات بر شما بفرستیم.” فرمودند بگوئید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ انْكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ.

۱- صواعق المحرقة، ص ۱۴۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۶.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۸.

۵- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۶.

۶- ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۶۷.

۷- صواعق المحرقة، ص ۱۴۷.

۸- تفسیر کبیر، ج ۲۵، ص ۲۲۷.

و ابن حجر^(۱) همین روایت را با مختصر اختلافی در الفاظ از حاکم نقل نموده، آنگاه اظهار عقیده و رأی نموده، گوید: و فيه دليل ظاهر على ان الامر بالصلوات عليه الصلوات على آله؛ یعنی در حدیث دلیل ظاهر است بر اینکه امر به صلوات بر پیغمبر ﷺ صلوات بر آل آن حضرت هم هست؛ و نیز روایت نموده است که فرمود: لا تصلوا على الصلاة البتراء؛ یعنی صلوات بترا و بریده بر من نفرستید عرض کردند: “یا رسول الله! صلوات ابترا کدام است؟” فرمود: “اینکه بگوئید: اللهم صل على محمد، بلکه بگوئید: اللهم صل على محمد و على آل محمد”.

و نیز از دیلمی^(۲) نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود: الدعاء محبوب حتى يصلي على محمد و آله؛ یعنی دعا در حجاب می ماند (و مستجاب نمی شود) تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. و از شافعی نقل می کنند که گفت:

يا اهل بيت رسول الله حـبـكم فرض من الله في القرآن انـزلـه
كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا صلاه له^(۳)

نظر به فرموده رسول اکرم ﷺ که: الصلاة عمود الدين ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها؛^(۴) قبولی تمام اعمال بسته به نماز است و نظر باخباری که عرض شد، قبولی نماز هم به صلوات بر محمد و آل محمد است؛ چنانچه شافعی خود اقرار نموده است.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از کتاب رشفه الصادی من بحر

۱- صواعق المحرقة، ص ۱۴۷.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۴۸- ینایع المودة، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳- ای اهل بیت رسول الله! دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده. در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد، نماز او قبول نمی شود (مراد شافعی، صلوات در تشهد نماز است که اگر عمداً ترک کنند، باعث بطلان و عدم قبولی نماز است). (صواعق المحرقة، ص ۱۴۸).

۴- نماز ستون و نگاهبان دین است؛ اگر نماز قبول شد، ما سوای آن از اعمال قبول می شود و اگر نماز رد شد، ما سوای آن هم رد می شود. (منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۳۰).

فضائل بنی النبی الهادی^(۱) بیاناتی در وجوب صلوات بر محمد و آل محمد دارد و دلایلی از نسائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از ابو بکر طرطوسی از ابو اسحاق مروزی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یمنی آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد ﷺ در تشهد نماز واجب است که چون وقت گذشته، از بیان مفصل آن صرفنظر نموده و قضاوت را بضمیر پاک آقایان واگذار می‌نمایم.

پس آقایان تصدیق می‌فرمائید که سلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر ﷺ بدعت نیست، بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعاً نمی‌کنند، مگر خوارج و نواصب و متعصبین عنود و مبغضین لجوج خذلهم الله که امر را بر برادران اهل سنت مشتبه نموده و می‌نمایند.

بدیهی است کسانی که در این حکم، قرین خاتم الانبیاء ﷺ هستند و در ذکر مقدم بر غیرند، قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن از سفاهت و جهالت یا تعصب و بی‌خبری است.

در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعض جلساء ظاهر مجلس را ختم نمودیم؛ پس از صرف چای و قرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند؛ متفرق گردیدند.

جلسه سیم لیله یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵

جلسه سیم ليله

يكشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵

(از نماز مغرب فارغ شدیم، آقایان تشریف آوردند. بعد از تعارفات معموله، مشغول صرف چای شدند. داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده، با خیال آسوده برای اصغای کلمات آقایان حاضر شدم).

حافظ: قبله صاحب! دیشب که به منزل رفتیم خیلی خود را ملامت کردم که چرا ما دقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمی کنیم و فقط ببعض کتب متعصّبین (بقول شما) اکتفا می کنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند.

داعی: از آنجایی که خدای تعالی در آیه ۱۴۹ سوره ۶ (انعام) می فرماید: ﴿قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾،^(۱) مجلس دیشب حجّتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت قدری از عادت بیرون آمده و با دیده انصاف و علم و عقل بعرایض داعی توجه نمائید و بدانید که آنچه را می گویم، روی موازین علم و عقل و منطق و حقیقت است، و آنچه بسمع مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده اند، روی عناد و لجاج مردمان متعصّب خود خواه بوده است. خدا را شاهد می گیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم، بلکه مانند همیشه هدف و مقصدم دفاع از حریم تشیع و ابراز حق و حقیقت است.

حافظ: از جملات بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه می باشند. آیا کدام طبقه از شیعه را ذیحق و گفتار و عقاید آنها را حق می دانید؟ چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

۱- بگو: دلیل رسا (و قاطع) برای خدا است (دلیلی که برای هیچ کس بهانه ای باقی نمی گذارد).

داعی: شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند، بلکه شیعه بآن معنی که شرح دادم؛ یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت به امر آن حضرت، یک طبقه بیشتر نیستند، ولی طبقات بازیگری بنام تشیع خودنمائی و مردم جاهل بی خبر را بدور خود جمع نمودند و از نام مقدس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل بلکه کفر و زندقه را باین نام میان مردم انتشار دادند، لذا مردمان بی خبر که تحقیق در حقایق نمی نمایند، بنام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دو فرقه باقی مانده اند و دو فرقه آنها بکلی از میان رفته اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند.

و آن چهار فرقه عبارتند: از زیدیه و کیسانیّه و قداحیّه و غلات.

عقاید زیدیه

فرقه اول زیدیه می باشند و آنها کسانی هستند که خود را اتباع زید بن علی بن الحسین علیه السلام می دانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه السلام امام می دانند و الحال در یمن و اطراف آن زیدیها بسیار می باشند.

عقیده آنها بر آن است که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علاوه خروج به سیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت بخود نماید، آن امام است.

و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبد الملک اموی بواسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید (چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را بمناسبتی عرض نمودم) او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم می دانند.

و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آنست که چنین نسبتی را باو بدهند.

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده، در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت، برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت آن جناب را داده، چنانچه از حضرت سید الشهداء ابا عبد الله الحسین علیه السلام رسیده که

فرمود:

وضع رسول الله يده على صلبى قال يا حسين سيخرج من صلبك رجل يقال له زيد يقتل شهيدا فاذا كان يوم القيمة يتخطى هو واصحابه رقاب الناس ويدخله الجنة^(۱).

ولی خود جناب زید ابداً ادعای امامت نداشته و این تهمتی است که بآن حضرت نسبت داده اند و الا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر علیه السلام می دانسته، ولی بازیگرانی بعد از آن حضرت قائل باصلی شدند که

لیس الامام من جلس فی بینه و ارخی ستره بل الامام کلّ فاطمی عالم صالح ذو رای یخرج بالسیف^(۲).
مردم را دعوت به امامت آن حضرت نموده و تشکیلاتی دادند به اصطلاح، دکانی برای پیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند: مغیریه، جارودیه، ذکیریه، خشبیه، خلقیه.

عقاید کیسانیه

فرقه دوم، کیسانیه بودند و آنها أصحاب کیسان مولا، و آزاد کرده علی بن ابی طالب علیه السلام بشمار می رفتند.
آنها قائل بامامت محمد بن الحنفیه فرزند بزرگ حضرت امیر المؤمنین بعد از حسین علیه السلام بودند.
ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته، بلکه او را سید التابعین می گفتند در علم و زهد و ورع و تقوی و اطاعت امر مولی معروف بوده.
بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفت های او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند. و حال آنکه اصل حقیقت این

۱- رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارکش را گذارد بر پشت من و فرمود: “یا حسین، زود است بیرون می آید از صلب تو مردی که او را زید می گویند. کشته می شود در حال شهادت. چون روز قیامت شود خود و اصحابش پا می گذارند بر گردنهای مردم و داخل بهشت می شوند.(بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۹۹- کفایه الاثر، ص ۳۰۸). (بدیهی است مراد، اصحابی هستند که بنام نهضت در مقابل ظلم بنی امیه با آن حضرت قیام نمودند).

۲- امام نیست آن کسی که در خانه بنشیند و خود را بپوشاند از مردم، بلکه امام هر فاطمی، عالم، صالح، صاحب رأی است که خروج به شمشیر بنماید.(من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ص ۳۴- مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۰۸).

نمود که ادعای امامت داشته، بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفتها اثبات مقام حضرت سجاد علیه السلام امام چهارم بوده که باین طریق مریدهای جاهل و معتقدین ساده خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم. کما آن که در همان مسجد الحرام، بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر به امامت حضرت سجاد علیه السلام که در کتب اخبار و تواریخ مفصلاً ثبت گردیده، ابو خالد کابلی که سر سلسله معتقدین به آن جناب بود، با جمعی از معتقدین بامامت محمد، تبعیت از جناب محمد نموده و بامامت حضرت سجاد معترف شدند.

ولی یک عده از شیادها، جمعی از عوام بی خرد بی خبر را بر آن عقیده نگاهداشتند باین بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه سیاست اقتضای چنین امری را نمود. و الا امامت جناب محمد مسلم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند: جناب محمد نمرده، بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده، زمانی بیرون آید و جهان را پر از عدل و داد کند و ایشان چهار فرقه بوده اند. مختاریه، کربیه، اسحاقیه، حربیه؛ ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده).

عقاید قداحیه

طایفه سیم قداحیه اند؛ اصل مذهب این طایفه ظاهراً تشیع، ولی باطناً کفر محض است و اصل تشکیلات این مذهب بدست میمون ابن سالم یا (دیمان) معروف به قداح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تأویلات را در قرآن مجید و اخبار بمیل خود باز نمودند.

و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند: باطن شریعت را خداوند پیغمبر و پیغمبر بعلى و او هم بفرزندان و شیعیان خالص تعلیم داد و گویند: کسانی که باطن شریعت را دانستند از قید طاعت و عبادت ظاهریه آزاد و آسوده شدند.

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند، به هفت پیغمبر معتقدند و به هفت امام معترفند و امام هفتم را غائب و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند:

ناصریه: اصحاب ناصر خسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتابهای خود به نام شیعه، بسیار مردم را بکفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند.

صبحیه: طایفه دویم اصحاب حسن صباح که اصلاً اهل مصر و بایران آمده و واقعه اسفناک و فتنه بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتلهای فراوان شد که در تاریخ مفصلاً ثبت است که این مجلس مختصر مقتضی شرح مفصل حالات تاریخی آن نمی باشد.

عقاید غلات

طایفه چهارم غالبه اند که پست ترین اقوام و طوایفی هستند که به نام تشیع معروف شده اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و مفسد می باشند و آنها هفت فرقه اصلی هستند:

سبائیه، منصوریه، غرابیه، بزغیه، یعقوبیه، اسماعیلیه، ازدریه.

شرح حالات و پیدایش آنها را شب گذشته مختصراً به اقتضای مجلس عرض کردم. ما جامعه شیعه امامیه اثناعشریه، بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بری و آنها را انجس از هر نجس و کافر ملحد بیدین می دانیم. و هر عقیده ای به نام شیعه روی قاعده کفر و الحاد صراحتاً یا کنایتاً در السنه و افواه مشهور و در بعض کتب عمداً یا سهواً درج گردیده، بیشتر از این طایفه می باشند که خود را شیعه علی می خوانند.

ولی جماعت شیعه امامیه اثناعشریه که زائد بر صد ملیون جمعیت در دنیا هستند، از این عقاید فاسده دور، بلکه اصل دین و مذهب پاک و لبّ و لبّاب شریعت را که بوسیله باب علم رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام رسیده، در نزد آنها یافت می شود.

عقاید شیعه امامیه اثناعشریه

طایفه پنجم، شیعه امامیه و فرقه حقه اثناعشریه اند که لبّ لبّاب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه واقعی اینها هستند و آن چهار فرقه شیعه قلابی اند.

و خلاصه عقیده این شیعیان حقیقی را برای شما به طور فهرست عرض

می‌نمایم تا بعدها نسبت‌های غلط به آنها ندهید.

جامعه شیعه امامیه معتقدند بوجود ذات واجب الوجود حضرت احدیت جلّ و علا که اوست واحد و أحد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد؛ نه جسم است و نه صورت؛ نه جوهر است و نه عرض؛ و از جمیع صفات امکانیه معرّاً و مبرّاً می‌باشد؛ بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد. بعضی از عرفا صفات سلبیه پروردگار را بشعر آورده و گفته‌اند:

نه مرگب بود و جسم نه جوهر نه عرض بیشریک است و معانی توغنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمایی نماید، لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کامل عیار، برای هدایت افراد بشر با دلائل و براهین و معجزات و بیّنات و دستورات کافی، به اقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده که عدد آنها بسی بسیار و بیشمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم که نوح شیخ الانبیاء و ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله -علی نبینا و آله و صلی الله علیه و آله و سلم باشند، هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر وجود اقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد که دین و شریعت او تا روز قیامت باقی و برقرار است.

جماعت شیعه معتقدند که حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه و شریعت مستمره الی یوم القیمه.^(۱)

و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد سزا و جزائی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ بآنها داده می‌شود.

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده یوم الجزاء گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا، تمام خلائق را از نیک و بد من الاولین و الآخرين همه را زنده می‌کند با همین بدن عنصر جسمانی (نه بدن لطیف و هورغلیائی) بصحرای محشر می‌آورد بعد از محاکمه و رسیدگی، هر یک را

۱- حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام آن حضرت هم حرام است تا روز قیامت، و شریعت او هم باقی و مستمر است تا روز قیامت. (بصائر الدرجات، ص ۱۶۸).

به جزای خود می رساند.

چنانچه در کتب آسمانی عموماً بالخصوص تورات و انجیل و قرآن مجید خبر داده است و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متصل دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم ﷺ به ما رسیده و ما عامل بدستورات آن هستیم و امیدواریم که عند الله مأجور باشیم و به جمیع احکام واجبه مندرجه در این کتاب اقدس اعظم از قبیل نماز و روزه و زکاه و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم.

و همچنین به فروعات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که به وسیله رسول خدا به ما رسیده، معترف و عازم و جازم به عمل با توفیقات خداوند متعال هستیم.

و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و صغیره از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط و ربا و قتل نفس و ظلم و غیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده، اجتناب می نمائیم.

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دساتیر الهیه، آورنده ای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و به آدمیان معرفی نموده، بعد از وفات آورنده که رسول خدا می باشد، بایستی نگاه دارنده ای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد؛ همان قسمی که پیغمبر و آورنده دین را خدا بر انگیزد و به مردم معرفی نماید؛ وصی و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و به وسیله پیغمبر بامت معرفی نماید؛ چنانچه تمام انبیاء بامر خدای متعال اوصیاء خود را معرفی نمودند، پیغمبر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده، برای جلوگیری از فساد و اختلاف، امت را به حال خودشان نگذاشته و اوصیاء خود را به امر پروردگار روی سنت جاریه به آنها معرفی فرموده.

و عدد آن اوصیاء منصوص رسول اکرم ﷺ که از جانب خدای متعال معرفی شدند، دوازده می باشد:

اولهم سید الاوصیاء علی بن ابی طالب فبعده ابنه حسن ثم اخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه موسی کاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمد تقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه

محمد المهدی و هو الحجة القائم الذی غاب عن الانظار لا عن الامصار، یملاً الله الارض به قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^(۱)

اعتقاد شیعه امامیه آن است که این دوازده امام بر حق، از جانب خدا بوسیله پیغمبر بما معرفی شدند که دوازدهمی آنها بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علماء شما هم بسیار رسیده، غیبت اختیار نموده مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده و آن وجود مقدس را خداوند ذخیره قرار داده، برای رفع ظلم و نشر عدل و مصلح کل است که تمام اهل عالم انتظار ظهور چنین مصلحی را دارند.

خلاصه جماعت شیعه معتقدند بجمیع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحہ که بوسیله روات معتبره از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم ﷺ و مؤمنین نیک فطرت، از صحابه خاص آن حضرت به آنها رسیده، از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات شکر می کنم خداوند متعال را که بداعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطق و برهان، نه از راه تقلید آباء و امهات باین عقاید مقدسه معتقد و افتخار باین دین و مذهب دارم. و هر کس در این دین و مذهب گفتگوئی دارد یا در شک و شبهه باشد، داعی برای حلّ شبهات و اثبات حقایق بحول و قوه پروردگار حاضرم. (صدای مؤذن برخاست و موقع نماز شد. پس از فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ: قبله صاحب! خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه را بیان نمودید. ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها بر خلاف گفتار شما. کفر و الحاد شیعه اثنتی عشریه را مخصوصاً می رساند.

داعی: خوب است آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمایید تا حق

۱- (اولین آن ها سید اوصیاء، علی بن ابی طالب و بعد از او پسرش امام حسن سپس برادرش امام حسین سپس پسر امام حسین علی زینت عالدان، سپس پسرش محمد شکافنده علوم، سپس پسرش جعفر صادق، سپس پسرش موسی کاظم، سپس پسرش علی الرضا، سپس پسرش محمد تقی، سپس پسرش امام علی النقی، سپس پسرش اما حسن عسکری، سپس پسرش محمد مهدی و او حجت قائمی است که از دیدگان نهان است نه از روزگار، که خداوند زمین را به وسیله او پر از عدل و داد می کند، همان طور که پر از ظلم و فساد شده بود.) (ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۸۴ - غایة المرام، ج ۴، ص ۱۱۹).

اشکال راجع به خبر معرفت

حافظ: اخبار زیادی دیده ام ولی آنچه الحال در نظر دارم در تفسیر صافی^(۱) که بقلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما فیض کاشی می باشد، خبری نقل می کند که روزی حضرت حسین "الشهید بالطف" در مقابل اصحاب ایستاد و گفت:

أيها الناس، ان الله تعالى جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده و اذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده من سواه قال رجل من اصحابه بابي انت و امي يا بن رسول الله (ﷺ) فما معرفه الله قال عليه السلام معرفه اهل كل زمان امامهم الذي تجب عليهم طاعته.^(۲)

جواب از اشکال

داعی: اولاً باید بسلسله سند خبر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است یا ضعیف قابل توجه است یا مردود؟ بر فرض صحّت، بخبر واحدی نتوان نصوص صریحه در توحید از آیات قرآن مجید و اخبار متواترة از طرق آل اطهار و ائمة هدی سلام الله علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت. شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار ائمة دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از ائمة اثنی عشر که در مواقع مقتضی با مادّیین و دهریین نموده اند و اثبات توحید خالص فرموده اند نمی بینید و بآنها توجه نمی نمایید؟ در حالی که تمام تفاسیر مهمه شیعه و کتب اخبار از قبیل توحید مفضل و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامة مجلسی قدس الله اسرارهم و سایر کتب

۱- تفسیر صافی، ج ۵، ص ۷۵.

۲- ای مردم، خداوند جل ذکره خلق نفرموده است بندگان را مگر برای شناختن او؛ پس زمانی که او را شناختند، عبادتش کردند و همین که عبادت کردند مستغنی شوند بعبادت او از عبادت هرچه غیر او است مردی از اصحاب عرض کرد: "پدر و مادرم فدای تو باد پسر پیغمبر! حقیقت معرفت خدا چیست؟" فرمود: "معرفت و شناختن اهل هر زمان است؛ امامی را که اطاعتش بر ایشان لازم است." (کنز الفوائد، ص ۱۵۱).

توحیدیه علمای بزرگ شیعه امامیه، مملو از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است.

چرا رساله (النکت الاعتقادیّه) ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان معروف به (مفید) که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفی سال ۴۱۳ قمری بوده، و همچنین اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات تألیف آن بزرگوار را مطالعه نمی کنید و نیز مراجعه نمی نمائید به کتاب احتجاج^(۱) شیخنا الاجل ابو منصور احمد بن علی بن اُبی طالب الطبرسی، تا بدانید امام بر حق حضرت رضا علیه السلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید، اثبات توحید خالص فرموده، که می گردید خبرهای واحد متشابهی را پیدا می کنید و بآنها اتکاء نموده و شیعیان را مورد حمله قرار می دهید؟

چه خوش گوید شاعر عرب:

أ تبصر فی العین منی القذی و فی عینک الجذع لا تبصر^(۲)

مثل اینست که آقایان محترم بکتابهای خودتان دقیق نمی شوید تا خرافات و موهومات بلکه کفریات مندرجه در آن کتابها را که یضحک به الثکلی است ببینید و از خجالت سر بلند ننمائید، حتی در صحاح معتبره خودتان بقدری اخبار خنده آور نقل شده که عقل را مبهوت و حیران می نماید.

حافظ: خنده آور گفتار و کلمات شما است که تخطئه می نمائید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده، مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم که عموم علمای ما اتفاق دارند بقطعیّت احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بنماید و در مقام تخطئه آنها برآید، در حقیقت انکار اصل مذهب سنت و جماعت را نموده؛ زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید باین دو کتاب بزرگ است؛ چنانچه ابن حجر مکی در اوّل صواعق محرّقه^(۳) اگر به نظر تان رسیده باشد نوشته است: الفصل فی بیان کیفیت ها (ای کیفیه خلافه اُبی بکر)

۱- احتجاج، باب ۲۸۰-۲۸۳، ص ۳۵۳-۳۶۵.

۲- آیا می بینی در چشم من ریزه خاشاک را اما در چشم خود چوب خرما را نمی بینی؟ (کنایه از اینکه عیب کوچک مرا می بینی ولی عیب بزرگ خود را نمی بینی؟).

۳- صواعق محرّقه، ص ۹-۱۴.

روی الشیخان البخاری؟ و مسلم فی صحیحیہما اللذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتقد به.

بدیہی است کہ اخبار مندرجہ در صحیحین قطعی الصدور است از جناب رسول اکرم ﷺ لان الامہ اجتمعت

علی قبولہما و کل ما اجتمعت الامہ علی قبولہ مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع به؟^(۱)

پس چگونه ممکن است کسی جرأت نماید بگوید در این دو کتاب کفریات و ہزلیات و خرافات و موهومات

موجود است؟

اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم

داعی: اولاً در جملہ از بیاناتتان کہ فرمودید این دو کتاب مورد قبول تمام امت است، اعتراضات علمی وارد است و

این ادعای شما استناداً بہ قول ابن حجر علماً و عملاً و منطقاً مردود یک صد میلیون مسلمان با علم و عمل می باشد؛

پس اجماع امت در اینجا مانند همان اجماعی است کہ برای صدر اسلام در امر خلافت قائل شدید!

ثانیاً آنچه داعی می گویم، با برهان و دلیل است؛ آقایان محترم ہم اگر دیدہ رضا را بہ بندید و با دیدہ حقیقت بین

بہ آن کتاب ہا نظر کنید، می بینید آنچه ما می بینیم و مانند ما و تمام عقلا، از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید

شد؛ چنانچہ بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند دارقطنی و ابن حزم و شہاب الدین أحمد بن محمد قسطلانی در

ارشاد الساری^(۲) و علامہ ابو الفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب الامتاع فی احکام السماع و شیخ عبد القادر بن

محمد قرشی حنفی در جواهر المزیئہ فی طبقات الحنفیہ و شیخ الاسلام أبو زکریای نووی در شرح صحیح^(۳) و

۱- در بیان کیفیت خلافت اُبی بکر کہ روایت نمودند؛ شیخان بخاری و مسلم در صحیحین خود کہ صحیح ترین کتابها است بعد از قرآن

بہ اجماع امت، برای آنکہ امت اجتماع بر قبول آنها نمودند و ہرچہ را کہ امت اجتماع بر قبول آنها بنمایند، مقطوع است؛ پس بہ ہمین

دلیل احادیث مندرجہ در صحیح بخاری و مسلم مقطوع الصدور است.

۲- ارشاد الساری، ج ۱، ص ۳۹.

۳- شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۲-۱۲۹.

شمس الدین علّقی در کوکب منیر شرح جامع الصغیر و ابن القیم در زاد المعاد فی هدی خیر العباد^(۱) و بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیّه، صریحاً در مقام نقد و انتقاد ببعض احادیث صحیحین بر آمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه غیر صحیحه در صحیحین موجود است؛ چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده نه دقت در صحت آنها و بعضی از محققین علماء خودتان مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبايح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها، سعی بلیغ نموده اند و اقامه دلائل و براهین در این باب بارز و آشکار می باشد.

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب می نمایم که مورد حمله شما قرار گیریم بلکه اکابر علماء خودتان که محقق در حقایق بوده، این قبیل بیانات را نموده اند.

حافظ: خوب است از دلایل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید تا قضاوت بحق کنند.

داعی: گرچه گفتگوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث گردم از رشته سؤال شما باز می مانم، ولی برای اثبات مرام بچند نمونه ای مختصراً اشاره می نمایم:

اخبار رؤیت الله تعالی از اهل سنت

اگر شما اخبار کفرآمیز حلول و اتحاد و عقیده بجسمانیّت و رؤیت پروردگار جلّ و علا را که دیده می شود در دنیا و یا در آخرت علی اختلاف العقائد (چنانچه عدّه ای از حنابله و اشاعره قائلند) بخواهید مطالعه نمائید، مراجعه کنید به کتب معتبره خودتان مخصوصاً صحیح بخاری^(۲) باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز باب الصراط من کتاب الرقاق و در صحیح مسلم^(۳) باب اثبات الرؤیه المؤمنین ربهم فی

۱- زاد المعاد، ص ۳۸۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲.

الآخرة و امام احمد حنبل در مسند^(۱) به خوبی به دست می آورید. من باب نمونه، دو خبر از همان ابواب را بعرض محترمتان می رسانم که از ابو هريره روايت می نمايند که ان النار تزفر و تتقيظ تقيظا شديدا فلا تسكن حتى يضع الرب قدمه فيها فتقول قط قط حسي حسي^(۲).

و نیز از ابو هريره روايت نموده اند که جماعتی از مردم از رسول اکرم ﷺ سؤال نمودند:

يا رسول الله، هل نرى ربنا يوم القيمة؟ قال: نعم هل تضارون في رؤيه الشمس بالظهيره صحوا ليس معها سحاب؟ قالوا: لا يا رسول الله و هل تضارون في رؤيه القمر ليله البدر صحوا ليس فيها سحاب؟ قالوا: لا يا رسول الله قال: ما تضارون في رؤيه الله يوم القيمة؟! إلا كما تضارون في رؤيه احدهما إذا كان يوم القيمة اذن مؤذن ليتبع كل امه ما كانت تعبد فلا يبقى احد كان يعبد غير الله من الاصنام و الانصاب الا يتساقطون في النار حتى اذا لم يبق الا من كان يعبد الله من بر و فاجر اتاهم رب العالمين في ادنى صورته من التي رأوه فيها فيقول انا ربكم فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئا فيقول هل بينكم و بينه آيه فتعرفونه بها؟! فيقولون نعم فيكشف الله عن ساق ثم يرفعون رءوسهم و قد تحول في صورته التي رأوه فيها اول مره فقال انا ربكم فيقولون انت ربنا^(۳).

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲- صدای شعله پیوسته رو بازدياد می رود و آرام نمی گیرد تا آنکه خداوند پای خود را در میان آتش نهاده امر می کند تا این زمان کافی است.

۳- آیا ما می بینیم پروردگار خود را در روز قیامت؟ فرمود: “آری آیا در وقت ظهر روزی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ضرری به شما می رسد؟” عرض کردند: نه. فرمود: “آیا دیدن ماه تمام را در شبهایی که آسمان از ابر خالی است، ضرر به شما می رساند؟” عرض کردند: نه. فرمود: “پس از رؤیت پروردگار در قیامت بشما ضرری نخواهد رسید همچنان که از دیدار یکی از آن دو ضرری به شما نمی رسد، روز قیامت که شد از طرف خداوند اعلام می شود هر گروهی معبود خود را تبعیت کند، پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یگانه را پرستش کرده از بت ها، مگر پرتاب می شوند در آتش به طوری که از اطراف بشر در خارج جهنم باقی نماند از خوب و بد، جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده باشند در آن حال خلاق عالمیان می آید به صورت خاصی که بشر می تواند او را به بیند. پس فرماید من خالق شما هستم مؤمنین عرض کنند پناه بخدا بریم اگر تو خدا باشی ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم خداوند در جواب گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه ای هست که به آن نشانه خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب گویند: آری. پس خداوند ساق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را عربانا نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا کنند و ببینند خداوند را در همان صورتی که دفعه نخست دیده بودند. پس فرماید: من خدای شما هستم. آنها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی.”

شما را به خدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات کفرآور نیست که خدا خود را مجسم و با صورت عنصری ببشر نشان دهد و پای خود را باز نماید؟

و بزرگترین دلیل بر اثبات گفتار ما، آن است که مسلم بن حجاج، بابی در اثبات رؤیه خدای متعال جلّ و علا در صحیح^(۱) خود افتتاح نموده و اخبار مجعوله ای از ابو هریره و زید بن اسلم و سوید ابن سعید و دیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان از قبیل ذهبی در میزان الاعتدال^(۲) و سیوطی در کتاب اللالی المصنوعه فی احادیث الموضوعه و سبط ابن جوزی در الموضوعات^(۳) جعلیت آنها را مستدلاً بیان نموده اند.

و اگر دلائلی بر ابطال گفتار آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید که صریحاً نفی رؤیت نموده اند؛ از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛^(۴) و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هفتم (اعراف) در قصه موسی و بنی اسرائیل نقل می فرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل، جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات عرض کرد رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی^(۵).

سید عبد الحی (امام جماعت اهل تسنن): مگر نه از مولی علی کرم الله وجهه نقل است که فرمود: لم اعبد رباً لم اره؛ یعنی بندگی نمی کنم خداوندی را که نبینم. پس معلوم می شود حق تعالی دیدنی است که علی چنین کلامی فرماید.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۵۳.

۳- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۱۸.

۴- هیچ چشمی او را درک ننماید و او همه دیدگان را مشاهده می کند و او لطیف و نامرئی و بهمه چیز آگاهست.

۵- خدایا خود را بمن آشکارا بنما تا تو را مشاهده نمایم. خداوند در جواب او فرمود: هرگز تا ابد مرا نخواهی دید.

دلائل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالى

داعی: جناب عالی فقط بیک جمله از خبر اشاره فرمودید. با اجازه آقایان تمام خبر را می خوانم، آنگاه شما جواب خود را خواهید دریافت. این خبر را ثقه الاسلام شیخ با عظمت محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سره در باب ابطال الرؤیه از کتاب توحید اصول کافی^(۱) و شیخ بزرگوار صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس الله تربته در کتاب توحید خود در باب ابطال عقیده رؤیه الله چنین نقل نموده اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمود:

جاء خبر الى أمير المؤمنين عليه السلام. فقال: يا امير المؤمنين هل رأيت ربك حين عبدته؟ فقال: ما كنت أعبد ربا لم أره قال و كيف رأيته؟ قال: لا تدركه العيون في مشاهده الابصار و لكن رأته القلوب بحقايق الايمان^(۲).

پس از این جواب مولانا امیر المؤمنین علیه السلام معلوم می شود که مراد از رؤیت با چشم عنصری جسمانی نمی باشد، بلکه بنور ایمان قلبی می باشد و این معنی از خود کلمه لن، واضح و آشکار می شود؛ چه آنکه می دانید لن برای نفی ابد استعمال می شود و در این آیه شریفه تأکید است به آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾؛ یعنی هرگز در دنیا و آخرت به هیچ صورت خداوند دیده نمی شود.

دلائل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علما و مفسرین شیعه، اکابر علماء خودتان از قبیل قاضی بیضاوی و جار الله زمخشری در تفسیر خود ثابت نموده اند که رؤیه الله تعالى محال عقلی است. و هر کس معتقد برؤیه الله گردد، چه در دنیا و چه در آخرت قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل به جسمانیت برای ذات با برکات او گردیده؛ چه آنکه تا جسم عنصری نباشد، با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده ای

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۷.

۲- عالمی (از یهود) خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: “یا امیر المؤمنین آیا در وقت عبادت خدا را می بینی؟” حضرت فرمود: “من خدایی را که نیستم عبادت نمی نمایم.” عرض کرد: “چگونه او را می بینی؟” فرمود ذات باری تعالی را با چشم سر یعنی چشم عنصری نمی بینم بلکه او را با چشم قلب و نور حقیقت ایمان می بینم.” (توحید صدوق، ص ۱۰۹، بیان فی معنی الواحدو...).

قطعا کفر است؛ چنانچه علماء بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیه خود ذکر نموده اند که اینک مورد بحث ما نیست من باب شاهد جملاتی عرض شد.

و اما راجع بخرافات و موهومات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است من باب نمونه خلاصه ای از دو خبر را نقل می نمایم تا آقایان محترم ببعض خبرهای واحد که قابل حل و تأویل است از کتب شیعه ایراد نگیرید. شما تصور می نمائید صحاح سته مخصوصا صحیحین بخاری و مسلم مثل کتاب وحی است. تمنا می نمایم قدری آقایان با دیده انصاف و خروج از تعصب باخبر آنها بنگرید تا آن قدر غلو ننمائید.

اشاره به خرافات صحیحین

بخاری^(۱) در باب من اغتسل عریانا از کتاب غسل صحیح خود و مسلم در صحیح^(۲) خود در باب فضائل موسی علیه السلام و امام احمد بن حنبل در از مسند^(۳) و دیگران از علماء شما از ابو هریره نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون ساتر عورت در آب می رفتند خود را شستشو می دادند، در حالتی که به عورت‌های هم نظر می نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود فقط حضرت موسی در میان آنها تنها بآب می رفت که کسی عورت او را نبیند. بنی اسرائیل می گفتند، علت آنکه موسی تنها بعمل تغسیل می رود و از ما دوری می نماید آنست که صاحب نقص است و قطعاً فتق دارد، نمی خواهد ما او را ببینیم.

روزی حضرت موسی به کنار آبی رفت که غسل بنماید. لباس ها را در آورده، بالای سنگی گذارد و رفت در میان آب، ففر الحجر بثوبه فجمع موسی بأثره يقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتی نظر بنوا اسرائیل الی سوأه موسی فقالوا و الله ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر الیه فأخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضربا فو الله ان بالحجر ندبا سته او سبعة!!! یعنی سنگ با لباس موسی فرار نمود. موسی در عقب او می رفت و می گفت

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۹۷.

۳- مسند احمد، ج ۲، ۳۱۵.

لباسم ای سنگ، لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را کجا می بری؟) آن قدر سنگ رفت و موسی بدون ساتر عورت در عقبش رفت تا آنکه بنی اسرائیل بعورت جناب موسی نظر نمودند و گفتند: بخدا قسم موسی نقصی ندارد؛ یعنی فتق ندارد! آنگاه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباس ها را گرفت پس از آن با تازیانه سنگ را زد بقسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله نمود!

شما را به خدا انصاف دهید یک همچو عملی اگر با یکی از شماها آقایان محترم بشود چقدر رکاکت دارد که بدنبال لباسان برهنه در میان مردم بروید که عورت شما را ببینند(بر فرض اگر چنین پیش آمدی بشود، آدمی کناری می نشیند تا بروند و لباس او را بیاورند نه آنکه بدون ساتر عورت در میان مردم برود تا عورت او را ببینند). آیا عقل باور می کند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد؟ آیا باور می شود که سنگ جامد حرکت بنماید و لباسهای موسی را ببرد؟

سید عبد الحی: آیا حرکت سنگ بالاتر است یا اژدها شدن عصا؟ حرکت سنگ بالاتر است یا معجزات نه گانه که خداوند خبر می دهد؟

داعی: به مثل معروف خوب وردی آموخته اید لیک سوراخ دعا گم کرده اید، آقای عزیز ما منکر معجزات انبیاء نیستیم بلکه بحکم قرآن مجید مؤمن بمعجزات و خرق عادات هستیم ولی تصدیق بفرمائید که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تحدی می باشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. آیا در این عمل چه تحدی و ظهور حقی بوده جز آنکه فضاحتی بمیان آمده و عورت پیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده.

سید عبد الحی: کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند فتق ندارد؟

داعی: بر فرض که جناب موسی صاحب فتق بوده، چه ضرری به مقام نبوت داشته؟ آنچه برای پیغمبران نقص است، نواقص ذاتی است از قبیل کوری و کری و احوال بودن یا شش انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (باصطلاح) یا فالج و شل مادر زاد بودن و امثال اینها و الا نقایص جسمانی که بواسطه امراض پیدا می شود مانند کوری یعقوب و شعیب پیغمبر در اثر گریه بسیار و جراحات بدن

ایوب و شکستگی سر و دندان پیغمبر خاتم در جنگ احد و امثال اینها، ضرری بمقام نبوت نمی رساند. فتق هم یکی از امراض جسمانی است که برای آدمی بعدها پیش می آید. چه اهمیتی داشته که بخواهد او را تبرئه نماید بظهور خرق عادت و معجزه ای که منجر بهتک حرمت و کشف عورت پیغمبر خدا شود که بنی اسرائیل عورت او را ببینند؟

آیا این خبر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت بدنبال لباس برود و به قدری عصبانی شود که سنگ را بزند به قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله بزند؟ یا للعجب پیغمبر خدا نداند که سنگ چشم و گوش و حسّ تأثیری ندارد که او را بزند و ناله جماد را بلند کند!- نعوذ بالله من هذه الخرافات.

سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت

برای آنکه جناب آقا سید عبد الحی در مقام دفاع از ابو هریره و یا بخاری و مسلم که بی فکر این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده اند بر نیاید، به یک خبر مضحک تر اشاره می نمایم تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که درباره آنها غلو نموده اند.

بخاری^(۱) در صحیح خود خبر خرافی عجیبی را نقل نموده یکی در باب من أحب الدفن فی الارض المقدسه من ابواب الجنائز و دیگر در باب وفات موسی جلد دوم با اسناد صحیح (بعقیده او) از ابو هریره و نیز مسلم در صحیح^(۲) خود در باب فضائل موسی ایضاً از ابو هریره که گفت:

جاء ملک الموت الى موسى عليه السلام فقال: له ارجب ربك، فلطم موسى عين ملك الموت ففقأها! فرجع الملك الى الله تعالى فقال: انك ارسلتني الى عبد لك لا يرید الموت، ففقأ عيني. قال: فرد الله اليه عينه وقال: ارجع الى عبدی فقل: الحياه ترید فان كنت ترید الحياه

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۰.

فضع يدك على متن ثور فما توارت بيدك من شره فإنك تعيش بها سته.^(۱)

و امام أحمد حنبل در مسند^(۲) و محمد بن جریر طبری در تاریخ^(۳) خود ضمن ذکر وفات حضرت موسی، همین خبر را از ابو هریره نقل نموده اند بزیدتی آنکه زمان موسی، ملک الموت برای قبض روح بندگان، ظاهر و علنی می آمد، ولی بعد از آن زمان که موسی سیلی بر صورت او زد و چشمش کور شد، برای قبض روح خلائق مخفیانه و پنهانی می آید (برای آنکه می ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند!!!)
(جمع کثیری شدیداً خندیدند).

اینک من از آقایان انصاف می خواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که شما از شنیدنش خنده می نمائید و من تعجب از نویسندگان و نقل کنندگان چنین خبر می نمایم. که فکر نموده مطالب خرافی و موهوم را چگونه بزیر قلم آورده اند؟!

انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است

آیا عقل هیچ ذی عقلی قبول می نماید که پیغمبر اولوالعزمی مانند موسی کلیم الله العیاذ بالله آن قدر بی معرفت و خشن باشد که عوض اطاعت امر پروردگار رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمش را کور بنماید؟
شما را به خدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت مهمانی نموده، عوض قبول دعوت قاصد و پیام آورنده را حافظ سیلی زده و

۱- ملک الموت خدمت موسی رسید، عرض کرد: اجابت کن پروردگارت را؛ پس جناب موسی چنان سیلی به چشم ملک الموت زد که چشم او کور گردید و بصورتش ریخت. پس برگشت بسوی پروردگار عرض کرد مرا فرستادی به سوی بنده خودت که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود پس خداوند چشم ملک الموت را برگرداند و فرمود: برگرد به سوی بنده من، پس بگو اگر زندگانی دنیا را طالب هستی، دست خود را بر پشت گاوی بگذار؛ پس هرچه مو به دستت آمد به شماره هر یک آنها یک سال زندگانی خواهی نمود.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۰۵.

چشمش را کور نموده، شما خنده نمی کنید حافظ نمی فرماید: این مطلب توهین بمن است چه آنکه پس از یک عمر تحصیل علم و تزکیه نفس، آن قدر معرفت پیدا ننمودم که بفهمم پیام آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام به من نموده و از طرف شخص بزرگی مرا به مهمانی خوانده؛ از هیچ آدم پست جاهل قسیّ القلبی چنین عملی صادر نمی گردد تا چه رسد به کلیم الله، پیغمبر اولو العزم که اولی و احق به معرفت الله است. چگونه ممکن است پیغام دعوت پروردگار را نادیده گرفته، به علاوه ملک پیام آورنده را که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته، سیلی بزند و چشم او را کور بنماید!

غرض از ارسال رسل هدایت بشر و بازداشتن آنها است از افعال حیوانیت که در تحت تأثیر نفس حیوانی قرار بگیرند و آثار سبعیت از آنها صادر نگردد.

ظلم و تعدی حتی بحیوانات از یک بشر جاهل بی معرفت قبیح است تا چه رسد از پیغمبر اولوالعزم، آن هم نسبت بمقام ملک مقرّبی که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد.

هر شنونده ای می فهمد که چنین خبری جعل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعاً غرضی نداشتند، جز عدم ادراک و اهانت بمقام نبوت و یا کوچک و خوار نمودن انبیاء عظام را دو نزد جامعه بشر.

داعی از امثال ابو هریره تعجّبی ندارم، چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته اند برای شکم پر نمودن از سفره چرب و شیرین معاویه، خبرها جعل نموده و خلیفه عمر برای جعل خبر او را تازیانه زد به قسمی که پشت او خون آلود گردید. ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده چگونه فکر نکرده، امثال این اخبار خرافی را در کتابهای خود ثبت نموده و دیگران از علماء امثال جناب حافظ هم این نوع کتابها را تالی تلو کلام الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند: هما اصح الکتب بعد القرآن!

پس وقتی در کتب عالیه خودتان چنین اخبار خرافی مندرج است، حق ندارید زبان اعتراض بکتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل می باشند، باز نمائید.

معذرت می خواهم خیلی حاشیه رفتم - الکلام یجر الکلام - برگردیم به اصل

مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نمودید بحث نمائیم و ببینیم که آیا چنین خبری قابل حلّ است یا خیر؟ بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی باین قبیل خبرهای واحد و مبهم بر می خورد (که در کتب ما و شما بسیار است)، در مقابل هزارها اخبار صحیح السند و صریح العبارة اگر قابل اصلاح است، اصلاح می کند و الاّ مطرودش می دارد و یا لا اقل در مقابل آنها سکوت می نمایند. نه آنکه آنها را حربه تکفیر قرار داده و حمله بیرادران دینی خود نمایند!

الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی خبریم و نمی دانیم در کجا و چه گونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه. بایستی دقت کنیم ببینیم قابل اصلاح است یا خیر. داعی: با فکر ضعیفم در اطراف این خبر همچو تصوّر می نمایم که فرموده آن حضرت یا محمولست بر قاعدة معروفه ما بین متکلمین که علم تام به معلول علم تام به علّت است؛ یعنی همین که امام را من حیث أنّه امام شناخت البته خدا را شناخته است.

و یا محمول بر مبالغه است مانند کسی که بگوید: هر کس وزیر اعظم را بشناسد او است کسی که پادشاه را شناخته؛ و قرینه بر این مبالغه نصّ سوره توحید و سایر آیات قرآنی و اخبار کثیره ای است که از خود ابا عبد الله الحسین و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در اثبات توحید خالص رسیده.

پس می توان گفت: مقصود از این خبر آنست که شناختن امام از اعظم عباداتی است که غایت خلقت جنّ و انس بوده. همین است معنی؛ محالّ معرفه الله^(۱) در زیارت جامعه مأثوره از ائمه طاهرين عليهم السلام.

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم، چنانچه محققین در این قبیل امور معنی نموده اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنایی را از استحکام فعل و بنای وی می توان شناخت، پس هر بنا و اثر وی خود یک دلیل کاملی است بر یک جهتی از جهات وی.

چون رسول خدا و آل طاهرینش - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - جمیع

۱- دل هایی که محل معرفت خداست.

مقامات، امکان اشرف را دارا بودند، لذا اثری محکم تر و مخلوقی جامع تر از آنها نبود.

پس راهی که به سوی معرفت خدا واضح تر و جامع تر از ایشان باشد، وجود نداشته، پس محل معرفت خدا که حق معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست، مگر ایشان.

پس کسی که ایشان را شناخته، خدا را شناخته؛ چنانچه خودشان فرمودند: بنا عرف الله و بنا عبد الله؛ یعنی بوسیله ما خدا شناخته می شود و بوسیله ما خدا عبادت کرده می شود.

یعنی: طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است. خلاصه راه منحصر بفرد برای شناسائی خدای تعالی این خاندان جلیل می باشند و اگر بی رهبری این خانواده بشر بخواهد راه پیدا کند، در وادی ضلالت، حیران و سرگردان گردد و بسیار نادر است گم گشته وادی ضلالت و حیرت بدون دلیل بسر منزل سعادت برسد.

بهمین جبهه است که در حدیث مجمع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود: **يا أيها الناس اني تركت فيكم ما ان اخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله عز وجل و عترتي اهل بيتي.**^(۱)

حافظ: اختصاص بهمین یک خبر ندارد که شما در مقام اصلاح برآیید؛ بلکه در تمام ادعیه وارده در کتب شما نمونه ای از آثار شرک و کفر دیده می شود از قبیل طلب حاجت نمودن از امامان بدون توجه بذات پروردگار عالمیان و این خود دلیل کامل شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند.

داعی: از جناب عالی بسیار بعید بود که تبعاً لاسلاف بچنین کلام سخیف بی جائی تکلم نمائید. واقعاً خیلی بی انصافی می نمائید یا توجه ندارید که چه می فرمائید یا به معانی شرک توجه ننموده،

۱- ای مردم! من می گذارم در میان شما دو چیزی را که اگر از آن دو بگیری (یعنی ما یحتاج خود را) هرگز گمراه نشوید. یکی کتاب خدای عز و جل و دیگری عترت و اهل بیت من اند. (سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸- الخلاف، ج ۱، ص ۲۷).

بیان می کنید! متمنی است اول معنی شرک و مشرک را بیان نمائید تا کشف حقیقت شود.

نسبت شرک دادن به شیعه

حافظ: مطلب بقدری واضح است که گمان نمی کنم محتاج به توضیح باشد، بدیهی است با اقرار به خداوند بزرگ، توجه نمودن بغیر خدای تعالی شرک است و مشرک کسی است که روی بغیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید. جامعه شیعه بنابر آنچه مشهود است ابدأً توجهی بخدا ندارند و تمام تقاضای خود را از امامان خود می نمایند بدون اینکه نام خدا را ببرند؛ حتی می بینم فقراء شیعه در معابر و درب خانه ها و دکانها که می آیند، می گویند: یا علی یا امام حسین یا امام رضای غریب یا حضرت عباس. یک مرتبه شنیده نشده یا الله بگویند؛ اینها خود دلیل شرک است که جامعه شیعه ابدأً توجهی به خدا ندارند، بلکه تمام توجه خود را بغیر خدا می نمایند.

داعی: نمی دانم این نوع گفتار شما را حمل بر چه معنائی بنمایم؟ آیا دلیل بر لجاج است که عمداً سهو می نمائید یا دلیل بر عدم توجه شما بحقایق است امیدوارم اهل لجاج نباشید؛ چون یکی از شرایط عالم عامل، انصاف است. آن کس که حق را بداند ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق کشی نماید، انصاف ندارد و کسی که انصاف ندارد، عالم بلا عمل است و در حدیث است که رسول اکرم ﷺ فرمود: **العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر**^(۱)

چون مکرر بین جملات خود پیوسته جملات شرک و مشرک بر زبان جاری می نمائید و اصراری دارید که با دلائل پوچ و بی مغز خودتان، شیعیان موحد را مشرک معرفی نمائید و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل تسنن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بدانند (چنانچه تا بحال در آنها اثر سوء بخشیده) ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس در اثر بیانات شما کاملاً عصبانی و ناراحت هستند و شما را یک عالم مغرض و مفتری می دانند؛ چه آنکه به عقاید

۱- عالم بی عمل مانند درخت بی میوه می باشد. (الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۸، ص ۳۲۸)

خود توجه دارند و می دانند که هیچ یک از این کلمات شما در آنها وجود ندارد. پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمائید یک نوع جملاتی اداء نمایید که صده مطلب بر آنها واضح و قلوبشان بشما جذب گردد.

ناچارم برای روشن شدن اذهان ساده آقایان حاضرین و غایبین برادران اهل تسنن چنانچه اجازه فرمائید باقتضای وقت مجلس مختصری در اطراف شرک و مشرک آنچه را که عقیده محققین حکماء و فقهاء و علماء بزرگ اسلام است؛ از قبیل: علامه حلّی و محقق طوسی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم که از نوابغ و مفاخر علماء شیعه هستند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق مانند صدر المتالیهین شیرازی و ملاّ نوروز علی طالقانی و حاجی ملا هادی سبزواری و دو صهر با عظمت صدر، مرحومین فیض کاشانی و فیاض لاهیجانی قدس الله اسرارهم استخراجاً از آیات قرآنی و دساتیر عالیّه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بعرضتان برسانم تا آقایان جلساء محترم گمان نکنند معنی شرک همانست که آقا مغلطه کاری می فرمایند.

حافظ: (با عصبانیت) بفرمایید.

نواب: قبله صاحب، چون وضع این مجلس برای فهم بی سوادان است، چنانچه قبلاً هم عرض و تقاضا نموده ام، تمنا داریم در فرمایشاتتان نهایت درجه رعایت سادگی را بفرمایید، فقط نظرتان با آقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد رعایت اکثریت اهل مجلس بالخصوص اهالی هند و پیشاور که اهل لسان نیستند، لازم است مستدعی است، مطالب پیچیده و مشکل نفرمایید.

داعی: جناب آقای نواب یادآوری های شما مورد توجه است و اختصاص به این مجلس ندارد؛ بلکه قبلاً هم عرض کردم عادت داعی بر اینست در هر مجلسی که عده ای از عوام و بی خبران حاضر باشند، قطعاً روی سخن را بخواص معطوف نمی دارم؛ چه آنکه غرض از ارسال رسل و انزال کتب، جلب نظر بی خبران است و البته این منظور عملی نمی شود مگر آنکه حقایق همان قسمی که فرمودید، ساده و بلسان قوم بیان شود چنانچه در حدیث است رسول اکرم

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَالْآلِهِ وَسَلَّمَ

فرمود: نحن معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم.^(۱)

البته تقاضای شما کاملاً اساسی و پیوسته مورد توجه داعی بوده، امید است بر وفق مرامتان بیش از پیش عمل نمایم و هرکجا غفلتی بی اراده از داعی بشود، متمنی است آقایان محترم یادآور شوید.

اقسام شرک

داعی: آنچه از خلاصه آیات قرآنی و اخبار متکاثره و تحقیقات کامله محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه ای که مرحومین صدر المتالهین و فاضل طالقانی داده اند، شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است: اول شرک جلی و آشکار و دوم: شرک خفی و پنهان.

شرک جلی

شرک در ذات

شرک جلی و آشکار عبارت است از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یا افعال و یا عبادات. شرک در ذات آنست که در مرتبه الوهیت و ذات وحدانیت حق تعالی شریک قرار دهد و بلسان قال معترف گردد چون ثنویّه (بت پرستها) و مجوس که بدو اصل و مبدء نور و ظلمت یزدان و اهریمن قائلند؛ و نصاری که قائل به اقانیم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را به سه قسمت آب و ابن و روح القدس تقسیم نمودند و به عقیده بعض از آنها عوض روح القدس مریم می باشد و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نگردند، حقیقت ذات خداوندی بارز نگردد؛ چنانکه در آیه ۷۳ سوره ۵ (مائده) انتقاد و ردّ قول آنها و اثبات وحدانیت خود نموده که ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^(۲).

۱- ما جماعت پیغمبران با مردم به مقدار عقلهای آنها حرف می زنیم. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۱۰-کافی، ج ۱، ص ۲۳).

۲- البته کافر گردیدند آن کسانی که خدا را یکی از سه خدا دانستند، یعنی سه خدا قائل شدند (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) و حال آنکه جز خدای یگانه خدائی نخواهد بود. (سوره مائده، آیه ۷۳).

عقاید نصاری

این آیه شریفه حکایت است از قول نسطوریه و ملکائییه و یعقوبیه از فرق نصاری که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها گرفتند.^(۱) خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرک اند چون قائل باقائیم ثلاثه هستند؛ به عبارت واضح تر، می گویند: الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و بعقیده بعض از آنها خدا و عیسی و روح و هر یک از آنها الهند و الله جلّ جلاله یکی از آن سه می باشد و گویند: از اول خدایان سه بودند: اقنوم الالب، اقنوم الابن، روح القدس (به لسان سریانی اقنوم به معنی وجود و هستی است) و بعد از آن این سه اقنوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه ای نیست که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه بطلان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی باین معنی محال است حتی در غیر ذات واجب الوجود فلذا در آخر آیه می فرماید ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾؛ یعنی نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت باشد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت محضه و متعالی از توهم شرک، و مبدأ جمیع موجودات ممکنه آن ذات واحد بی همتا می باشد.

شرک در صفات

شرک در صفات آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند مانند اشعریون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری می باشند؛ چنانکه اکابر علماء خودتان مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در فصل^(۲) و فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد محمد بن احمد در الکشف عن مناهج الادله فی عقاید الملة^(۳) نقل نموده اند، معتقدند که صفات الله زائد بر ذات باری تعالی و قدیم می باشند.

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت زائده بر ذات او -جلّ و علا- بداند؛ یعنی

۱- مراجعه شود به کتاب (الوثنيه في الديانة النصرانية) تأليف تنير بيروني.

۲- فصل؛ ص ۲۰۷.

۳- الکشف عن مناهج ادلة في عقائد الملة، ص ۵۸.

خدا را وصف کند بصفّت عالمیّت یا قادریّت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را عین ذات حق تعالی نداند، مشرک است؛

چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او می باشد مانند شیرینی و شکر و چربی و روغن که قابل تفکیک نیستند شیرینی و چربی شیء علی حده ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد شیرین و چرب آفرید اگر بنا شود شیرینی و چربی را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمی ماند. ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^(۱) مثلاً برای تقریب اذهان است تا متوجه شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست؛ وقتی گفتیم خدا، یعنی عالم حی قادر حکیم الخ.

شرک در افعال

و اما شرک در افعال آنست که خدا را در معنی و حقیقت متوحّد و متفرّد بالذات نداند؛ به این معنی که فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدابیر الهیه بدانند یا آنکه امور را بعد از خلقت مفوّض به خلق بدانند؛ مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلاق نمود و دیگر از تدبیر امور بازمانده و کار را بخلق واگذار نموده و خود به کناری رفته؛ لذا در آیه ۶۴ سوره ۵ (مائده) در مذمت آنها فرموده: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^(۲) و مشرکین غلات که آنها را مفوّضه نیز خوانند قائلند که خداوند تفویض امور به امامان نموده آنها خلق می کنند و روزی می دهند.

۱- اینها مثال هایی است که ما برای مردم میزنیم و جزء دانایان آن را درک نمی کنند. (سوره عنکبوت، آیه ۴۳).

۲- یهود گفتند: دست خدا بسته شد (و دیگر تغییری در خلقت نمی دهد و چیزی از عدم بوجود نخواهد آمد). به واسطه این گفتار دروغ، دست آنها بسته شد و به لعن خدا گرفتار گردیدند. بلکه دو دست خدا گشاده است (یعنی قدرت و رحمت او) و هر گونه بخواهد انفاق می کند.

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس بهر طریقی کسی را ذی مدخل بداند بطریق جزء مؤثر یا تفویض امور بانبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین قطعاً مشرک است

شرک در عبادت

و اما شرک در عبادت آن است که در موقع عبادت، توجّه ظاهر و یا نیت دل را بغير حقّ کند؛ مثلاً در نماز توجّه به خلق داشته باشد یا نذر می کند برای خلق کند و امثال ذلک از عباداتی که احتیاج به نیت دارد، اگر نیت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است؛ زیرا صریحاً در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع از این نوع عمل (شرک) نموده که ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۱)

در موقع عمل و عبادت باید توجه بغير خدا ننماید صورت پیغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد؛ باین معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حج و خمس و زکاه و نذر و غیر آن از هر نوع عبادتی واجب یا مستحب برای خدا باشد ولی در دل و باطن توجّه به غیر خدا، یعنی برای شهرت و جلب نظر خلائق یا غیر آن باشد، چون که ریای در عمل؛ به لسان اخبار، شرک اصغر خوانده شده است که تباه کننده عمل هر عاملی است؛ چنانچه در خبر از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیده که فرمود: **اتَّقُوا الشَّرْكَ الْاَصْغَرَ**^(۲) یعنی پرهیزید از شرک کوچک عرض کردند: “یا رسول الله، شرک کوچک کدام است؟” فرمود: “الرِّيَاءُ وَ السَّمْعَةُ”؛ ریا و سمعه شرک اصغر است.

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود: **اِنَّ اخَوْفَ مَا اخَافَ عَلَيْكُمُ الشَّرْكَ الْخَفِي اَيَاكُمُ وَ الشَّرْكَ السَّرْفَانِ الشَّرْكَ اخْفَى فِي امَّتِي مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصِّفَا فِي اللَّيْلَةِ الظُّلُمَاءِ**^(۳)

۱- هر کس به لقای (رحمت) پروردگار امیدوار است باید نیکوکار شود یعنی عمل پاک پسندیده بنماید و هرگز در پرستش و عبادات خدا احدی را با او شریک نگرداند.

۲- تفسیر ثعلبی، ج ۶، ص ۲۰۴.

۳- بدترین چیزی که من می ترسم بر شما شرک پوشیده و پنهان است؛ پس از شرک سر و پنهان دور باشید که شرک، پوشیده تر است در امت من از نرم رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک. (الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۵۷).

آن گاه فرمود: هر کس نماز به ریا کند، مشرک است هر کس روزه بریا گیرد یا صدقه بریا دهد یا حج به ریا کند، یا اعتناق به ریا کند مشرک باشد. (و البته این نوع اخیر چون مربوط بامور قلبیه است مشمول شرک خفی هم می شود) حافظ: ما از فرمایش خودتان اتخاذ سند می کنیم که فرمودید: اگر کسی نذر برای خلق کند مشرک است. پس شیعیان مشرکند، برای آنکه همیشه نذر برای امام و امام زاده می کنند چون نذر برای غیر خدا است البته شرک است.

در باب نذر

داعی: قاعده عقل و علم و منطق اینست که در عقاید هر قوم و ملّتی اگر بخواهند قضاوت کنند، از روی اقوال و یا افعال قوم بی سواد و بی خبر قضاوت نمی کنند، بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها می نمایند. آقایان محترم هم که می خواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمایید، به اقوال و افعال عوام بی خبر شیعه نایستی توجه نمائید که اگر فقراء بی سواد در کوچه ها گفتند یا علی علیه السلام، یا امام رضا علیه السلام، شما آن گفتار را دلیل بر شرک آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید یا اگر عامی محض ندانسته نذر برای امام و یا امام زاده بنماید، شما آن را مدرک غلبه بر خصم قرار دهید؛ زیرا افراد بی سواد و لالابالی در عوام هر قوم پیدا می شوند.

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جوئی نیستید و می خواهید بررسی عاقلانه بنمایید، به کتب فقهیّه شیعه که در دسترس عموم است، چایی و خطّی در همه کتابخانه ها موجود است، مراجعه نمائید.

چنانچه کتب فقه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمایید، خواهید دید که در فقه جعفری، علاوه بر اینکه طریقی به سوی شرک وجود ندارد، دستورات خرافی هم ندارد بلکه لبّ لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز و آشکار است. شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است؛ مطالعه نمایید. در همین باب نذر، و نیز در تمام رسائل عملیه، فتاوی جمیع فقهاء شیعه است که چون نذر بایی از ابواب عبادات است، در التزام به عملی برای خدا حتما در موقع نذر بایستی دو شرط منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد، نذر منعقد نمی شود: اول، نیت

مقارن با عمل؛ دوم، صیغه بهر لسانی باشد.

همین که مسلمان فهمید که نذرش صورت حقیقت پیدا نمی کند مگر بوجود این دو شرط، سعی می کند اول معنای این دو شرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید

وقتی در مقام سؤال از فقیهی یا مطالعه رساله ای بر آمد، می فهمد که اولاً باید نیت در تمام عبادات مخصوصاً در نذر لله و فی الله و طلباً لمرضات الله باشد. پس نیت برای غیر خدا بکلی از بین می رود.

شرط دوم که تتمیم شرط اول و تثبیت کننده آن می باشد، آن است که نذرکننده حتماً باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد صیغه جاری نمی شود.

مثلاً می خواهد نذر روزه بنماید باید بگوید: لله علیّ ان اصوم؛ یا می خواهد ترک شراب کند، باید بگوید: لله علیّ ان اترك شرب الخمر؛

و به همین طریق است تمام نذورات؛ و چنانچه اجرای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسر نباشد، می توانند بزبان خود اهل هر قوم و ملت اجراء صیغه بنمایند بشرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیت غیر خدا باشد یا دیگری را از زنده یا مرده با نام خدا داخل کند، خواه نام پیغمبر یا امام یا امام زاده باشد، قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عمل را بنماید، مشرک است؛ چه آنکه صریحاً در آیه مذکوره فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۱)

البته بر اهل علم لازم است که بی خبران را بفهمانند که نذر باید حتماً بنام خدا و برای خدا باشد. چنانچه وعظ و مبلّغین پیوسته انجام وظیفه می نمایند. فقهای شیعه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده، و لو پیغمبر و امام باشد، باطل است و اگر عالماً عامداً بنماید شرک است. نذر را باید برای خدا بنمایند ولی در مصرفش مختارند بهر جا قرار بدهند. مثلاً نذر می کند گوسفندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امام زاده بکشد، عیب ندارد؛ نذر می کند پولی

۱- هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند. (سوره کهف، آیه ۱۱۰)

یا لباسی برای خدا بفلان سید ذریه رسول الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد، عیب ندارد. ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امام زاده یا عالم یا یتیم و بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تعمّد باشد، قطعاً شرک است.

وظیفه هر رسول و فقیه و عالم و واعظ و مبلغ، نوشتن و گفتن است: ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾^(۱) و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است. اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تعلّم وظایف دینی نروند و بوظایف دینی خود مطابق دستورات عمل نمایند، نقصی به اصل آن عقیده و طریقه و دستور وارد نیست. گمان می‌کنم بهمین مقدار از جواب کشف حقیقت شد تا بعدها آقایان محترم شیعیان را مشرک نخوانید و امر را بر عوام مشتبه نکنید.

شرک خفی

خوب است برگردیم به گفتار اولیه و مطلب را تمام کنیم. قسم دوم، شرک خفی و پنهان است و آن شرک در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرک و شرک در عبادت که از اقسام شرک جلی، شماره نمودیم، این است که در شرک عبادت برای خدا شریک قرار می‌دهد و در مقام عبادت او را پرستش می‌کند. مثلاً در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند مثل آنکه باغواي شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدانند، قطعاً آن عمل باطل و شرک محض است.

در عبادت، جز ذات حضرت احدیت، احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الاً داخل در شرک جلی می‌باشد.

و از رسول اکرم ﷺ رسیده که فرمود: **يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا شَرِكَ فِيهِ غَيْرِي فَهُوَ لِي كَلَهٍ وَ اَنَا**

مِنْهُ بَرِيءٌ وَ اَنَا اَغْنِي الْاَغْنِيَاءَ عَنِ الشَّرِكِ.^(۲)

۱- بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود؛ آیه ۵۴ سوره ۲۴ (نور).

۲- خدای تعالی می‌فرماید: کسی که عملی نماید و در آن عمل غیر مرا شریک قرار دهد، پس آن عمل به تمامی از برای او است و من

از آن عمل یا عامل عمل بیزار هستم و من بی‌نیازتر از همه بی‌نیازانم از شرک. (جامع اسادات، ج ۲، ص ۲۹۰).

و نیز در خبر است که می فرماید:

کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند، فقد اشرك في عمله؛ پس بتحقیق شریک قرار داده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام به حق، ناطق، کاشف اسرار حقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که: لو ان عبداً عمل عملاً يطلب به رحمه الله والدار الآخرة ثم ادخل فيه رضا احد من الناس كان مشركاً^(۱)
دامنة شرک خفی بسیار وسیع است؛ در هر عملی به مختصر توجّهی که به غیر خدا بنمایند، مشرک می شوند.

شرک در اسباب

یکی از اقسام این شرک، شرک در اسباب است. چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف باسباب و خلق دارند؛ این هم شرک است اما شرک مغفور.

مراد از شرک به اسباب، آن است که اثر را در اسباب بدانند؛ مثلاً خورشید، مؤثر در تربیت اشیاء می باشد. اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه مؤثر، شرک است و اگر اثر را از مؤثر حکیم بدانند و خورشید را وسیلة افاضة فیض، ابداً شرک نیست. بلکه خود یک نوع از عبادت است؛ زیرا توجه به آیات حق، مقدمه توجه به حق است، کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر به آن شده است که نظر به آیات الهی بنمایید، چون این نظرها خود مقدمه توجه بخدای متعال است.

و همچنین است توجّه به هر سببی از اسباب از قبیل نظر و توجه تاجر به تجارت و زارع به زراعت و فلاح به فلاح و کاسب به کسب و اداری به اداره و

۱- “اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب رحمت خدا، و جزای آخرت، پس داخل کند دو آن عمل رضای یکی از مردم، را آن عمل کننده مشرک می باشد.” (وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۷- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۵).

بالاخره شاغل هر شغلی به شغل و عمل خود اگر توجه استقلالی بنماید، مشرک است و اگر نظرش نظر سبب و اسباب باشد باین نیت که لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ یعنی اثر دهنده جز خدای متعال نیست، هیچ مانعی ندارد و شرک هم نمی باشد.

شیعه از هیچ راهی مشرک نیست

با این مختصر مقدمه که مطلب واضح شد و اصول شرک و معانی و آثار او را بیان نمودیم، اینک اجازه بفرمایید از بیانات خود نتیجه بگیریم. که آیا شما از کدامیک از طرق شرک جلی و خفی که بیان نمودیم شیعیان را مشرک می دانید. آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمته شریکی قائل باشند؟ یا در عبادت پروردگار معبود دیگری را در نظر داشته باشند.

یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده اید که در باب اصول و فروع و عقاید، دستوری از بزرگان دین و ائمه و پیشوایان شیعه راجع به آثار طرق شرکی که عرض نمودم، رسیده باشد؟ اما راجع بشرک خفی و اقسام طرق آن، از قبیل عمل ریائی که برای خوش آیند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید باسباب پیدا نمودن، اختصاص به شیعیان تنها ندارد.

بلکه شیعه و سنی همگی در عالم اجسام گرفتارند که به واسطه عدم معرفت و دانش و تزکیه نفس و توجه کامل، گاهی فریب وساوس شیطانی خورده، عمل ریایی می کنند یا سراپا غرق در اسباب می شوند و از اطاعت حق بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد می گردند. اگر چه در معنی، شرک به حق آورده بنابر آن چه عرض شد ولی از نوع شرک مغفور است و البته قابل عفو و اغماض می باشد. به مختصر توجّهی روحیه آنها عوض می شود.

پس از چه راه شما شیعیان را مشرک می دانید و امر را بر عوام مشتبه می نمائید چنانچه الحال اشاره فرمودید. حافظ: تمام فرمایشات شما صحیح است ولی عرض کردم، خود شما هم اگر دقت فرمائید تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسّل بآنها نمودن خود شرک است چون ما احتیاجی به واسطه بشری نداریم هر زمان که

توجهی بحق نمائیم نتیجه حاصل می گردد.

داعی: خیلی محلّ تعجب است که مثل شما عالم منصف فکور! چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف بدون تحقیق قرار گرفته و چنین بیانی بفرمایید! گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجهی بعرایض داعی نداشتید که بعد از ذکر این مقدمات و گفتار که تشریح مطالب نمودم، باز می فرمائید حاجت از امامان خواستن شرک است. عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرک است اگر چنین باشد پس تمام خلائق مشرکند و ابدًا موحدی یافت نگردد. اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمک نمودن از آنها شرک باشد، پس انبیاء چرا از خلائق کمک می طلبیدند؟ خوب است آقایان قدری در آیات قرآن مجید دقت فرمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود.

آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان

مقتضی است به آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره ۲۷ (نمل) توجه نمائید که می فرماید: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ ﴿۳۸﴾ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿۳۹﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي ﴿۴۰﴾^(۱)

بدیهی است تخت بلقیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم برهم زدن نزد سلیمان آوردن، کار مخلوق عاجز نیست و مسلم است که این امریست بر خلاف عادت و جناب سلیمان با علم باینکه این عمل قدرت خدایی می خواهد، از خداوند درخواست آوردن تخت را ننمود. بلکه از مخلوق عاجز

۱- جناب سلیمان به حضار مجلس گفت: “کدامیک از شما تخت بلقیس را پیش از آنکه نزد من آید و تسلیم امر من شود خواهید آورد؟” از آن میان عفریت جن گفت: “من چنان در آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه (قضاوت) خود برخیزی، آن را به حضور آورم.” و آن کس که به بعض از علم کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف بن برخیا که دارای اسم اعظم بود) گفت که من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، تخت را بدینجا آورم! چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد، گفت: “این توانائی از فضل خدای من است.”

تقاضای حاجت و کمک نمود. و از حاضرین مجلس خود خواست که آن تخت با عظمت را برای او حاضر نمایند. پس خود این تقاضا نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که “کدامیک از شما می توانید با قوه خدا داده بشما این امر را عملی نمائید و تخت بلقیس را قبل از آمدن خودش نزد من حاضر نمایید؟” می رساند مطلق حاجت خواستن از خلق، شرک نمی باشد. خداوند دنیا را دار اسباب قرار داده، شرک هم امر قلبی است؛ اگر کسی را که حاجت از او می طلبید خدا و یا شریک خدا نداند، ابدأ مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید. چنانکه این عمل نزد عموم متداول است که پیوسته بدر خانه زید و بکر و عمرو می روند و تقاضای کمک می کنند بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند.

پس اگر مریضی درب منزل طبیب و دکتر برود و بگوید: آقای دکتر بدادم برس. درد و مرض مرا کشت. آیا این مریض مشرک است؟ اگر غریقی در میان دریا فریاد بزند مردم بدادم برسید نجاتم بدهید، بدون اینکه نام خدا را ببرد مشرک است؟ یا اگر ظالمی، مظلوم بی گناهی را تعقیب نمود، مظلوم رفت در خانه وزیر اعظم گفت: آقای وزیر بدادم برس دستم، به دامت، من جز تو امیدی ندارم؛ مرا از دست این ظالم نجات بده مشرک است؟ اگر دزدی بخانه کسی بقصد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای بام از همسایگان خود طلب کمک نماید و رسماً بگوید: ای مردم بدادم برسید، نجاتم بدهید و ابدأ اسم خدا را در آن ساعت بزبان جاری نکند، مشرک است؟

قطعاً جواب منفی است و احدی از عقلا این نوع از مردم را مشرک نمی خوانند و اگر مشرک بخوانند یا نادانند و یا غرض ورزی نموده اند!

آقایان محترم! انصاف دهید؛ مغلطه کاری ننمائید! جامعه شیعه عموماً متفقند اگر کسی آل محمد را خدایان خود بدانند یا آنها را شریک در ذات و صفات و افعال خدایی بدانند، قطعاً مشرک است و ما از آنها بیزار می جوییم.

اگر شما شنیده اید شیعیان در گرفتاریها می گویند: یا علی ادرکنی؛ یا حسین ادرکنی؛ معنای آن این نیست که یا علی الله ادرکنی- یا حسین الله ادرکنی بلکه چون دنیا

دار اسباب است که ابی الله ان یجری الامور الاّ باسبابها^(۱) آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات می دانند و به وسیله آنها توجّه بخدای متعال می جویند.

حافظ: چرا مستقلاً از خدا طلب حاجت نمی نمایند که بدنبال وسیله و واسطه می گردند؟

داعی: توجّه استقلالی ما در طلب حوائج و دفع هموم و غموم نسبت بذات یگانه پروردگار محفوظ است. ولی قرآن مجید که سند محکم آسمانی است ما را هدایت می نماید که با وسیله باید بدرگاه با عظمت او رفت چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۵۵ (مائده) می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^(۲).

آل محمد وسایط فیض حق اند

ما شیعیان، آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را مستقل در حلّ و عقد امور نمی دانیم، بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می دانیم و توسّل ما بآن خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم ﷺ می باشد. حافظ: در کجا نبی مکرم ﷺ دستور توسّل بآنها را داده و از کجا معلوم شده که مراد از وسیله، در آیه آل محمدند؟

داعی: در بسیاری از اخبار امر فرموده که برای نجات از مهالک، متوسّل بعترت و اهل بیت من شوید.

حافظ: ممکن است از آن اخبار اگر در نظر دارید برای ما بیان فرمایید!

داعی: اما اینکه فرمودید از کجا معلومست که مراد از وسیله، عترت و اهل بیت پیغمبرند، اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی^(۳) و حافظ أبو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی علیّ و امام احمد ثعلبی در تفسیر^(۴) خود نقل می نمایند که مراد از وسیله در آیه شریفه، عترت و اهل بیت

۱- خداوند واقع شدن امور را نمیپذیرد مگر اینکه اسباب آن امور واقع شود.

۲- ای اهل ایمان از خدا بترسید (و بوسیله اولیاء حق) توسّل جوئید به خدای متعال. یعنی با وسیله بدرگاه با عظمت او بروید تا ب نتیجه کامل برسید.

۳- نزول القرآن فی علی علیّه السلام، ص ۲۲۸.

۴- تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۵۹.

پیغمبرند؛ چنانچه اخبار بسیاری از رسول خدا ﷺ در این باب رسیده.

و ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما می باشد در شرح نهج البلاغه^(۱) خطبه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا ؑ سلام الله علیها را در قضیه غصب فدک در حضور مهاجر و انصار، نقل نموده که در اول خطبه بی بی مظلومه اشاره به معنای این آیه می فرماید به این عبارت:

واحمد الله الذي لعظمته و نوره يبتغي من في السماوات و الارض اليه الوسيله و نحن وسيلته في خلقه^(۲)

حدیث ثقلین

از جمله دلایل متقنه بر جواز تمسک و توسل و پیروی آل محمد و عترت طاهره از اهل بیت رسالت، حدیث شریف ثقلین است که با اسناد صحیح عند الفریقین (شیعه و سنی) به حد تواتر رسیده که رسول اکرم ﷺ فرمود:

ان تمسکتم به لن تضلّوا بعدی^(۳)

حافظ: گمان می کنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید، برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر این معنی آنکه شیخ بزرگوار ما قبله و کعبه سنت و جماعت محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح معتبر خود که بعد از قرآن کریم، اصح کتب می باشد، ذکر ننموده!

داعی: اوّلاً آنکه داعی اشتباه ننمودم بلکه صحت اعتبار این حدیث شریف در نزد علمای خودتان مسلم است حتی ابن حجر مکی با کمال تعصّبی که دارد، اعتراف به صحت این حدیث نموده. مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمائید به آخر فصل دوم صواعق محرقه^(۴) ذیل آیه چهارم از باب ۱۱ پس از اینکه نقل اخبار از ترمذی^(۵)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۵.

۲- حمد می کنم خدای را که از پرتو نور عظمتش بندگی می کنند اهل آسمانها و زمینها و هدف تمام وسائل ذات اقدس او است و مائیم وسیله در میان خلق.

۳- اگر تمسک بآن جوئید هرگز گمراه نشوید بعد از من.

۴- صواعق محرقه، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۵- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹.

و امام أحمد بن حنبل^(۱) و طبرانی^(۲) و مسلم^(۳) نموده گوید: اعلم انّ لحديث التمسک بالثقلین طرقاً کثیره وردت عن نیف و عشرين صحابیا^(۴)

آنگاه گوید اختلافی در طرق حدیث است؛ در بعض طرق گویند: در حجّه الوداع در عرفات. و در بعض طرق گویند: در مدینه در مرض موت در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعض آنها است در غدیر خم و در بعض آنها بعد از برگشتن از طائف بوده. پس از آن خود اظهار نظر نموده، گوید: “منافاتی در این اختلافات نمی باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم ﷺ این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره.”

دقت نظر خالی از تعصب موجب سعادت است

و اما اینکه فرمودید: “چون بخاری در صحیح خود نقل ننموده دلیل بر عدم صحّت این حدیث شریف می باشد!” از جهات بسیاری این بیان مردود و عند العلماء منفور است؛ چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل ننموده، ولی عموم اکابر علمای شما نقل نموده اند حتّی عدل بخاری، مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح سته مبسوطاً در کتب معتبره خود ذکر نموده اند. یا باید آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبره علماء خود را شسته و بدور اندازید و مشخص نمایید عقاید خودتان را به صحیح بخاری و اگر معترفید به عدالت و علم و دانش سایر علماء خود که هر یک در زمان خود میان اهل سنت نابغه علم و دانش و تقوی بوده اند، مخصوصاً ارباب صحاح سته، مقتضی است که اگر خبری را به جهاتی بخاری نقل ننموده و دیگران نقل نموده اند، قبول نمائید.

حافظ: جهاتی نداشته فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار دقت بسیار می نموده هر خبری که سنداً یا متناً مخدوش، و قابل قبول عقل نبوده، نقل ننموده.

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹.

۲- المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۵، ح ۲۶۷۸.

۳- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳.

۴- بدانید برای حدیث تمسک بثلثین (عترت طاهره و قرآن مجید) طرق بسیاری می باشد که نقل گردید از زیاده از بیست نفر از اصحاب.

داعی: اشتباه آقایان اهل سنت روی قاعده حب الشیء یعمی و یصم^(۱).

همین جا است؛ چون درباره او غلو دارید، گمان می کنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده، بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست. در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود منفور کذاب جعّال موجود است.

حافظ: این بیان شما مردود و منفور است برای اینکه اهانت بمقام علم و دانش بخاری نموده اید (یعنی اهانت بتمام اهل سنت و جماعت نموده اید).

داعی: اگر انتقاد علمی اهانت است، پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقاً به اخبار رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره شما مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود کذاب جعّال در سلسله اسناد آنها رد نموده اند همگی اهانت کننده به مقام علم و دانش و مردود بوده اند.

خوب است آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه، به حالت غلو ننگرید که چون بخاری یا مسلم است، پس آنچه نقل نموده بتمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است.

لازم است جناب عالی و سایر علماء اعلام که به صحاح سته مخصوصاً به صحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید، قبلاً به کتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته اند، مراجعه نمایید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امعان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید.

اگر شما اللآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه سیوطی و میزان الاعتدال و تلخیص المستدرک ذهبی و تذکره الموضوعات ابن جوزی و تاریخ بغداد تألیف أبو بکر أحمد ابن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه علمای بزرگ خود را بخوانید، بداعی ایراد نمی گیرید و نمی فرمائید که آقای بخاری اهانت نموده ایم.

۱- دوستی هر چیزی آدمی را کور و کر می نماید (مسند گاحمد، ج ۳، ص ۵۹).

بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند

مگر داعی، چه عرض کردم که جنابعالی عصبانی شدید؟ عرض داعی جز این بود که گفتم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذابین در صحاح شما حتی در صحیحین بخاری و مسلم موجود است؟

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه به کتب رجال، دقیقانه اگر مطالعه نمایید، می بینید از بسیاری از رجال جعل و ضاع مردود نقل خبر نموده؛ از قبیل ابو هریره کذاب و عکرمه خارجی محمد بن عبد سمرقندی و محمد بن بیان و ابراهیم بن مهدی ابلی و بنوس بن احمد واسطی و محمد بن خالد حبلی و احمد بن محمد یمانی و عبد الله بن واقد حرانی و ابو داود سلیمان بن عمرو کذاب و عمران بن حطان و دیگران از روات مردوده نقل خبر نموده اند که وقت مجلس و حافظه داعی اقتضای نقل تمام آنها را ندارد، چنانچه به کتب رجالیه مراجعه نمایید، حقیقت امر بر شما آشکار گردد که آقای بخاری، آن قسمی که در نظر شما جلوه گر است، نمی باشد؛ یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار به ظواهر اشخاص توجه داشته و باصطلاح خودمانی خیلی خوش بین بوده و خوش باور؛ هر خبری از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده، ضبط نموده.

دلیل بر این معنی، کتب رجالیه علمای خودتان است که ببعض از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روات بخاری و مسلم امعان نظر دقیقانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه به آن کتب، امشب نفرمایید حدیث ثقلین و تمسک به عترت طاهره را که بخاری نقل نموده، از جهت احتیاطکاری او بوده! آیا عقل باور می کند که عالم دقیق محتاط، اخبار موضوعه از روات غیر موثق کذاب و ضاع را نقل نماید تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد؟ آیا حدیث سیلی زدن کلیم الله بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلاً عرض نمودم، از خرافات و موهومات نمی باشد؟^(۱)

آیا احادیث رؤیت پروردگار در روز قیامت با پای مجروح و ظاهر ساختن ساق

۱- در (جلسه سوم) همین کتاب ذکر گردیده است.

پای خود که در صحیح نقل نموده و ببعضی از آنها اشاره نمودیم، از کفریات نمی باشد^(۱).

خبر مضحک و اهانت برسول الله در صحیحین بخاری و مسلم

آیا از شدت احتیاط علم و عمل بخاری است که در صحیح^(۲) خود باب (اللهو بالحراب) و همچنین مسلم در صحیح^(۳) در باب الرخصه فی اللعب الذی لا معصیه فیه فی ایام العید از ابو هریره نقل می نمایند که روز عیدی جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می نمودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه فرمود: “میل داری تماشا کنی؟” عرض کرد: “بلی یا رسول الله”. حضرت او را پشت خود سوار نمود به قسمی که سرش را از روی کتف آن حضرت کشیده و صورت بصورت مبارکش گذارد. حضرت برای لذت بردن عایشه، آنها را ترغیب می نمود که خوب تر بازی کنند تا زمانی که عایشه خسته شد آنگاه او را بر زمین گذارد! شما را به خدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی بیک نفر از شماها بدهند عصبانی نمی شوید و آن را اهانت بخود نمی دانید؟

اگر جناب حافظ بگوید که گوینده گفته است دیشب پشت منزل آقای حافظ دسته ای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند؛ دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا می کند؛ حتی به بازیگرها می گوید: خوب بازی کنید تا عیال من لذت ببرد. شما را به خدا آقای حافظ از شنیدن این حرف خجالت نمی کشد و متأثر نمی گردد؟ و اگر بنده مخلص شما چنین حرفی را از گوینده ای و لو ظاهر الصلاح باشد شنیدم، آیا سزاوار است نقل کنم؟ و اگر نقل کردم عقلا نمی گویند، فلانی جاهلی، حرفی را زد شما که عاقل هستید چرا نقل نمودید؟

۱- در (جلسه سوم) همین کتاب ذکر گردیده است.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۰، باب فی العیدین و التجمل فیه.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۲۲.

آنگاه قضاوت کنید به منقولات بخاری که اگر واقعاً دقیق و حلاج اخبار بود، بر فرض چنین خبری شنید، سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصحّ الکتب بعد القرآن بخوانید. ولی حدیث ثقلین را که رسول الله ﷺ امر می فرماید امت خود را که بعد از من تمسک به قرآن مجید و عترت معصومین از اهل بیت من بجویید (چون نام عترت در میان است) نقل ننماید! و لکن اخبار مجعوله موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمی دهد، در ابواب کتب خود نقل ننماید!

ولی از یک جهت داعی تصدیق می نمایم شما را که آقای بخاری در میان علماء سنت و جماعت بسیار محتاط بوده؛ به این معنی که بهر خبری برخوردی که راهی به اثبات ولایت علی علیه السلام و حرمت اهل بیت طهارت به عنوان مقام ولایت داشته احتیاطاً نقل ننموده که مبدا روزی حربه دست دانشمندان گردد و حق و حقیقت را ظاهر نمایند.

چنانچه مجلدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله می نمایم، باین موضوع روشن برمیخوریم که هر خبری و لو متواتر و ضروری و مؤید به قرآن و آیات الهیه بوده ایشان نقل ننمودند؛ مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْخ﴾^(۱) ﴿وَإِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^(۲) ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^(۳) -الـخ

و حدیث الولایه، یوم الغدیر و حدیث الانذار، یوم الدار، و حدیث المواخات و حدیث السفینه و حدیث باب الحطّه و غیر اینها؛ آنچه نسبتی به اثبات مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته ایشان احتیاطاً نقل ننمودند. ولی هر حدیثی (و لو از هر جعّال کذاب وضاع بوده) که در اهانت به مقامات مقدسه انبیای

۱- ای پیامبر! آن چه از پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام ندادی؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند. (سوره مائده، آیه ۶۷).

۲- سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (سوره مائده، آیه ۵۵).

۳- و خویشاوندان نزدیک را انداز کن. (سوره شعراء، آیه ۲۱۴).

عظام و بالاخص وجود مقدس خاتم الانبياء ﷺ و عترت طاهرة آن حضرت راهی داشته، بدون احتیاطاً نقل ننموده. که بعض از آنها اشاره نمودیم.

در اسناد حدیث ثقلین

اینک ناچارم بعض از کتب معتبره شما اشاره نمایم تا بدانید که اگر حدیث شریف ثقلین را آقای بخاری نقل ننموده، دیگران از اکابر و موثقین علمای شما حتی عدل بخاری (در صحت بیان نزد شما) مسلم بن حجاج نقل نموده اند.

مسلم بن حجاج در صحیح^(۱) و ابی داود در صحیح^(۲) و ترمذی در سنن^(۳) و نسائی در خصائص^(۴) و امام احمد بن حنبل^(۵) و حاکم در مستدرک^(۶) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۷) و سبط ابن جوزی در تذکرة^(۸) و ابن اثیر جزری در اسد الغابه^(۹) و حمیدی در جمع بین الصحیحین^(۱۰) و رزین در جمع بین الصحاح الستة و طبرانی در کبیر^(۱۱) و ذهبی در تلخیص مستدرک^(۱۲) و ابن عبد ربّه در عقد الفرید^(۱۳) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱۴) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۱۵) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳.

۲- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶.

۴- خزائن امیر المؤمنین، ص ۱۱۲، ح ۷۸.

۵- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱، ۱۷، ج ۴، ص ۳۱۷.

۶- مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۰.

۷- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۵ و ج ۹۹، ص ۶۴.

۸- تذکرة الخواص، ص ۳۸.

۹- اسد الغابه؛ ج ۶، ص ۲۲۵، ج ۹۹، ص ۶۴.

۱۰- جمع بین الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۱۱- المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۵۴.

۱۲- تلخیص مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۰.

۱۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۲۶.

۱۴- مطالب السؤل، ص ۲۳؛ مقدمة المؤلف.

۱۵- مناقب خوارزمی، ص ۱۷۷، ح ۲۱۴.

ینابیع المودة^(۱) و میر سید علی همدانی در موده دوم از مودة القربی^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) و شبلنجی در نور الابصار^(۴) و نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۵) و حموینی در فرائد السمطین^(۶) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۷) و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در مناقب^(۸) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبه غدیر خم و در کفایت الطالب^(۹) ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در طبقات^(۱۰) و فخر رازی در تفسیر^(۱۱)، ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در تفسیر^(۱۲) ضمن آیه مودت و ابن عبد ربّه در عقد الفرید^(۱۳) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱۴) و سلیمان حنفی در ینابیع المودة^(۱۵) به عبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صواعق^(۱۶) عبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختصر مجلس ما نیست، به مختصر اختلافی در الفاظ و عبارات این حدیث شریف را که بنقل اقوال خاصه و عامه بحدّ تواتر رسیده از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن

- ۱- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۲۲.
- ۲- مودة القربی، ص ۱۳.
- ۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۷۵.
- ۴- نور الابصار، ص ۹۶.
- ۵- فصول المهمه، ج ۲، ص ۷۱۷.
- ۶- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۲۳.
- ۷- کشف البیان، ج ۹، ص ۱۸۶.
- ۸- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۳۴، ح ۲۸۱.
- ۹- کفایة الطالب، ص ۲۶۰-۲۵۹، باب ۶۲.
- ۱۰- طبقات ابن سعد، ص ۱۹۴.
- ۱۱- تفسیر رازی، ج ۸، ص ۱۷۳.
- ۱۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۴.
- ۱۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۲۶.
- ۱۴- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۷۵.
- ۱۵- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۷۶۶.
- ۱۶- صواعق المحرقه، ص ۱۴۹.

يفترقا حتى يردا على الحوض من توسّل (تمسک) بهما فقد نجى و من تخلف عنهما فقد هلك - ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا ابدا^(۱)

این دلیل محکم ماست که ناچار بامر رسول الله ﷺ، بایستی تمسک و توسّل بجوئیم بقرآن کریم و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین.

شیخ: این حدیث را صالح بن موسی بن عبد الله بن اسحاق بن طلحه بن عبد الله القرشی التیمی الطلحی بسند خود از ابو هریره باین طریق نقل نموده که انی قد خلفت فیکم ثنتین کتاب الله و سنتی^(۲) الخ -

داعی: باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح، متروک، ضعیف، و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهبی و یحیی و امام نسائی و بخاری و ابن عدی و غیرهم) وقت مجلس را گرفتید. آقای من، نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علماء خودتان شما را قانع نموده که بچنین حدیث غیر قابل قبول نزد جهابذة علماء خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) است که رسول اکرم ﷺ فرمود: **کتاب الله و عترتی** نه سنتی؛ چه آنکه کتاب و سنت هر دو مبین می خواهند؛ سنتی که خود محتاج به مبین است نمی تواند مبین قرآن باشد. پس عترت، عدیل القرآن است که هم مبین قرآن و هم ظاهرکننده سنت رسول الله ﷺ می باشد.

حدیث سفینه

و دیگر از دلائل ما در توسّل باهلبیت رسالت حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علماء بزرگ شما تقریباً بحدّ تواتر نقل نموده اند.

و آنچه در نظر دارم زیاده از صد نفر از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره

۱- به درستی که می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که کتاب خدا (قرآن مجید) و عترت و اهل بیت من اند و این هر دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند هر کس توسّل و تمسک بآن دو بنماید، پس بتحقیق نجات یافته است و هر کس از آن دو دوری نماید، پس به تحقیق هلاک شده است؛ کسی که تمسک بآن دو نماید هرگز گمراه نخواهد شد.

۲- سنن کبری، ج ۱، ۱۱۴.

خود ثبت نموده اند از قبیل مسلم بن حجاج در صحیح^(۱) خود و امام احمد بن حنبل در مسند^(۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة^(۳) و ابن عبد البر در استیعاب و ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد^(۴) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۵) و ابن اثیر در نهایه^(۶) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۷) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۸) و علامه نور الدین سمهودی در تاریخ المدینه^(۹) و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۱۰) و امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب^(۱۱) و جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۱۲) و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و طبرانی در اوسط^(۱۳) و حاکم مستدرک^(۱۴) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایع الموده و میر سید علی همدانی در مودت دوم از موده القربی^(۱۵) و ابن حجر مکی در ذیل آیه هشتم از صواعق^(۱۶) و طبری در تفسیر^(۱۷) و تاریخ^(۱۸) خود و محمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب^(۱۹) و دیگران از اعظم علماء شما نقل

-
- ۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۵۰.
 - ۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲.
 - ۳- حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶.
 - ۴- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱.
 - ۵- مطالب السؤل، ص ۲۰.
 - ۶- نهایه، ج ۲، ص ۲۹۸.
 - ۷- تذکرة الخواص، ص ۱۲۲-۳۲۳.
 - ۸- فصول المهمه، ص ۲۶.
 - ۹- تاریخ المدینه، ج ۱۴، ص ۹.
 - ۱۰- نور الابصار، ص ۱۰۵.
 - ۱۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۱۶۷.
 - ۱۲- در المنثور، ج ۳، ص ۳۳۴.
 - ۱۳- اوسط، ج ۴، ص ۱۰.
 - ۱۴- مستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳.
 - ۱۵- موده القربی، موده ۲.
 - ۱۶- صواعق، ص ۱۸۶.
 - ۱۷- تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۱۲۶.
 - ۱۸- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۴.
 - ۱۹- کفایة الطالب، ص ۳۷۹، باب ۱۰۰، ح ۱۰۵۱.

نموده اند که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرمود: **انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك** ^(۱).

و نیز امام محمد بن ادریس شافعی ^(۲) در ابیات خود بصحت این حدیث اشاره نموده؛ چنانچه علامه فاضل عجیلی در ذخیره المآل آن ابیات را باین طریق نقل نموده:

و لما رایت الناس قد ذهبـت بهمـ	مـذاهبهم فی ابـحر الغی و الجهـل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجا	و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
و امسکت حبل الله و هو ولاؤهم	کما قد امرنا بالتمسک بالحبل
اذا افتـرقت فی الدین سبعون فرقه	و نیفا علی ما جاء فی واضـح النـقل
و لم یـک نـاج مـنهم غیر فرقه	فقل لی بها یا ذا الرجـاحه و العـقل
أ فی الفرقه الهـلاک آل محمد	ام الفرقه اللاتـی نجت مـنهم قل لی
فان قلت فی الناجین فالقول واحد	و ان قلت فی الهلاک حفت عن العدل
اذا کان مـولی القوم مـنهم فاننی	رضیت بهم لا زال فی ظلّهم ظلّ
رضیت علیا لی اماما و نسله	و انت من الباقین فی اوسع الحل ^(۳)

اگر خوب توجه بنمائید باین اشعار واضح و آن هم از امام شافعی پیشوای

۱- جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما، مثل کشتی نوح است؛ کسی که سوار بر او شد، نجات یافت و کسی که دوری از او نمود، هلاک گردید. (رشفة الصادی، ص ۲۵).

۲- چون مردم را غرق دریای جهل و گمراهی دیدم، به نام خداوند متعال در کشتیهای نجات که آنها خاندان رسالت و اهل بیت خاتم الانبیاء ﷺ بودند، تمسک جستیم و بحبل الله که دوستی آن خاندان جلیل است، چسبیدم؛ همچنان که به ما امر شده که به آن حبل الله تمسک جوئیم. زمانی که دین را به هفتاد و سه فرقه متلاشی نمودند، چنانکه در اخبار واضحاً نقل گردیده؛ فقط یکی از آنها حق و باقی بر باطل اند بگو: به من ای کسی که اهل خرد و دانشی، آیا خاندان رسالت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در فرقه های باطل می باشند یا با فرقه حق اند؟ اگر بگویی با فرقه حق هستند، پس کلام ما و شما یکی است و اگر بگویی با فرق باطله و هلاک شده اند، قطعاً از راه مستقیم منحرف شده ای و در نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً برحق و با حق و در طریق مستقیم اند، منهم راضی شدم به آنها و اختیاراً طریقه ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من پائنده و جاوید بدارد. من راضی شدم بامامت علی و اولادهای او (علیه السلام) که برحق اند و تو باش در آن فرق باطله تا روزی که کشف حقیقت شود.

بزرگ سنت و جماعت، می بینید چگونه اقرار می نماید که رکوب باین سفینه و تمسک و توسل باین خانواده طاهره، اسباب نجات است؛ زیرا فرقه ناجیه از هفتاد فرقه امت مرحومه، فقط متمسکین و متوسلین بذیل عنای آل محمدند و بس.

پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم ﷺ، توسل می جویند باین خاندان جلیل بسوی خدای متعال. مطلب دیگر یادم آمد که اگر بنا به فرموده شما، بشر احتیاج بواسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله بسوی خدا بنالد و استغاثه کند، کار غلطی نموده و مشرک می باشد، پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه بسوی خدا می رفت و استغاثه می کرد تا نتیجه می گرفت؟

حافظ: هرگز خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اول مرتبه ایست که چنین حرفی را می شنوم. متمنی است موردش را بیان فرمایید؟

داعی: خلیفه مکرر در مواقع احتیاج، توسل باهلبیت رسالت و عترت طاهره آن حضرت می جست و به وسیله آنها بسوی خدا می رفت تا نتیجه می گرفت. باقتضای مجلس بدو مورد از آن موارد برای نمونه اشاره می نمایم.

۱- ابن حجر مکی بعد از آیه ۱۴ در صواعق محرقه^(۱) از تاریخ دمشق نقل می نماید که در سال ۱۷ هجری، مکرر مردم برای استسقا رفتند و نتیجه نگرفتند؛ همگی متأثر و پریشان شدند؛ عمر بن الخطاب گفت: “هرآینه فردا طلب آب می کنم بوسیله کسی که حتما خدا بواسطه او به ما آب خواهد داد.” صبح فردا که شد، خلیفه عمر نزد عباس عم اکرم رسول الله ﷺ رفت و گفت: اخرج بنا حتی نستسقی الله بک؛ بیرون بیا با ما تا به وسیله تو طلب آب نمایم از خداوند متعال. جناب عباس فرمود: “عمر قدری بنشین تا وسیله فراهم نمایم.” آن گاه فرستاد بنی هاشم را خبر کردند؛ لباس پاک پوشیده، بوی خوش استعمال نموده، در آن حال جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی عیسی در جلو او و امام حسن عیسی طرف راست و امام حسین عیسی طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش؛ آنگاه فرمود: “یا عمر احدی را با ما مخلوط منما!” پس به همین حال رفتند تا به مصلی. جناب عباس دست به مناجات برداشت،

۱- صواعق محرقه، ص ۱۷۸- تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۳۶۲.

عرض کرد: “پروردگارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی به آنچه ما عمل به آن می نماییم آنگاه عرض کرد: اللهم كما تفضلت علينا في اوله فتفضل علينا في آخره.”^(۱)

جابر می گوید: “هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت و باران بنای باریدن را گذارد؛ هنوز ما به منزلهامان نرسیده بودیم، مگر از باران تر شدیم.”

و نیز از بخاری نقل می نماید که در زمان قحطی، عمر بن الخطاب به وسیله عباس بن عبد المطلب طلب آب از درگاه حق تعالی می نمود و عرض می کرد اللهم انا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون.^(۲)

۲- ابن ابی الحدید معتزلی شرح نهج البلاغه نقل می نماید، خلیفه عمر با جناب عباس عم اکرم رسول الله ﷺ به استسقاء رفتند؛ خلیفه عمر در محل استسقا عرض کرد:

اللهم انا نتقرب اليك بعم نبيك و بقيه آبائه و كبر رجاله فاحفظ اللهم نبيك في عمه فقد دلونا به اليك مستشفعين و مستغفرين.^(۳)

حکایات آقایان سنی ها و اتباع خلیفه عمر، همان مثل معروف کاسه گرم تر از آتش است، زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار، عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع قرار می داد بوسیله آنها از خداوند طلب حاجت می نمود، مورد اعتراض هم قرار نمی گرفت؛ ولی وقتی ما شیعیان، آن خاندان طهارت را شفیع قرار می دهیم و به آنها توسل می جوییم، بما اعتراض نموده، کافر و مشرک می خوانند!

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره به سوی خدای متعال شرک است، پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده و

۱- “پروردگارا هم چنانکه تفضل فرمودی بر ما در اول امر، پس تفضل نما بر ما در آخر آن.” (صواعق المحرقة، ص ۱۷۸).

۲- “پروردگارا ما توسل می جوییم به تو به عموی پیغمبرت که به ما باران دهی.” پس باران بآن ها عطا شد. (صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶- تاریخ مدینه، ج ۲۶، ص ۳۵۵).

۳- “پروردگارا! ما توسل می جوییم بسوی تو بعم پیغمبرت و باقیمانده از پدران و بزرگان از رجال بنی هاشم. پس حفظ فرما مقام پیغمبرت را در عموی او، زیرا که او ما را دلالت نموده بسوی تو که طلب شفاعت و استغفار نمائیم از درگاه با عظمت تو.” (شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۸۷ و ج ۱۴، ص ۲۵۲).

اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده، بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده) پس حتماً اعمال شیعیان و توسل آنها به آل محمد سلام الله عليهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود.

پس حتماً باید آقایان از این گفتار خودتان بر گردید، بلکه استغفار نمایید (که چنین نسبتی را به شیعیان پاک موحد دادید) تا مغضوب غضب حق واقع نشوید؛ زیرا جایی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هرچه دعا کنند، نتیجه نگیرند، مگر به وسیله اهل بیت پیغمبر ﷺ، شما چگونه انتظار دارید که ما بی واسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم؟ پس آل محمد سلام الله عليهم اجمعین در تمام ادوار، از زمان پیغمبر الی زماننا هذا، وسایل عباد بسوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلالی در قضاء حوائج قائل نیستیم، مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان بر حق و مقربین درگاه حق تعالی دانسته، لذا واسطه بین خود و خدا قرار می دهیم.

و بزرگترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما می باشد که در تمام ادعیه مأثوره از ائمه معصومین غیر از آن چه عرض کردم، به ما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی ننموده و نخواهیم نمود.

حافظ: این بیانات شما بر خلاف مسموعات ما است.

داعی: مسموعاتتان را بگذارید، از مشهودات صحبت بفرمایید، آیا هیچ کتب معتبره ادعیه علماء بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده اید.

حافظ: دست رسی نداشته ام.

داعی: مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده، آن گاه ایراد می فرمودید؛ اینک دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم؛ یکی زاد المعاد تألیف علامه مجلسی قدس سره القدوسی و دیگر هدیه الزائرین تألیف فاضل محدث متبحر معاصر آقای حاج شیخ عباس قمی دامت برکاته^(۱) برای مطالعه حاضر است (هر دو را خدمت) آقایان گذاردم، مورد مطالعه قرار دادند؛ ادعیه توسل را خواندند و دیدند

۱- در ۲۳ ذی حجه ۱۳۵۹ قمری برحمت ایزدی پیوست و در طرف راست درب قبله نجف اشرف مدفون گردید رحمه الله علیه.

در هیچ کجا استقلالی برای خاندان رسالت ذکر نشده، بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده اند، آنگاه آقا سید عبد الحی دعای توسّل را که علامه مجلسی نقلاً از محمد بن بابویه قمی اعلی الله مقامهم از ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين ذکر نموده، برای نمونه تا به آخر قرائت نمودند که مطلعش این است:

دعای توسل

اللهم انی أسألك و اتوجه اليک بنبيک نبی الرحمة محمد ﷺ یا ابا القاسم یا رسول الله، یا امام الرحمة، یا سیدنا و مولانا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجتنا، یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله. یا ابا الحسن، یا امیر المؤمنین یا علی بن أبی طالب، یا حجه الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجتنا، یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله.^(۱)

به همین معانی که خطاب بامیر المؤمنین نموده و بعد از آن به تمام ائمه معصومین وارد است. منتها در خطاب بآنها یا حجه الله علی خلقه گفته می شود؛ یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا، یکایک ائمه طاهرين را اسم می برند و توسّل می جویند تا آخر دعا؛ این قسم عموم ائمه را مخاطب قرار می دهند که ای سید و مولای ما توجه و توسل و طلب شفاعت می نمائیم به وسیله شما به سوی خدای تعالی؛ ای آبرومند در نزد خدای متعال، شفاعت بنما من (بی آبرو را) نزد خداوند متعال، تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و گویند:

یا ساداتی و موالیّانی توجهت بکم ائمتی و عدتی لیوم فقری و حاجتی الی الله و توسلت بکم

۱- خدایا از تو درخواست دارم و به سویت روی آوردم به وسیله پیامبرت، پیامبر رحمت محمد (درود خدا بر او و خاندانش) ای ابا القاسم، ای فرستاده خدا، ای پیشوای رحمت، ای آقا و مولای ما، به تو رو آوردیم و تو را واسطه قرار قرار دادیم، و به سوی خدا تو را وسیله ساختیم، و تو را پیش روی حاجاتمان نهادیم، ای آبرومند نزد خدا، برای ما نزد خدا شفاعت کن.
ای ابا الحسن ای امیر المؤمنین ای علی بن ابیطالب، ای حُجَّتْ خُدا بر بندگان، ای آقا و مولای ما، به تو روی آوردیم و تو را واسطه قرار دادیم و به سوی خدا به تو توسّل جُستیم و تو را پیش روی حاجاتمان نهادیم، ای آبرومند نزد خدا، برای ما نزد خدا شفاعت کن.

الی الله و استشفعت بکم الی الله، فاشفعوا لی عند الله و استنقذونی من ذنوبی عند الله، فانکم وسیلتی الی الله و بحبکم و بقربکم ارجو نجاته من الله، فکونوا عند الله رجائی یا سادتی یا اولیاء الله.^(۱)

(ایشان که دعاها را می خواندند، پیوسته بعضی از رجال محترم و اهل ادب سنی دست بر دست می زدند و مکرر می گفتند: “لا اله الا الله سبحان الله” چگونه امر را مشتبه می کنند)

(گفتم) از خود آقایان انصاف می خواهم، در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک می باشد؟ مگر در همه جا نام مبارک خدای متعال نیست؟ در کدام عبارت از دعا ما آنها را شریک باری تعالی خوانده ایم؛ چرا تهمت به ما می زنید؟ چرا مسلمانان موحد را غالی و مشرک می خوانید؟ چرا تخم عداوت و دشمنی در دل مسلمانان پخش می کنید؟ چرا امر را بر مردمان بی خبر مشتبه می نمائید تا برادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگرند؟

چه بسیار مردمان عوام بی خبر متعصب از شماها بیچاره شیعیان را می کشند به خیال آنکه کافری را کشته و اهل بهشتند! مظلومه این قبیل امور در گردن شما علماء می باشد.

چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه، و لو در بیابان تنها باشد و عامی صرف و بیابانی، در قتل یک سنی اقدام نموده باشد.

چون علماء و مبلغین شیعه سم پاشی نمی کنند تخم عداوت بین شیعه و سنی نمی پاشند قتل نفس را گناهی بزرگ می دانند.

هرگاه ما به الاختلاف شیعه و سنی را علماً و منطقاً بیان نموده و آنها را به حقیقت مذهب آشنا نمودیم، ولی در ضمن گفتار بآنها فهمانیدیم که سنی ها برادران مسلمان ما هستند، شما جامعه شیعه نباید به آنها با نظر کینه و عداوت

۱- ای آقایان و سرورانم، من به شما پیشوایان و توشه هایم برای روز تنگدستی روی آوردم، و نیازم به سوی خداست، و توسل جستم به سوی خدا، پس در نزد خدا واسطه من شوید، و مرا پیش خدا از گناهانم رهایی بخشید، که تنها شما وسیله من به جانب خدا هستید، من با دوستی با شما و نزدیک شدن به شما امیدوار نجات از جانب خدا هستم، پس نزد خدا امید من باشید، ای آقایان من و دوستان خدا، خدا بر همه آنان درود فرست و لعنت خدا بر دشمنان خدا، آن ستمگران به محمد و خاندان محمد، از پیشینیان و پسینیان، دعایم را اجابت کن ای پروردگار جهانیان.

بنگرید، بلکه باید برادرانه با هم متحد باشید تا پرچم لا اله الا الله را بلند کنیم.

ولی بر عکس، عملیات علمای متعصب سنی ما را متأثر می نماید که پیروان ابو حنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل را با اختلافات بسیاری که اصولاً و فروعاً با هم دارند، در همه جا آزاد و برادران مسلمان می خوانند، اما پیروان علی بن ابی طالب و جعفر بن محمد را که عترت و اهل بیت رسالتند، غالی و مشرک و کافر معرفی نمایند و سلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در ممالک سنت و جماعت در امان نباشند.

چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که بفتوای علمای سنی شهید گردیدند، ولی بر عکس چنین عملی از طرف علماء شیعه، بلکه عوام آنها نسبت به علمای که سهل است، بلکه بیک عامی سنی صادر نگردیده! علمای شما غالباً عموم شیعیان را لعن می نمایند، ولی در هیچ کتابی از علماء شیعه دیده نشده است که بنویسند، اهل تسنن لعنهم الله.

حافظ: بی لطفی می فرمایید؛ کدامیک از اهل علم و تقوای شیعه بفتوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات می فرمائید و کدام یک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند؟

داعی: اگر بخواهم شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم، نه یک مجلس بلکه ماه ها وقت لازم است؛ ولی برای نمونه و اثبات مرام بیعوض اعمال و رفتار آنها که ثبت در تاریخ است، اشاره می نمایم تا بدانید تحریک احساسات نمی نمایم، بلکه عین حقیقت را می گویم.

اگر شما کتب اکابر علماء متعصب خودتان را دقیقانه مطالعه نمایید، مراکز لعن را می بینید. برای نمونه مطالعه نمایید؛ مجلدات تفسیر امام فخر رازی^(۱) را که هرکجا فرصت بدستش آمده مانند آنچه ذیل آیه ولایه و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر می نویسد: و اما الرفضه لعنهم الله - هؤلاء الرفضه لعنهم الله - اما قول الروافض لعنهم الله؛ ولی از قلم هیچ یک از علماء شیعه چنین عباراتی نسبت بعموم برادران اهل تسنن بلکه بخصوص آنها هم صادر نگردیده.

۱- تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۲۳.

شهادت شهید اول بفتوای ابن جماعه

از جمله فجایع اعمال علمای شما نسبت بمفاخر علم و عمل شیعیان عمل عجیب و فتوای غریبی است که از دو قاضی بزرگ شام (برهان الدین مالکی) و (عباد بن الجماعه الشافعی) نسبت بیکدیگر از فقهاء بزرگ شیعه صادر گردیده. آن فقیه بزرگ که در زهد و ورع و تقوی و علم و فقاہت، سرآمد اهل زمان بوده و در احاطه بر ابواب فقه، چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه ای از احاطه فقهی او کتاب (لمعه) می باشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب فقهی در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده، علمای چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، طوق اطاعت او را بر گردن گرفته و از محضر علمش بهره برداری می نمودند، جناب ابو عبد الله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه الله بوده.

با آن که در اثر فشار سنی ها، جناب ایشان بسیار تقیه می نموده و علنی اظهار تشیع نمی نموده، مع ذلک قاضی بزرگ شام عباد بن الجماعه، نسبت بآن عالم ربّانی حسادت ورزیده، در نزد والی شام (بیدمر) از آن جناب سعایت نموده و بتهمت رفض و تشیع، چنین عالم فقیهی را گرفتار نمود. بعد از یک سال که در زندان عذابش دادند در ۹ یا ۱۹ جمادی الاول سال ۷۸۶ هجری بفتوای آن دو قاضی بزرگ سنی (ابن الجماعه) و (برهان الدین) اول آن جناب را به شمشیر کشتند، بعد بدنش را به دار زدند، پس از آن به تحریک آنها به نام اینکه رافضی مشرکی بالای دار است، عوام مردم بدنش را در بالای دار سنگ سار نمودند. آنگاه بدنش را از دار فرود آورده، آتش زده و خاکسترش را بر باد دادند^(۱).

۱- از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی اثبات وقایع تاریخی را نموده، پیش آمدی است که ذیلاً بنحو اختصار نقل می نمایم: در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱ هجری که از زیارت مسجد اقصی (بیت المقدس) مراجعت و عازم دمشق بودم، اول شب جهت اداء فریضه بمسجد جامع عمان در شرق اردن (که بسیار مسجدی زیبا می باشد) وارد. جامعه مسلمین اهل تسنن نماز مغرب را خاتمه داده، بعضی خارج و بعضی هم باداء نوافل مشغول بودند داعی هم بگوشه مسجد رفته باداء فریضه مغرب و عشا مشغول پس از فراغت فریضه و نوافل متوجه شدم که بعضی از آنها بداعی سخت غضبناکند =

= مخصوصا عالمی در بالای سکوب مرکز قرائت قرآن با چند نفری اشتغال بقرائت داشتند و شدیداً ناظر بحال داعی بودند پس از خاتمه تعقیبات از مسجد خارج و بگاراژ رفته منتظر حرکت اتومبیل بودم. پس از صرف غذا صدای مؤذن مسجد که اعلام نماز عشاء را می داد داعی را متوجه ساخت که اگر حرکت نمودیم ممکن است در راه اتومبیل توقف ننماید و توفیقی برای اداء نوافل شب فراهم نیاید خوب است الحال که فراغت هست برویم مسجد اداء نوافل نموده با خیال آسوده حاضر حرکت باشیم پس از تجدید وضو بمسجد رفتیم از درب بزرگ عمومی وارد نشدم از درب گوشه غربی آخر شبستان بزرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده و در کنار یکی از ستونها بزرگ که جای خلوتی بود باداء نوافل مشغول شدم. دیدم آن عالمی که ساعتی قبل بقرائت مشغول و بداعی بد نظر بود جمعیت را بعد از فراغ از نماز جمع کرده و در وسط آنها ایستاده در اطراف شرک و مشرک صحبت می نماید تا بعد از مقدماتی رشته سخن را کشانید بجائی که با کمال حدت و شدت گفت شما مسلمانان مسئولید روز قیامت باید جواب دهید برای آنکه خدا فرموده مشرکین نجس هستند آنها را بمسجد راه ندهید ساعتی قبل یک مشرک بت پرست نجس بمسجد آمد و در حضور همه شما سجده به بت نموده شما او را ترد ننمودید من مشغول قرائت بودم شما مرده بودید چرا نباید ازاله نجاست شرک از مسجد بنمائید و رافضی مشرک بت پرست را دفع نموده یا بقتل برسانید چه آنکه مشرک در مسجد مسلمانان اگر بت پرستی کرد قتلش واجب است چنان با حرارت خطابه و تحریک احساسات مردم بی خبر را نمود که اگر من حاضر در آن محل بودم قطعاً کشته می شدم. بعد از اتمام خطابه نصف جمعیت آمدند که از درب آخر شبستان بیرون بروند داعی در نماز وتر بودم نشستم که جلب نظر آنها نشود ولی دفعتاً چشمشان بداعی افتاد چنان در حال حمله اطرافم را گرفتند و با مشت و تک پا آزارم می دادند که حساب نداشت پیوسته خطاب می نمودند قم یا مشرک اخرج یا مشرک از حیات بکلی مأیوس بودم تا موقع تشهد که گفتم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اختلاف میان آنها افتاد بهم می گفتند چگونه مشرکی است که شهادت بوحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء می دهد دسته ای می گفتند ما نمی دانیم قاضی می گفت رافضی و مشرک است و البته قاضی غلط نمی گفت آنها در اختلاف و گفتگو بودند که داعی سلام نماز داده جانی گرفته با قوت قلبی جهت دفاع آماده و با نطق و خطابه مفصلی که اینک مجال بیانش نیست (بلسان عربی) آنها را مجاب و مغلوب و دوست خود نموده و آن قاضی بدجنس از خدا بی خبر را مرد مرموز معرفی نموده که می خواهد از جهه تفرقه و جدائی مسلمانان وسیله قهر و غلبه بیگانگان ستمکار را بر مسلمین آماده و مهیا نماید خلاصه از داعی عذر خواهی نموده حتی تقاضای پذیرائی از داعی را جدا نمودند که بعد از آنکه عازم حرکت هستم تودیع و حرکت نمودم. این یک نمونه ای بود از صدها عملیات علماء اهل تسنن که در اشتباه کاری امر را بر عوام بیچاره وارونه نشان دادند که باعث قتل و اهانت مسلمانان مظلوم می باشد.

شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا

از جمله علماء و مفاخر فقهاء شیعه در شامات در قرن دهم هجری، شیخ اجل فقیه بی نظیر زین الدین بن نور الدین علی بن احمد عاملی قدس الله اسراره بوده است که در علم و فضل و زهد و ورع و تقوی مشار بالبنان، دوست و دشمن و در شامات شهرتی بسزا داشت، با آن که شب و روز خود را با تألیف و تصنیف می گذرانید و پیوسته از خلق کناره جوئی می نمود و زیاده از دویست کتاب بخط خود در علوم مختلفه پیادگار گذارد.

با عزلتی که از مردم داشت مع ذلک علماء آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار دیک حسدشان به جوش آمد، مخصوصاً قاضی بزرگ صیدا سعایت نامه ای جهت سلطان سلیم، پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که انه قد وجد ببلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعه^(۱).

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضر آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به استانبول ببرند، در مسجد الحرام آن جناب را گرفتند چهل روز در مکه او را زندانی نمودند؛ آنگاه از راه دریا بسمت اسلامبول مقرر سلطنت و خلافت حرکت دادند. هنوز به محاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکش را بریدند، بدنش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند.

آقایان محترم، شما را به خدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمایید آیا در هیچ تاریخی خوانده یا شنیده اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیک عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد، به جرم آن که چون از مذهب جعفری بر کنار است او را بقتل رسانیده باشند؟ شما را به خدا این هم جرم و جنایت شد که انه خارج عن المذاهب الاربعه؟!

۱- به تحقیق ثابت آمده که در بلاد شام، مرد بدعت گذاری پیدا شده که از چهار مذهب خارج و بر کنار است!!

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) سرپیچی نمود، کافر و قتلش واجب است.

آیا مذهبی را که بعد از قرن ها رسمیت پیدا نموده، اطاعتش واجب ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم ﷺ مورد توجه بوده، کفرآور و مطیعین آن مهدور الدّم باشند؟!

گفتار نیک جبهه جلب مردم منصف

شما را به خدا (ابو حنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا ﷺ بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آن حضرت بی واسطه اخذ نموده اند؟

حافظ: احدی چنین ادعائی ننموده که ائمه اربعه بشرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند.

داعی: آیا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آن حضرت بوده یا نه؟!

حافظ: بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهاتی افضل آنها بوده است.

داعی: پس روی این قاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به حکم آنکه پیغمبر فرموده: “اطاعت علی اطاعت من است” و باب علم آن حضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد، باید به در خانه علی برود، واجب است حق گفته ایم و اگر بگوئیم سرپیچی از مذهب جعفری که عین مذهب محمدی است نظر باینکه خاتم الانبیاء ﷺ پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده، به مقتضای حدیث شریف ثقلین و حدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد چنانچه قبلاً اشاراتی به آنها شد^(۱) که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است، حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سرپیچی از عترت طاهره، تمرّد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک به حبل المتین است.

۱- مراجعه شود به (جلسه سوم) هیمن کتاب.

مع ذلک چنین اعمالی از طرف علمای شیعه نسبت بجاهلی از جهّال اهل تسنّن صادر نگردیده تا چه رسد نسبت بعلماء آنها پیوسته به جامعه شیعه گفته ایم که اهل تسنّن برادران مسلمان ما هستند؛ باید با هم متحد و متفق باشیم.

ولی بر خلاف علماء شما پیوسته شیعیان مؤمن، موحد، پاک، و پیروان اهل بیت رسالت را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی، بلکه کافر و مشرک می خوانند و بجرم اینکه چرا تقلید بیکی از فقهاء اربعه (ابو حنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس، و احمد بن حنبل) نمی نمایند، مشرک و کافر و رافضی باشند؟ (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس، کسانی که پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آن حضرت می نمایند، قطعاً اهل نجات می باشند.

به همین فتاوی بی جا و گفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند، بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می نمودند: از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها.

اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افاغنه با ایرانیان

حافظ: از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب و دروغ که ابداً در عالم وقوع پیدا ننموده تحریک احساسات فرمائید.

داعی: اشتباه فرمودید! تصور نمودید که داعی بدون برهان آن هم در هم چه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی برادران مسلمانان خود بدهم گذشته از آنچه من باب نمونه عملیات قضات و علماء اهل تسنّن را با فقهاء بزرگ شیعه به عرض رسانیدم، اگر بتاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افاغنه و حملات مکرر آنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق به جانب داعی است بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی به شمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده و اطراف آن را مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفت و انسانیت و اسلامیت

خودداری ننموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها، جمعیت بسیاری را باسارت برده و مانند اسرای کفار در بازار جهان بفروش رسانیدند. چنانچه ارباب تواریخ می نویسند، در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه به فروش رفته، مانند غلامان کفار بلکه بدتر با آنها بسختی معامله و رفتار می نمودند. این نوع عملیات را فقط بحکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار می دادند.

تجاوزات خان خیوه بایران و فتاوی علمای اهل سنت بقتل و غارت شیعیان

حافظ: این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته.

داعی: نه چنین است. این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علماء و قضاوت اهل تسنن بوده، چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصر الدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائله خراسان و فتنه سالار بودند، فرصتی بدست امیر خوارزم محمد امین خان ازبک معروف بخان خیوه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمر و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را به اسارت برد.

بعد از خاتمه امر سالار، دولت بفکر خان خیوه و سرکوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیر نظام صدر اعظم مقتدر مدبر ایران اول از در استمالت درآمدند.

مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (الله باشی) متخلص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود، به رسالت نزد خان خیوه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست.

شاهد عرضم آن است که وقتی مرحوم هدایت به ملاقات خان خیوه رسید ضمن بیانات خود گفت:

عجب است که اهالی ایران به هریک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت به مانند و با عافیت باز آیند الا در حدود بلاد شما که بستگان شما به قتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار

ساعی و اقسام خواریها به آنها بنمایند و حال آنکه همگی مسلمان و اهل یک قبله و یک کتاب (قرآن مجید) و یک پیغمبر و معتقد به یک خدا هستند؛ چرا چنین رفتار می کنند؟
در جواب گفت:

از حیث سیاست، ما تقصیری نداریم، ولی از حیث مذهب، علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوی می دهند و می گویند، شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند، سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ روضه الصفای ناصری و سفارتنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلی خان هدایت ثبت است.

فتاوی علمای اهل سنت به قتل و غارت شیعیان و حملات عبد الله خان ازبک به خراسان

و نیز در زمانی که عبد الله خان ازبک شهر خراسان را محاصره نموده بود، علمای خراسان شرح مفصلی بعبد الله خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله و پیروان قرآن و عترت رسول الله ﷺ برآمده اید در حالتی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی به کفار هم وارد آورید؟

عبد الله خان نامه علماء و اهالی مشهد را داد بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در ناسخ التواریخ ثبت است، بسیار مفصل می باشد). شاهد مطلب آنست که علمای سنی ازبک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرنند، خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان

و اگر بخواهیم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه

مخصوصاً در دوره زمام داری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملک و عبد المؤمن خان و امیر عبد الرحمن خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خواص و عوام حتی اطفال بی گناه آنها نمودند، ذکر نمایم، خجالت آور و از حوصله مجلس خارج است. گمان می کنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصاً در پنجاب، نمونه بارزی از آثار ظلم افغانه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت به دست نژاد آتیه داده اند که از جمله آن وقایع دلسوز، واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال، شیعیان قندهار در امام باره ها (حسینیه ها) جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذراری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول الله ﷺ بودند دفعتهای بی خبر سنیهای متعصب، با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنها را به فجیع ترین وضعی بقتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند.

سالها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند؛ حتی روزهای عاشورا دو سه نفری در ته سردابها برای ریحانه رسول الله و مقتولین و مظلومین وقعه کربلا عزاداری می نمودند.

تقدیر از امیر امان الله خان

من می توانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و وعاظ و مبلغین، بلکه جامعه شیعیان از اعلا حضرت امیر امان الله خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمام داری و رسیدن به مقام سلطنت افغانستان، نفاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل بهمه دادند که بی چاره شیعیان موحد مظلوم، بعد از سالها کشتار دادن، بی خانمان و فراری بودن، روی آسایش و آزادی بخود دیدند خداوند او را از گزند زمانه و شرّ تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد!

از قراری که می شنوم، دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان تحریکات عجیبه می نماید، بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت فهمیده و مهربان وطن دوست و اسلام خواه، در مقابل بیگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند.^(۱)

آقایان، به تاریخ ناظر شوید ببینید در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی و شیعه بتحریک بیگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوی و مؤمنین پاک دامن، قربانی هوس بازی های جهّال شدند.

شهادت شهید ثالث

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم، قبرستان (اکبر آباده آگره است) که در همین سفر وقتی به آنجا رفتیم، خدا می داند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصّب؛ مخصوصاً وقتی مشرفّ شدم به زیارت قبر فقیه اهل بیت طهارت عالم با ورع و تقوی نابغه دهر پاره تن رسول الله ﷺ، قاضی سید نور الله شوشتری قدس الله تربته که یکی از قربانیهای تعصّب و عناد ملت اسلامی بوده که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سعایت علمای بزرگ آن زمان بتهمت رفض و تشیع، به امر جهانگیر مغول پادشاه متعصّب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید.

خود می دانید الی الحال قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آگره می باشد.

و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شده است:

ظالمی اطفاء نور الله کرد قره العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی گفت نور الله سید شد شهید ۱۰۱۹

حافظ: شما بی جهت ما را مورد حمله قرار می دهید؛ البته از زیاده رویها و افراط افراطکاری های جهّال و عوام و

عملیات آنها هم که بیان نمودید، حقیر خیلی متأثر

۱- متأسفانه تحریکات بیگانگان عاقبت کار خود را نمود با ایجاد انقلابهای داخلی، اسباب سقوط آن پادشاه فعال و خدمتگذار باتحاد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمودند.

هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمک یار می شود و آنها را تحریک بر این اعمال می نماید.

داعی: چه اعمالی از شیعیان صادر می شود که موجب قتل و نهب و هتک نوامیس باید بشود.

حافظ: روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات می نمایند آیا این رفتار شیعیان مرده پرستی نیست؟ چرا علماء آنها را منع نمی نمایند که به نام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاک گذارده سجده نموده، مرده پرستی کنند و بهانه به دست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جنابعالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحد می خوانید.

در موقعی که ما مشغول و سرگرم سخن بودیم، آقای شیخ عبد السلام فقیه حنفی، کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق می زد و مطالعه می نمود؛ مثل آنکه می گردید راه ایرادی پیدا کند کلام جناب حافظ که به این جا رسید، ایشان سر بلند نموده و با یک حمله جدی مانند کسی که وسیله مهمی تهیه نموده رو بداعی فرمودند:

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن

شیخ: بسم الله! ببینید در همین جا (اشاره به کتاب) علماء و پیشوایان شما دستور می دهند که زوَّار وقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد، دو رکعت نماز زیارت بخوانند. مگر در نماز قصد قربت شرط نیست پس نماز زیارت یعنی چه؛ آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست؟ همین اعمال زوَّار که رو به قبر امام می ایستند و نماز می خوانند، بزرگترین دلیل بر شرک آنها می باشد. شما در اینجا چه جواب دارید. این سند صحیح، ثابت و کتاب معتبر خودتان است.

داعی: چون وقت گذشته آقایان کسل و ناراحت می شوند، چنانچه موافقت فرمائید جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فردا شب.

تمام اهل مجلس (سنی و شیعه) صدا آمدند که امکان ندارد، ما از اینجا نمی رویم تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود و معنای مرده پرستی واضح

گردد ابد کسالت و ناراحتی نداریم.

(با خنده و تبسم رو بجانب حافظ نموده، گفتم: چون حرارت جناب شیخ بسیار قوی است و حربه بزرگی تهیه فرمودند، اجازه فرمائید اول جواب ایشان را بدهم، بعد جواب جنابعالی را عرض نمایم).

حافظ: بفرمایید، ما هم برای استماع حاضر هستیم.

داعی: جناب شیخ واقعاً بهانه جوئیهای بچه گانه می نمایید. آیا شما زیارت رفته اید و عملیات زوَّار را از نزدیک مشاهده نموده اید؟!!

شیخ: خیر حقیر نرفته و ندیده ام.

داعی: پس از کجا می فرمائید زوَّار نماز رو بقبر امام علیه السلام می خوانند که این نماز و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن موحد قرار داده اید؟

شیخ: از روی همین کتاب دعای شما که می نویسند نماز زیارت برای امام بخوانید.

داعی: مرحمت نمائید ببینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند دیدم تصادفا دستور زیارت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام است).

داعی: عجب حسن تصادفی که حربه برنده ای خودتان علیه خود تهیه فرمودید. از آنجایی که خداوند همیشه یار ما است، در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را فراهم می فرماید.

اولاً خوبست از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است از هر قسمت آن جملاتی باقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم تا برسیم موضوع نماز مورد بحث شما، تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه نمودند، یادآور شوند.

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید، خجالت نکشید، بدانید اشتباه کرده اید با اینکه کتاب در مقابل شما است ندیده، واریسی ننموده حمله نفرمائید. از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفهمند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایراد تار عنکبوتی، ایجاد شبهه است.

در آداب زیارت

ملاحظه بفرمایید دستور اینست که زائر مولانا امیر المؤمنین چون بخندق کوفه رسید بایستد و بگوید:
الله اکبر الله اکبر اهل الکبرياء و المجد و العظمه الله اکبر اهل التکبیر و التقدیس و التسبیح و الآلاء الله اکبر مما
أخاف و احذر الله اکبر عمادی و علیه أتوکل الله اکبر رجائی و الیه انیب - الخ.^(۱)

چون بدر دروازه نجف رسید بگوید:

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله - الخ.^(۲)

چون بدر صحن مطهر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید.

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عند الله و اشهد ان علیا عبد الله و
اخو رسول الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدیته و توفیقه لما دعا الیه من سبيله - الخ.^(۳)

چون بر در حرم و بقعة مبارکه رسید بگوید:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له - الخ.^(۴)

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرین زائر وارد حرم مطهر شد، زیارات مختلفی که مشتمل است

بر سلام بر پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام

۱- خدا بزرگ است! خدای بزرگ است که اهل کبریا و مجد و بزرگی است! خدای بزرگ است که اهل بزرگ شمردن و منزّه داشتن و
پاک دانستن و نیز مهربانی هاست! خدا بزرگ تر است از آن چه بترسم و بر حذر از آنم. خدا بزرگ است که تکیه گاه من است و بر او
توکل دارم! خدای بزرگ است که یگانه امید من است و به سویش انابه و بازگشت میکنم - الی آخر.

۲- سپاس و حمد مر خدای راست که ما را به دین هدایت و رهنمودی کرد و اگر رهنمودی نمی کرد ما را، خدای ما هرگز هدایت
نمیافتیم. سپاس مخصوص خداست - الی آخر.

۳- شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتای عالم نیست و او را شریک نخواهد بود و شهادت میدهم که محققاً صلی الله علیه و آله و سلم بنده او و
فرستاده اوست که به حق از جانب خدا آمده و شهادت میدهم که یقیناً علی بنده خداست و برادر رسول خدا. خدا بزرگ تر است؛ خدا
بزرگ تر است؛ خدایی جز خدای یکتای نیست و خدا بزرگ تر است و ستایش خدا راست بر هدایت و توفیق دادن او به ما برای پیمودن
طریق دین او که ما را بر آن خواند.

۴- المزار، باب ۱۲، ص ۱۸۱.

می خواند. بعد از فراغت از زیارت، دستور دارد شش رکعت نماز بخواند؛ دو رکعت هدیه برای امیر المؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابو البشر و نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و صلی الله علیه و آله که در جوار قبر آن حضرت مدفون اند.

نماز زیارت و دعای بعد از نماز

آیا نماز هدیه شرک است! آیا نماز هدیه برای والدین و ارواح مؤمنین دستور نداریم؟ پس تمام این دساتیر شرک است!!!

اگر زائر دو رکعت نماز هدیه برای امیر المؤمنین بجای آورد، قربة الی الله تعالی، آیا شرکست؟

لازمه انسانیت هر انسانی؛ این است که وقتی بدیدار دوست می رود، هدیه ای برای او ببرد. کما آنکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمله از کتب اخبار فریقین بابی هست در ثواب هدیه دادن به مؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار می گیرد و می داند که بهترین چیزی را که در مدت حیات آن حضرت دوست می داشته نماز بوده؛ لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربه الی الله آنگاه ثوابش را هدیه کند بروح پرفتح آن حضرت. آیا این عمل به نظر شما شرک است!!

جناب عالی دستور نماز را خواندید، می خواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تا به جواب شبهه خود نائل آیید. اگر خوانده بودید قطعاً ایراد نمی گرفتید.

با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینک دعا را می خوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیده انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم نه مشرک و در همه احوال خدا را فراموش نمی نمایم. علی علیه السلام را هم دوست می داریم، برای آن است که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.

دستور دعا اینست که بعد از فراغت از نماز، در بالای سر آن حضرت (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبور می خوانند) رو بقبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است این دعا را بخواند:

اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیه منی الی سیدی و مولای ولیک و اخی رسولک امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و علی آله اللهم فصل علی

محمد و آل محمد و تقبلها منی و اجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجدت و حدک لا شریک لک لانه لا تجوز الصلاه و الركوع و السجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت.^(۱)

ما حصل معنی، آنکه پروردگارا، این دو رکعت نماز را هدیه نمودم به سوی سید و مولای خود، ولیّ تو و برادر رسول تو، امیر المؤمنین و سید الوصیین علیّ بن ابی طالب پروردگارا رحمت خود را بفرست! بر محمد و آل محمد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان به من مرحمت فرما! پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم! تویی خدای واحد که شریک نداری برای آنکه جایز نیست نماز و رکوع و سجود مگر برای تو چه آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو.

شما را به خدا، آقایان محترم انصاف دهید! چنین زائری که از اولین قدمش به خاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ می شود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را بعظمت و وحدانیّت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخواند و بزبان حال و قال اعتراف به این معنی بنماید، مشرک است؟!

پس اگر نماز خواندن و شهادت به وحدانیّت خدا دادن شرک است، تمنا می کنم طریقه توحید را به ما یاد دهید تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ: عجب! شما نمی بینید در اینجا نوشته عتبه را ببوس وارد حرم شو. به همین سبب است که ما شنیده ایم زوّار بر در حرم های امامان خود که می رسند سجده می کنند. آیا این سجده برای علی نیست؟ آیا این عمل شرک بخدا نیست که سجده بنمایند غیر او را؟

داعی: من اگر جای جنابعالی بودم بعد از اینکه جواب صحیح منطقی می شنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمی زدم و ساکت می ماندم. ولی عجب از شما است که بازهم به حرف آمدید ولی حرفی که هر

۱- مزار (شهید اول)، ص ۵۰.

شنونده ای را بخنده می آورد (خنده شدید حضار).

بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست

ناچارم بازهم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه و آستانه مقدّسه ائمه معصومین شرک نمی باشد. و جنابعالی هم مغلطه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. جایی که در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف نمایید، نمی دانم وقتی تنها در مقابل عوام بی خبر قرار می گیرید، چه تهمت ها به ما می زنید.

دستوری که در این کتاب و سایر کتب ادعیه و مزار رسیده اینست که ملاحظه می فرمایید. زائر برای اظهار ادب عتبه را ببوسد نه آنکه سجده بنماید.

اولاً روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید؟ ثانیاً شما در کجا دیده اید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه درگاه پیغمبر یا امامی شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرک قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مسکّتی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع نکنید.

و اما اینکه فرمودید، شنیده ام زوّار سجده می کنند کاملاً دروغ است؛ دروغ شاخدار:

بسی فرق است دیدن تا شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن

مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾^(۱).

مطابق این دستور قرآن مجید به کلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت و خجالت نگردد، بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود داده بروید از نزدیک ببینید، آنگاه ایراد و اشکال نمائید.

چنانچه وقتی داعی بقرابو حنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفتم و طرز

۱- هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید) تا تحقیق کنید مبدا به سخن چینی فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید و پشیمان گردید.

اعمال عوام را نسبت بآن قبرها (به مراتب اشدّ از آنچه شما تهمت به شیعیان زدید) دیدم، هیچ گاه در مجلس و محفلی واگو ننمودم.

خدای بزرگ شاهد است روزی که بقبر ابو حنیفه در معظّم رفتم، جماعتی از برادران اهل تسنّن هندی را دیدم عوض عتبه چندین مرتبه زمین را می بوسیدند و به خاک می افتادند، چون نظر کینه و عداوت نداشتم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم، تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم، چون دیدم از روی محبّت رفتار می نمایند نه از روی عبودیت. آقای محترم، بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده ننموده و نمی کند، مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ محض است. در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از به خاک افتادن و صورت و پیشانی بر زمین مالیدن باشد (نه به قصد عبودیت) مانعی ندارد چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شریک برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابداً شرک نمی باشد، بلکه کثرت و شدّت علاقه به محبوب موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن می شود.

شیخ: چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و سجده نباشد.

داعی: تصدیق می فرمائید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است و عالم بقلوب و نیّات قلبی خدای تعالی می باشد. ظاهراً می بینیم فردی یا افرادی به حال سجده روی زمین افتاده (و البته بچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد و لو بدون نیت باشد) ولی چون از نیت قلب او خبر نداریم نمی توانیم حمل بسجده نمائیم مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده می نامیم.

به خاک افتادن و سجده نمودن برادران، یوسف را

پس به طرز سجده بعنوان تعظیم و تکریم (نه نیت سجده) روی خاک افتادن کفر و شرک نیست، چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین سجده ای را

نمودند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) منعشان نمودند، به صراحت آیه ۱۰۰ سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبر می دهد: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾^(۱). مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه بآدم ابو البشر نمی دهد، پس اگر بیان شما صحیح باشد که به طرز سجده (بدون نیت عبودیت) روی خاک افتادن شرک باشد، بایستی برادران یوسف و ملائکه مقربین همگی مشرک بوده باشند، فقط إبلیس لعین موحد بود که ترک سجده نمود!! و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحد و خداپرست بودند.

تمنا می کنم آقایان محترم، اشکالات عامیانه و مسموعات بی اساس را که آمویها و بقایای خوارج و نواصب و متعصبین نقل نموده اند، در چنین مجلس با عظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است، مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تضييع وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها به شیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب: لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم، چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد.

بقای روح بعد از فنای جسم

خوب است آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمق و تفکر سخن بگوئید نه، روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال. شما که می فرمایید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت می طلبند، مگر خدای نکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده می باشید! که به حیات بعد الموت عقیده ندارند و می گویند: إذا

۱- پدر و مادر رای بر تخت بنشانند آنگاه افتادند و او رای سجده نمودند، در آن حال یوسف گفت: بابا اینست تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب رای واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر می دهد که یوسف پسر عرض کرد؛ در خواب دیدم، آفتاب و ماه و یازده ستاره، مرا سجده می کردند و حضرت یعقوب تعبیر نمود که بزودی بمقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو رای تعظیم می نمایند).

مات فات، که خداوند در آیه ۳۹ سورة ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل می فرماید که گویند ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^(۱)

آقایان که بخوبی می دانید یکی از عقاید ثابتة الهیّین، عقیده بحیات بعد الموت است. آدمی که بمیرد، بر خلاف حیوانات، جسم عنصری از کار می افتد ولی روح و نفس ناطقه اش، باقی و پایدار و بر ابدانی شبیه و مماثل با همین ابدان، منتها لطیف تر در عالم برزخ، زنده متنعم و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متنعم بنعم الهی و مسرور و شادمان بیاداش خود می باشند؛ چنانچه صریحاً در آیه ۱۶۹-۱۷۰ سورة ۳ (آل عمران) می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۲).

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار، از لوازم اموات است یا احیا؟ علاوه بر آنکه صریحاً می فرماید: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛ یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی می خورند. آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی می خورند؟ پس از همان جایی که دهان روزی خوردن دارند، گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم می دهند منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته صدای آنها را نمی شنویم.

۱- زندگانی جز این چند روزه حیوه دنیا بیش نیست که زنده شده و خواهیم مرد و هرگز دیگر از خاک بر انگیزته نخواهیم شد!

۲- البته نپندار که شهیدان راه خدا مردگانند، بلکه زنده بحیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم و روزی داده می شوند در حالتی که بفضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده شادمانند و بآن مؤمنان که هنوز بآنها نه پیوسته اند و بعد در پی آن ها خواهند شتافت، مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و محزون نباشند.

اشکال به بقای روح و جواب آن

(جوان متجددی از اهل تسنن به نام داودپوری که در زاویه مجلس مستمع کلمات بود با اجازه ایجاد شبهه ای به نام سؤال نمود به این عبارت)

داودپوری: قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی جور نمی آید! البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت مردمی از روی جهالت بقوه مرموزی که نامش را روح می گذاردند، معتقد بودند، ولی امروزه که قرن طلایی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده، پنبه این نوع عقاید پوسیده زده شده؛ مخصوصاً در بلاد مهمه اروپا که مهد ترقیات علمیّه می باشد دانشمندانی مانند (داروین انگلیسی) و (بخنر آلمانی) و دیگران، بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصاً عقیده بوجود روح و بقای آن را ظاهر نمودند.

داعی: عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص بقرن طلایی بقول شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال، تقریباً در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه گری نموده.

ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم

یعنی زمانی که ذیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای الهی در یونان، قیام نموده و قائل به ماده و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند به غیر از (ماتیر) یعنی ماده و مادیات که بیکی از حواسّ خمسّه ادراک گردد، چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه، ناشی از طبع مواد است.

به همین جهت مشهور گردیدند بطبیعی و مادی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز بنام کمونیست در عالم جلوه گری می نمایند).

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور است، در میان آن فرقه کوتاه نظر ظاهر گردیده و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره ای از ادوار، جواب آنها را علماً و منطقاً داده اند. ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بخنر بردید، ناچارم بشما آقایان متجددین برادرانه نصیحت

نموده، یادآور شوم که لازمه علم و عقل و منطق اینست که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرد. اگر فلسفه داروین (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید، لازم است نقد و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید؛ آنگاه قضاوت عاقلانه نموده انتخاب احسن نمائید. چون سلطه و سلطنت اروپایی ها علماً و عملاً بر شماها زیاد شده، لذا وقتی کتابی از داروین و بخنر یا امثال آنها بدستتان می آید، در نظر شما با اُبّهت و عظمت می نماید و خیال می کنید واقعاً سراسر اروپا داروینیزم گردیده و این کتاب نمونه ای از عقاید تمام فلاسفه اروپا است و حال آنکه این طور نیست (تازه اگر هم باشد، ارزش علمی ندارد).

اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفه داروین طبیعی را می خوانید، کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید؛ مانند کتاب های (کامیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا می باشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته؛ مانند (دیودان لاناتور) یعنی (خدا در طبیعت) و مجلدات (مرگ و اسرار آن) که علمای ایرانی و مصری آنها را ترجمه بفارسی و عربی نموده اند.

در آن کتب مفصلاً در اطراف مرگ قلم فرسایی نموده و صریحاً گوید:

“مرگ حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرگ عبارت است از نقل و انتقال از عالمی بعالم دیگر فقط آدمی قالب عوض می کند از این بدن عنصری بیرون آمده بهیکل و صورت لطیف تری می رود چه آنکه روح (مایه حیات) ابداً فنا ندارد بلکه باقی و پایدار است و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر از این بدن است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلوگیری می نماید- انتهی.”

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف

معاصر، و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و (دکارت) فیلسوف شهیر فرانسوی و غیرهم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمی باشد، بسیاری دانشمندان اروپا بوجود آنها افتخار می نمایند نه بوجود داروین و بخنر طبیعی مادی.

اولاً چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غریبها قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجه نمایید، اقلّاً منحصرّاً کتابهای داروین انگلیسی و بخنر آلمانی را نخوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپائی هم مراجعه نمائید.

ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتی که بر آن کتابها نوشته شده، بخوانید آنگاه انتخاب احسن نمایید.

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطق، کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمایید بالقطع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است، فانی و متلاشی می گردد ولی روح که مخلوق عالم امر است، زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی میرد و مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که به حکم کتب آسمانی و تعالیم رحمانی، علاوه بر جنبه روحانی، از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا می باشند.

چنانچه در زیارت حضرت سیّد الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام و السلام وارد است: اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی؛ یعنی شهادت می دهم که تو کلام مرا می شنوی و جواب مرا می دهی.

آیا خطبه ۸۳ نهج البلاغه را نخوانده اید آنجائی که عترت طاهره رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را معرفی می نماید می فرماید: أيتها الناس خذوها من خاتم النبیین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انه يموت من مات منا و ليس بمیت و یبلی من بلی منا و ليس ببال؛ یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیین بگیرید (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد در حقیقت مرده نیست و از ما هر که به ظاهر پیوسد (در حقیقت) پیوسیده نیست؛

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح، زنده و پایداریم، چنانچه ابن ابی الحدید و میثمی و شیخ محمد عبده مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت پیغمبر مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عترت رسالت می ایستیم مقابل قبور اموات نمی ایستیم و با مرده حرف نمی زنیم، بلکه در مقابل احیاء و زندگان ایستاده ایم و با زندگان حرف می زنیم، پس ما مرده پرست نیستیم؛ بلکه خدا پرستیم چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه می دارد.

آیا شما حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و یا حضرت سید الشهداء ابا عبد الله الحسین علیه السلام و شهداء بدر و حنین و احد و کربلا را فدائی های دین و جان بازان راه حق نمی دانید که در مقابل ظلم خانمان سوز قریش و بنی امیه و یزید و یزیدیان (که منتها درجه فعالیتشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه لا اله الا الله فدا نمودند.

همان طوری که قیام صحابه رسول الله و جانبازیهای شهداء بدر و احد و حنین، سبب بر طرف شدن شرک و کفر و اعلاء کلمه لا اله الا الله گردید، قیام و جان بازی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید.

اگر قیام آن حضرت نبود یزید عنید، اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمین لباس عمل می پوشانید.

دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن

شیخ: خیلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید! و حال آنکه نمی دانید یزید را خلیفه امیر المؤمنین و خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان به مقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی، عمر ابن الخطاب و خلیفه ثالث، عثمان مظلوم رضی الله عنهما بمقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم به طیب خاطر روی لیاقت و قابلیت که داشتند، آنها را به مقام خلافت پذیرفتند، پس نسبت کفر و ارتدادی که شما به خلیفه المسلمین می دهید علاوه بر آنکه اهانتی بتمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلافت پذیرفتند اهانت بزرگی استبه خلفای قبل که مقام امارت و حقیقه خلافت آنها را تصویب نمودند!

فقط از ایشان یک زلّه و خطا و ترک اولائی صادر شد که در دوره خلافت ایشان ریحانه رسول الله را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود، فلذا توبه نمودند، خداوند غفور هم از او گذشت؛ چنانچه امام غزالی و دمیری مشروحاً این مطلب را در کتب خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند؟!

داعی: هیچ انتظار نداشتیم که درجه تعصب جنابعالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید. و اما اینکه فرمودید: چون اسلاف او صحّه بر امارت آنها گذاردند، پس حقاً مسلمانان باید کورکورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند، این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (به اصطلاح) دموکراسی نمی باشد.

و همین است یکی از براهین ما که می گوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید: امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید نموده اند، آنها هم مانند شما که تعصبتان بر علم و عقلتان غالب آمده و الا هیچ انسان عاقلی نمی آید وکیل مدافع یزید پلید گردد!! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد!

و دیگر آنکه فرمودید: فقط یک زلّت و خطا از او صادر شده و آن شهادت حضرت سید الشهداء سلام الله علیه بوده!

اولاً آنکه شهادت پاره تن رسول الله بدون تقصیر با هفتاد نفر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگ اسلام، دختران رسول خدا ﷺ بر ملاء مانند اسراء روم و فرنگ زلّه و خطا نبوده بلکه از گناهان کبیره بوده است. ثانیاً عملیات زشت و کفریات او اختصاص بشهادت آن حضرت تنها ندارد، بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او موجود است.

نواب: قبله صاحب، تمنّا می نمائیم اگر دلائل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست در دسترس ما بگذارید. خیلی ممنون خواهیم شد.

دلائل بر کفر و ارتداد یزید

داعی: دلائل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است؛ چنانچه در کلمات خود پیوسته نظماً و نثراً کفریات باطنی را ظاهر می ساخت مخصوصاً در اشعار خمربیه اش دلائل واضحی بدست است که گفته:

شمیسه کرم برجهای قعر دنها فمشرقها الساقی و مغربها فمی
فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم

خلاصه معنی آنکه گوید: “شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع می گردد و در مغرب دهان من غروب می نماید و اگر شراب در دین محمد ﷺ حرام است بگیر او را بر دین مسیح بن مریم”؛ یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

اقول لصاحب ضمت الکاس شملهم و داعی صبابات الهوی یتـرنـم
خذوا بنصب من نعیم و لذه فکل و ان طال المدى یتصرم^(۱)

در این اشعار می رساند که هرچه هست، همین دنیا است غیر از این عالم، عالمی نیست، پس باید دست از لذت و نعیم این عالم برداشت

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابو الفرج ابن جوزی در کتاب الرد علی المعتصب العنید^(۲)، شهادت به او داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد او دارد، اشعاری است که سبط ابن جوزی در تذکره^(۳) و جدش ابو الفرج مفصلاً نقل نموده اند که در مطلع آن گوید:

علیه هاتنی ناولینی و ترنمی حدیثک انی لا احب التناجی

به معشوقه خود خطاب نموده گوید: “نزدیک بیا خانم عزیزم! آگاه ساز مرا علنی از مطالب درونی خود من؛ دوست ندارم که آهسته سخن برانی” (تا آنجا که گوید):

فان الذی حدث عن یوم بعثنا احادیث زور تترک القلب ساهیا

یعنی آن کسی که بداستان قیامت تخویف می کند، گزارشاتی به دروغ است

۱- شفاء الصدور، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- الرد علی المعتصب العنید، ص ۴۵.

۳- تذکرة الخواص، ص ۲۳۵.

که قلب را از آهنگهای ساز و آواز دور می نماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحاق، معروف به (دیک الجن) که از اجلة فقهاء و علماء و فضلاء و ادباء شیعه بوده، در حضور خلیفه هارون الرشید عباسی تمام آن اشعار را قرائت نموده، هارون بی اختیار یزید را لعن کرده و گفت: “زندیق، کاملاً انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.”

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او می کند آنست که در موقع ترنم و عیش می گفت:

یا معشر النـدمان قومـوا	و اسـمعوا صـوت الاغـانی
و اشـربوا کـسـاس مـدام	و اترکـوا ذکـر المعـانی
شـغلتنی نغمـه العیـدا	ن عـن صـوت الاذان
و تعوضـت عـن الحـور	عـجـوزا فـی الـدنان

ما حصل معنی آنکه به ندماء و هم پیاله های خود گوید: “برخیزید و بساز و آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را؛ زیرا ساز مرا بخود جلب نموده، از صدای اذان، تعویض و مصالحه می کنم بهشت و حور العین را به پیره زن های خواننده.”

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در تذکره^(۱) آورده که چون اهل بیت رسالت را به شام آوردند یزید پلید بر منظره قصر خود که مشرف بر محله جیرون^(۲) بود، قرار گرفته، این دو بیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لما بدت تلک الحمول و اشرقت	تلک الشموس علی ربا جیرون
نعب الغراب فقلت نـح أو لا تنـح	فلقد قضیت من النبـی دیونی

خلاصه معنی آنکه محملهای اسرای آل محمد ﷺ ظاهر شد، کلاغی صدا کرد (که در عرب آن صدا را به فال بد می گرفتند) گفتیم: ای کلاغ بخوانی یا نخوانی

۱- تذکرة الخواص، ص ۲۳۵.

۲- یاقوت حموی در معجم البلدان گوید: “جیرون سقفی مستطیل است بر ستون ها بنا کرده شده، نزدیک دروازه دمشق و برگرد آن، شهری است که یکی از جبابره در زمان قدیم قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها صابئین آنجا عمارت کردند و در داخل آن معبدی برای مشتری ساختند و آنجا تفرجگاه عمومی بوده است.”

من وام خود را از پیغمبر گرفتم؛ کنایه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و احد و حنین کشتند، منهم تلافی نموده، فرزندان را کشت؛ و از جمله أدله بر کفر یزید آنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر برپا، نمود باشعار کفرآمیز عبد الله بن الزبیری تمثل جست که حتی سبط ابن جوزی و ابو ریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و بامر خدا و پیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند. ظاهراً شعر دوم و پنجم از خود یزید است که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت:

لیت اشیایخی بیدر شهدوا	جزع الخزرج من وقع الاسل
لأهلوا و اساتحلوا فرحوا	ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القرم من ساداتهم	و عدلناه ببیدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملک فلا	خیر جاء و لا وحی نزل
لست من خندف ^(۱) ان لم انتقم	من بنی احمد ما کان فعل
قد اخذنا من علیّ ثارنا	و قتلنا الفارس الیث البطل ^(۲)

و بعض از علمای خودتان مانند أبو الفرج و شیخ عبد الله بن محمد بن عامر شبراوی دفعی در کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف^(۳) و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل الحسین^(۴) و دیگران می نویسند یزید ملعون در موقع چوب زدن بر لب و دندان های آن حضرت، این اشعار را می خواند.

۱- خندف یکی از اجداد یزید بوده است.

۲- ای کاش پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند، می دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه(در جنگ احد) از شادی، فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید دستت شل مباد که مهتران و بزرگان آنها را کشتیم و این عمل را بجای بدر کردیم که سر بسر شد بنی هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحی نازل شد. من از دودمان خندف نیستم، اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم. ما خون خود را از علی گرفتیم بکشتن فرزند بزرگ او. (تذکره الخواص، ص ۲۳۵).

۳- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۸.

۴- مقتل الخوارزمی، ج ۲، ۶۵.

جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید پلید

اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته اند حتی امام أحمد بن حنبل (إمام الحنابلة) و بسیاری از اکابر علمای شما، تجویز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبد الرحمن ابو الفرج ابن جوزی کتاب مستقلى در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرد على المتعصب العنيد المانع عن لعن یزید لعنه الله) و أبو العلاء معری در این باب گفته است:

أرى الايـام تفعل كل نكير
فما أنا فى العجائب مستزيد
أليس قريشكم قتلت حسينا و كان على خلافتكم يـزید^(۱)

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضدّ توحید و اهل توحید، نقشه های ابلیسی می کشد و اینگونه رلهای بازیگر دنیا، سبب استعجاب من است؛ چرا که ذاتی دنیا مکر و حيله بازیست دلیل بر مدعا کشته شدن حسین علیه السلام به دست قریش و زمام اختیار امور و خلافت به دست یزید (علیه اللعنه) دادن است.

فقط عده ای از متعصبین علمای شما، از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و عذرهای غیر موجه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند؛ در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفرآمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحاً ذکر نموده اند.

که ظاهراً بعنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین بر قرار ولی عملاً جدّیت می نمود بساط دین و توحید را برچیند منکرات را بعنوان معروف عمل می کرد.

چنانچه دمیری در حیات الحيوان^(۲) و مسعودی، در مروج الذهب^(۳) نوشته اند، میمون های زیادی داشت که لباسهای حریر و زیبا بر آنها پوشانیده، طوق های طلا بگردن آنها نموده، سوار بر اسب ها می نمود و همچنین سگ های بسیاری طوق به گردن داشت که با دست خود آنها را شست و شو می داد و با جام طلا بآنها آب می داد و سپس نیم خورده آنها را خودش می خورد و در اثر اعتیاد به مشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود.

۱- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۸.

۲- حیات الحيوان، ج ۱، ص ۷۴.

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۱.

و مسعودی در جلد دوم مروج الذهب^(۱) گوید:

“سیرت یزید، سیرت فرعونى بود بلکه فرعون در رعیت داری اعدل از یزید بود و سلطنت او ننگ بزرگی در اسلام شد؛ زیرا مثالب بسیاری برای او می باشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی پیغمبر (علی بن ابی طالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خونریزی های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که بحساب نیاید می رساند عدم غفران و آمرزش او را.”

نواب: قبله صاحب، موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود متمنی است بیان فرمایید!

داعی: عموم مورخین مخصوصاً سبط ابن جوزی در تذکرة^(۲) می نویسند جماعتی از اهل مدینه در سینه شصت و دو رفتند به شام، وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزید باخبر شدند، برگشتند به مدینه بیعت او را شکستند و علناً او را لعن می نمودند و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را بیرون نمودند. عبد الله بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت:

قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید

“ای مردم ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید ننمودیم مگر آنکه دیدیم هو رجل لا دین ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرّب الخمر و یدع الصلاه و یقتل اولاد النبین”^(۳).

چون این خبر بیزید رسید، مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند. ابن جوزی^(۴) و مسعودی^(۵) و دیگران می نویسند، آن قدر کشتند که خون در

۱- همان، ص ۷۲.

۲- تذکرة الخواص، ص ۲۵۹.

۳- او مرد بی دینی است که نزدیکی می نماید با مادرها و دخترها و خواهرها؛ شراب می خورد و نماز نمی خواند و اولاد پیغمبران را می کشد. (تذکرة الخواص، ص ۲۵۹).

۴- تذکرة الخواص، ص ۲۵۹.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۵.

کوچه ها جاری و خاض الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله ﷺ و امتلات الروضه و المسجد ^(۱). هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامّة مسلمین به قتل رسیدند، و راجع بهتک حرمت و نوامیس مسلمین دعاگو خجالت می کشم به عرضتان برسانم، همین قدر اکتفا می نمایم بیکی از عبارت های تذکره، سبط ابن جوزی ^(۲) که از ابو الحسن مدائنی نقل می نماید که ولدت الف امرأ بعد الحرة من غیر زوج ^(۳).

بیش از این نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم. همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت می کند.

شیخ: تمام آنچه ذکر فرمودید؛ دلالت بر فسق یزید می نماید و عمل هر شخص فاسق معصیت کار، قابل عفو و اغماض و قطعاً یزید توبه نموده، خدا هم غفار الذنوب است و او را آمرزیده، پس شما بچه علت پیوسته او را لعن و ملعون می خوانید؟

داعی: بعض از وکلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد، ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود می نمایند و لو آنکه حق بر آنها آشکار گردد. ولی نمی دانم جنابعالی روی چه منافی آن قدر پافشاری در دفاع از آن لعین پلید می نمائید و می فرمایید: یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفرآمیز و شهادت اولیاء الله و قتل عام اهل مدینه و غیره، درایت، و گفتار شما که توبه نموده، روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله با درایت نمی نماید. آیا انکار مبدأ و معاد و وحی و رسالت و ارتداد از دین بنظر شما لعن آور

۱- به قدری خون در کوچه های مدینه جاری بود که مردم در خون فرو رفته بودند تا اینکه خون بقبر رسول خدا رسید مسجد و قبر آن حضرت پر از خون گردید. (تذکره الخواص، ص ۲۵۹).

۲- تذکره الخواص، ص ۲۵۸.

۳- بعد از واقعه (حرة) یعنی قتل عام مدینه، هزاران زن بدون شوهر وضع حمل نمودند (کنایه از آن که لشکر فاتح به هتک نوامیس، آن ها را حامله نمودند).

نخواهد بود؟ آیا ظالمین را خداوند صریحاً در قرآن کریم لعن فرموده؟ آیا شما یزید را ظالم نمی دانید؟! اگر بنظر مبارک جنابعالی، وکیل مدافع جدّی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار)، این دلایل مکفی نمی باشد، با اجازه خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل می نمایم و عرضم را خاتمه می دهیم:

بخاری^(۱) و مسلم^(۲) در صحیحین خود و علامه سمهودی در تاریخ المدینه^(۳) و ابو الفرج ابن جوزی در کتاب الردّ علی المتعصّب العنید^(۴) و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه^(۵) و امام احمد حنبل در مسند و دیگران از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود: **من اخاف اهل المدینه ظلما اخافه الله و علیه لعنه الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمه صرفا و لا عدلا**^(۶).

و نیز فرمود: **لعن الله من اخاف مدینتی (ای اهل مدینتی)**^(۷).

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده و کتابها بر جواز لعن او نوشته اند؛ از جمله علامه جلیل القدر عبد الله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف راجع بلعن یزید در نقل می نماید که وقتی نزد ملاّ سعد تفتازانی نام یزید برده شد گفت: **فلعنه الله علیه و علی انصاره و علی اعوانه**^(۸).

و از جواهر العقدين علامه سمهودی نقل می نماید که گفت: **اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین رضی الله عنه او امر بقتله او اجازه او رضی به من غیر تعیین**^(۹).

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳- تاریخ المدینه، ج ۵۸، ص ۱۱۰.

۴- الرد علی المتعصّب العنید، ص ۶۰.

۵- تذکره الخواص، ص ۲۵۸.

۶- کسی که بترساند اهل مدینه را از روی ظلم، بترساند خدایتعالی او را (یعنی در روز قیامت) و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم، و روز قیامت از چنین کسی قبول نمی نماید هیچ عملی را.

۷- لعنت خدا بر کسی که بترساند شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را) (الاتحاف، ص ۶۲).

۸- لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و یاری کنندگان او باد! (الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۲۰).

۹- عموم علماء اتفاق نمودند بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت یا امر و اجازه بکشتن آن بزرگوار نمود یا راضی به کشتن او گردید. (جواهر العقدين، ج ۳، ص ۳۹۷).

و از ابن جوزی^(۱) و أبو یعلی و صالح بن احمد بن حنبل^(۲) نقل می نماید که با ذکر دلائل از آیات قرآن و غیره، اثبات لعن یزید می نمایند که وقت مجلس بیش از این اجازه گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی و ساعاتی از نصف شب می گذرد، بسیار لازم بود حلّ این معما گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید بحقّ بزرگی که ابا عبد الله الحسین علیه السلام بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیت خود کند و بخون خود و اهل بیت عزیزش، شجره طیّبه لا اله الا الله را که به واسطه ظلم بنی امیه، مخصوصاً یزید پلید نزدیک بود خشک شود، آب یاری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد.

جای بسی تأسف است، عوض آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نمایید، به زیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده گیری می نمائید و نامش را مرده پرستی می گذارید و متأسف هستید که چرا میلیونها نفر همه ساله زیارت قبر آن بزرگوار می روند و مجالس عزّا برای آن حضرت تشکیل می دهند و بر غریبی آن مظلوم گریه می نمایند.

سرباز گمنام

در جراید و مطبوعات و مجلات می خوانیم و مسافرین نقل می نمایند که در مراکز ممالک متمدّنه دنیا از قبیل پاریس و لندن و برلین و واشنگتن آمریکا و غیره، مرکز محترمی هست به نام قبر(سرباز گمنام). می گویند: در میدان جنگ، این سرباز که در راه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده، چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه فامیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است، نظر به اینکه با خون خود دفاع از ظلم ظالم نموده و لو گمنام و بی نام و نشان است، محترم می باشد؛ هر کس به آن شهرها وارد می شود، از سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و رجال و بزرگان از هر طبقه احتراماً به زیارت قبر آن سرباز

۱- تذکرة الخواص، ص ۲۵۷-۲۶۲.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵.

گمنام می روند و تاج گلی بر قبر او می گذارند به نام تقدیر از یک سرباز گمنام، آن قدر احترام می کنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف، شرم آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوا، بعض از آنها قاری و حافظ قرآن در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت، در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها ودایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله ﷺ بودند؟

عوض تقدیر و تشویق مردم بزیارت آنها و امر بااحترام قبورشان مورد انتقاد قرار دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد، به تحریک علمای متعصب خود، قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند؟!

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً (به استثنای قلیلی) به نجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده، وهابیهای نجدی وقت را غنیمت شمرده، حمله به کربلا نموده، به قتل و غارت شیعیان ضعیف بلادفاع مشغول و به نام دین قبور، مقدسه فداییان دین توحید (یعنی حضرت ابا عبد الله الحسین و یاران آن حضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند! قریب پنج هزار نفر از اهالی کربلا و علماء و ضعفاء ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را به قتل رسانیدند! خزانه حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قنادیل طلا و اشیاء قیمتی و فروش گرانهای عتیق را بردند؛ صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند. جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(۱). (اف بر این مسلمانی!)

واقعاً تأسف آور است که در تمام ممالک متمدنه دنیا قبور علما و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند، ولی مسلمانان که اولی و احق اند به حفظ قبور مفاخر خود، مانند وحشیهای آدم خوار قبور آنها را خراب و نابود نمایند. حتی قبور شهداء احد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبد المطلب و عبد الله و اعمام و اقوام آن حضرت و فرزندان رسول خدا مانند

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

سبط اکبر امام ممتحن، حضرت حسن و سید الساجدین، زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی، امام پنجم و صادق آل محمد جعفر بن محمد، امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده مع ذلک خود را مسلمان بخوانند ولی قبور صنایع و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلل برقرار نمایند!!

و حال آنکه علمای ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بماند و خود رسول الله ﷺ زیارت قبور مؤمنین می رفت و برای آنها طلب مغفرت می نمود.

نه آنکه ایادی مرموزی بنام دین بدست خود قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر

آل محمد شهداء راه حق و زنده هستند

آیا شما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند شهید می دانید یا نه؟ اگر بگوئید شهید نیستند دلیل شما چیست؟ و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند، چگونه آنها را مرده می دانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید: ﴿أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^(۱)

پس به حکم آیات قرآنی و اخبار وارده آن ذوات مقدسه زندگانند و مرده نیستند پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم بلکه با زندگان حرف می زنیم.

علاوه، هیچ شیعه ای از عارف و عامی آنها را مستقل در قضاء حوائج نمی دانند بلکه آنان را عباد صالح و واسطه آبرومند بسوی خدای متعال می دانند. (چنانچه در (جلسه سوم) همین کتاب ذکر شده).

۱- سوره آل فرعون، آیه ۱۶۹.

فقط حوایج خود را بآنها عرض می نمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند به ما مردمان نالایق عطف توجه فرمایند و اگر بزبان قال می گویند: یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی بسططان مقتدری دارد بدر خانه وزیر اعظم می رود و می گوید: جناب وزیر بدام برس؛ هرگز این گوینده وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمی داند، بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید، وساطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمد سلام الله عليهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدایی نمی دانند، بلکه آنها را عباد الله الصالحین می دانند که در اثر عبادت و تقوا و ریاضات شرعیّه، به علاوه فطرت پاک، منظور نظر حق تعالی گردیدند. لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را بآنها دادند که بامر و اجازه پروردگار تصرف در موجودات می نمودند.

چون امناء و نمایندگان حضرت ذو الجلال اند، حوائج صاحبان حاجت را به عرض حق می رسانند؛ اگر صلاح در قضاء حاجت آن سائل می باشد اجابت می فرماید و إلاّ عوض را در آخرت به آنها می دهند. عملاً هم می بینیم و نتایج هم می گیریم.

این جملات مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا با مرده حرف می زنید. و در عین حال یک نکته ناگفته نماند که شیعیان مقام ائمه معصومین را بالاتر از آن می دانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند.

حافظ: این جمله بیان شما، معنایی بود که محتاج به حلّ است. مگر فرق امامان شما با سایر ائمه چیست؟ فقط مقام سیادت و انتساب برسول اکرم ﷺ آنها را متمایز از دیگران قرار داده.

داعی: ابداً معنایی در کار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که یک عمر از معرفت مقام امامت دورید، بسیار مشکل است. اول باید از عادت و تعصّب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمایید.

آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد. اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید. این موضوع مهم موکول است بیک مجلس مبسوطتری که وقت صحبت باشد - ان شاء الله

(مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب، با خنده و مزاح آقایان را بدرقه نمودیم بسلامت تشریف بردند).

جلسه چهارم ليله

دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

جلسه چهارم ليله

دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

منت بر ما نهاده کشف حقيقت نموديد

(اول مغرب، سه نفر از آقایان محترمين جماعت وارد شدند گفتند: قبل از رسميت مجلس برای اطلاع شما عرض كنيم؛ امروز تا غروب، در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود. روزنامه ها در هر كجا دست يك نفر بود، جمعيت بسياري اطراف آنها جمع و در اطراف بيانات شما بحث می نمودند. ماها علاقه مفراطي به شما پيدا نموديم. در دل همه جا كرده ايد و بر ما خيلي حق داريد، زیرا حل شبهاتي را می نماييد كه از اول عمر پيشوايان ما بر خلاف آن به ما نشان دادند و راستي خيلي معذرت می خواهيم از اينكه ما جماعت شيعيان را مشرك می دانستيم! چه كنيم؛ به ما از طفوليت اين طور معرفي نموده اند اميد است خداوند غفور توبه ما را قبول فرمايد!

اين چند روزه كه گفتارهای شبانه در جرايد و روزنامه ها نشر پيدا نموده، خريداران روزنامه ها چندين برابر و بسياري از مردم روشن شده اند و مخصوصاً ماها كه حاضر در مجلس هستيم و از لطافت گفتار شما بهره مند می شويم، بيشتر علاقه مند شديم. مخصوصاً شب گذشته كه بسيار خوب پرده ها را بالا زدديد و حقايق زير پرده را آشكار نموديد. اميد است پرده های بيشتری بالا برود و كشف حقايق زيادتری بشود.

و مطلب ديگری كه می خواهيم به شما يادآوری نماييم، آن است كه بيش از پيش آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گرديده، چنانچه قبلاً هم عرض كرديم، بساطت در كلام و سادگی در گفتار شما است كه به قدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بيان می كنيد و بزبان خود ما صحبت می نماييد كه تمام بی سوادان ما را جذب

نموده اید و البته این قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر، پنج نفر با علم و اطلاع نیستند کورکورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار گرفته، با همان سادگی بایستی به آنها فهماند؛ چنانچه شما همین عمل را نموده اید. امید است نتیجه کامل حاصل آید!

در همین بین آقایان وارد شدند با گرمی و ملاطفت، خوش آمد گفتیم، پس از صرف چای و تعارفات معموله شروع به صحبت شد.

نواب: قبله صاحب! شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود. خیلی ما شایق فهم این موضوع مهم هستیم. چون این موضوع ریشه مطالب است. تمنا می کنیم فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع امامت هست.

داعی: از طرف حقیر مانعی نیست، چنانچه آقایان مایل باشند دعاگو، حاضرم.

حافظ: (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما هم مانعی نیست هر نوع صلاح می دانید بفرمایید.

بحث در اطراف امامت

داعی: خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام معانی چندی است از حیث لغت و اصطلاح؛ اما در لغت، امام بمعنای پیشوا است که الامام هو المتقدم بالناس؛ یعنی امام پیشوای مردم است. امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت، امام الناس؛ یعنی پیشوای مردم است در امور سیاسی و یا روحانی و یا غیر آن؛ امام جمعه، یعنی کسی که پیشوای نماز جمعه می باشد.

بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت

به همین جهت است که جماعت اهل تسنن یعنی صاحبان مذاهب، اربعه پیشوایان خود را امام می گویند؛ به نام امام ابو حنیفه، امام مالک، امام شافعی امام احمد؛ یعنی فقهاء و مجتهدینی که در امر دین پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر

خود اجتهاداً یا قیاساً احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند. به همین جهت کتب فقیه چهار امام شما را که مطالعه می کنیم، از حیث اصول و فروع، اختلافات بسیاری در آنها مشاهده می نماییم. از این قبیل ائمه و پیشوایان، در تمام مذاهب و ادیان هستند؛ حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء، همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید، و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه در هر دوره و زمان، روی موازین علمی با ادله اربعه کتاب و سنت و عقل و اجماع فتوا می دهند. منتها ما آنها را امام نمی خوانیم، چه آنکه امامت اختصاص دارد باوصیاء اثنا عشر از عترت طاهره، با یک فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده، یعنی از قرن پنجم که بامر پادشاه وقت آراء مستحدثه علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که بیکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تاکنون رایج است و معلوم نیست که در مقام تقلید، ترجیح فردی بر افراد دیگر بچه دلیل و برهان است. امام حنفیها چه خصیصه ای دارد که مالکیها ندارد و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارد.

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند، جمودت بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابداً ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند!

و حال آنکه یکی از خصایص دین مقدس اسلام، اینست که با قافله تمدن در هر دوره و زمانی پیش می رود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان با حفظ موازین شرعیّه با کاروان تمدن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند؛ چون بسیاری از امور است که بواسطه حدوثش، تقلید میّت در او راه ندارد و حتماً باید مراجعه بفقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتوای او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما، مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که بمراتب از آن چهار امام اعلم وافقه بودند، نمی دانم این ترجیح بلا مرجح و حصر نمودن مقام اجتهاد را بآن چهار نفر و ضایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه

بوده است، ولی در جامعه شیعه، تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه حق حیات دارند. ما تقلید میّت را ابتدائاً و در مسائل حادثه ابداً جائز نمی دانیم.

دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست می خوانید که بدستورات ائمه اثنی عشر از اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به امر آن حضرت (که با نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحا مندرج است) عمل می نمایند!! ولی معلوم نیست شماها بچه دلیل مسلمانان را اجبار می دهید در اصول، به مذهب اشعری یا اعتزال و در فروع، حتماً بیکی از مذاهب اربعه عمل نمایند؟

و اگر به آنچه شما بی دلیل می گوئید، عمل نمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند، رافضی و مشرک و مهدور الدّم هستند.

و اگر بشما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابو الحسن اشعری و یا ابو حنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و أحمد بن حنبل نرسیده آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده اند، حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است، چه جواب خواهید گفت؟

حافظ: ائمه اربعه چون دارای مقام فقاها و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوی و امانت و عدالت بودند، پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی: اولاً آنچه فرمودید، دلائلی نیست که موجب حصر گردد که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند؛ چون که این صفات را شما برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن، توهین به علمای بعد است؛ زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی، وقتی خواهد بود که دستور و نصّی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم رسیده باشد و حال آنکه چنین دستور و نصّ از آن حضرت درباره ائمه اربعه شما نرسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتمی بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید!

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف

خیلی مضحک و خنده آور است که چند شب قبل شما مذهب شیعه را سیاسی بحساب آوردید و گفتید؛ چون در دوره رسول الله نبوده و در خلافت عثمان بوجود آمده، پیروی از آن جایز نیست.

و حال آنکه با دلایل عقلیه و نقلیه، پریشب ثابت نمودیم که ریشه مذهب تشیع در زمان رسول الله ﷺ و به دستور مبارک خود آن حضرت به کار رفته و رئیس شیعیان، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تربیت شده و معالم دین را از آن حضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده، پیغمبر آن حضرت را باب علم خود خوانده^(۱) و صریحاً فرموده: **(اطاعت علی اطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است)** و در حضور هفتاد هزار جمعیت او را به امارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی بکر را امر فرمود با او بیعت نمودند.^(۲)

ولی مذاهب اربعه شما حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی روی چه پایه ای قرار گرفته کدام یک از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند یا دستور و نصی از آن حضرت درباره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کورکورانه تبعیت از آنها بنمایند؟ چه آنکه شما هم بی دلیل تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی می نمائید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید، مگر آنچه را که فرمودید: فقیه، عالم، مجتهد، زاهد باتقوا بودند که اهل هر زمان در حیات آنها به فتاوی آن علماء می بایستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند.

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از

۱- المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۵۵- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲- نظم درر السمطين، ص ۱۱۳- كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۷- كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۹- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹، رقم ۱۸۵۵.

رسول اکرم ﷺ در عترت طاهره آن حضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابداً از رسول خدا ﷺ درباره آنها دستور و نصی نرسیده؟

آیا مذهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچ یک از ائمه اربعه در زمان آن حضرت نبودند و دستوری از آن حضرت درباره آنها نرسیده و بعد از قرنی در دنیا پدید آمدند مذهب من در آری و سیاسی می باشند؟ یا مذهبی که ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده دست آن حضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که درباره تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن، قرار داده و صریحاً در حدیث ثقلین فرموده: **من تمسک بهما فقد نجی و من تخلف عنهما فقد هلك^(۱)** و در حدیث سفینه^(۲) فرموده **و من تخلف عنهم فقد هلك**.

و ابن حجر در صواعق^(۳) باب وصیه النبی، از آن حضرت نقل می نماید که فرمود: **“قرآن و عترت من در میان شما ودیعه من هستند که اگر بهر دو آنها معا و توأماً تمسک جستید، هرگز گمراه نخواهید شد.”** آنگاه ابن حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت درباره قرآن و عترت فرموده است:

فلا تقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم^(۴).

آنگاه ابن حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف، دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آن حضرت در مراتب علمیّه و وظایف دینیّه، حق تقدم بر دیگران دارند عجباً با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان در اصول ابو الحسن اشعری و در فروع فقهای اربعه را مقدم

۱- هر کس به آن دو بنماید، پس به تحقیق نجات یافته است و هر کس از آن دو دوری نماید، پس به تحقیق هلاک شده است. (در جلسه سوم) همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد

۲- در (جلسه سوم) همین کتاب باصل و اسناد آن اشاره شد.

۳- صواعق المحرقة، ص ۲۲۸.

۴- بر قرآن و عترت من تقدم نجوئید و تقصیر از خدمت آنها ننمائید که هلاک خواهید شد و بعترت من تعلیم ندهید؛ زیرا که آنها اعلم از شما می باشند. (المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶، ح ۲۶۸۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۸، ح ۹۵۷- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴).

بر آن خاندان جلیل می دارند! این نیست مگر از روی تعصّب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده شما صحّت دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بوده اند، پس چرا بعض از آنها بعض دیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند؟

حافظ: خیلی بی لطفی می نمائید که هرچه بزبانتان می آید می گوئید تا باین حدّ که تهمت می زنید بفقهاء و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر برآمده اند، این بیان شما قطعاً کذب محض است! اگر ردّی و یا نقدی درباره آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و إلاّ از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده، قلمی روی کاغذ نرفته.

داعی: معلوم می شود جنابعالی توجّهی بمندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید یا عمداً سهو می نمایید؛ یعنی می دانید ولی غلطاندازی می کنید و إلاّ اکابر از علماء خودتان، کتابها بر ردّ آنها نوشته اند، حتّی خود ائمّه اربعه، یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند.

حافظ: بفرمائید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست؟ اگر در نظر دارید بیان نمائید.

داعی: اصحاب ابی حنیفه و ابن حزم^(۱) و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و محمد بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزالی و غیر آنها طعن می زنند به ابو حنیفه و مالک؛ بعلاوه از جنابعالی سؤال می نمایم بفرمائید امام شافعی و ابو حامد محمد بن محمد غزالی و جار الله زمخشری چگونه اشخاصی هستند؟

حافظ: از فحول فقهاء و علماء و ثقه و امام جماعت اند.

رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن ابو حنیفه را

داعی: امام شافعی گوید: ما ولد فی الاسلام اشأم من ابی حنیفه^(۲).

و نیز گفته: نظرت فی کتب اصحاب ابی حنیفه فاذا فیها مائه و ثلثون ورقه خلاف الکتاب

۱- علی بن احمد اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری.

۲- متولد نگردیده در اسلام مشنوم تر از ابو حنیفه. (تاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۹۳).

و ابو حامد غزالی، در کتاب منخول فی علم الاصول گوید: فأما ابو حنیفه فقد قلب الشریعه ظهر البطن و شوش مسلکها و غیر نظامها و أردف جمیع قواعد الشرع باصل هدم به شرع محمد المصطفی و من فعل شیئا من هذا مستحلاً کفر و من فعله غیر مستحلّ فسق^(۲).

و آن گاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خودداری می نمایم. و جار الله زمخشری، صاحب تفسیر کشاف که از ثقات علماء شما است در ربیع الأبرار نوشته است: قال یوسف بن اسباط ردّ أبو حنیفه علی رسول الله اربعمائه حدیث او اکثر^(۳).

و نیز گوید یوسف که أبو حنیفه می گفت: لو ادرکنی رسول الله لآخذ بکثیر من قولی^(۴).

از این قبیل مطاعن، از علمای شما بسیار است. در باب ابو حنیفه و سائر ائمه اربعه که از مراجعه بکتاب منخول غزالی و کتاب نکت الشریفه شافعی و ربیع الأبرار زمخشری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید تا آنجا که امام غزالی در منخول گوید:

إن أبا حنیفه النعمان بن ثابت الکوفی یلحن فی الکلام و لا یعرف اللغه و النحو و لا یعرف الاحادیث^(۵).

۱- نتاریخ نظر کردم در کتب اصحاب ابی حنیفه پس در آنها است صد و سی ورقه خلاف کتاب خدا و سنه رسول خدا (ﷺ). (تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۲).

۲- پس به تحقیق ابو حنیفه شریعت را واژگون گردانید و مشوش نموده راه او را و تغییر داد نظام او را و هر یک از قوانین شرع را با اصلی مقرون ساخت که با آن اصل، شرع پیغمبر را ویران نمود. هر کس این عمل را عمدا بنماید و آن را حلال بداند کافر است و هر کس بدون تعمد بنماید، فاسق است (پس قطعاً ابو حنیفه بگفتار این عالم بزرگ یا کافر است یا فاسق). (المنخول فی علم الاصول، ص ۶۱۳).

۲- یوسف بن اسباط گفته است: رد نموده ابو حنیفه بر رسول خدا (ﷺ) چهار صد حدیث یا بیشتر. (ربیع الأبرار، ج ۳، ص ۱۹۷- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۰).

۳- اگر پیغمبر مرا درک می نمود بیشتر از اقوال و گفته های مرا می گرفت (یعنی پیروی از گفتار من می نمود). (الکاشف فی معرفه من له الروایه، ج ۱، ص ۱۶۹- الکامل، ج ۷، ص ۸).

۴- در گفتار ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت بعلم لغت و نحو و احادیث نداشته. (المنخول، ص ۵۸۱).

و نیز می نویسد: “چون عارف بعلم حدیث (که بعد از قرآن پایه و اساس دین است) نبوده، لذا فقط به قیاس عمل می نموده، و حال آنکه اوّل من قاس ابلیس؛ یعنی اول کسی که عمل بقیاس نمود ابلیس بود (پس هر کس بقیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد).

و ابن جوزی در منتظم گوید: اتَّفَقَ الْكُلُّ عَلَى الطَّعْنِ فِيهِ^(۱) یعنی همگی علماء متفق اند در طعن بر ابو حنیفه، منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده اند؛ دسته ای او را مورد طعن قرار داده اند که در اصول عقاید متزلزل بوده، و گروهی دیگر گفتند: قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته، و قومی دیگر او را طعن می زنند باینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته.

پس، از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان درباره امامانتان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست، چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبودم؛ شما رشته سخن را باینجا آوردید که فرمودید: مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هرچه بر زبان داعی می آید می گویم. خواستم بگویم شما انتقاد بیجا می کنید و فراراً دفاع بلا منطق می نمایید و إلاّ مطلب این قسم نیست آنچه بر زبان داعی جاری می شود مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصّب می باشد و علمای شیعه درباره ائمة اربعة شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته اند، نسبت نداده اند و توهین هم نمی نمایند.

ولی بر خلاف علمای شما در میان علمای شیعه امامیه نسبت به مقامات مقدّسه ائمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد؛ چون ما ائمة طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را شاگردان یک مدرسه می دانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموماً من اولهم الی آخرهم؛ مطابق دساتیر الهیه که بوسیله خاتم النبیین ﷺ به آنها ابلاغ شد، عمل می نمودند. به رأی و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند؛ هرچه داشتند از پیغمبر داشتند. فلذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات ائمة اربعة شما در جمیع عقاید و احکام)؛ چه آنکه آنها امام بودند، ولی نه امام لغوی که به معنی پیشوا باشد.

۱- منتظم، ج ۸، ص ۱۳۱-۱۳۶.

امامت در عقیده شیعه ریاست عالیه الهیه است

بلکه در اصطلاح علم کلام که محققین علماء بیان نموده اند، آن امامت بمعنای ریاست عالیه الهیه و اصلی از اصول دین می باشد و ما هم بر آن عقیده ایم که الامامه هی الرئاسة العامه الالهیه خلافه عن رسول الله فی امور الدین و الدنيا بحيث يجب اتباعه علی کافه الامه^(۱)

شیخ: خوب بود بطور قطع و جزم نمی فرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین می باشد چه آنکه اکابر علماء مسلمین گویند: امامت از اصول دین نیست، بلکه از فروعات مسلمّه می باشد که علماء شما بدون دلیل جزء اصول دین آوردند.

داعی: این بیان اختصاص بشیعیان تنها ندارد بلکه اکابر علماء شما هم بر این عقیده هستند؛ از آن جمله قاضی بیضاوی مفسر معروف خودتان در کتاب منهاج الاصول ضمن بحث اخبار، با کمال صراحت گوید: ان الامامه من اعظم مسائل اصول الدین التي مخالفتها توجب الکفر و البدعه^(۲).

و ملا علی قوشچی در شرح تجرید مبحث امامت گوید: و هی ریاسه عامه فی امور الدین و الدنيا خلافه عن النبی^(۳) (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ).

و متعصّب ترین علمای شما مانند قاضی روزبهان نقل این معنا را نموده است که امامت ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله^(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است به این عبارت که الامامه عند الاشاعره هی خلافه الرسول فی اقامه الدین و حفظ حوزة الملّه بحيث يجب اتباعه علی کافه الامه^(۴).

۱- امامت ریاست عمومی الهی است بر همه خلائق بطریق خلافت از جانب رسول الله^(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در امر دین و دنیا که واجب است متابعت او بر کافه مردم (لوامع الحقائق، حج ۲، ص ۱).

۲- بدرستی که امامت از بزرگترین اصول دین است که مخالفت آن موجب کفر و بدعت می باشد.

۳- امامت ریاست عمومی است در امور دین و دنیا بطریق خلافت از پیغمبر^(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). (شرح تجرید، ص ۳۹۹).

۴- امامت نزد اشاعره خلافت رسول الله^(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است در برپا نمودن دین و حفظ حوزة ملت اسلام، به نحوی که واجب است متابعت او بر جمیع امت. (المواقف، ج ۳، ص ۵۷۹).

اگر امامت از فروع دین بود، رسول اکرم ﷺ نمی فرمود: «کسی که امام را نشناسد و بمیرد به طریق اهل جاهلیت مرده»، چنانچه اکابر علماء شما مانند حمیدی در جمع بین الصّحیحین و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی و دیگران نقل نموده اند که فرمود: من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة^(۱)

بدیهی است عدم معرفت بفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن به اصل جاهلیت نخواهد بود که بیضاوی صریحاً گوید: مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد. پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت می باشد. فلذا فرق در معنای امامت بسیار است.

شما که علمای خود را امام می خوانید امام اعظم، امام مالک، امام شافعی، امام حنبل، امام فخر، امام ثعلبی، امام غزالی، و غیره، به معنای لغوی است. ما هم امام جمعه داریم؛ امام جماعت داریم. دامنه این نوع از امامان وسیع است. ممکن است در یک زمان صدها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامّة مسلمین بر عهده اوست، در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب مقام عصمت باشد و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت؛ و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیّه انسانیت باشد، مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی و ارفع از جمیع خلایق حتّی انبیاء عظام می باشد.

حافظ: از طرفی شما مذمت می کنید غلات را و از طرفی خودتان درباره امام غلو می نمائید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت می دانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیّه، قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء می باشد. این ادعای شما چون بدون دلیل است

۱- کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد پس به تحقیق مرده است بمردن اهل جاهلیت.

محض تحکم و غیر قابل قبول می باشد.

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

داعی: هنوز جناب عالی استفسار از دلیل نموده، می فرمایید، ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل، کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آله السلام را نقل می فرماید که پس از امتحان ثلاثه (جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است، خداوند متعال اراده فرمود رفعت مقامی به آن بزرگوار عنایت فرماید؛ چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولوالعزمی و خلّت که واجد بود مقامی ظاهراً نبود که آن حضرت را ترفیع مقام بدهد، الاّ مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود. لذا در آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) بر رسول اکرم ﷺ خبر می دهد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱).

از این آیه شریفه، برای اثبات مقام امامت، اثرات و فوایدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبتاً و درجتهاً بالاتر از مقام نبوت است؛ زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت، ابراهیم را مخلّع به خلعت امامت گردانید، پس به همین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوت می باشد.

حافظ: پس بنا بر قول شما که علی کرم الله وجهه را امام می دانید، بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی: این قسم نیست که شما تعبیر می نمایید؛ زیرا شما خود می دانید که بین نبوت خاصّه و نبوت عامّه فرق بسیار است. مقام امامت بالاتر از نبوت عامّه و

۱- به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او فرمود: “من تو را امام و پیشوا قرار دادم برای مردم.” ابراهیم عوض کرد: “این امامت را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟” فرمود: عهد من که امامت است به مردم مستم کار نخواهد رسید.

پست تر از نبوت خاصه می باشد که نبوت خاصه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب: ببخشید قبله صاحب! اگر گاهی خود را داخل صحبت می کنم، چون فراموش کارم و نیز عجز و زود جسارت می نمایم! بفرمائید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند؟ در رتبه و مقام هم لا بد همگی یکسان اند؛ چنانچه در قرآن مجید می فرماید: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^(۱) پس چگونه شما فرق گذاردید و نبوت را بدو قسمت تقسیم نمودید عامه و خاصه خواندید؟

داعی: بلی این آیه در محل خود صحیح است؛ یعنی در مقام دعوت و هدف بعثت که دعوت به مبدا و معاد و تربیت جامعه است، تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان اند ولی در فضل و کمال و طریقه بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوتند.

در اختلاف مراتب انبیاء

آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث شده و با آن پیغمبری که بر کافه ناس مبعوث است یکسان اند.

مثلی عرض کنم؛ آیا معلّم کلاس اوّل با معلّم کلاس ششم یکی است یا معلّم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسسته^(۲) یکسانند؟ بدیهی است از جهه آنکه از یک مبدا و وزارت خانه مأمورند و در تحت یک پرگرام اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است، یکسانند، ولی در معلومات، و مقام و رتبه، هرگز یکسان نیستند.

هر کدام به قدر معلومات و فضل و کمالی که دارند بعلاوه محلّ خدمت مأموریتشان بالاتر و متفاوت می باشند.

انبیاء عظام هم از جهه دعوت یکسان اند، ولی از جهه رتبه و مقام و معلومات، متفاوت اند؛ چنانچه در آیه ۲۵۳ همین سوره

۱- میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم. (سوره بقره، آیه ۲۸۵)

۲- یعنی دانشگاه، به اصطلاح امروز.

می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾^(۱).

جار الله زمخشری، عالم فاضل مفسر خودتان در تفسیر کشاف^(۲) گوید:

مراد به این بعض، پیغمبر ما است که فضیلت دارد بر انبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی شمار که اهم از همه آنها مقام خاتمیت است.

نواب: خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حل این معما را فرمودید اینک یک سؤال دیگر دارم، با اینکه خارج از موضوع است با اجازه آقایان تمنا داریم خصیصه نبوت خاصه را و لو مختصر شده با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما بفرامایید. چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی می نمود. اینک فرصت بدست آمده را غنیمت می شمارم.

داعی: خصایص نبوت خاصه بسیار و دلائل در این باب بی شمار است که چگونه می شود یک فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوت خاصه گردد که همان مقام خاتمیت باشد. ولی این مجالس از برای اثبات نبوت خاصه آن هم برای مسلمانان پاک طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوت خاصه شویم، از موضوع امامت بازیمانیم و وقت مجلس به کلی گرفته می شود.

ولی برای آنکه رد تقاضای شما را ننموده باشم، به مقتضای ما لا یدرک کله لا یتدرک کله مختصر اشاره ای می نمایم.

۱- افزونی و فضیلت دادیم بعض انبیاء را بر بعض دیگر بخصائص و فضائلی که دیگران بمرتبه آنها نرسیده اند؛ اگر چه در نبوت مساوی بودند (و ببعض جهات فضیلت اشاره فرموده) که بعض از آن انبیاء کسیست که خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالبشر که باو خطاب فرموده و در آیه ۳۳ سوره ۲ (بقره) خبر می دهد (یا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ) و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که به حضرت موسی فرمود: (أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ) و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (النجم) وحی نمودن به پیغمبر خاتم (ص) را در شب معراج خبر داده که (فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ) پس انبیاء در مراتب و درجات با هم مساوی نیستند و ترفیع داد بعضی از آنها را درجات.

۲- تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۱۵۱.

خصیصه نبوت خاصه

اگر قدری توجه به اصل خلقت انسانیت فرمایید، راه وصول باین مقام به خوبی باز می شود؛ چه آنکه خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمی گردد، مگر به تزکیه نفس، و تزکیه نفس ممکن نگردد، مگر آنکه پراهنمائی قوه عاقله با دو قوه علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نایل آید. چنانچه در کلام منسوب بمولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود:

خلق الانسان ذا نفس ناطقه ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارک بها السبع الشداد و صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان (۱)

“صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی”

غیر از این هیکل جسمانی، آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات می شود ولی بیک شرط و آن اینست که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید بدو قوه علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان، بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرنده که به آن دو قوه پرواز می کنند. هر اندازه بالهای آنها قوی تر، اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوا بیشتر است.

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی تر بکمال نفسانی بیشتر نائل می شود. چه خوش سرآید شیخ اجل، استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سعدی شیرین کلام:

طیران مرغ دیدی توز پایبند شهوت بدرآی تا ببینی طیران آدمیت

پس خروج از عالم حیوانیت و وصول به مقام اعلای انسانیت، بستگی کامل

۱- انسان خلق گردیده (علاوه بر تن و بدن جسمانی) دارای نفس ناطقه ای می باشد (که آن حقیقت انسانیت است). اگر به علم و عمل تزکیه شود، شبیه خواهد شد بموجودات عوالم علویه که مبدأ اصلی خلقت او می باشد و زمانی که بمقام اعتدال رسید و از مواد طبیعی فارغ شد با موجودات عوالم علوی شریک، آنگاه از عالم حیوانیت خارج و بمقام حقیقت انسانیت نائل خواهد شد. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۱۱. با اندکی اختلاف الفاظ - غرر الحکم، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۱۲).

به کمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس، قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بخواص ثلاثه آنها رسید، به ادنی مرتبه مقام نبوت رسیده و هرگاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت، مخلع بخلعت نبوت می گردد.

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کاملاً و مفصلاً ذکر گردیده) مراتب متفاوتی دارد تا زمانی که نبی می رسد به مرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثه مذکوره باشد که اقوای از آن در حیز امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آن را عقل اول گویند که معلول اول و صادر اول است.

و بالاتر از آن مرتبه، در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیائست که مقام و منزلتش ما دون مقام واجب و ما فوق تمام مراتب امکانیه است؛ چون حضرتش باین مرتبه نایل شد، نبوت بوجود مبارکش ختم گردید. و امامت، مقامی است یک درجه پست تر از مقام خاتمیت و ما فوق تمام مراتب نبوت. و امیر المؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم داشته، لذا مخلع بخلعت امامت و افضل بر انبیاء سلف گردید.

(صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جهت اداء فریضه رفتند. پس از مراجعت و صرف چای و تنقل، آقای حافظ ابتداء بسخن نمودند)

حافظ: شما در بیانات خود پیوسته مطلب را مشکل و پیچیده تر می کنید. هنوز حلّ مشکلی نشده، اشکال دیگر بمیان می آورید.

داعی: امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم. خوب است آنچه بنظر شما مشکل می آید بفرمایید تا جواب عرض نمایم. حافظ: در این بیان آخرتان چند جمله، خیلی مشکل فرمودید که حلّ آنها غیر ممکن است: اولاً آنکه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده. ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته. ثالثاً افضلیت بر انبیای عظام.

این جملات ادعایی شما را فقط تحکماً باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید. اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست بیان فرمایید

داعی: اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حل آنها غیر ممکن است، البته در نظر شما و امثال شما که نمی خواهید تعمق در حقایق بنمایید همین طور است که فرمودید. ولی در نظر محققین از علماء منصف، حقیقت، هویدا و آشکار است.

اینک بهر یک از اشکالات شما جواب عرض می کنم تا راه عذر مسدود گردد و نفرمائید مشکل و پیچیده و حل آن غیر ممکن است.

دلایل بر اثبات مقام نبوت از برای علی بحديث منزله

اولاً دلیل بر اینکه علی عليه السلام واجد مقام نبوت بوده حدیث شریف منزله است که با صحت تمام، متواتراً از طرق ما و شما بمختصر کم و زیاد در الفاظ ثابت گردیده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم در دفعات متعدده و محافل مختلفه، گاهی بأمیر المؤمنین علی عليه السلام فرمود:

أما ترضى ان تكون منى بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي^(۱)

و گاهی بامت فرمود: **علی منی بمنزله هارون من موسی الخ**

حافظ: صحت این خبر معلوم نیست. بر فرض صحت، خبر واحد است و بخیر واحد اعتباری نیست.

داعی: اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید، گویا بواسطه قلت مطالعه و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده، نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید و الاً صحت این خبر از مسلمّات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن، همان قسمی که عرض کردم، یا بواسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج می باشد، ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد.

۱- آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون از موسی باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود. (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸).

اسناد حدیث منزله از طرق عامه

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتی بصیرت حاضرین و غائبین مجلس ما ببعض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره خودتان بمقداری که حافظه داعی کمک می نماید، اشاره نمایم تا بدانید خبر واحد نیست، بلکه فحول از علمای خودتان مانند سیوطی و حاکم نیشابوری و دیگران، با تعدد طرق و تکثیر سند و تواتراً، آن اثبات مرام نموده اند.

۱. ابو عبد الله بخاری در کتاب مغازی در باب غزوه تبوک و در کتاب بدأ الخلق صحیح^(۱) خود در مناقب علی
- علیه السلام ۲. مسلم بن حجاج در صحیح^(۲) خود چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضل الصحابه باب فضائل علی علیه السلام
۳. امام احمد بن حنبل در مسند^(۳) در وجه تسمیه حسنین و در همان کتاب ۴. ابو عبد الرحمن نسائی از خصائص العلویه^(۴) هیجده حدیث نقل نموده؛
۵. محمد بن سوره ترمذی در جامع^(۵) خود، ۶. حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۶)
۷. ابن حجر مکی در صواعق محرقه^(۷) باب ۹؛
۸. حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله نیشابوری در مستدرک^(۸)
۹. جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۹)
۱۰. ابن عبد ربّه در دوم عقد الفرید^(۱۰)
۱۱. ابن عبد البر در استیعاب^(۱۱)

۱- صحیح بخاری، کتاب مغازی، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲- صحیح مسلم، کتاب بدأ الخلق، ج ۴، ص ۲۰۸.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۸۵؛ ج ۳، ص ۳۲ و ۳۳۸؛ ج ۶، ص ۳۶۹ و ۴۳۸.

۴- خصائص امیر المؤمنین، ص ۴۸-۸۹.

۵- جامع ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۱.

۶- الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۱.

۷- صواعق محرقه، ص ۱۲۱.

۸- مستدرک نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۰.

۹- تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۴.

۱۰- عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۹۴. ۱۱- استیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۷.

۱۲. محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری^(۱)؛ ۱۳. امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب^(۲)؛ ۱۴. محمد بن جریر طبری در تفسیر^(۳) و تاریخ^(۴) خود؛
۱۵. سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۵)؛
۱۶. کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۶)
۱۷. میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودة هفتم از مودة القربی^(۷)؛
۱۸. نور الدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در فصول المهمة^(۸)؛
۱۹. علی بن برهان الدین شافعی در سيرة الحلبیة^(۹)؛ ۲۰. علی بن الحسین مسعودی در مروج الذهب^(۱۰)؛ ۲۱. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینابیع الموده^(۱۱) و مخصوصاً در باب ۶، هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموی نقل نموده است؛ ۲۲. مولی علی متقی در کنز العمال^(۱۲)؛ ۲۳. احمد بن علی خطیب در تاریخ بغداد^(۱۳)؛ ۲۴. ابن مغازلی شافعی در مناقب^(۱۴)؛ ۲۵. موفق بن أحمد خوارزمی در مناقب^(۱۵)؛
۲۶. ابن اثیر جزری علی بن محمد در اسد الغابه^(۱۶)؛

-
- ۱- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴ و ۲۵.
- ۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص ۷۶.
- ۳- تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۱۲.
- ۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۴.
- ۵- نور الابصار، ص ۱۵۷.
- ۶- مطالب السؤل، ص ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۳۸.
- ۷- مودة القربی، ص ۱۹.
- ۸- فصول المهمة، ج ۱، ص ۲۲۰، ۲۲۷.
- ۹- سيرة الحلبیة، ج ۳، ص ۱۰۴.
- ۱۰- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۹.
- ۱۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۲۴؛ ج ۴، ص ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۱۴۷؛ ج ۸، ص ۵۲.
- ۱۲- کنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۴.
- ۱۳- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۲۴؛ ج ۴، ص ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۱۴۷؛ ج ۸، ص ۵۲.
- ۱۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۹.
- ۱۵- اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۷؛ ج ۵، ص ۸.

۲۷. ابن کثیر دمشقی در تاریخ^(۱) خود؛

۲۸. علاء الدوله احمد بن محمد در عروه الوثقی؛

۲۹. ابن اثیر مبارک بن محمد شیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول^(۲)؛

۳۰. ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب^(۳)

۳۱. ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در محاضرات الادباء^(۴) و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث

شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله ﷺ نقل نموده اند از قبیل:

۱. خلیفه عمر بن الخطاب؛ ۲. سعد بن ابی وقاص؛ ۳. عبد الله بن عباس (حبر امت)؛ ۴. عبد الله بن مسعود؛ ۵. جابر بن عبد الله انصاری؛ ۶. ابو هریره؛ ۷. ابو سعید خدری؛ ۸. جابر بن سمره؛ ۹. مالک بن حویرث؛ ۱۰. براء بن عازب؛ ۱۱. زید بن ارقم؛ ۱۲. ابو رافع؛ ۱۳. عبد الله بن ابی اوفی؛ ۱۴. ابی سریحه؛ ۱۵. حذیفه بن اسید؛ ۱۶. انس بن مالک؛ ۱۷. ابو بریده اسلمی؛ ۱۸. ابو ایوب انصاری؛ ۱۹. سعید بن مسیب؛ ۲۰. حبیب بن ابی ثابت؛ ۲۱. شرحبیل بن سعد؛ ۲۲. امّ سلمه (زوجه النبی ﷺ)؛ ۲۳. أسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر)؛ ۲۴. عقیل بن ابی طالب؛ ۲۵. معاویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه داعی اجازه شماره نامهای همه آنها را نمی دهد. خلاصه همگی از خاتم الانبیاء ﷺ به مختصر تفاوتی در الفاظ و موارد مختلفه روایت نموده اند که فرمود:

یا علی انت متّی بمنزله هارون من موسی الاّ انه لا نبيّ بعدی^(۵).

آیا این همه از اعیان علماء شما کهقلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم، این حدیث شریف را با اسناد مرتّبه، از کثیری از

اصحاب پیغمبر نقل نموده اند، اثبات یقین و تواتر برای شما نمی نماید؟!

آیا تصدیق می نمائید که اشتباه فرموده، خبر واحد نیست، بلکه از متواترات

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲.

۲- جامع الاصول، ج ۸، ص ۶۴۹.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ ج ۵، ص ۱۶۰.

۴- محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۴۶۳.

۵- یا علی تو از من به منزله هارونی از موسی الاّ آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود.

اخبار است، چنانچه محققین از علماء خودتان دعوی تواتر نموده اند؟! مانند جلال الدین سیوطی در رساله الازهار المتناثره فی الاحادیث المتواتره این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در ازاله الخفاء^(۱) و قره العینین^(۲) هم تصدیق تواتر نموده.

چون شما روی عادت، تشکیک در صحت سند این حدیث شریف می نمایید، خوبست مراجعه و مطالعه نمائید بباب ۷ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی که از فحول اعلام شما است که بعد از ذکر شش حدیث مسنداً توأم با مفاخر دیگر برای آن حضرت، در ص ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان می نماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید، بیان این عالم شافعی (خالی از تعصب) حجه را بر شما تمام می کند که می نویسد:

هذا حدیث متفق علی صحته رواه الاثمه الاعلام الحفاظ کابی عبد الله البخاری فی صحیحه و مسلم بن حجاج فی صحیحه و ابی داود فی سننه و ابی عیسی الترمذی فی جامعه و ابی عبد الرحمن النسائی فی سننه و ابن ماجه القزوی فی سننه و اتفق الجميع علی صحته حتی صار ذلک اجماعاً منهم - قال الحاكم النيسابوري هذا حدیث دخل فی حد التواتر^(۳).

گمان می کنم ابهامی در کار و احتیاجی بذکر دلائل بیشتری بر صحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ: حقیر، آدم بی ایمان و لجوجی نیستم که در مقابل دلائل و براهین شما که در غایت اعتبار است ایستادگی کنم، ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابو الحسن آمدی که از متکلمین و متبحرین علماء می باشد که این حدیث را با دلایلی ردّ نموده است.

۱- ازالة الخلافه، ج ۲، ص ۲۶.

۲- قره العینین، ص ۲۰۷.

۳- این حدیثی است که اتفاق نموده اند بر صحت آن رواه ائمه از علماء اعلام و حفاظ مانند ابی عبد الله بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود و ابی داود در سنن و ابو عیسی ترمذی در جامع و ابو عبد الرحمن نسائی در سنن و ابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها می باشد، و حاکم نیشابوری گفته است: “این حدیثی است که داخل شده در حد تواتر.” (کفایة الطالب، ص ۲۸۳، باب ۷۰).

داعی: خیلی تعجب می‌نمایم از مثل شما عالم دقیق منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علماء خودتان که همگی ثقه و مورد اطمینان عموم شما می‌باشند، توجه می‌نمایید بقول آمدی که مردی شریر و بی‌عقیده و تارک الصلاه بوده.

شیخ: بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود، نباید او را متهم ببدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسمه اخلاق هستید، خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی، با لسان سوء عالم فقیهی را متهم سازید.

داعی: اشتباه فرمودید! دعاگو، لسان سوء نسبت باحدی ندارم و در زمان آمدی هم نبوده ام ولی عقاید سوء او را علمای بزرگ خودتان نقل نموده اند.

شیخ: علمای ما در کجا او را ببدی و سوء عقیده یاد نموده اند.

شرح حال آمدی

داعی: ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان^(۱) نوشته است: السیف الامدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف و قد نفی من دمشق لسوء اعتقاده و صح انه کان یت ترک الصلاه^(۲).

و نیز ذهبی که از علماء بزرگ شما می‌باشد در میزان الاعتدال^(۳) این قضیه را نقل نموده، بعلاوه در اظهار نظر می‌گوید: “مسلم است که آمدی از مبتدعه بوده.”

اگر شما با نظر دقیق بنگرید خواهید فهمید که اگر آمدی، اهل بدعت و شریر و بی‌ایمان نبود، هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمی‌ساخت که بر خلاف تمام صحابه رسول الله ﷺ حتی خلیفه خود عمر بن الخطاب (که یکی از روات حدیث است) و تمام ثقات علماء اعلام خودتان قیام نماید.

اعجب از همه آنکه شما آقایان محترم، شیعیان را مورد طعن قرار می‌دهید که

۱- لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۳۴.

۲- سیف آمدی متکلم علی بن ابی علی که صاحب تصانیف بوده او را از دمشق تبعید کردند بواسطه سوء اعتقاد او و صحیح است آن که تارک الصلاه بوده.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۳۶۴۷.

چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمی دهند؟! (و حال آنکه این طور نیست. اگر احادیثی صحیح الاسناد باشد و لو در صحاح شما مورد قبول ما می باشد).

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده اند، آمدی رسماً رد می نماید و مورد توجه شما قرار می گیرد.

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمدی نبود، مگر همین که بر خلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده، بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود بر طعن او.

و اگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلایل تامّ و تمام اسناد کامله از روات بزرگان علماء خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدیها بنمایید، مراجعه کنید بمجلّدات با عظمت (عقبات الانوار)^(۱) تألیف عالم عادل، زاهد، محقق، نقّاد اخبار و احادیث، علامه متبحّر، مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزله را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد و مدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلاجی نموده.

حافظ: فرمودید یکی از روات این حدیث خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آن را بیان فرمایید.

سند حدیث منزله از عمر بن الخطاب

داعی: أبو بکر محمد بن جعفر المطیری و ابو الیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) و محمد بن عبد الرحمن ذهبی در (ریاض النضره)^(۲) و مولی علی متقی در (کنز العمال)^(۳) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه^(۴) نقلاً از خصایص

۱- عقبات الانوار، مجلد الحدیث، ص ۲۹۱.

۲- ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۷۷.

۳- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲، ح ۳۶۳۹۲.

۴- فصول المهمّه، ص ۱۲۵.

و امام الحرم در (ذخایر العقبی) ^(۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده ^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج ^(۳) از نقض العثمانیه شیخ ابو جعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت: واگذارید نام علی را (یعنی آن قدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر ﷺ که فرمود: در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم، بود دوست تر می داشتم از هر چه آفتاب بر او می تابد) آنگاه گفت:

كنت انا و ابو بكر و ابو عبيده بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متكئ على علي بن أبي طالب حتى ضرب بیده منكبیه ثم قال انت يا علي اول المؤمنين ايماناً و اولهم اسلاماً ثم قال انت منى بمنزله هارون من موسى و كذب علي من زعم انه يحبنى و يفضك ^(۴).

آیا ردّ قول خلیفه عمر در مذهب شما جایز است؟ اگر جایز نیست، پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمدی معلوم الحال می نمائید.

حکم خبر واحد در مذهب جماعت

و اما یک جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست.

اگر ما این نوع سخن بگوییم؛ با موازین رجالی که در دست داریم صحیح است، ولی از شما تعجب است تفوه بچنین کلامی؛ زیرا در مذهب شما حجیه خبر واحد ثابت است؛ زیرا که محققین از علماء شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق می دانند.

۱- ذخائر العقبی، ص ۵۸ و ۷۷.

۲- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۱۶۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۸.

۴- من و ابو عبیده جراح و عده ای از اصحاب حاضر بودیم، رسول اکرم ﷺ تکیه داده بود بر علی بن ابی طالب تا آنکه زد بر شانه های علی و فرمود: “تو یا علی، اول مؤمنین هستی از حیث ایمان و اول مسلمین هستی از حیث اسلام”، آنگاه فرمود: “یا علی، تو از من به منزله هارونی از موسی و دروغ گفته است بر من کسی که گمان می کند مرا دوست می دارد در حالتی که تو را دشمن می دارد.” (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۷).

چنان چه ملک العلماء شهاب الدین دولت آبادی در (هدایت السعداء) گفته است؛ در مضمرات فی کتاب الشهادات و من انکر الخبر الواحد و القیاس و قال انه لیس بحجه فانه یصیر کافرا و لو قال هذا الخبر الواحد غیر صحیح و هذا القیاس غیر ثابت لا یصیر کافرا و لکن یصیر فاسقا^(۱).

حافظ: خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما، بر خلاف آنچه شنیده ام، آقایان علماء شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقّاش و پارچه بر می دارند که دستشان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند.

داعی: قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید چه آنکه ایادی مرموزی از بیگانگان، و بیگانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته می خواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان به نفع خود بهره برداری نمایند. لذا این قبیل مطالب دروغ را می سازند و انتشار می دهند که افراد مسلمین را بیکدیگر بدبین کنند و نتیجه خود را ببرند.

وظیفه ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیة قرآن مجید که از جمله در این باب می فرماید: در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات): ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾^(۲).

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم. اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود، کلمات اعادی در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتابهای کفار و مشرکین و مرتدّین را با انبر و مقّاش بر نمی داریم، چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنگریم. بر خلاف فرموده شما کتابهای معتبره علماء شما را دقیقانه مطالعه می کنیم و احادیث

۱- کسی که انکار کند خبر واحد و قیاس را، در حالتی که بگوید: خبر واحد حجت نیست، پس کافر گردیده است ولی اگر بگوید: این

خبر واحد صحیح نیست یا این قیاس ثابت نیست کافر نمی شود ولی فاسق می باشد. (هدایت السعداء، الجلوة الرابعة من الهدایة السابعة).

۲- هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید) تا تحقیق کنید. مبدا بسخن چین فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید.

صحیح الأسناد آنها را هم قبول می کنیم. اختلافات علمی و منطقی ربطی به عقیده و مذهب ندارد. آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیاده‌تر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده می نمایند؛ پس چگونه آن کتب را با انبر و مقاش بر می دارند؟! منتها بعض از روایات در احادیث منقولہ شما هستند که مقدوح اند و اعتباری بأقوال آنها نیست از قبیل انس و ابو هریره و سمره و غیر آنها که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعض از علماء خودتان هم از قبیل ابو حنیفه آنها را مردود می دانند)

ما هم احادیث منسوبه باین قبیل روایات را مردود و غیر قابل قبول می دانیم. و الاکتب معتبره علمی محققین علمای شما مورد توجه ما می باشد و بالخصوص داعی که در سیره پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و اخذ سند نموده ام، از کتب معتبره علماء سنت و جماعت است.

در کتابخانه شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار و علمی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطی و چاپی موجود و مورد استفاده داعی می باشد. منتها عملاً ما حکم صراف بینا را داریم که می توانیم خوب و بد آنها را تمیز داده، فریب شبهات و اشکالات امثال فخر رازیها و مغلظه کاری امثال ابن حجرها و روزبهانها و آمدیها و ابن تیمیّه ها را نخوریم و تحت تأثیر غلطکاری های آنها قرار نگیریم. و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدسه ائمه معصومین و اهل بیت رسالت و ودایع رسول الله ﷺ بیشتر بوسیله مطالعه کتب معتبره علماء شما گردیده.

حافظ: از مطلب دور افتادیم، بفرمایید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راهست که علی کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است؟

داعی: از این حدیث شریف که بنحو تواتر بما رسیده سه خصیصه برای امیر المؤمنین علیّ ثابت می شود. یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده.

یکی هم مقام خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم ﷺ .

و دیگر افضلیت آن حضرت بر تمام امت از صحابه و غیرهم.

چه آنکه رسول اکرم ﷺ علی را بمنزله هارون معرفی نموده و حضرت هارون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است.

نواب: قبله صاحب ببخشید! مگر حضرت هارون برادر حضرت موسی نبی بوده است.

داعی بلی واجد مقام نبوت بوده اند.

نواب: عجب من تا به حال نشنیده بودم، آیا در قرآن هم آیه ای که شاهد این مرام باشد هست؟

داعی: بلی در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است.

نواب: ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمایید تا مورد استفاده ما قرار گیرد.

داعی: در آیه ۱۶۳ سوره ۴ (نساء) فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾^(۱)

حافظ: پس روی این قاعده و استدلال شما، محمد و علی هر دو پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند.

داعی: این قسم که شما تقریر نمودید، داعی نگفتم. البته شما خود می دانید که عدد و شمارة انبیاء بسیار مورد اختلاف است تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند ولی تمام آنها به اقتضای زمان، هر دسته و فرقه ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام

۱- به درستی که ما وحی کردیم به سوی تو، هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و انبیاء بعد از او، و وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و دادیم داود را زبور.

بوده اند که پنج نفر از آنها الوالعزم بوده اند: حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام و حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت می باشد.

اثبات منازل هارونی برای علی علیه السلام

جناب هارون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر نبوت نداشت، بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود. حضرت علی علیه السلام هم تالی تلو مقام نبوت بوده، ولی استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بوده.

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف، آن است که به امت بفهماند همان قسمی که هارون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت و با رتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بود که این خود خصیصه عالیه ای برای آن حضرت است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین حدیث و بیان شریف، اثبات کرد برای علی بن ابی طالب علیه السلام جمیع مراتب و منازل هارونی را از موسی و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیاء نبود هرآینه شریک در امر پیغمبری او هم بود، ولی به جمله انه لا نبی بعدی می رساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید، علی واجد آن مقام بود؛ لذا نبوت را استثنا نموده و آنچه ما عدای نبوت است از مراتب هارونی، در آن حضرت ثابت است.^(۱)

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) پس از کشف اسراری در بیان منزلت هارونی و توضیحاتی که می دهد اظهار نظر کرده و گوید:

فتلخیص منزله هارون من موسی انه کان اخاه و وزیره و عضده و شریکه فی النبوه و خلیفته علی قومه عند سفره و قد جعل رسول الله علیا منه بهذه المنزله و اثباتها له الا النبوه فانه استثناها فی آخر الحدیث بقوله صلی الله علیه انه لا نبی بعدی فبقی ما عدا النبوه المستثناه ثابتاً لعلی علیه السلام من کونه اخاه

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۱.

۲- مطالب السؤل، ص ۱۱۶.

و وزیر و عضده و خلیفته علی اهلہ عند سفرہ الی تبوک و ہذہ من المعارج الشراف و المدارج الازلاف فقد دل الحدیث بمنطوقہ و مفہومہ علی ثبوت ہذہ المزیہ العلیہ لعلی علیہ السلام و ہو حدیث متفق علی صحتہ. ^(۱)

و ہمین کلام را ابن صباغ مالکی در فصول المهمہ ^(۲) و دیگران از اکابر علماء شما کہ ذکر نام و عقیدہ ہر یک از آنها در این وقت کوتاہ شب مقتضی نیست، آورده و تصدیق این معنی را نمودہ اند.

حافظ: گمان می کنم این استثنا، عدم نبوت است نہ اصل نبوت.

داعی: خیلی بی لطفی نمودہ روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و مطلب باین آشکاری را انکار نمودید و حال آنکہ توجہ ننمودید ببیان شافعی کہ الحال عرض کردم، می گوید:

فبقی ما عدا النبوة المستثناه ثابتاً لعلی؛

و این بیان، خود نصّ است در آنکہ مستثنی در حدیث شریف، نبوت است نہ عدم نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناء در قول او کہ گوید: فانه استثناء فی آخر الحدیث بقولہ: انه لا نبی بعدی، راجع بہ نبوت است.

و مثل این نوع از عبارت در کتب علمای شما بسیار است کہ ہمہ آنها دلالت بر استثنای نبوت می کند نہ عدم نبوت، و نظر آن کسانی کہ قائل بعدم نبوت شدہ اند جز عناد و لجاج و تعصّب چیز دیگری نبودہ است نستجیر باللہ من التعصّب فی الدین.

حافظ: گمان می کنم این ادعای شما کہ اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء نبود و بنا بود پیغمبری بیاید، علی واجد این مقام بود، مخصوص بخودتان باشد و الاّ احدی چنین بیانی ننمودہ.

۱- خلاصہ از بیانات آنکہ منزلت ہارون از موسی آن بود کہ برادر و وزیر و بازو و شریک در نبوت و خلیفہ موسی بر قومش بود؛ پس پیغمبر خاتم ہم علی را در حدیث شریف، صاحب مقام و منزلت ہارونی قرار دادہ بہ استثناء نبوت؛ پس باقی می ماند برای او آنچه ماعدای نبوت است از برادری و وزارت و خلافت او بر قومش، و این خصیصہ از معارج شرافت و مدارج علیا است برای علی علیہ السلام پس این حدیث از حیث منطوق و مفہوم دلالت دارد بر ثبوت این مزیہ بزرگ برای آن حضرت- و این حدیثی است کہ عموم اتفاق بر صحت آن دارند.

۲- فصول المهمہ، ج ۱، ص ۲۸۰.

داعی: این ادعا فقط از مخصوصات دعاگو و علمای شیعه نیست، بلکه اکابر علماء خودتان هم اقرار باین معنی دارند.

حافظ: کدام یک از علمای ما چنین ادعایی نموده اند، اگر در نظر دارید بیان فرمایید.

داعی: یکی از علمای بزرگ و محل وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او به مصر رسید، علمای مصر در حضور زیاده از چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند. صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در (مرقاہ شرح بر مشکاہ) در شرح حدیث منزله گفته: **فیه ایماء الی انه لو کان بعده نبیا لکان علیا**؛ یعنی در این حدیث اشاره است باینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء پیغمبری باشد، آن علی علیه السلام بود. و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار باین معنا نموده، علامه شهیر جلال الدین سیوطی در آخر کتاب (بغیة الوعظ فی طبقات الحفاظ) با ذکر سلسله روات تا به جابر بن عبد الله انصاری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین فرمود: **أما ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ولو کان لکنته**؛^(۱) خلاصه معنی آنکه (اگر بنا بود پیغمبری بعد از من باشد تو آن بودی یا علی).

و نیز میر سید علی همدانی فقیه شافعی در حدیث دوم از موده ششم (موده القربی) از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ان الله اصطفانی علی الانبیاء فاختارنی و اختار لی وصیا و خیرت ابن عمی وصی یشد عضدی کما یشد عضد موسی باخیه هارون و هو خلیفتی و وزیری و لو کان بعدی نبیا لکان علی نبیا و لکن لا نبوه بعدی^(۲).

پس با این مختصر دلایل، ثابت شد که قول نبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنابراین آنچه علماء خودتان هم تصدیق

۱- بغیة الوعظ، ج ۲، ص ۴۱۴، شماره.

۲- به درستی که خداوند برگزید مرا بر انبیاء و اختیار نمود مرا (به برگزیدگی). پس اختیار نمود برای من وصیی و برگزید پسر عمم (علی) را وصی من و محکم نمود بازوی مرا، هم چنانکه محکم نمود بازوی موسی را به برادرش هارون، و او است (یعنی علی) خلیفه و وزیر، من اگر بنا بود بعد از من پیغمبری هرآینه علی پیغمبر بود و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود. (مودة القربی، ص ۱۹).

نموده اند که بنا به فرموده آن حضرت، علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شما را بتعجب آورده.

و چون از منازل و مراتب هارونی نبوت، مستثنی شده بااستثنای متصل، قطعاً ما عدای آن بشهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم، برای علی علیه السلام باقی و ثابت می ماند که از همه آن منازل، بالاتر منزله خلافت و افضلیت است که در خلافت هارون قرآن مجید صراحت دارد در آیه ۱۴۲ سوره ۷ (اعراف) می فرماید: ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾^(۱).

حافظ: با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هارون با برادرش حضرت موسی شریک در امر نبوت بوده، پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان، مقامش بالاتر از آن است که خلیفه و جانشین او شود، و اگر شریک را خلیفه قرار دهند، او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده اند، چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است!!

داعی: یک عده از آقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفته اند و حال آنکه اگر قدری فکر می فرمودید، محتاج به جواب داعی نبوده، خود می دانستید که نبوت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بالاصاله و نبوت حضرت هارون علیه السلام تبعاً بوده کانه خلیفه آن حضرت بوده، با توجه به اینکه حضرت هارون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده.

چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم می شود که از آیه ۲۵ تا ۳۲ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را می نماید که: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾^(۲۵) ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾^(۲۶) ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾^(۲۷) ﴿يَقْفَهُوا قَوْلِي﴾^(۲۸) ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي﴾^(۲۹) ﴿هَارُونَ أَخِي﴾^(۳۰) ﴿أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾^(۳۱) ﴿وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي﴾^(۳۲).

۱- موسی برادرش هارون گفت: “خلیفه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و بیرو اهل فساد مباش.”

۲- پروردگارا! گشاده گردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا تبلیغ رسالت استو بگشا گره را از زبان من تا بفهمند کلمات مرا و قرار بده من وزیری را از کسان من که آن هارون برادر من باشد و محکم گردان به او پشت مرا و شریک ساز او را با من در امر من (که تبلیغ رسالت است).

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه راد مردی بوده است که به استثناء مقام نبوت خاصه، در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده.

حافظ: پیوسته تعجب ما زیادت‌تر می‌شود که می‌بینیم درباره علی کرم الله وجهه چنان غلو می‌نمائید که عقول عقلا محو و حیران می‌گردد که از جمله آنها همین جملاتی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمیع صفات و خصائص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دارا بوده.

داعی: اولاً این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین واقع و حقیقت است؛ چه آنکه خلیفه پیغمبر، روی قاعده عقلانی باید در جمیع صفات مثل و مانند پیغمبر باشد. ثانیاً در این ادعا ما تنها مدعی این معنا نیستیم، بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره خود اقرار باین معنی دارند.

علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر^(۱) و عالم فاضل سید احمد شهاب الدین که از فحول علماء شما می‌باشد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل مشروحاً به این معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید:

و لا یخفی ان مولانا امیر المؤمنین قد شابه النبی فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیه و الفعال الزکیه و عاداته و عباداته و احواله العلیه و قد صح ذلک له بالاخبار الصحیحه و الآثار الصریحه و لا یتحتاج الی اقامه الدلیل و البرهان و لا یفتقر الی ایضاح حجه و بیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمر المؤمنین علی التی هو فیها نظیر سیدنا النبی الامی^(۲).

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۶، ص ۲۳۶؛ ج ۴، ص ۷۵ (آیه ولایت).

۲- پوشیده و پنهان نمی‌باشد آنکه مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام شباهت دارد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بیشتر از خصال رضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه آن حضرت و بصحت پیوسته این معنی باخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و برهان خارجی ندارد و محتاج به توضیح حجه و بیان نمی‌باشد. بعض از علماء، بعض از آن خصال حمیده را به شماره آورده اند که در آن خصال حمیده علی علیه السلام نظیر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است. (توضیح الدلائل، ص ۳۰).

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند: و نظیره فی الطهاره بدلیل قوله تعالى ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا﴾

یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت، به دلیل آیه تطهیر (که درباره پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده).

و نظیره فی آیه ولی الامه به دلیل قوله ﴿انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون﴾؛ و نظیر آن حضرت است در آیه مزبوره از حیث ولایت بر امت، بدلیل ﴿انما وليكم الله﴾ - الخ (که باتفاق فریقین درباره علی علیه السلام نازل گردیده. (چنانچه در همین کتاب بشرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحي الوارد علیه يوم اعطاء سورة براءة لغيره فنزل جبرئیل قال لا يؤديها الا أنت او من هو منك فاستعاضها منه فأداها علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم؛ یعنی نظیر آن حضرت است در أداء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سورة براءة و نزول بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم (که آن حضرت آیات سورة براءة را داد به ابی بکر ببرد در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید) چنانچه در همین کتاب ثبت گردید، که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد، أداء رسالت نمی تواند بنماید مگر خودت یا کسی که از تو باشد. پس آن حضرت آیات سورة براءة را از ابی بکر گرفت بأمر خدای تعالی و بعلی علیه السلام داد که در موسم حج أداء نمود.

و نظیره فی کونه مولی الامه به دلیل قوله صلی الله علیه و آله و سلم من كنت مولاه فهذا علی مولاه؛ و نظیر آن حضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم، چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده که “هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم، پس این علی اولی به تصرف در امر او می باشد.”

و نظیره فی مماثلت نفسیهما و ان نفسهما قامت مقام نفسه و ان الله تعالی اجری نفس علی مجری نفس النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾.^(۱) و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می باشد؛

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۷.

چنانچه خداوند در آیه مباحله، (باتفاق فریقین چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده، علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده.

و نظیره فی فتح بابہ فی المسجد کفتح باب رسول الله ﷺ و جواز دخول المسجد جنبا کحال رسول الله ﷺ علی السواء؛ ^(۱) و نظیر آن حضرت است در فتح باب او در مسجد مثل فتح باب رسول الله ﷺ (که بأمر پیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود، بسته شد الا در خانه پیغمبر و علی و جواز ورود در مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا ﷺ).

(همهمه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد. سؤال نمودیم که چه شده آقایان به حرف آمدید؟).

نواب: اتفاقاً همین جمعه گذشته که بمسجد جهت ادای نماز رفتیم، جناب حافظ در خطبه با نقل احادیثی این فتح باب مسجد را اختصاص بخلیفه ابی بکر رضی الله عنه دادند، حال که شما فرمودید اختصاص به علی کرم الله وجهه دارد، اسباب تحیر حاضرین گردیده و این گفتگوها مربوط باین قضیه است. متمنی است حلّ معماً فرماید.

داعی: (رو به جناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید؟

حافظ: بلی چون در احادیث صحیحة ما وارد است از صحابی ثقه و عدل!! ابو هریره رضی الله عنه که رسول مکرم ﷺ امر فرمود که تمام درهایی که بمسجد باز بود بستند، مگر در خانه ابی بکر رضی الله عنه را که فرمود "ابی بکر از من و من از ابی بکر می باشم".

داعی: لا بد به نظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هر فضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیؑ به شمار آمده، حدیثی به وسیله ایادی مرموز و کاسه لیسهای سفره معاویه مانند ابو هریره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقه مفرط که بخلیفه ابی بکر داشتند، آن احادیث را تقویت نمودند؛

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۷.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه، حدیث (سد ابواب است بجز باب ابی بکر).^(۱)

بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحه متکثره ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که به نحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبره اکابر علماء خودتان با قید باینکه از احادیث صحیحه است، نقل نموده اند که تمام درهای خانه های مردم را به مسجد رسول اکرم ﷺ بامر خداوند بست، مگر در خانه علی (علیه السلام) را.

نواب: چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته، جناب حافظ می فرماید از خصائص ابی بکر رضی الله عنه است! عالی جناب می فرماید از خصائص مولانا علی کرم الله وجهه می باشد چنانچه ممکن است به بعض اسناد از کتب معتبره ما اشاره فرمایید تا شنوندگان با اسناد جناب حافظ مطابقت نموده، انتخاب احسن نمایند.

به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها بمسجد بسته شد مگر در خانه علی (علیه السلام)

داعی: امام احمد حنبل در مسند^(۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در سنن^(۳) و خصائص العلوی^(۴) و حاکم نیشابوری در مستدرک^(۵) و سبط ابن جوزی در تذکرة^(۶) با بیانات مشروحی اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمد می نمایند و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب^(۷) و ابن حجر مکی در صواعق^(۸) و ابن حجر عسقلانی در

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۳.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۳۶۹.

۳- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴- خصائص امیر المومنین (علیه السلام)، ص ۷۶.

۵- مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۵.

۶- تذکرة الخواص، ص ۴۶.

۷- اسنی المطالب، ص ۶۶.

۸- صواعق المحرقة، ص ۱۲۴، ح ۲۴.

فتح الباری^(۱) و طبرانی در اوسط^(۲) و خطیب بغداد در تاریخ^(۳) خود و ابن کثیر در تاریخ^(۴) خود و متقی هندی در کنز العمال^(۵) و هیشمی در مجمع الزوائد^(۶) و محب الدین طبری در ریاض^(۷) ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۸) و حافظ ابو نعیم در فضائل الصحابه^(۹) و حلیه الاولیاء^(۱۰) و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۱۱) و جمع الجوامع^(۱۲) و خصائص الکبری^(۱۳) و ثالی المصنوعه^(۱۴) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۱۵) و حموی در فرائد و ابن مغالزی در مناقب^(۱۶) و مناوی مصری در کنوز الدقائق^(۱۷) و سلیمان بلخی حنفی ینابیع الموده^(۱۸) باب ۱۷ را اختصاص به همین معنی داده و شهاب الدین قسطلانی در ارشاد الساری^(۱۹) و حلبی در سیره الحلبیه^(۲۰) و محمد بن طلحه شافعی در

-
- ۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۱۴ و ۱۵.
 - ۲- اوسط (طبرانی)، ج ۴، ص ۱۸۶.
 - ۳- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۱۴.
 - ۴- الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۳۴۲.
 - ۵- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۸؛ ج ۱۳، ص ۱۳۷.
 - ۶- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴.
 - ۷- ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۲.
 - ۸- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۳.
 - ۹- فضایل الصحابه، (ابونعیم)، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۹۸۵.
 - ۱۰- حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۱۵۳.
 - ۱۱- تاریخ خلفاء، ص ۱۷۲.
 - ۱۲- جمع الجوامع، ج ۴، ص ۱۵۳.
 - ۱۳- خصائص الکبری، ص ۸۶.
 - ۱۴- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ح ۳۲۸.
 - ۱۵- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۱۶۳.
 - ۱۶- مناقب ابن مغالزی، ص ۲۵۷.
 - ۱۷- کنوز الدقائق، ج ۱، ص ۳۲۳.
 - ۱۸- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۵۷؛ ج ۲، ص ۱۶۹.
 - ۱۹- ارشاد الساری، ج ۶، ص ۸۱.
 - ۲۰- سیره الحلبیه، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

مطالب السؤل^(۱) بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبد الله انصاری و غیرهم، به عبارات مختلفه از رسول اکرم ﷺ آورده اند که امر فرمود، تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السلام را و مخصوصاً بعض از اکابر علمای شما برای مزید بینائی فریب خوردگان امویها و بکریون و غیره، توضیحات کاملی داده اند مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب^(۲) را اختصاص بهمین موضوع داده و بعد از نقل احادیث مسند، بیانی دارد باین عنوان که هذا حدیث عال آنگاه گوید: “چون عده ای از درهای منازل أصحاب به مسجد باز می شد و رسول اکرم ﷺ نهی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت؛ لذا امر فرمود تمام درهای منازل را بمسجد مسدود نمودند الا در خانه علی علیه السلام را باز گذارند باین عبارت که سدوا الابواب کلها إلا باب علی بن ابی طالب و أوماً بیده الی باب علی علیه السلام. یعنی تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و بدست مبارک اشاره نمود بدر خانه علی علیه السلام پس از آن گوید:

این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت خصیصه ای بود برای علی علیه السلام و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنب و حائضی می تواند در مساجد ورود و توقف نماید انما خص بذلك لعلم المصطفی بانه يتحرى من النجاسة هو و زوجته فاطمه و اولاده صلوات الله عليهم و قد نطق القرآن بتطهيرهم في قوله عز و جل ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ﴾ الخ.

ما حصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را به این معنا، خصیصه عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهای آنها متحرّی و دور از نجاستند؛ چنانچه آیه تطهیر تصریح به این معنی دارد که آن

۱- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۸۸.

۲- کفایة الطالب، ص ۲۰۱.

خاندان جلیل منزّه از جمیع ارجاس و نجاسات اند.

با توضیح کاملی که این عالم شافعی داده، جناب حافظ مقایسه کنند با خبری که نقل نمودند اگر دلیلی بر طهارت اُبی بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ما، آن خبر را نقل نمایند.

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین^(۱) خود اشاره به این معنی نموده اند، در باب آنکه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد که رسول اکرم فرمود:

لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی^(۲).

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت می کند سدّ جمیع ابواب مگر باب علی علیه السلام را؛ زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر باز می بود، بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمد و علی علیهما السلام) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آن حضرت صریحاً می فرماید:

لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی.

پس این اخبار برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند) بر رد اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است.

و بالقطع و الیقین مسلم است که فتح باب در مسجد از خصائص علی علیه السلام بوده است.

اجازه بدهید برای خاتمه عرایض در این باب، حدیثی از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب به عرضتان برسانم که حاکم در مستدرک (۳) و سلیمان بلخی حنفی ینابیع الموده^(۴) نقلاً از ذخایر العقبی^(۵) امام الحرم از مسند^(۶) امام احمد بن حنبل و خطیب

۱- این حدیث را در صحیح بخاری و مسلم نیافتیم، لیکن ترمذی در الحاج الصحیح، ص ۹۸۱ آن را نقل نموده است.

۲- سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی.

۳- مستدرک، ج ۳، ص ۱۲۵.

۴- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۴۷۹.

۵- ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۶- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶.

خوارزمی در مناقب^(۱) و ابن حجر در صواعق^(۲) و سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۳) و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب^(۴) و دیگران نقل نموده اند به مختصر کم و زیاد در الفاظ که خلیفه گفت: لقد اوتی (علی) ابن اُبی طالب ثلاث خصال لان تكون لی واحده منهنّ احبّ الیّ من حمر النعم زوجه النبی ﷺ بنته و سدّ الابواب الاّ بابہ، و سکنه المسجد مع رسول اللہ یحلّ له فیہ ما یحلّ له، و اعطاه الرايه يوم خیبر^(۵).

گمان می کنم حلّ معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند. جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند.

خوب است برگردیم بگفتار اولیه و بقیة بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید: و من تتبع احواله فی الفضائل المخصوصه و تفحص احواله فی الشمائل المنصوصه یعلم انه کرم اللہ تعالی وجهه بلغ الغایه فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی و اتی النهایه فی اقتباس انواره حیث لم یجد فیہ غیره مقتضی^(۶).

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالیّه و فضایل مخصوصه مولانا و مولی الموحّدین امیر المؤمنین علی علیّه السلام تا آقایان بدانند که داعی هیچ گاه غلو ننموده و ادعای بی مغز نمی نمایم، بلکه جامعه شیعیان من السلف الی الخلف بی دلیل و برهان بیانی نمی نمایند. تمام دلایل و براهین ما همانست که مبدأ و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره خودتان می باشد.

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۲، ح ۳۵۴.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۲۴.

۳- تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲.

۴- اسنی المطالب، ص ۶۵.

۵- هرآینه به تحقیق عطا شد بعلی بن ابی طالب سه خصلت که اگر یکی از آنها برای من بود، بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو: ۱- تزویج نمود پیغمبر باو دختر خود را ۲- تمام درهای (مسجد را) بست مگر در (خانه) او را و آرام گرفت با پیغمبر در مسجد، حلال بود در مسجد برای او چیزی که حلال بود بر پیغمبر. ۳- عطا نمود باو پرچم (اسلام) را در روز خیبر.

۶- اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آن حضرت بنماید، می بیند که در بسیاری از فضائل مخصوصه و شمائل منصوصه، شباهت تام با رسول اللہ ﷺ دارد که غیر از او احدی افتخار این خصائص را ندارد. (توضیح الدلائل، ص ۳۰).

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خبر می نشینید، روی عادت تبعاً لاسلاف برای حفظ مقامتان، تنها قاضی رفته، رطب و یابس ها به هم بافته، تهمت ها می زنید و امر را بر آنها مشتبه می نمایید.

پس از این مقدماتی که ذکر شد، ثابت گردید که علی علیه السلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده؛ کما آنکه هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام بوده. فلذا چون موسی هارون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که “او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد.”

همین قسم هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم چون در میان تمام امت از علی قابل و لایق تر، احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد، لذا از خداوند متعال درخواست نمود “همان قسمی که هارون را وزیر و شریک موسی قرار دادی علی را وزیر و شریک من قرار بده.”

نواب: قبله صاحب! آیا در این باب اخباری هم رسیده.

داعی: بلی علاوه بر اجماع شیعیان، در کتب معتبره خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

نواب: چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمایید، خیلی ممنون خواهیم شد.

داعی: دعاگو، حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلماء آنها).

حافظ: مانعی ندارد، چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است.

تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود

داعی: ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۱) و جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور^(۲) و امام اصحاب حدیث،

احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۳) و سبط

۱- مناقب، ص ۲۰۳.

۲- در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴.

۳- کشف البیان، ج ۳، ص ۱۶۵.

ابن جوزی در تذکره خواص الامة^(۱) ضمن نزول آیه ولایت و نیز در نقل می نمایند از ابی ذر غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند:

روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم ﷺ حاضر بوده، سائلی بر خاست سؤال نمود، احدی به او چیزی نداد. علی علیه السلام در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود، سائل انگشت را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر ﷺ دید آن قضیه را؛ پس سر مبارک به سمت آسمان بلند نمود عرض کرد اللهم ان اخي موسى سألک فقال رب اشرح لی صدري و یسر لی امری -الآیه الی قوله- و اشرکه فی امری فانزل علیه قرآنا ناطقا سنشدّ عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما؛ یعنی پروردگارا! برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت: “خدایا گشاده گردان برای من سینه مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت).” تا آنجا که گفت: “شریک ساز برادرم هارون را در کار من؛” پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که به موسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هارون، بازویت را بسیار قوی می گردانیم و بشما در عالم قدرت و حکومت می دهیم که هرگز بشما دست نیابند.

آنگاه عرض کرد: اللهم و انا محمد صفيك و نبيك فاشرح لی صدري و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری؛ یعنی پروردگارا! من محمد برگزیده و پیغمبر تو هستم، پس گشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی علیه السلام باشد قوی گردان بوجود او پشت مرا.

ابی ذر گوید: بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود، جبرئیل نازل شد و آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الخ -را بر آن حضرت قرائت نمود. ”انتهی.

معلوم شد دعای پیغمبر ﷺ مستجاب و علی علیه السلام (مانند هارون برای موسی) بوزارت رسول اکرم ﷺ بر قرار گردید.

۱- تذکرة الخواص، ص ۱۵.

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱) با شرح مفصّلی اشاره باین معنی می نماید.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبه المطهرین و شیخ علی جفری در کنز البراهین و امام احمد بن حنبل^(۲) در مسند و سید شهاب الدین در توضیح الدلائل^(۳) و جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۴) و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خودداری می شود، در مصنّفات و مؤلّفات خود این حدیث را نقل نموده اند. بعضی از اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه، تا می رسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که گفت: اخذ رسول الله (ﷺ) بیدی و بید علی بن ابی طالب فصلی اربع رکعات؛ یعنی رسول خدا دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد، آنگاه دست بسوی آسمان بلند نموده، عرض کرد: اللهم سئلک موسی بن عمران و انا محمد أسئلك ان تشرح لی صدري و تيسر لی امری و تحلّ عقده من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی علیّا اشد به ازری و اشركه فی امری؛ پروردگارا! موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت)، من هم که محمد هستم، درخواست می نمایم که گشاده گردانی سینه مرا و آسان نمائی امر مرا و باز نمایی گره را از زبان من، تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن ابی طالب است؛ محکم کن باو پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت:

صدای منادی را شنیدم که گفت: یا احمد قد اوتیت ما سألت؛ یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی. آنگاه رسول اکرم (ﷺ) دست علی را گرفت فرمود: “دستها را به سوی آسمان بردار و از خدای خودت درخواست بنما

که چیزی به

۱- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۹۶.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۳.

۳- توضیح الدلائل، ص ۳۱۱.

۴- در المنثور، ج ۴، ص ۲۹۵.

تو عطا فرماید. ”پس علی دستها را بلند نموده، عرض کرد: اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعلنی عندک ودا؛
 پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودّت را. پس جبرئیل
 نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره مریم) را آورد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ
 وُدًّا﴾^(۱).

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند. رسول اکرم ﷺ فرمود: ممّا تعجبون انّ القرآن اربعة ارباع فربع فینا اهل البيت
 خاصا و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احکام و الله انزل فی علیّ (علیه السلام) کرائم القرآن؛^(۲)
 از چه چیز تعجب می کنید قرآن چهار قسمت است: یک ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و یک ربع قرآن
 حلال و یک ربع حرام و یک ربع فرائض و احکام است به خدا قسم نازل گردیده درباره علی کرائم قرآن مجید!
 انتهى.

شیخ: بر فرض صحت حدیث اختصاص به علی کرم الله وجهه ندارد، بلکه همین حدیث درباره دو خلیفه عظیم
 الشأن ابو بکر و عمر صادر گردیده، چنانچه قزعة بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله
 فرمود:

ابو بکر و عمر منی بمنزلة هارون من موسى.

داعی: اگر آقایان قدری فکر می نمودید و برجال روات مراجعه می نمودید، خود را به زحمت نمی انداختید که
 گاهی به قول آمدی و گاهی بقول قزعة کذاب جعل استشهاد نمایید، و حال آنکه اکابر علماء خودتان او را مردود و
 احادیث منقوله او را غیر قابل قبول آورده اند، مخصوصاً علامّة ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حالات قزعه بن
 سوید و عمار بن هارون، منکر این حدیث گردیده و گوید: هذا کذب^(۳)، پس وقتی قزعه، مردود علماء خودتان گردید،
 حدیثی هم که از او نقل گردید، مردود می باشد.

۱- آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، خدای رحمان آنها را محبوب میگرداند (یعنی محبت و مودت آن را در دل های مسلمین
 افکند). (تفسیر آلوسی، ج ۱۶، ص ۱۸۶).

۲- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۰۲، ح ۳۷۵.

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

بر فرض تسلیم آقایان، مطابقه کنید روایت قزعه را با سلسله روایتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودتان، - گذشته از جمیع علماء شیعه - که بنحو تواتر مسلّم نقل نموده اند، آنگاه منصفانه قضاوت کنید که کدامیک از این دو حدیث قابل قبول است.

(سخن که به اینجا رسید، به ساعت ها نظر کرده، گفتند؛ ما خیلی سر گرم صحبت شدیم و از خود غافل. مدتی است شب از نصف گذشته، خوب است بقیه حرفها در همین موضوع بماند برای فردا شب، برخاستند شب بخیر گفته، به سلامت تشریف بردند).

جلسه پنجم

لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵

جلسه پنجم

لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵

(اول شب، آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند. بعد از تعارفات مرسومه و صرف چای، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ: امروز مدتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می نمودم. بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ما شاء الله بسیار طلیق اللسان هستید، علاوه بر آنکه سحر بیان دارید می خواهید با حسن بیان و شاخ و برگهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث منزلت، اثبات خلافت بلافضل علی - کرم الله وجهه - بوده است و حال آنکه این حدیث جنبه خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمی باشد.

کلمه منزله افاده عموم می کند

داعی: اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل مجلس می نمودند تعجّبی نداشت، ولی از مثل شما خیلی تعجّب است با اینکه اهل لسان و عالم به ادبیات عرب و مبانی اصولی هستید، چرا چنین بیانی می نمایید؟! و حال آنکه خود می دانید استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه اهل لسان، در هر مورد، دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص کلمه منزله مضاف به سوی علم، بالقطع و یقین افاده عموم می کند بدلیل صحت استثناء از آنکه الاّ انه لا نبیّ بعدی باشد که استثناء متّصل است.

علاوه بر این می دانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم می کند، خصوصاً زمانی که محلی بالف و لام باشد. پس لفظ منزله که در کلام آن حضرت مضاف به سوی علم است، مفید عموم می باشد. گرچه بعضی از علماء بر خلاف این عقیده رفته اند، ولی علماء بزرگ و کملین از

اکابر اصولیین، بر عقیده ما هستند که مفرد مضاف به معرفه، بنا بر اصح برای عموم است و در این حکم، فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشد یا ضمیر؛ و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست، بلکه صحت استثناء کافی در عموم است.

پس بنابراین انت منی بمنزله هارون من موسی الاّ انه لا نبیّ بعدی، دلالت بر عموم می کند و جمله لا نبیّ بعدی، حمل بر معنی است که الاّ النبوه باشد و قاعده حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء نظماً و نثراً شایع است.

حافظ: گمان می کنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید، متوجه خواهید شد که انه لا نبیّ بعدی، جمله خبریه است و او را از منازل هارون مستثنی نمی توان کرد. گذشته از اینها، خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا؟

داعی: بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمی رود. اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمایید، جواب جمله خبریه عرض شد.

و اما اینکه فرمودید: چرا حمل بر معنی نموده و بلفظ ظاهر اداء حقیقت نمودند؟ خودتان بهتر می دانید و عمداً سهو می کنید؛ چه آنکه در نظر علمای علم بیان، شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان، حذف کلمه می نمایند و در آیات و کلمات بلغای و فصحای شواهد بسیاری موجود است که شما خود داناتر به آنها هستید.

به علاوه، ما وقتی احتیاج بتحقیق داریم که در اخبار، کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت، اثبات این مقام را از برای علی علیه السلام نمودند و گاهی جهت ایجاز در کلام و حسن بیان، با حذف کلمه نبوت اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله انه لا نبیّ بعدی و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه الاّ النبوه اثبات حقیقت نمودند؛ چنانچه علماء بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند. برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجّت تمام شود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷۰ کفایت الطالب^(۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع المودة. ^(۲) و ابن کثیر در تاریخ^(۳) خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در ص ۱۲ تذکره^(۴) از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در مناقب^(۵) و ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی (که از ارباب صحاح سته است) در خصائص العلوی^(۶) چهار حدیث باسناد خود از سعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در مناقب^(۷) از جابر ابن عبد الله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ به علی عاشق فرمود:

أما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا النبوة^(۸).

و میر سید علی همدانی در مودة ششم از مودة القربی حدیثی از انس ابن مالک نقل می کند (که شب گذشته تمام حدیث را عرض کردم)^(۹) در آخر آن حدیث می فرماید: **ولو كان بعدى نبياً لكان على نبياً ولكن لا نبوة بعدى.**^(۱۰) گمان می کنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلطه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نه عدم نبوت. و به این حدیث معتبر، ثابت است. همان قسمی که موسی کلیم الله عاشق در غیبت چهل روزه، امر امت را به خودشان وانگذازد و هارون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود، خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد. پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت

۱- کفایة الطالب، ص ۲۸۱.

۲- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۱۲.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴- تذکرة الخواص، ص ۲۷.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۳.

۶- خصائص العلویه، ص ۱۱۶.

۷- مناقب خوارزمی، ص ۳۹.

۸- آیا راضی نیستی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.

۹- رجوع شود به (جلسه چهارم) همین کتاب.

۱۰- مودة القربی، ص ۱۹.

باقی و پایدار است، به طریق اولی باید مردم جاهل را بخودشان وانگذارد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را به دست جهال ندهد تا هر کس بمیل خود در او تصرفات نماید. یکی به رأی و قیاس عمل نماید؛ دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت به دست راه زنان، افتاده یک ملّت حنیف و ساده ای را به هفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف می فرماید: “علی از من بمنزله هارون است از موسی”؛ یعنی جمیع منازل هارونی را برای آن حضرت ثابت نموده که از جمله، افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است؛ یعنی “همان قسمی که هارون را موسی، در غیبت خود، خلیفه قرار داد، علی علیه السلام هم در غیبت من خلیفه من است.”

حافظ: آنچه در عظمت این حدیث فرمودید، بالاتر از آنست که تصور شود ولی گمان می کنم اگر قدری تفکر فرمایید، تصدیق نمائید عمومیتی در این حدیث نیست. چون فقط اختصاص بغزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیدنا علی کرم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

حدیث منزله در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث فقط در غزوه تبوک آمده بود. در صورتی که جملات این حدیث در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان درر بار پیغمبر با عظمت شنیده شده.

که از جمله در مواخات اول که در مکه معظمه بین مهاجر و انصار ایجاد برادری نمود، و مرتبه دوم در مدینه منوره که علی علیه السلام را به برادری برگزید، فرمود: **انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.**

حافظ: بیان عجیبی است که تاکنون آنچه دیده و شنیده ام، حدیث منزله در غزوة تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد پیغمبر برای رفع دلتنگی آن جناب این کلمات را فرمود گمان می کنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.

داعی: خیر، اشتباه ننمودم، بلکه یقین دارم! علاوه بر اتفاق علمای شیعه، در بسیاری از کتب معتبره علمای خودتان نقل گردیده؛ از جمله: مسعودی (مقبول

القول فریقین) در مروج الذهب^(۱) و حلبی در سیرة الحلبيه^(۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۳) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۴) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۵) از مسند امام احمد حنبل و عبد الله بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی در مناقب^(۶) این حدیث را نقل نموده اند حتّی در مواردی غیر از مواخات که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمی دهد.

پس آقایان تصدیق فرمایید که این حدیث شریف جنبه خصوصی نداشته، بلکه عمومیت او ثابت است که رسول اکرم ﷺ به این وسیله، هرکجا مقتضی دیده، خلافت علی را بعد از خود باین عبارت که: **علیّ منّی بمنزله هارون من موسی الاّ انه لا نبیّ بعدی**، تثبیت نموده که یکی از آن موارد، غزوه تبوک بوده.

حافظ: چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه عمومی تلقی نموده و علی را بعنوان خلافت شناخته، مع ذلک بعد از آن حضرت مخالفت نموده و دیگری را بعنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند.

خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را بگوساله پرستیدن

داعی: برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم، ولی بهترین برهان که مناسب مقام است، همانا قضیه جناب هارون است که حضرت موسی کلیم الله به صراحت آیات قرآن مجید جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که طبق بعضی از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به آنها تأکید نمود اطاعت امر هارون را که خلیفه و جانشین او می باشد. آنگاه به کوه طور، به مهمانی پروردگار رفت. هنوز یک ماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپا شد.

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۸۵.

۲- سیرة الحلبيه، ج ۲، ص ۱۲۵ و ج ۳، ص ۵۱۴.

۳- خصائص العلویه، ص ۸۲-۸۳.

۴- تذکرة الخواص، ص ۲۷.

۵- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۹۷.

۶- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۲-۱۶۳.

انقلاب و اختلاف کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید. سامری گوساله طلا را جلوه داده، بنی اسرائیل فوج فوج هارون خلیفه، ثابت الخلافه حضرت موسی را گذارده، اطراف سامری حقه باز را گرفته، طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود: “هارون در غیاب من خلیفه من است. اطاعت امر او را نموده مخالفتش ننمایید”، به اغوای سامری گوساله پرست شدند. هرچند جناب هارون نالید و آنها را منع از آن عمل شنیع نمود، گوش نداده بلکه در صدد قتلش برآمدند. چنانچه آیه ۱۵۰ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هارون ببرادرش حضرت موسی در موقع برگشتن درد دل نمود که ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾؛ یعنی آنها مرا خار و زبون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا بقتل رسانند.

شما را به خدا آقایان، قدری از تعصب خارج و انصاف دهید. این عمل بنی اسرائیل و تمرد از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه منصوص او جناب هارون را و باغوای سامری بازیگر گوساله پرست شدن، دلیل بر بطلان خلافت هارون و حقانیت سامری و گوساله ساخته او می باشد؟

آیا عملیات جهال و هواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هارون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی درباره او شنیده بودند، هرگز او را تنها نمی گذاردند و بدنبال سامری و گوساله او نمی رفتند؟ قطعاً خودتان می دانید که مطلب بر خلاف این است. جناب هارون بحکم قرآن مجید، خلیفه منصوص حضرت موسی بود، بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود آن حضرت درباره او شنیده بودند، منتها بعد از غیبت حضرت موسی، وقت به دست سامری بازیگر افتاد، گوساله طلا را ساخته، عالماً – عامداً بنی اسرائیل را اغوا نمود. آنها هم با علم باینکه جناب هارون خلیفه و جانشین حضرت موسی می باشد روی نفهمی یا مقاصد دیگر، در پی سامری رفته و جناب هارون را تنها و متروک گذاردند!

مطابقة حالات امیر المؤمنین (علیه السلام) با هارون (علیه السلام)

هم چنین بعد از وفات رسول الله ﷺ همان مردمی که مکرر از آن حضرت

صراحتاً و کنایتاً شنیده بودند؛

علی علیه السلام خلیفه من می باشد، همان قسمی که جناب هارون خلیفه موسی بود.” علی را رها نموده، روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت با بنی هاشم و جمعی از جهت حقد و کینه و حسد و بغضی که نسبت بشخص علی علیه السلام داشتند، تشکیلات مخصوصی دادند؛ چنانچه امام غزالی در اول مقاله چهارم سرّ العالمین اشاره باین معنی نموده و صریحاً می نویسد: “حق را پشت سر انداخته برگشتند به جهالت اولیه.”^(۱)

به همین جهت شباهت تام بین هارون و امیر المؤمنین بود که محققین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه باهلی دینوری، قاضی معروف دینور در الامامه و السیاسة^(۲) قضیه سقیفه را مفصلاً می نویسد تا آنجا که گوید:

وقتی که آتش بردند در خانه علی و با تهدید و فشار آن حضرت را به مسجد آوردند و گفتند بیعت کن و الا گردنت را می زیم خود را بقبر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی که خداوند در قرآن از قول هارون به موسی نقل نموده که ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُوْنِي﴾.

کانه یک جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را در این حدیث، شبیه به هارون می نماید آنست که برساند بامت که همان معامله ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب، هارون نمودند، بعد از وفات من با علی می نمایند. لذا علی علیه السلام هم برای اثبات این معنا، وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دید که تا پای قتل او ایستاده اند، خطاب بقبر مبارک پیغمبر همان آیه ای را قرائت نمود که خداوند از درد دل هارون بموسی خبر داده. (اهل مجلس سرها بزیر انداخته با حالت بهت، دقایقی با سکوت گذشت)

نواب: قبله صاحب اگر خلافت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ثابت بودهریال چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات می فرموده و صریحاً به نام خلافت، آن

۱- رجوع شود به جلسه نهم هین کتاب عین عبارت غزالی در ضمن حدیث غدیر خم نقل گردیده. (سر العالمین، مقاله چهارم).

۲- الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.

جناب را معرفی نموده که بفرماید علی خلیفه من است تا راه عذری نماند؟

داعی: عرض کردم که رسول اکرم ﷺ به هر دو جهت بیان حقیقت نموده، و الاّ احادیث صریحه به خلافت در کتب معتبره خودتان هم بسیار ثبت است و لکن این نوع از کنایات، لطافتش از صراحت، بیشتر است و اهل ادب می دانند که الکنایه ابلغ من التصریح، آن هم این قسم از کنایه که یک عالم معنی در او مستتر است.

نواب: ممکن است از احادیث مصرّحه ای که می فرمایید در کتب علمای ما می باشد راجع به امر خلافت، اگر حاضر دارید ما را مستفیض فرمائید تا کشف حقیقت شود؛ زیرا مکرّر به ما گفته اند ابدأً حدیثی که صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد، وجود ندارد.

داعی: احادیث مصرّحه بنام خلافت مولانا امیر المؤمنین در کتب معتبره شما بسیار است، ولی به اقتضای وقت مجلس به بعض از آنها که در حافظه خود حاضر دارم، اشاره می نمایم.

حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر (ﷺ) علی (علیه السلام) را به خلافت

اهمّ از همه احادیث، حدیث الدار است از جهت آنکه اولین روزی که خاتم الانبیاء ﷺ نبوت خود را ظاهر ساخت، به خلافت علی (علیه السلام) هم صراحت فرمود؛

چنانچه امام احمد بن حنبل، رئیس الحنابلّه در مسند^(۱) و امام ثعلبی در تفسیر^(۲) آیه انذار و صدر الائمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب^(۳) و محمد بن جریر طبری در تفسیر آیه و در تاریخ الامم و الملوک^(۴) به طرق مختلفه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۵) نقلاً از نقض العثمانيّه ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر در کامل^(۶) مرسلاً

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۱۸۲.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۵.

۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳.

۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۴۴.

۶- الكامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲.

و حافظ ابو نعیم در حلیۃ الاولیاء^(۱) و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیہقی در سنن^(۲) و دلایل^(۳) و ابو الفداء در تاریخ^(۴) خود و حلبی در سیرۃ الحلبیۃ^(۵) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۶) و حاکم ابو عبد اللہ در مستدرک^(۷) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ ینابیع المودہ^(۸) از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۱ کفایت الطالب^(۹) و دیگران از اکابر علمای شما، به مختصر کم و زیادی، در الفاظ و عبارات نقل نموده اند؛ زمانی که نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ رسول اکرم ﷺ چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خویشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عمّ اکرمش جناب ابو طالب و برای آنها یک ران گوسفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود. حضرات خندیدند و گفتند: “محمد غذای یک نفر را حاضر نکرده” (چون در میان آنها کسانی بودند که یک شتر بچه را تنها می خوردند) حضرت فرمودند: کلو بسم الله بخورید؛ به نام خداوند متعال. پس از آنکه خوردند و سیر شدند بیکدیگر می گفتند: هذا ما سحرکم به الرجل؛ محمد باین غذا شما را سحر نمود.

آنگاه حضرت برخاست در میان آنها، پس از مقدماتی از سخن که نمی خواهم بنقل تمام کلمات آن حضرت طول کلام بدهم. شاهد مقصود اینست که فرمود:

یا بنی عبد المطلب، انّ الله بعثنی بالخلق کافّه و الیکم خاصّه و انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنّه و تنجون بهما من النار شهادہ ان لا اله الاّ الله و انّی رسول الله فمن یجبنی

۱- حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶.

۲- سنن بیہقی، ج ۹، ص ۷.

۳- دلایل بیہقی، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴- تاریخ ابولفداء، ج ۱، ص ۱۶۶.

۵- سیرۃ حلبیہ، ج ۱، ص ۴۶۰.

۶- خصائص العلوی، ص ۸۶.

۷- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۹.

۸- ینابیع المودہ، ج ۱، ص ۳۱۱.

۹- کفایت الطالب، ص ۲۰۴، باب ۵۱.

الی هذا الامر و يؤازرنی الی القیام به یکن اخی و وزیر و وارثی و خلیفتی من بعدی؛

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب، خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و به خصوص بر شما، و من شما را دعوت می‌کنم بدو کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما به گفتن این دو کلمه، بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما درآیند و به این دو کلمه به بهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحدانیت خدا و رسالت من است. پس هر کس مرا اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید، او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من خواهد بود بعد از من؛ و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد الا علی علیه السلام جواب داد: انا انصرک و وزیرک یا نبی الله؛ یعنی من شما را کمک و یآوری می‌نمایم، ای پیغمبر خدا.

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارک در دهان او افکند و فرمود: “انّ هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؛ یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما.” و در بعضی از آن کتابها است خطاب به خود علی نموده، فرمود: انت وصیی و خلیفتی من بعدی؛ یعنی تو یا علی وصی و خلیفه منی بعد از من.

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام نوشته اند با نداشتن تعصّب مذهبی (چه آنکه نه سنی بودند و نه شیعه) این مجلس مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورّخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته، در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه عربی نموده اند به نام (الابطال و عباده المبطوله) شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب اُبی طالب داده تا آنجا که می‌نویسد بعد از خطابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید.

و مسیو پول لهوژور فرانسوی معلّم دار الفنون پاریس، در رساله مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم نوشته و در سال ۱۸۸۴ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقاله فی الاسلام از ص ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تعصّب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین

داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با انصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (محمد و قرآن) با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد، علاوه بر این خبر شریف در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله:

احادیث مصرّحة بخلافت علی علیه السلام

۱. امام احمد حنبل در مسند^(۱) و میر سید علی همدانی شافعی در آخر مودة چهارم از مودة القربی^(۲) نقل می کنند که رسول اکرم ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

یا علی انت تبرّ ذمّتی و انت خلیفتی علی امتی^(۳).

۲. امام احمد در مسند^(۴) به طرق متعدده و الفاظ متفاوت و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۵) و ثعالبی در تفسیر^(۶) خود نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود به علی علیه السلام:

انت اخی و وصیّی و خلیفتی و قاضی دینی^(۷).

۳. ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء (چاپ مطبعه عامره شرفیه سید حسین افندی ۱۳۲۶ قمری) از انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود: ان خلیلی و وزیری و خلیفتی و خیر من اترک بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابی طالب^(۸). ۴. میر سید علی همدانی شافعی در اوایل مودة ششم از مودة القربی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل می نماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود: هذا علیّ اخی فی الدنیا و الآخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امتی و وارث

علمی

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴، با اندکی اختلاف.

۲- مودة القربی، مودة چهارم.

۳- یا علی تو بری می نمائی ذمه مرا و تو خلیفه منی بر امت من.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵- مناقب، ص ۳۱۰.

۶- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۳۳.

۷- تو برادر و وصی و خلیفه و اداءکننده دین منی.

۸- به درستی که دوست من و وزیر و خلیفه من و بهتر کسی که بعد از خود بجا می گذارم که دین مرا اداء و وعده مرا وفا می نماید علی بن ابی طالب می باشد.

و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضره ضری من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی^(۱).

۵. در همین موده ششم، از انس بن مالک حدیثی نقل می کند که قبلاً عرض کردم، در آخر آن حدیث ذکر می نماید که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود: و هو خلیفتی و وزیری؛ یعنی علی خلیفه و وزیر من است.^(۲)

۶. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از ابی ذرّ غفاری روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود: **ترد علی الحوض رایه علیّ امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین و الخلیفه من بعدی**^(۳).

۷. بیهقی و خطیب خوارزمی و ابن مغازلی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود به علی **علیه السلام: انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی و انت اولی بالمؤمنین من بعدی**^(۴).

۸. امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث ۲۳ خصائص العلوی که مفصلاً از ابن عباس مناقب علی **علیه السلام** را نقل نموده، بعد از ذکر منازل هارونی، آورده که رسول اکرم ﷺ به علی **علیه السلام** فرمود: **انت خلیفتی یعنی فی کل مؤمن من بعدی؛ تو خلیفه منی یعنی در هر مؤمن بعد از من**.^(۵)

(بدیهی است بوسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطاء کلّ منازل و مراتب هارونی بعلی **علیه السلام** نصّ جلی فرموده بر امارت علی؛ یعنی تو ای علی خلیفه

۱- این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من است در امت من و وارث علم و اداءکننده دین من. مال او از من است و مال من از او است؛ نفع او نفع من است و ضرر او ضرر من است؛ کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است (مودة القربی، مودة ۶).

۲- مودة القربی، مودة ۶.

۳- “وارد شود بر من در کنار حوض (کوثر) پرچم علی امیر المؤمنین و پیشوای روی و دست و پا سفیدان و خلیفه من بعد از من.” (کفایت الطالب، ص ۱۸۷، باب ۴۴).

۴- “سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه و اولی بمؤمنین باشی بعد از من.” (مناقب ابن مغازلی، ص ۲۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۲۵-۱۲۷).

۵- خصائص العلوی، ص ۶۴.

منی در امت من و در هر مؤمن بعد از من). و لفظ من، در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده، یا من بیانیه است؛ یعنی بعد از مرگ من. یا من ابتدائیه است؛ یعنی تو خلیفه من در امت من می باشی از ابتداء مرگ من. علی التقدیرین، به این جملات خلافت بلا فصل علی عَلَيْهِ السَّلَام ثابت و محقق آمده که آن حضرت، خلیفه الله و خلیفه الرسول به نص جلی و خفی، بعد از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر تمام امت بوده است. ۹. حدیث خلقت است که به طرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن حنبل در مسند^(۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی^(۲) و ابن مغازلی شافعی در مناقب^(۳) و دیلمی در فردوس^(۴) به مختصر تفاوتی در الفاظ با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل می نمایند که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله تعالی آدم به اربعه عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقا في صلب عبد المطلب ففني النبوة و في علي الخلافة^(۵).

۱۰. حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایه نقل می نماید که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در اوایل خطبه غدیر خم فرمود: وقد امرني جبرئيل عن ربي ان اقوم في هذا المشهد وأعلم كل ابيض واسود ان علي ابن أبي طالب اخي ووصي و خليفتي و الامام بعدی-آنگاه فرمود معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لكم وليا و اماما و فرض طاعته علي كل احد ماض حكمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه^(۶).

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۳.

۲- مودة القربی، ص ۲۶.

۳- مناقب ابن مغازلی، ص ۸۷-۸۹.

۴- فردوس، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۲۹۵۲.

۵- من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم بچهارده هزار سال پس از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد پس بلا زوال با هم یکی بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

۶- “جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید و سیاهان را که علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است ای جماعت مردم، خداوند نصب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی بتصرف) و امام و واجب نموده طاعت او را بر هر فردی، ممضی است حکم او و جایز است (از جانب خدای تعالی) قول او. ملعون است کسی که مخالفت نماید او را و مرحوم است کسی که او را تصدیق نماید.”

۱۱. شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از مناقب احمد از ابن عباس (حبر امت) روایتی نقل می کند که علاوه بر نام خلافت، مشتمل بسیاری از صفات مخصوصه آن حضرت است که هر یک علی حده قرینه ایست بر اثبات مقام خلافت آن حضرت؛ لذا با اجازه آقایان تمام خبر را عرض می کنم تا حجه تمام گردد و آقایان محترم بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء ﷺ، مقام و مرتبه علی علیه السلام بالاترین مقامات است خلاصه کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم ﷺ فرمود: یا علی انت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبیب قلبی و وصی و وارث علمی و خلیفتی و انت مستودع موارث الانبیاء من قبلی و انت امین الله فی ارضه و حجه الله علی بریته و انت رکن الایمان و عمود الاسلام و انت مصباح الدجی و منار الهدی و العلم المرفوع لاهل الدنیا یا علی من اتبعک نجی و من تخلف عنک هلك و انت الطريق الواضح و الصراط المستقیم و انت قاعد الغر المحجلین و یعسوب المؤمنین و انت مولی من انا مولاه و انا مولی کل مؤمن و مؤمنه لا یحبک الا طاهر الولاده و لا یبغضک الا خبیث الولاده و ما عرجنی ربی الی السماء و کلمنی ربی الا قال یا محمد اقرأ علیا منی السلام و عرفه الله امام اولیائی و نور اهل طاعتی و هنیئا لک هذه الکرامه یا علی^(۱)

۱۲. ابو المؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم در کتاب فضایل

۱- یا علی، تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و پرچم منی و حبیب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه منی و مستودع موارث انبیاء و امین خدا و حجه پروردگاری بر تمام خلق. تویی رکن ایمان و نگهبان اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا. هر کس پیروی کند تو را نجات یابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود تویی راه واضح و صراط مستقیم و تویی پیشوای سفیدرویان و سلطان مؤمنان و مولی و آقای کسی که من آقا و مولای او هستم و منم آقای هر مؤمن و مؤمنه دوست نمی دارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمی دارد تو را مگر حرامزاده خداوند مرا بآسمان نبرد و با من تکلم نکرد مگر آنکه فرمود: یا محمد! علی را از من سلام برسان باو اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است آنگاه حضرت فرمودند به علی علیه السلام: “گوارا باد بر تو این کرامت یا علی!” (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۹۷- مناقب، ص ۳۲۸).

امیر المؤمنین (علیه السلام) (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم به اسناد خود از رسول الله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که فرمود:

“در معراج وقتی رسیدم به سدره المنتهی، خطاب رسید، ای محمد خلق را آزمودی، کدام کس را فرمانبردارتر دیدی نسبت به خود؟ عرض کردم علی را.”

قال صدقت یا محمد؛ راست گفتی، آنگاه فرمود: فهل اتخذت لنفسک خلیفه یؤدّی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت یا رب اختر لی فان خیرتک خیرتی قال اخترت لک علیاً (علیه السلام) فاتّخذہ لنفسک خلیفه و وصیاً و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقاً لم ینالها احد قبله و لیست لاحد بعده ^(۱).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار است، ولی آنچه در حافظه داشتم بعرضتان رسانیدم تا جناب حافظ بدانند که ما شاخ و برگ نمی دهیم، بلکه عین واقع و حقیقت را می گوئیم؛ فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند، مانند نظام بصری - چنانچه صلاح الدین صفدی در وافی بالوفیات، ضمن حرف الف، ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی گفته است: نص النبی صلی الله علیه و آله وسلم علی ان الامام علی - و عیته - و عرف الصحابه ذلک و لکن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضی الله عنهما ^(۲).

متأسفانه ما درک زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را ننموده ایم، ولی امروز که می خواهیم راه حق را پیدا کنیم، ناچاریم با توجه به آیات قرآنی و اخبار صحیحہ صریحه متفق علیه فریقین قضاوت کنیم.

و قطعاً هر کس محبوب خداوند بوده و با دلایل آیات قرآن مجید و اخبار

۱- آیا انتخاب خلیفه برای خود نموده ای تا مقاصد تو را بمردم برساند و تعلیم بدهد بندگان مرا از کتاب من آنچه نمی دانند. عرض کردم: “پروردگارا، هر کس را تو اختیار نمائی من آن را اختیار می نمایم.” خطاب آمد: “من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مفتخر بعلم و حلم خود نمودم و او است امیر مؤمنان بحق که نه در گذشته و نه در آینده احدی بمقام او نخواهد آمد.” (فضایل امیر المؤمنین، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۱۰۴۲).

۲- نص نموده است رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر امامت علی (علیه السلام) و تعیین نمود آن حضرت را به امامت و می شناختند صحابه این معنی را، و لکن عمر بن الخطاب کتمان نمود امامت و خلافت علی را برای خاطر ابی بکر (الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۷).

متکاتره متواتره ای که رسول اکرم ﷺ در زمان خود تقدّم علمی و فضلی به او داده و او را افضل و برتر از همه امت معرفی فرموده، ما هم حقّاً پیروی و اطاعت از او نمائیم.

صراحت در لفظ خلافت و ولایت و وصایت در اخبار مندرجه در کتب معتبره خودتان بسیار آمده. علاوه از آنها، چون علی علیه السلام مجموعه خصایص و فضایل است که در شبهای گذشته اشاراتی نمودیم که با پیغمبر خاتم در تمام خصایص به استثناء نبوت خاصه، شرکت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آیات قرآنی و اخبار متکاتره متواتره احدی از آحاد بشر بعشری از اعشار بلکه هزار یک از فضائل و کمالات آن بزرگوار نمی رسد؛ چنانچه خطیب خوارزمی در مناقب^(۱) از جمهور، نقلاً از ابن عباس و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۲) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۳) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۴) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۵) و میر سید علی همدانی در مودّت پنجم از موده القربی^(۶) از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب نقل نموده که همگی از رسول اکرم ﷺ به مختصر پس و پیشی در الفاظ که فرمود: **لوانّ الریاض اقلام و البحر مداد و الجنّ حساب و الانس کتّاب** ما احصوا فضایل علی ابن ابی طالب^(۷).

فلذا آن حضرت اولی و احق بمقام خلافت و جانشینی رسول الله ﷺ بوده است.

۱- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ح ۳۴۱.

۲- کفایة الطالب، ص ۲۵۱، باب ۶۲.

۳- تذکرة الخواص، ص ۲۳.

۴- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۷۳.

۵- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۵۴.

۶- مودة القربی، ص ۱۸-۵۵.

۷- اگر درختان قلم گردند و دریا مرکب و جنیان حساب کننده و آدمیان نویسنده، نمی توانند شماره کنند فضایل علی بن ابی طالب را چه خوش گوید شاعر پارسی:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماري

شیخ بازهم بصدا آمد

شیخ عبد السلام (رو به حافظ محمد رشید نموده گفت): اجازه بدهید مختصری هم حقیر عرایضی بنمایم. شما هم قدری تنفس و استراحت بنمایید. آنگاه رو بداعی نموده گفتند: “صاحب، هرگز ما منکر فضائل مولانا علی کرم الله وجهه نیستیم و لکن انحصار دادن بآن جناب غیر معقول است؛ چون که خلفای راشدین رضی الله عنهم صحابه خاص پیغمبر هر یک صاحب فضائل و همگی با هم برابر بودند. شما تمام یک طرفه صحبت می نمایید. ممکن است امر بر آقایان حاضرین و غائبین مشتبّه شود و گمان نمایند امر چنانست که شما می فرمائید چنانچه اجازه می دهید قدری از آن احادیث که در فضائل آنها است ذکر نمائیم تا حق زیر پرده نماند.

داعی: ما نظر خاص باشخاص نداریم فقط تابع عقل و علم و منطقیم. ما یک طرفه صحبت نمی نمائیم. آیات قرآنیّه و اخبار صحیحّه صریحه متفق علیه فریقین یک طرفه به ما نشان می دهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است. حبّ و بغض جاهلانه در کار نیست؛ تعصّب یک طرفه هرگز به کار نبرده و نخواهم برد و از آقایان حاضرین محترم نیز تقاضا می کنم، هرکجا تعصّبی از داعی دیدند یا کلامی که توأم با عقل و برهان و منطق نبود، شنیدند، ابراز لطف نموده یادآور شوند، ممنون خواهیم شد.

احدی منکر فضل صحابه نیست ولی باید انتخاب افضل نمود

و البته خیلی بجاست که احادیث مجمع علیه و مقبول الطرفین را بیان نمائید بجان و دل می پذیرم زیرا داعی منکر فضل صحابه پاک نیست. قطعاً هر یک در محل خود فضیلتی داشته اند ولی باید افضل امت را که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) هستند، به دست آورد؛ چون صحبت ما در فاضل نیست چه آنکه فضلا بسیارند. بلکه باید فهمید چه کس افضل امت بوده بعد از رسول اکرم ﷺ تا بحکم عقل و نقل او را مقدّم بدانیم و پیروی از او بنمائیم.

شیخ: پس مقصود شما طفره می باشد؛ چون که در کتابهای شما حتی یک حدیث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد.

چگونه باخبر متفق علیه استشهاد

نماییم؟

داعی: اولاً این ایراد بخود شما برمی گردد که چرا شب اول بی مطالعه صحبت نمودید؟! اگر نظرتان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طیّ مذاکرات، استشهاد ما به آیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد. دعاگو هم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره شماها داشتم قبول نمودم و به شهادت خودتان و تمام اهل مجلس، از شب اول تاکنون از میزان قرار داد خارج نشدم و آنچه استشهاد نمودم، به آیات قرآن مجید و اخبار صحیحہ صریحہ مندرجہ در کتب معتبره موثقین از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و بفیض ملاقات آقایان نایل باشم، ان شاء الله از این قرار داد تجاوز نمی نمایم.

ثانیاً شما وقتی این قرارداد را نمودید، فکر نمودید که خود زمانی دچار این محذور خواهید شد، ولی دعاگو، قرار داد را بهانه سخت گیری نمی کنم؛ حاضرم اخبار صحیحہ صریحہ یک طرفه شما را که مجعول نباشد و با دلائل عقل و نقل موافقت نماید استماع نموده، آنگاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نماییم؛ چنانچه مقابله با کثرت فضائل علی ع بنماید مورد قبول قرار دهیم.

شیخ: راجع به نصوص خلافت نقل احادیث نمودید، ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابو بکر رضی الله عنه بسیار رسیده.

داعی: با توجه باینکه اکابر علمای خودتان چون ذهبی و سیوطی و ابن ابی الحدید و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضائل ابی بکر وضع نموده اند؛ من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید، حدیثی نقل نمایم تا مورد قضاوت قضات منصف غیر متعصب قرار گیرد؟

نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است

شیخ: حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس از پدرش از جدش عباس نقل نموده اند که رسول خدا ﷺ به آن بزرگ مرد

فرمود: یا عَمَّ اَنَّ الله جعل ابا بکر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له واطیعوا تفلحوا^(۱).

داعی: گذشته از آنکه این حدیث یک طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث یک طرفه استشهاد نماییم، مع ذلک همین حدیث یک طرفه هم اگر مردود نبود در اطراف آن بحث می نمودیم

شیخ: چگونه مردود است! شما همه مطالب را می خواهید به حرف درست کنید.

داعی: اشتباه فرمودید! ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل عملیم. این حدیث را ما رد ننموده ایم بلکه اکابر علماء خودتان رد نموده اند؛ چه آنکه روایات این حدیث در نظر آنها کذاب و جعل می باشند به همین جهت آن را باطل و از درجه اعتبار ساقط می دانند؛ چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال^(۲) ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد^(۳) ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در تاریخ خود می نویسد: انه کذاب. پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیر قابل قبول می باشد.

شیخ: در اخبار صحیحہ از صحابی ثقہ ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ رسیدہ است کہ جبرئیل بر پیغمبر ﷺ نازل شد و عرض کرد:

خداوند سلامت می رساند می فرماید: من از ابی بکر راضی هستم از او سؤال بنما آیا او هم از من راضی هست یا نه؟
داعی: البته لازم است مقدمتاً این جملہ را بدانیم کہ در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم تا مورد ایراد عقلاً واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر شما را یادآور می شوم بہ نقل حدیثی کہ اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اصابہ^(۴) و ابن عبد البر

-
- ۱- ای عمو بدرستی کہ خدای تعالی قرار داد ابی بکر را خلیفہ من بر دین خدا؛ پس بشنوید از او و اطاعت نمائید او را تا رستگار شوید (میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۸۰).
 - ۲- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۹.
 - ۳- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۰۲.
 - ۴- اصابہ، ج ۴، ص ۳۶۷.

در استیعاب^(۱) از خود ابو هریره نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: کثرت علی الکذابه و من کذب علی متعمداً فقد تبوأ مقعده من النار و کما حدّثتم بحديث منی فاعرضوه علی کتاب الله^(۲).

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است؛ چنانچه امام فخر رازی هم در آخر تفسیر کبیرش از آن حضرت نقل نمود که فرموده: اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه^(۳).

چنان چه در کتب اکابر علماء شما وارد است، از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله ﷺ همین ابو هریره مردود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را ثقه خواندید.

شیخ: از مثال شما عالم و مبلغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمی رود که نسبت باصحاب رسول خدا ﷺ طعن وارد نماید.

داعی: اولاً با کلمه صحابی بودن می خواهید داعی را مرعوب نمائید و حال آنکه اشتباه می فرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل می دانید. قطعاً مصاحبت رسول اکرم ﷺ مؤثر و موجب شرف و فضل است، به شرط آنکه مصاحب مطیع و فرمانبردار آن حضرت باشد. ولی اگر بر خلاف اوامر و دساتیر آن حضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد، حتماً مردود و گاهی ملعون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود. مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت بفساد احوال و خبر از دخول نار آنها می دهد از مصاحبین رسول الله ﷺ نبودند که ملعون و اهل آتش گردیدند؟

پس تعجب نکنید که ابو هریره هم یکی از همان مردودین و ملاعین مستحق نار

۱- استیعاب، ج ۱، ص ۵۴.

۲- “زیاد گردیدند بر من دروغ گویان، کسی که بر من عمداً دروغ ببندد، نشیمن گاه او آتش جهنم می باشد. هر وقت از من حدیثی به شما گفتند، پس او را عرض کنید به قرآن مجید” (یعنی اگر مطابقه با قرآن نمود، بپذیرند والا رد نمایند). (تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۳۲).

۳- “هرگاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند، عرض نمائید او را به کتاب خدا (قرآن مجید)، پس اگر موافقت با کتاب دارد، قبول نمایید و الا او را رد نمایید. (تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۴۲).

می باشد.

شیخ: اولاً مردود بودن او معلوم نیست. بر فرض که در نزد بعضی مردود باشد، دلیل بر اهل آتش بودن او چیست؟ مگر هر مردودی ملعون و اهل آتش می باشد. ملعون کسی است که بنصّ صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملعون باشد.

شرح حال ابو هریره و مذمت آن

داعی: دلایل بر مردودیت ابو هریره بسیار و اظهر من الشمس است که اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند. از جمله دلایل بر مردودیت او، آنکه از موافقین ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله، معاویه بن ابی سفیان و در سلک منافقین و مردمان دو رو بوده؛ زیرا در صفین بعضی از روزها نماز را اقتداء بامیر المؤمنین علی علیه السلام می نموده، ولی حاشیه نشین سفره چرب و نرم معاویه بوده؛ چنانچه زمخشری در ربیع الابرار^(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال می نمودند، می گفت: مضیره معاویه ادسم و الصلاه خلف علی افضل.^(۲) تا آنکه معروف گردید به شیخ المضیره.

علی از حق و قرآن جدا نمی باشد

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) از قبیل شیخ الاسلام حموینی در فرائد^(۳) و خوارزمی در مناقب^(۴) و طبرانی در اوسط^(۵) و گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۶) و ابن قتیبه در الامامه و السياسة^(۷) و امام احمد حنبل

۱- ربیع الابرار: ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- (مضیره) طعامی است که با شیر عمل می آورند و غذائی بود مخصوص معاویه. ابو هریره گفت: "مضیره و طعام معاویه چرب تر و نماز در عقب علی افضل است." (جلية الابرار: ص ۳۸۲)

۳- فرائد السمطين (حموینی)، ج ۱، ص ۱۷۶.

۴- مناقب، ص ۱۰۴، ح ۱۰۷ تا ۱۱۰.

۵- اوسط، ج ۶، ص ۹۵.

۶- کفایة الطالب، ص ۱۸۸.

۷- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۳.

در مسند^(۱) و سلیمان بلخی در ینابیع المودة^(۲) و ابو یعلی در مسند^(۳) و متقی هندی در کنز العمال^(۴) و سعید بن منصور در سنن و خطیب بغداد در تاریخ^(۵) خود و حافظ ابن مردویه در مناقب^(۶) و سمعی در فضایل الصحابه^(۷) و امام فخر رازی در تفسیر^(۸) و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در محاضرات الادباء^(۹) و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: **علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه کیف دار^(۱۰)**.
 آنگاه علی علیه السلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد، مردود نیست!!
 کسی که افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را به بیند و ساکت بماند، به علاوه برای جلب منافع دنیا و پر کردن شکم و رسیدن به مقام، حاشیه نشین مجلس آن ملعون و کمک یار او باشد، مردود نیست؟!
 ابو هریره ای که خود نقل می کند بنابر آنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم نیشابوری در مستدرک^(۱۱) و امام احمد حنبل در مسند^(۱۲) و طبرانی در اوسط^(۱۳) و ابن مغازی فقیه شافعی در مناقب^(۱۴) و متقی هندی در کنز العمال^(۱۵) و شیخ الاسلام

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴، ج ۶، ص ۳۲۳.

۲- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۷۳.

۳- مسند (ابو یعلی)، ج ۱، ص ۴۱۹.

۴- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۴۳.

۵- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲.

۶- مناقب (حافظ)، ص ۱۱۳.

۷- فضایل الصحابه، ج ۲، ص ۵۷۰.

۸- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۹- محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۴۷۹.

۱۰- (علی با حق است و حق با علی می گردد).

۱۱- مستدرک، ج ۳، ص ۴۵۳-۴۵۴؛ ج ۶، ص ۳۲۳.

۱۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۴۵۳-۷۸۷؛ ج ۶، ص ۳۲۳.

۱۳- اوسط، ج ۵، ص ۱۳۵.

۱۴- مناقب ابن مغازی، ص ۱۷۸.

۱۵- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ ج ۱۱ ف ص ۶۰۲.

حموینی در فرائد^(۱) و ابن حجر مکی در صواعق^(۲) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۳) و جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۴) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۵) و دیگران آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود:

عَلَىٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَّنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ - عَلِيٌّ مَنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ مَنْ سَبَّه فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ^(۶).

مع ذلک خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه علنی و بر ملا، حتی بالای منبر و خطبه نماز جمعه، علی و حسن و حسین علیهم السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس، آن حضرت را لعن نمایند. آنگاه با چنین ملاعینی مباشر و بعمل آنها مسرور باشد مردود نیست؟!

علاوه بر معاشرت با آنها، با جعل احادیث، کمک یار آنها باشد و مردم را تهییج و وادار بلعن آن حضرت نماید؟ شیخ: آیا معقول است که ما این تهمتها را قبول نمائیم که صحابی پاک دل مردم را با جعل احادیث وادار بلعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید، آیا این نوع از تهمت ها از ساخته های شیعیان نمی باشد؟

داعی: قطعاً معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نمود، دلیل قطعی بر عدم پاکی دل او می باشد و حتماً منافق و مردود و ملعون خواهد بود؛ چه آنکه سب کننده خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است، به نص اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه، اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: “هر کس علی

۱- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۳- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۶۹؛ ج ۲، ص ۱۰۲.

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۶.

۵- خصائص العلوی، ص ۱۱۰.

۶- علی با قرآن و قرآن با علی می باشد و هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. علی از من و من از علی هستم کسی که علی را ستم نماید، مرا ستم نموده و کسی که مرا ستم نماید خدا را ستم نموده.

را سبّ نماید، مرا و خدای مرا سبّ نموده است.

و اما اینکه فرمودید: این نوع از تهمت ها از جعلیات شیعیان است، اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعض از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود، خود دروغها می سازند و تهمت ها بشیعیان پاک دل می زنند و عوام بی خبر را گمراه می سازند و باکی از قیامت و محاکمه عند الله ندارند.

شیخ: البته وقتی جناب عالی به اصحاب رسول الله ﷺ تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت به مفاخر اسلامیان جهابذه از علمای سنت و جماعت نسبت بد ندهید شما شیعیان منتها درجه از هنرنمایی تان نسبت بد و تهمت و دشنام دادن بزرگان است.

داعی: خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبت هایی به ما دادید. کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنی و شیعه) شهادت بر خلاف گفتار شما می دهد.

مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین

از صدر اول اسلام و قدرت ظهور اموی ها تاکنون پیوسته فحش دادن و لعن و سبّ نمودن و تهمت زدن به اعظم از ائمه معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (به نام سنی یعنی پیرو سنت و جماعت امویها) بوده که تاکنون برجسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره خود برای اغوای عوام بی خبر و ایجاد تفرقه و جدائی میان مسلمانان، صدها تهمت ها و دروغهای شاخدار به شیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و به سبّ و لعن مانند رهبران اولیه خود آنها را در نظر برادران پاک دل سنی بی خبر، منفور می نمایند.

شیخ: کدام عالم سنی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمائید، قطعاً محکوم به سقوط می باشید؛ زیرا علمای ما آنچه گفته و نوشته اند عین حقیقت است. شیعیان اعمال و عقاید فاسده را بگذارند تا راحت باشند و انتقاد از آنها ننمایند.

نسبتهای دروغ و تهمت‌های علمای سنی به شیعیان

داعی: دعاگو را مجبور نمودید بعضی از آنچه در حافظه حاضر دارم نمونه ای از هزاران اکاذیب و جعلیات و تهمت‌هایی که اکابر علمای شما بشیعیان داده اند در این مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم بی خبر بیان و قضاوت را بروح پاک مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم.

تهمت‌های ابن عبد ربّه به شیعیان

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبی آندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در عقد الفرید^(۱) شیعیان موحد پاکدل را که لبّ لباب اسلام و ایمان را دارا هستند یهود این امت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودیها نصاری را دشمن می دارند شیعیان هم اسلام را دشمن می دارند آنگاه به این عنوان، تهمت‌های بسیار بشیعیان زده است! از جمله گوید: “شیعیان مانند یهود بسه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل بعدّه بعد از طلاق نیستند!”

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس، بلکه خود شما و تمام سنیّهائی که معاشر با شیعیان هستند، به این تهمت‌های آقای ابن عبد ربّه نمی خندید؟ چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه عده نگاه داشتن بعد از طلاق است. به علاوه عملیات شیعیان در طلاق و عده نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان بر کذب این ادیب دور از ادب می باشد.

و نیز گوید:

“شیعیان مانند یهود جبرئیل را دشمن می دارند به علّت آنکه چرا وحی را عوضی برای پیغمبر آورده در حالتی که بایستی بر علی وحی آورده باشد!”

(شیعیان مجلس همگی خندیدند)

ملاحظه بفرمایید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند تا چه رسد به آنکه معتقد به چنین عقیده سخیفی باشند.

۱- عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۲۲.

اگر این مرد از گوشهٔ افریقا قدمی پیش می‌گذارد یا زحمت تهیه و مطالعه کتب شیعیان را به خود می‌داد، خجالت می‌کشید چنین را از هم جدا تهمتی را نمی‌زد؛ شاید هم عمداً زده تا امر را بر بی‌خبران مشتبه نماید و مسلمانان کند. ما شیعیان، حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء ﷺ را پیغمبر ثابت بر حق می‌دانیم که ابداً اشتباهی در نزول وحی بآن حضرت بکار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن می‌دانیم که آن مرد بی‌حقیقت نسبت داده و بآن علی بن ابی طالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) او را از جانب خدای متعال بوصایت و خلافت خاتم الانبیاء ﷺ معرفی نموده است^(۱).

۱- در یکی از سالها که از کاظمین به وسیله راه آهن، با جمعی از زوار شیعه عازم سامراء بودیم در اطاق ما جمعی از اهل موصل بودند باتفاق دو نفر از قضات و علماء اهل سنت. پیوسته بر ما خورده می‌گرفتند و مسخره می‌نمودند و تهمت‌ها می‌زدند. غافل از اینکه حقیر با لسان عربی آشنائی دارم ما همه را به سکوت گذرانیدیم. تا آنکه یکی از آن قضات گفت: «این رافضیها عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند. تماماً اهل بدعت و مشرک هستند؛ مثلاً یکی از بدعت‌های عجیب آنها این است که سلام نماز را که می‌دهند، دستها را بلند می‌نمایند و سه مرتبه می‌گویند: خان الامین؛ یعنی امین خیانت کرد.» آنها پرسیدند: «امین که بوده و خیانت او چه بوده؟» شیخ گفت: «شیعه‌ها می‌گویند، پیغمبر ﷺ و علی و جعفر در کوه حرا خوابیده بودند. جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا، وحی نبوت را بعلی بدهد خیانت کرد و عوضی بخاتم الانبیاء(ص) داده! اینست که تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند بعد از هر نماز سه مرتبه می‌گویند جبرئیل خیانت کرد یعنی وحی را عوض علی بخاتم الانبیاء داد- حقیر بی‌طاقت شدم گفتم: «جناب شیخ، دروغ و تهمت از گناهان کبیره است یا صغیره.» گفت: «کبیره است.» گفتم: «پس جنابعالی با این محاسن سفید، چرا دو گناه بزرگ نمودید و این نسبت غلط را به شیعیان دادی.» با کمال پرویی گفت: «مطلب همین است.» از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی می‌دانید دو سه نفر از آنها گفتند بلی من ده دوازده نفر از پیر و جوان زائرین را که از موضوع خبر نداشتند یکی یکی صدا کردم و پرسیدم شما بعد از سلام نماز که دستها را بر می‌دارید تا مقابل گوش چه می‌گوئید گفتند برای قبولی نماز سه مرتبه می‌گوئیم الله اکبر. گفتم جناب شیخ خجالت کشیدید یا نه- گفت شما یادشان دادید گفتم از خدا بترسید من که پهلوی شما نشسته‌ام و از جا برنخاستم و حرفی نزد. رو کردم بآن آقایان موصلی گفتم خواهش می‌کنم برخیزید بروید باطاقهای دیگر و از زائرین شیعه که در اطاقهای راه آهن هستند سؤال کنید چند نفر جوان فهمیده که زبان هم می‌دانستند رفتند و بعد برگشتند برافروخته حمله کردند بجناب شیخ که شما چه منظور از این دروغ داشتید ما از همه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم عموماً گفتند الله اکبر می‌گوئیم حتی ما سؤال از کلمه خان الامین کردیم گفتند ما هم چه کلمه‌ای را نمی‌شناسیم. شیخ گفت منم در کتابها خوانده‌ام که شیعه‌ها این طور می‌گویند. جوانها چون تحصیل کرده بودند بنا کردند شیخ را تقبیح نمودن که انسان عالم تا چیزی را تحقیق نماید نباید بگوید. این عملیات نمونه‌ای از تهمت‌هایی است که بعضی از علمای سنی بشیعیان می‌زنند تا جامعهٔ برادران اهل تسنن را به ما بدین نمایند!

و نیز گوید:

شیعیان مانند یهودانند بسنت پیغمبر عمل نمی کنند وقتی بهم می رسند عوض سلام می گویند السام علیکم، یعنی مرگ بر شما باد!

(شیعیان شدیداً خندیدند)

طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن بزرگتر دلیل بر کذب گفتار او می باشد. و عجب تر گوید:

شیعیان مانند یهود خون تمام مسلمانان را حلال می دانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال می دانند! و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال کفار را حلال نمی دانیم تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنمائیم و در مذهب شیعه، حق الناس بزرگتر گناه به شمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره می باشد.

اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما می باشد که وقت مجلس بیش از این اجازه نمی دهد به هزلیات گفتار او پردازم.

تهمت های ابن حزم

یکی از اکابر علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری در بادیه لبله می باشد که در کتاب معروف خود (الفصل

فی الملل و النحل^(۱) جسارت های بسیار توأم با دروغ ها و تهمت های عجیب به شیعیان زده است؛ مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید، ببینید چه هزلیاتی گفت؛ از جمله، صریحاً گوید: “شیعیان مسلمان نیستند، بلکه کفار و دروغ گویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته اند؟”

و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گوید: “شیعیان نکاح نه زن را جائز می دانند!”
بزرگتر دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذاب، کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه قرون متمادیه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن به نکاح دائم حرام است که گذشته از فقهاء و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل بیابانی هم می دانند که چنین دستوری ابداً وجود خارجی نداشته.
و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تهمت ها و فحش ها و نسبت های بدی که به شیعیان می دهد، واقعاً خجالت می کشید. برای نمونه بهمین مقدار کفایت است.

تهمت های ابن تیمیه

از همه علمای شما وقیح تر بلکه بی دین تر، احمد بن عبد الحلیم حنبلی معروف بابن تیمیه متوفی سال ۷۲۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول الله ﷺ بغض و کینه عجیبی داشته و اگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنه این مرد را بخواند، مبهوت می شود از شدت عداوت او که روی همین اصل، گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضائل عالیّه مولانا امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب می نماید، دروغ ها و تهمت های عجیبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران می گردد که اگر بخواهم بهر یک از آنها جواب بدهم، رشته سخن به مجالس کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصائص بعض علماء آنها می باشد نه علماء شیعه، به بعضی از آنها اشاره می نمایم و عجب آنکه

۱- الفصل فی الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۸.

با آن همه دروغهایی که خود نسبت به شیعیان می دهد، برای اغوای عوام بی خبر در ص ۱۵ جلد اول می نویسد:

احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند، فلذا اصحاب صحاح روایات آنها را نقل ننموده اند!

و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید: “شیعیان اصول دین را چهار می دانند: توحید، عدل، نبوت، امامت!” و حال آنکه کتب کلامیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند؛ چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم^(۱) که شیعیان معتقدند که اصول دین ۳ می باشد: توحید، نبوت، معاد، عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت می دانند. و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید:

شیعیان به مساجد اعتنایی ندارند. مساجد آنها خالی از جمعیت می باشد؛ نه جمعه و نه جماعت در مساجد برپا نمی کنند و اگر گاهی نماز بگذارند، فرادا می خوانند! (خنده شدید شیعیان)

آقای شیخ، خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل سنت، مساجد شیعیان را پر از جمعیت ندیده اید و جماعتهای منعقد در مساجد را مشاهده ننموده اید. در عراق و ایران ما که عاصمه تشیع می باشد، گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالیه ای پر از جمعیت آماده و مهیای عبادت می باشد، در هر قریه و دهکده ای که وارد شوید، می بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان تمام ایام و لیالی، نمازها را بجماعت در آنجا برگزار می نمایند. (برای نمونه سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید مرحوم حجه الاسلام آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامراء- و مرحوم آیه الله آقا سید ابو الحسن اصفهانی در نجف اشرف- و مرحوم آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری قدس الله اسرارهم را در قم با جامعه شیعیان بنظر شما می رساند).

شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل سنت و جماعت) رسائل عملیه فقهاء را مطالعه کنید ببینید چقدر

۱- مراجعه شود به (جلسه سوم) همین کتاب. (منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۵، ۳۱).

ثواب برای نماز جماعت و رفتن بمساجد نقل نموده اند تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده اند. فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند، اصرار دارند که نمازها را در مساجد و به جماعت اداء نمایند. آنگاه پی ببرید که این مرد هتاک کذاب چه نسبت دروغی بشیعیان می دهد!

و نیز در همان صفحه گوید:

شیعیان مانند مسلمانان بحجّ بیت الله نمی روند بلکه حجّ آنها زیارت قبور می باشد. ثواب حجّ قبور را از حجّ خانه خدا بالاتر می دانند بلکه سبّ و لعن می نمایند کسانی را که بحجّ قبور نمی روند!
(خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید، می بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده اند به نام (کتاب الحج - باب الحج). گذشته از آنکه هر فقیهی کتاب مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیه برای شیعیان در تشریف به حج داده اند تا آنجا که اخباری از ائمه معصومین نقل نموده اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترک نمود، از ربه اسلام خارج است و هنگام مرگ يقال له مت ای میته ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیا^(۱).

آیا عقل باور می کند با چنین دستوراتی شیعیان ترک حج بیت الله نمایند؟! شما از یک شیعه عامی دهاتی که تشریف بعثبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار می نماید، سؤال کنید که عمل حجّ را کجا باید بجای آورد جز مکه معظمه بشما جواب نخواهد داد.

آنگاه این مرد از خدا بی خبر بیکی از مفاخر علماء شیعه شیخ اجلّ اعظم محمد بن محمد بن نعمان مفید نسبت دروغ می دهد که کتابی دارد به نام (مناسک الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام منسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب، دستورات زیارت و تشریف با عتاب مقدسه ائمه طاهرین سلام

۱- به آن تارک حج (از غیب عالم) گفته می شود: بچه طریق میل داری بمیری؟ بدین یهود یا نصرانیت و یا مجوسیت. (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۷۴).

اللّٰه علیهم اجمعین را مانند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمائید، خواهید دید که در اول آنها نوشته است:

از عبادات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین از عترت آن حضرت علیهم السلام می باشد.

و بزرگترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر، عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشرف به بیت اللّٰه نصیب آنها می گردد و بعد از مراجعت، افتخار می نمایند که آنها را حاجی بنامند. آنگاه به دروغ پردازیهای این مرد کذاب پی ببرید!!

و در ص ۱۱ جلد اول گوید:

شیعیان سگهای خود را بنام ابی بکر و عمر می نامند و پیوسته آنها را لعن می کنند، یعنی ابی بکر و عمر را لعن نموده اند!

(خنده شیعیان با تعجب).

واقعاً انسان تعجب می کند از عناد و تعصب و نداشتن دین این مرد که تا این اندازه نسبت کذب و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بدهد!!

و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه، بر خلاف عقیده ایشان سگ را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه مسلمانی سگ باشد رحمت خدا باهل آن خانه نازل نمی گردد. مسلمانان شیعه ممنوع از نگاهداری سگ هستند، مگر در چند جا (برای شکار و پاسبانی خانه و کله بانی) با شرایط مخصوصی که ثبت نموده اند. یک علت مخالفت حضرت سید الشهداء سبط شهید پیغمبر اکرم ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السلام با یزید برای آن بود که یزید سگ بازی می نمود و در خانه بدون جهات مذکوره سگ نگهداری می نمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را ببینیم که در خانه سگ نگهداری می نماید (بدون جهات مذکوره که مستثنا شده) ما آنها را متهم در دین نموده و عقیده بآنها نداریم.

آنگاه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سگ در هر خانه آزاد باشد، آن خانه نجس است) در خانه سگ نگهداری نماید. به علاوه نام صحابه

محترم رسول خدا ﷺ را بر آنها بگذارد؟! یا آنها را سب و لعن نمایند؟

اف بر این نوع مسلمان! پناه به خدا می بریم از تعصّب و عناد و لجاج!

اگر شما یک شیعه و لو عامی جاهل نشان دادید که چنین عملی کرده باشد، ما تسلیم به تمام گفته های این مرد می شویم و اگر نتوانستید (و هرگز نخواهید توانست) پس لعن کنید بر مردمان عنود لجوج متعصّب که به لباس اهل علم، باعث اغوای مردم بی خبر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان می نمایند.

و نیز در جلد دوم می نویسد: “شیعیان چون منتظر امام منتظر می باشند، لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء روزها مرکبی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر می کنند و فریاد می زنند بامام خود مرکب حاضر است همه مسلّح، آماده خدمت هستیم. خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو بمشرق ایستاده آن حضرت را صدا می زند تا خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترک نماز می کنند که مبادا آن حضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگزاری آن حضرت محروم گردد!”

(خنده شدید حضار از سنّی و شیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمت های بی حساب و خنده آور آن مردی که در گوشه بیابانهای دور افتاده، چنین هزلیاتی گفته نداریم، بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشق و غیره داریم که در تمام بلاد با شیعیان محشورند و مخصوصاً در سامراء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنّن می باشند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنّی هستند، از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده، تبعیّت از هزلیات امثال ابن تیمیّه ها نموده و این قبیل خرافات و ترّهات در کتابهای خود درج می نمایند!^(۱)

اینها بودند نمونه ای از تهمتها و دروغهای شاخدار و اهانتهایی که اکابر علماء اهل تسنّن بجامعه شیعیان نسبت داده اند و اگر می خواستم به فهرست اقوال تمامی آنها از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم بپردازم،

۱- مانند عبد الله قسیمی مصری در الصراع بین الاسلام و الوثنیة و محمد ثابت مصری در الجوله فی ربوع شرق الادنی و موسی جار الله ترکستانی در الوشیعة فی نقد عقاید الشیعة و احمد امین مصری در فجر الاسلام و ضحی الاسلام و غیره هم.

بایستی شبهای بسیار وقت شما را بگیرم و عمر شماها را ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که می خواستند راهنمای دیگران گردند.

غلطکاری های شهرستانی

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده در صورتی که تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد، مانند ملل و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق به قدر پیشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی باز می نماید، می بیند چه نسبت های ناروا و تهمتهای بی جا که به شیعیان داده. گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است، به آنها داده است و معلوم است که قوه تشخیص و تعمق در حقایق نداشته. به علاوه، واضح است علم و اطلاع کافی هم بر وقایع تاریخ نداشته. گوشه دنیا نشسته، هر کس هرچه گفته، بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده، وقتی انسان عاقل به گفته های کذب و دروغ در قسمتی از کتاب بر خورد می نماید، بقیه کتاب در نظر او از اعتبار افتاده می شود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم اندازی ننموده باشد.

برای نمونه به یک وقعه ساده تاریخی اشاره می نمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی پی بمطالب کلی کتاب برده و مؤلف بی بندوبار را بشناسند:

ضمن وقایع و حالات اثنی عشریه می نویسد:

بعد از حضرت امام محمد تقی حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرمش در قم است.

و حال آنکه هر عارف و عامی، حتی دشمنان و اطفال هم می دانند که قبر مبارک حضرت هادی امام علی النقی سلام الله علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند والاتبارش امام حسن عسکری علیه السلام می باشد دارای حرم و گنبد طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصر الدین شاه قاجار افتخار مذهب نمودن آن را داشته است.

بس است بیش از این طول کلام ندهم. برای نمونه از هزار، یک را اشاره نمودم تا جناب شیخ نفرمایند شیعیان دروغ می گویند و تهمت می زنند، بلکه اکابر علمای خودشان این کاره هستند. و برای اینکه بدانند داعی، تنها به آقای ابو هریره جسارت ننمودم و تهمت نزدم بلکه اکابر علمای اهل سنت هم وقایع حالات او را ضبط نموده اند، به نحو اختصار ببعض از آن اشاره می نمایم:

اخبار در مذمت ابو هریره و حالات آن

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۱) از شیخ و استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل می نماید که معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزارگی جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند. فلذا آنها پیوسته مشغول این امر بودند و انتشار قبايح می دادند. از جمله آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند)، ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند. شرح مفصل قضایا را می دهد تا از اعمش روایت نموده که وقتی ابو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد، کثرت استقبال کنندگان را دید، بر دو پای خود برخاست در حالتی که دو دستی بر سر می زد (برای جلب توجه مردم). آنگاه گفت:

ای مردم عراق! آیا گمان می برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم. بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ان لكل نبي حرمًا و المدينة حرمی فمن احدث فیها حدثًا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین- قال و اشهد بالله ان عليًا احدث فیها حدثًا^(۲).

وقتی این خبر به معاویه رسید که ابو هریره همچو خدمتی به او نموده، آن هم

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳.

۲- “برای هر پیغمبری حرمی است و حرم من مدینه است. هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنماید بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم!” آنگاه ابو هریره گفت: “خدا را گواه می گیرم که علی در مدینه احداث حادثه نمود!” (یعنی مردم را تحریک نمود که بفرموده پیغمبر باید علی را لعن نمود). (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۸۸-۲۸۹).

در کوفه مرکز خلافت علی عليه السلام ، فرستاد او را آوردند اکرامش نمود جائزه اش داد و او را والی مدینه گردانید -
انتهی.

آیا این اعمال دلیل بر مردودیت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوش آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل و اشرف آنها، آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده نیک و ممدوح بدانید؟!

شیخ: چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند؟
داعی: دلائل بسیاری در دست می باشد یکی از دلائل آنکه سبّ کننده پیغمبر باتفاق فریقین حتما ملعون و مردود و اهل آتش می باشد.

و بنابر اخباری که قبلا عرض نمودم اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر کس علی را سبّ نماید، مرا سبّ نموده و کسی که مرا سبّ نماید خدا را سبّ نموده.

چون ابو هریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سبّ و لعن نمودن مولانا و مولی الموحدين امیر المؤمنین علی بن

أبی طالب عليه السلام ، بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسبّ آن حضرت می نمود!!

شرکت ابو هریره با بسر بن ارطاه در ظلم و کشتار مسلمین

از جمله دلائل آن که اکابر مورخین خودتان چون طبری و ابن اثیر و ابن أبی الحدید و علامه سمهودی و ابن خلدون و ابن خلکان و دیگران نوشته اند: موقعی که معاویه بن ابی سفیان، بسر بن ارطاه سفاک، خونخوار، قسّی القلب شقیّ النفس را برای سرکوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیر المؤمنین عليه السلام با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود، در مدینه و مکه و طائف و تباه (که شهری است در تهامه) و نجران و قبيلة ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها منتها درجه اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیر المؤمنین اکتفا ننمودند؛ حتی دو طفل صغیر از عبید الله بن عباس، ابن عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که والی یمن

بود از طرف امیر المؤمنین علیه السلام سر برید، تا آنجا که شماره کشته شدگان بامر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده اند!

از آنها تعجبی نیست، چه آنکه از امویها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شده، ولی عجب از آقای ابو هریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیت و معاونت بسر سفاک خونخوار، حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود. مخصوصاً در ظلم و ستمی که باهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بی گناه بلادفعا، مانند جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران، همگی ترسان و لرزان، بعضی فراری و برخی در خانه ها پنهان و خانه های آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری که از صحابه خاص رسول الله بود، آتش زد، ابو هریره می دید و حرفی نمی زد، بلکه معاون و کمک یار او بود. مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر به سمت مکه معظمه، ابو هریره بهمان عنوان نیابت، در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه، به جبران این خدمتگزاری و مساعدت با بسر بن اوطاط، والی مدینه گردید.

شما را به خدا انصاف دهید! آیا این مرد دنیاپرست که در مدت سه سال ^(۱) که مشرف به زیارت و مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده و زیاده از پنج هزار حدیث از آن حضرت نقل نموده، آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه ^(۲) و احمد حنبل در مسند ^(۳) و سبط ابن جوزی در تذکره ^(۴) و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند، نشنیده بود که مکرر می فرمود: من اخاف اهل المدینه ظلما خافه الله و علیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین

۱- در طبقات ابن سعد و اصابه ابن حجر و سایر کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابو هریره در فتح خیبر مسلمان شد و بروایت بخاری در باب علامات النبوه فی الاسلام بیش از سه سال موفق بملاقات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبوده و بروایت ابن حجر در اصابه و حاکم در مستدرک و ابن عبد البر در استیعاب و دیگران در سن هفتاد و هشت سالگی و در سال ۵۷ قمری در وادی عقیق مرد جنازه اش را بمدینه حمل نموده و در بقیع دفن نمودند.

۲- تاریخ المدینه، ج ۵۸، ص ۱۱۰.

۳- مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵.

۴- تذکره الخواص، ص ۲۵۸.

لا يقبل الله منه يوم القيمة صرفا و لا عدلا-لعن الله من اخاف مدينتي-لا يريد اهل المدينة احد بسوء الا اذابه الله في النار ذوب الرصاص^(۱).

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آن همه ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند؟ بعلاوه مخالفت با خلیفه حق و وصی رسول الله ﷺ و عترت طاهره آن حضرت، به جعل احادیث و وادار نمودن مردم را به سب کسی که پیغمبر سب او را سب بر خود قرار داده؟ شما را بخدا انصاف دهید چنین کسی که از قول رسول خدا ﷺ بوضع و جعل احادیث مشغول بوده، مردود خدا و رسول نمی باشد؟! شیخ: بی لطفی می فرمایید که موثق ترین اصحاب پیغمبر ﷺ را بی دین و وضاع و جعل می خوانید.

مردود بودن ابو هریره و تازیانه زدن عمر او را

داعی: داعی تنها نسبت به ابو هریره بی لطفی ننمودم؛ بلکه اول کسی که این نوع بی لطفی را نسبت به او عنایت نموده، خلیفه ثانی، عمر بن الخطاب بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابو هریره را والی بحرین نمود، به او خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده، و لذا در سال ۲۳ او را معزول نموده همین که خدمت خلیفه رسید خلیفه گفت: یا عدو الله و عدو کتابه اسرقت مال الله؛ یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را گفت: “هرگز دزدی نکردم بلکه عطایائی مردم به من دادند.” و نیز ابن سعد در طبقات^(۳) و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۴) و ابن عبد ربّه

۱- “هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم، خداوند او را بترساند و بر او لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم! و قبول نمی نماید خداوند از او روز قیامت هیچ چیزی را. لعنت خدا بر کسی که بترساند اهل مدینه را! احدی اراده بدی به اهل مدینه نمی نماید. مگر آن که خداوند او را مانند سرب در آتش خواهد نمود.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶.

۳- طبقات، ج ۴، ص ۳۵۵.

۴- اصابه، ج ۱، ص ۷۵.

در عقد القرید^(۱) می نویسد خلیفه گفت: “ای دشمن خدا، وقتی تو را والی بحرین نمودم کفش و نعلینی به پا نداشتی، اینک شنیده ام اسبهایی به هزار و ششصد دینار خریداری نمودی، از کجا آوردی؟” گفت: “عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده!” خلیفه متغیر گردید؛ از جا برخاست آن قدر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود شد. آنگاه امر کرد ده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود، از او گرفته و تحویل بیت المال دادند. نه تنها در زمان خلافت او را زد بلکه مسلم در صحیح^(۲) می نویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطاب ابو هریره را آن قدر زد تا به پشت بر زمین خورد. ابن ابی الحدید در اوایل شرح نهج البلاغه^(۳) گوید:

قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابو هریره مدخول عند شیوخنا غیر مرضی الروایه ضربہ عمر بالدّره و قال قد اکثرت من الروایه احرى بک ان تكون کاذبا علی رسول الله ﷺ^(۴).

ابن عساکر در تاریخ کبیر^(۵) و متقی در کنز العمال^(۶) نقل می نمایند: خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت:

“چون روایت زیاد نقل می نمائی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگوئی از طرف آن حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آن حضرت دروغ بگوید)، لذا باید ترک کنی نقل حدیث را از قول آن حضرت و الاً تو را می فرستم بزمین دوس (که قبیله ای است در یمن که ابو هریره از آنجا بوده) و یا بزمین بوزینگان؛ یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند.”

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۷) از استاد خود امام ابو جعفر اسکافی

۱- عقد القرید، ج ۱، ص ۳۴.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۰.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶.

۴- ابو جعفر اسکافی (شیخ معتزله) گفته است: “ابو هریره در نزد شیوخ ما مدخول است (یعنی از حیث عقل) و روایت او مورد رضا و قبول ما نمی باشد و عمر او را تازیانه زد و گفت: زیاده روی در روایت نموده ای و تو سزاوار تری از آنکه دروغ نسبت بدهی برسول خدا ﷺ.”

۵- تاریخ کبیر، ج ۵۰، ص ۱۷۲.

۶- کنز العمال، ج ۲، ص ۳۸۳.

۷- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶.

نقل نموده که حضرت مولی الموحدين امير المؤمنين سلام الله عليه فرمود: **الا ان اكذب الناس او قال اكذب الاحياء على رسول الله (ﷺ) ابو هريره الدوسي^(۱).**

ابن قتيبه در تأويل مختلف الحديث^(۲) و حاكم در مستدرک^(۳) و ذهبی در تلخیص المستدرک^(۴) و مسلم در صحيح^(۵) در فضایل ابو هريره همگی نقل می نمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و می گفت ”ابو هريره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث می نماید.“

بالاخره ابو هريره را ما تنها مردود خوانده ایم، بلکه در نزد خلیفه عمر و مولانا امیر المؤمنين و ام المؤمنين عایشه و صحابه و تابعین مردود بوده است؛

چنانچه شیوخ معتزله و علماء آنها و حنفها عموماً احادیث ابو هريره را مردود می دانند و هر حکمی که سندش منتهی به ابو هريره می شود، باطل می دانند؛ چنانچه نووی در شرح صحيح مسلم مخصوصاً جلد چهارم مبسوطاً متعرض است.

و امام اعظم ابو حنیفه، پیشوای بزرگ جماعت شما می گفت: “صحابه رسول الله عموماً ثقه و عادل بودند. من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث می گیرم، مگر حدیثی که سندش منتهی گردد به ابو هريره و انس بن مالک و سمره بن جندب که از آنها نمی پذیرم.”

پس آقایان بما اعتراض ننمائید که چرا ابو هريره صحابی را انتقاد می نمایید. ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمائیم که خلیفه ثانی، عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده؛ ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمائیم که ام المؤمنين عایشه و امام اعظم ابو حنیفه و کبار از صحابه و تابعین و اکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیها او را انتقاد نموده و مردود خوانده اند؛ خلاصه، ما آن ابو هريره ای را انتقاد می نمائیم که مولانا و مولی الموحدين امیر المؤمنين و ائمه طاهرين از عترت رسول الله سلام الله عليهم اجمعين که عدیل القرآن اند او را کذاب و مردود خوانده اند؛ ما آن ابو هريره ای را

۱- (بدانید که دروغگوترین مردم یا فرمود: دروغگوترین زندگان بر رسول خدا ﷺ ابو هريره دوسی می باشد.) (دوس قبیله ایست در یمن).

۲- تأویل مختلف الحديث، ص ۲۸.

۳- مستدرک، ج ۲ ف ص ۲۲۹.

۴- تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۵۰۹.

۵- صحيح مسلم ج ۴، ص ۱۹۳۹، ح ۱۲۹.

انتقاد می‌نمائیم که شکم پرست بوده و با علم به افضلیت امیر المؤمنین، از آن حضرت صرفنظر نموده حاشیه نشین سفره چرب و نرم معاویه ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او، امام المتقین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سبّ و لعن نمایند.

بس است؛ بیش از این وقت مجلس را نگیرم. خیلی هم معذرت می‌خواهم که قدری وقت شما را گرفتم، چون فرمودید ما بی‌لطفی می‌نماییم، خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم، بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقرر و معترف بمرودیت او می‌باشند.

پس وقتی چنین افراد جعّال و وضّاعی برای رسیدن بجاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحہ مخلوط نمودند، به هر حدیثی نتوان اعتماد نمود، به همین جهت آن حضرت فرمود: کَلَّمَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ مَنِي فَاَعْرَضُوهُ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ.^(۱)

(چون در موضوع مهمی سرگرم بحث بودیم از موقع نماز آقایان قدری گذشت) (صحبت که باینجا رسید برخاستند برای نماز بعد از اداء نماز عشاء و صرف چای مجلس) (رسمیت پیدا نمود)

داعی: نظر به بیانات قبل، اینک ما و شما ناچاریم بهر حدیثی از احادیث منقولہ از رسول اکرم ﷺ برخوردیم اول رجوع به قرآن مجید نماییم، اگر مطابقت با اصل در قرآن نمود، بپذیریم و الا رد نماییم.

در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده: من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (و لو یک طرفه می‌باشد)، ناچار باید مطابقت با قرآن مجید نماییم؛ چنانچه مانعی از قبول نباشد، قطعاً می‌پذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته‌اند: خدای متعال در آیه ۱۶ سوره ۵۰ (ق) می‌فرماید:

۱- کشف الخفاء، ج ۱، ص ۸۶. {هر وقت از من حدیثی به شما گفتند، پس او را عرض کنید به قرآن مجید، (یعنی اگر مطابقت با قرآن نمود بپذیرید والا رد نمایید).}

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾.^(۱) آقایان! می دانید حبل

الورید مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب است و اضافه آن بیانست و ممکن است که اضافه لامی باشد. و حقیقت معنی این آیه شریفه، راجع است باینکه علم خداوند متعال بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفایای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جلّ و علا مخفی و پوشیده نمی باشد.

و در آیه ۶۱ سوره ۱۰ (یونس) می فرماید: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.^(۲)

به حکم این آیات شریفه و تأیید دلایل عقلیه، هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی باشد و پروردگار عالمیان به علم حضوری، عالم به جمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است. اینک ملاحظه فرمائید این حدیثی را که بیان نمودید با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نمائیم و بچه نحو ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا مخفی باشد که محتاج بسؤال از خود او باشد.

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط به رضای خلق است. قطعاً تابنده به مقام رضا نرسد، محبوب خدا نخواهد شد، پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر می کند و حال آنکه هنوز نمی داند ابی بکر بمقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟

اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها

شیخ: دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود: ان الله يتجلى للناس عامة

۱- ما انسان رای خلق کرده ایم و از وساوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از رگ گردن باو نزدیک تریم.

۲- (ای رسول ما) در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و به هیچ عملی تو و امت وارد نشوید، جز آنکه همان لحظه شما را مشاهده می کنیم و هیچ ذره ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچکتر از ذره و بزرگتر از آن هرچه هست، همه در کتاب مبین (و لوح علم الهی) مسطور است.

و يتجلى لأبي بكر خاصة؛^(۱) و نیز فرموده است: ما صب الله في صدري شيئاً إلا صبه في صدر أبي بكر؛^(۲) و نیز فرمود: انا و أبو بكر كفرسى رهان؛^(۳) و نیز فرمود: ان في السماء الدنيا ثمانين الف ملك يستغفرون لمن احب ابا بكر و عمر و في السماء الثانية ثمانين الف ملك يلعنون من ابغض ابا بكر و عمر؛^(۴) و نیز فرمود: ابو بكر و عمر خير الاولين و الآخرين.^(۷)

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خبر بهتر معلوم می گردد که فرمود: خلقتني الله من نوره و خلق ابا بكر من نوري و خلق عمر من نور ابی بكر و خلق امتی من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة^(۸) از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما بسیار رسیده که من باب نمونه ببعض از آنها اشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد.

داعی: اولاً مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که می رساند از لسان مبارک رسول اکرم ﷺ چنین مضامین صادر نگردیده؛ زیرا حدیث اول دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر محض است؛ و حدیث دوم می رساند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن حضرت نازل می شده و حدیث سیم می رساند که خاتم الانبیاء ﷺ هیچ گونه تفوقی بر ابی بکر نداشته؛ چه هر دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر

۱- بدرستی که خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم عمومی و برای ابی بکر خصوصی. (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۵۸).

۲- نریخت خداوند در سینه من چیزی را، مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر. (تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۲۳).

۳- کشف الخفاء، ج ۲، ص ۴۱۹.

۴- من و ابی بکر هر دو با هم مساوی هستیم مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند.

۵- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۴۹.

۶- در آسمان دنیا هشتاد هزار ملک استغفار می نمایند برای کسی که دوست بدارد ابی بکر و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملک لعن می نمایند دشمنان ابی بکر و عمر را.

۷- ابو بکر و عمر بهترین اولین و آخرین اند. (تاریخ مدینه، ج ۴۴، ص ۱۹۵- لسان المیزان، ج ۲، ص ۹۴).

۸- خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است امت مرا از نور عمر و عمر چراغ اهل بهشت است. (خلاصه عقبات الانوار، ج ۱، ص ۹۰).

مخالف است با اخبار کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند.

و خبر آخری، مخالف با قرآن مجید است؛ چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دهر) می فرماید: ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا﴾ بهشت جای آفتاب و ماه نمی باشد؛ حجر و شجر و مدر و در و دیوار بهشت تماماً روشن و نورانی می باشد؛ اهل دنیا هستند که احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج به چراغ ندارند.

علاوه بر این ظواهر، اکابر علماء درایت و رجال خودتان از قبیل عالم جلیل مقدسی در تذکره الموضوعات^(۱) و فیروزآبادی شافعی در کتاب سفر السعادات^(۲) و حسن بن کثیر ذهبی در میزان الاعتدال^(۳) و ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ^(۴) خود و ابو الفرج ابن جوزی در کتاب الموضوعات^(۵) و جلال الدین سیوطی در اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه^(۶) حکم بر موضوعیت و مجعولیت این احادیث نموده اند و صریحاً درباره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روات و اسناد این احادیث از موضوعات و مفتريات است؛ چه آنکه علاوه بر افراد نااهل و جعّال و کذّابی که در سلسله روات موجود است، بطلان آنها با قواعد عقلیه و آیات قرآنیّه ظاهر و آشکار است. شیخ: دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود:

ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة^(۷)

در جواب خبری که ابو بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشتند

داعی: در این حدیث هم اگر قدری فکر و تأمل کنیم، گذشته از آنکه اکابر علماء

۱- تذکره الموضوعات، ج ۲، ص ۹۸.

۲- سفر السعادات، ص ۱۴۱.

۳- میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۹۴.

۵- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۹۸.

۶- اللآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۲۸۶.

۷- أبی بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند.

درایت و رجال خودتان آن را از موضوعات می دانند، ظاهر عبارت آن می رساند که این عبارت از رسول خدا نمی باشد؛ چه آنکه از مسلمات است که بهشت مرکز شیوخ و پیران نمی باشد و در آنجا مانند دنیا سیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی بسن پیری برسد تا بکمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدق این معنی است که از جمله قضیه اشجعیه است که زن پیری بود آمد خدمت رسول اکرم ﷺ. حضرت در ضمن صحبت فرمود: ان الجنة لا تدخلها العجائز؛^(۱) یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمی شوند. آن زن متأثر شد. ناله کنان عرض کرد: “یا رسول الله، پس من وارد بهشت نمی شوم.” این را گفت و از خدمت حضرت بیرون رفت. حضرت فرمودند: خبروها انها لیست یومئذ بعجوز.^(۲) یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود. بلکه همه پیران را خلعت جوانی بپوشند و داخل بهشت نمایند. آنگاه آیه ۳۵-۳۸ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید: ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً عُرْباً أَثَرَاباً لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾^(۳) و در حدیث از طرق ما و شما وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود: یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا بیضا جعادا مکحلین ابناء ثلاث و ثلثین^(۴)

شیخ: این بیانات شما بجای خود صحیح است و لکن این حدیث مخصصی است برای اهل بهشت.

داعی: معنای این فرمایش جنابعالی را نفهمیدم این حدیث مخصص چه چیز است؛ یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت می نماید تا ابی بکر و عمر را سید آنها قرار دهد! و حال آنکه اگر بنا شود ابی بکر و عمر داخل بهشت گردند،

۱- الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۵۸.

۲- همان.

۳- انشاء بر صیغه ماضی بجهت تحقق وقوع است یعنی بیافریده ایم زنان بهشتی را (در کمال حسن و زیبایی) و همیشه آنان را باکره و دوشیزه گردانیده ایم دوستان و عاشقان شوهران خود با غنچ و ناز و شیرین سخن جوان، همسالان هم مخصوص اصحاب یمین.

۴- “اهل بهشت که در بهشت آیند، همه جرد و مرد و بی مو و سفید اندام، مجعد موی، چشمهای سرمه کشیده و در سن سی و سه سالگی باشند.” (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹۵).

خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود نه آنکه دیگران را پیر نماید تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه، عرض کردم اکابر علماء خودتان این حدیث را از موضوعات بشمار آوردند و رسول اکرم برای راهنمایی، ما اصلی معین فرموده تا خیال ما راحت گردد چنانچه قبلاً عرض کردم هر حدیثی که مطابقه با قرآن مجید ننماید، مردود است. فلذا علماء رجال ما و اهل درایت هم بسیاری از اخبار را که بنام رسول و أئمة طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از طریق خودمان رسیده، به دستور خودشان که فرمودند: اذا روی لكم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه؛^(۱) رد می نمایند و مورد قبول قرار نمی دهند.

و قبلاً عرض کردم که بسیاری از اکابر علماء ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه، تألیف و تصنیف نموده اند در ردّ احادیث موضوعه؛ مانند شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی (صاحب قاموس در کتاب سفر السعادة)^(۲) و جلال الدین سیوطی در کتاب اللآلی^(۳) و ابن جوزی در موضوعات^(۴) و مقدسی در تذکره الموضوعات^(۵) و شیخ محمد بن درویش مشهور به حوت بیرونی در کتاب اسنی المطالب^(۶) المطالب آورده اند که در سند حدیث: ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یحیی بن عنبسه می باشد و ذهبی گوید: “یحیی از جمله ضعفا است.” و ابن جان دجال گفته: “یحیی وضع حدیث می نموده.”

پس علاوه بر دلایلی که ما ذکر نمودیم، به بیان نقادین علماء خودتان هم که ارباب جرح و تعدیلند، این حدیث از موضوعات است.

واقعاً احتمال قوی می رود که از مجعولات بکریون یا بنی امیه باشد؛ چه آنکه

۱- زمانی که حدیثی از من برای شما روایت نمایند آن را بقرآن مجید عرض نمایند اگر موافق با قرآن بود قبول نمایند و الا او را رد نمایند.

۲- سفر السعادة، ص ۱۴۲.

۳- اللآلی المنصوغة، ج ۱، ص ۳۸۰.

۴- الموضوعات، ج ۱، ص ۸۹.

۵- تذکره الموضوعات، ص ۲۸.

۶- اسنی المطالب، ص ۱۵۹.

برای ردّ و تضعیف بنی هاشم و عترت طاهره و اهل بیت رسول الله در مقابل هر حدیثی از احادیث ثابتة عند الفريقین در مدح و عظمت خاندان رسالت، حدیثی جعل می نمودند و مردمانی مانند ابو هریره و أمثال آنها هم برای قرب دستگاه فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدّیت می نمودند؛ زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمد داشتند، در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علماء شیعه اکابر علماء شما نیز نقل نموده اند این حدیث را جعل نمودند.

نواب: آن حدیث مسلم کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند.

در حدیث حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند

داعی: آن حدیث شریف ثابت مسلم آنست که رسول خدا ﷺ فرمود: الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما و بسیاری از علمای شما نقل نموده اند این حدیث را از قبیل خطیب خوارزمی در مناقب^(۱) و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودة القربی^(۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی سه حدیث در خصائص العلوی^(۳) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّة^(۴) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ ینابیع المودة^(۵) از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در تذکرة^(۶) و امام احمد بن حنبل در مسند^(۷) و ترمذی در سنن^(۸) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۷ کفایت الطالب^(۹)، بعد از نقل این حدیث گوید: امام اهل حدیث ابو القاسم طبرانی در

۱- مناقب، ص ۲۸۴، ح ۲۷۹.

۲- مودة القربی، ص ۳۴.

۳- خصائص العلوی، ص ۱۱۷.

۴- فصول المهمّة، ج ۱، ص ۶۶۲.

۵- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۸، ح ۲۰.

۶- تذکرة الخواص، ص ۲۱۱.

۷- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۱۹.

۸- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۶.

۹- کفایت الطالب، ص ۴۲۲.

معجم الکبیر^(۱) در شرح حال امام حسن علیه السلام جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر از قبیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حذیفه یمانی و أبو سعید خدری و جابر ابن عبد الله انصاری و أبو هریره و اسامه بن زید و عبد الله بن عمر، آنگاه محمد بن یوسف اظهار نظر نموده گوید:

این حدیثی است حسن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة و أبوهما خیر منهما (و در بعض از اخبار) افضل منهما^(۲) و انضمام اسناد این حدیث بیکدیگر دلیل بر صحت این حدیث می باشد انتهى.

و نیز حافظ أبو نعیم اصفهانی در حلیه و ابن عساکر در تاریخ کبیر^(۳) و حاکم در مستدرک و ابن حجر مکی در صواعق^(۴) و بالاخره اتفاقی اکابر علماء شما می باشد که این حدیث از لسان درر بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری شده است.

شیخ: دیگر منکر این خبر احدی نمی شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما ینبغی لقوم فیهما ابوبکر ان یتقدم علیه غیره.^(۵) این خبر خود دلیل حق تقدم ابی بکر است بر عموم امت برای آنکه می فرماید: سزاوار نیست برای قومی که ابی بکر در میان آنها باشد و دیگری را بر او مقدم دارند.

داعی: متأسفم که آقایان محترم چرا بدون فکر بهر خبری توجه می نمائید! اگر این خبر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده، چرا خود عمل بآن نمی نمود که با بود ابی بکر، علی علیه السلام را مقدم می داشت. در قضیه مباهله مگر ابی بکر حاضر نبود که علی را مقدم بر او داشت؟ در غزوه تبوک با بود ابی بکر کاردان پیر مرد، چرا علی علیه السلام را خلیفه خود قرار داد؟! در سفر مکه چرا ابی بکر را معزول و علی را منسوب برای ابلاغ رسالت و قرائت سوره براءت نمود؟! در مکه با بود ابی بکر چرا علی را با خود برای بت شکنی برد حتی بروی شانه خود سوار کرد و امر به شکستن بت

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۲۹۲.

۲- حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر آنها بهتر و افضل از آنها می باشد.

۳- تاریخ کبیر، ج ۱۳، ص ۲۰۹.

۴- مستدرک، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- صواعق المحرقة، ص ۱۳۷-۱۳۸.

هبل نمود؟ با بود ابی بکر چرا علی علیه السلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن فرستاد و علاوه بر همه، با بود ابی بکر علی را چرا وصی خود قرار داد؟!

شیخ: حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که ابداً مورد انکار نیست که عمرو بن عاص گفت: روزی به پیغمبر عرض کردم: یا نبی الله، أحب زنان عالم بسوی شما کیست؟ فرمودند: عایشه، عرض کردم: أحب مردان بسوی شما کیست؟ فرمودند: پدر عایشه ابی بکر. پس به همین جهت که محبوب پیغمبرند حق تقدم دارند بر تمام امت و این خود یک دلیل قاطع است بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه.

در جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند

داعی: این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و مجعولات بکریون است با احادیث ثابتة مسلمة عند الفریقین معارض است. فلذا مردودیت آن ثابت می باشد.

در این حدیث از دو جهت باید امعان نظر نمود: اول، از جهت ام المؤمنین عایشه و دوم، از جهت خلیفه ابی بکر. اما در محبوبیت عایشه بطریقی که أحب زنان باشد، نزد رسول خدا اشکال است؛ چون که عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحه ثابتة ای که در کتب معتبره فریقین (شیعه و سنی) ثبت گردیده.

شیخ: با کدام اخبار معارض است؟ ممکن است بیان نمائید تا مطابقه نموده قضاوت عادلانه نمائیم.

داعی: احادیث بسیاری از طرق علماء و روات شما، بر خلاف گفته شما درباره حضرت صدیقه کبری ام الائمه النجباء فاطمه الزهراء سلام الله علیها وارد است.

فاطمه بهترین زنان عالم است

از جمله حافظ ابو بکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبد البر در استیعاب^(۱) و

۱- استیعاب، ج ۳، ص ۱۸۹۳.

میر سید علی همدانی در مودة القربی^(۱) و دیگران از علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ مکرر می فرمود: فاطمه خیر نساء امتی؛ یعنی فاطمه عَاشِرَةُ بهترین زنان امت من است.

امام احمد بن حنبل در مسند^(۲) و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی علی نقل می نمایند از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین عَاشِرَةُ و ابن عبد البر در استیعاب^(۳) ضمن نقل حالات فاطمه سلام الله علیها و خدیجه ام المؤمنین از عبد الوارث بن سفیان و ابو هریره، و ضمن حالات خدیجه ام المؤمنین از ابو داود نقلاً از ابو هریره و انس بن مالک و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ ینابیع المودة^(۴) و میر سید علی همدانی در مودة سیزدهم از مودة القربی از انس بن مالک و نیز بسیاری از ثقات محدثین به طرق خود از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: خیر نساء العالمین اربع بنات عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد طَافِلَةُ^(۵) خطیب در تاریخ بغداد^(۶) نقل می نماید که رسول خدا این چهار زن را بهترین زنان عالم بحساب آورده آنگاه فاطمه را در دنیا و آخرت بر آنها تفضیل داده.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح^(۷) و امام أحمد بن حنبل در مسند^(۸) از عایشه بنت ابی بکر نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ به فاطمه فرمود: یا فاطمه ابشری فان الله اصطفیک و طهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین.^(۹)

۱- مودة القربی، ص ۱۳.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳- استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱.

۴- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۵۴.

۵- بهترین زنان عالمین چهارند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد طَافِلَةُ.

۶- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۹۴.

۷- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۴.

۸- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۲.

۹- ای فاطمه مژده و بشارت باد تو را که خداوند برگزیده تو را و پاکیزه گردانیده است بر زنان عالمیان عموماً و بر زنان اسلام خصوصاً و اسلام از همه دینی بهتر است.

و نیز بخاری در صحیح^(۱) و مسلم در باب فضائل فاطمه در صحیح^(۲) و حمیدی در جمع بین الصحیحین^(۳) و عبدی در جمع بین الصحاح الستة و ابن عبد البر در استیعاب^(۴) ضمن حالات حضرت فاطمه عليها السلام و امام احمد در مسند^(۵) و محمد بن سعد کاتب در جلد دوم طبقات^(۶) ضمن فرموده های رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه عليها السلام، ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس اجازه نقل آن را نمی دهد) مسنداً از عایشه ام المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا فاطمه ألا ترضین ان تكونی سیده نساء العالمین؛ یعنی آیا تو راضی نیستی که سیده زنان عالمین باشی؟

و ابن حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی بی در اصابه^(۷) نقل نموده است؛ یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی.

و نیز بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام ثعلبی در تفسیر^(۸) و امام احمد حنبل در مسند^(۹) و طبرانی در معجم الکبیر^(۱۰) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ ینابیع المودة^(۱۱) از تفسیر^(۱۲) ابن ابی حاتم و مناقب^(۱۳) و حاکم^(۱۴) و وسیط و واحدی

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۳.

۳- جمع بین الصحیحین، ج ۷، ص ۱۴۵.

۴- استیعاب، ج ۴، ص ۱۸۴۹.

۵- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۲.

۶- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۸۴، ج ۸، ص ۲۷.

۷- الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۶.

۸- تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۷، ۳۱۰.

۹- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۹.

۱۰- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۲۵.

۱۱- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۲۵.

۱۲- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۰۰، ص ۲۷۶.

۱۳- مناقب، ص ۲۰۰.

۱۴- مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۸۹.

و حلیه الاولیاء^(۱) حافظ ابو نعیم اصفهانی و فرائد حموینی^(۲) و ابن حجر مکی در ذیل آیه چهاردهم صواعق^(۳) از احمد و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۴) و طبری در تفسیر^(۵) و واحدی در اسباب النزول^(۶) و ابن مغازلی شافعی در مناقب^(۷) و محب الدین طبری در ریاض^(۸) و مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۹) و زمخشری در تفسیر^(۱۰) و سیوطی در در المنثور^(۱۱) و ابن عساکر در تاریخ^(۱۲) و علامة سمهودی در تاریخ المدینه^(۱۳) و فاضل نیشابوری در تفسیر^(۱۴) و قاضی بیضاوی در تفسیر^(۱۵) و امام فخر در تفسیر کبیر^(۱۶) و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در ص ۲۲ تا ۲۳ باب اول رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی^(۱۷) از تفسیر بغوی^(۱۸) و ثعلبی و سیره ملا و مناقب احمد^(۱۹) و کبیر و اوسط^(۲۰) طبرانی و سدی و شیخ

-
- ۱- حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۰۱.
 - ۲- فرائد حموینی، ج ۱، ص ۴۲.
 - ۳- صواعق المحرقه، ص ۱۶۹-۱۷۰.
 - ۴- مطالب السؤل، ص ۴۳.
 - ۵- تفسیر طبری، ج ۲۴، ص ۱۶-۱۷.
 - ۶- اسباب نزول، ص ۲۵۱.
 - ۷- مناقب (ابن مغازلی)، ص ۳۱۵، ج ۳۵۹.
 - ۸- ریاض النضرة، ص ۱۸۰.
 - ۹- نور الابصار، ص ۱۱۲.
 - ۱۰- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۶۷.
 - ۱۱- در المنثور، ج ۶، ص ۷.
 - ۱۲- تاریخ (ابن عساکر)، ج ۲، ص ۲۱۸، ج ۷۲۱.
 - ۱۳- تاریخ المدینه، ج ۴۲، ص ۶۶۱.
 - ۱۴- تفسیر (نیشابوری)، ج ۵، ص ۲۷.
 - ۱۵- تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۷.
 - ۱۶- تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.
 - ۱۷- رشفه الصادی، ص ۲۲.
 - ۱۸- تفسیر بغوی، ج ۴، ص ۱۲۴.
 - ۱۹- مناقب احمد، ص ۳۱۶.
 - ۲۰- معجم اوسط، ج ۶، ص ۴۹.

عبد الله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب **الاتحاف**^(۱) از حاکم و طبرانی و احمد و جلال الدین سیوطی در **احیاء المیت**^(۲) از تفاسیر ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم، بالاخره عموم اکابر علماء شما (به استثناء عدّه قلیلی از متعصّبین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حبر امت) و دیگران نقل نموده اند که وقتی نازل شد آیه ۲۳ سوره ۴۲ (شوری): ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾^(۳) جمعی از اصحاب عرض کردند: یا رسول الله، من قرابتک الذین فرض الله علينا مودّتهم؟ قال (صلی الله علیه وآله وسلم) علیّ و فاطمه و الحسن و الحسين؛ یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه)؟ فرمود: “آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند.” و در بعضی از اخبار دارد و ابناهما؛ یعنی پسران آنها.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجال نقل همه آنها را نمی دهد و در نزد علمای شما این معنی به حدّ شیاع رسیده.

اقرار شافعی بوجوب حب اهل البيت

تا آنجا که ابن حجر متعصّب هم در **صواعق**^(۴) و حافظ جمال الدّین زرنّدی در **معراج الوصول**^(۵) و شیخ عبد الله شبراوی در کتاب **الاتحاف**^(۶) و محمد بن علی صبان مصری در **اسعاف الراغبین**^(۷) و دیگران از امام محمد بن ادریس شافعی که از ائمه اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعیها می باشد نقل نموده اند که می گفت:

۱- الاتحاف، ص ۲۳۹.

۲- احیاء المیت، ص ۲۵.

۳- بگو (بامت) من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان من منظور دارید- و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزائیم.

۴- صواعق المحرقة، ص ۱۷۵.

۵- معراج الاصول، ص ۲۵.

۶- الاتحاف، ص ۸۳۳.

۷- اسعاف الراغبین، ص ۱۲۱.

يا اهل بيت رسول الله حبّکم فرض من الله في القرآن انزلہ
کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصلّ علیکم لا صلاه له^(۱)

اینک از آقایان محترم با انصاف سؤال می کنم، آیا خبر یک طرفه ای را که شما نقل نمودید، با این همه اخبار صحیحہ صریحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از حد احصاء خارج است مقابله می کند؟!

آیا عقل قبول می کند که رسول اکرم ﷺ کسی را که خداوند در قرآن.

مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده، بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد؟!

آیا تصور هوا و هوس در آن حضرت می رود که بگوییم روی هوای دل، عایشه را که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده مانند سایر زنان پیغمبر) از فاطمه ای که در قرآن مجید، خدای متعال مودّت و محبّت او را فریضه و واجب قرار داده و آیه تطهیر در شأن او نازل و افتخار ورود در مباحله را به حکم قرآن به او داده، بیشتر دوست دارد؟!

شما خود می دانید که انبیاء و اولیاء در پی هوای نفس نمی رفتند و جز خدا کسی را نمی دیدند؛ مخصوصاً رسول خدا خاتم الانبیاء ﷺ که حقیقت حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است و قطعاً دوست نمی داشته، مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمی داشته، مگر کسی را که خدا دشمن داشته.

چگونه فاطمه ای که خدا محبّت و مودّت او را فریضه قرار داده، می گذارد و دیگری را بر او ترجیح می دهد؟ پس قطعاً اگر فاطمه سلام الله علیها را دوست داشته، برای آن بوده که محبوبیت الهی داشته.

آیا عقل باور می کند که آن حضرت ترجیح دهد در محبت فردی، از افراد زنان خود را بر کسی که خود می فرمود، خدا او را برگزیده و محبّتش را بر مردم فریضه قرار داده؟!

۱- ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا که در قرآن نازل شده (اشاره بآیه فوق می باشد). کفایت می کند در عظمت قدر شما (آل محمد) آنکه هر کس بر شما صلوات نفرستد، نماز او قبول نخواهد شد.

یا باید این همه اخبار صحیحہ صریحہ را کہ مورد قبول اکابر علماء فریقین می باشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده، رد بنمایید یا این خبری را کہ بیان نمودید، از موضوعات مسلمہ بدانید تا تناقض از بین برداشته شود.

و اما دربارهٔ خلیفہ ابی بکر کہ فرمودید آن حضرت فرموده: احبّ مردان در نزد من ابی بکر می باشد مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری کہ از طریق روایات ثقات و علماء بزرگ خودتان نقل گردیده کہ محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر ﷺ علی علیہ السلام بوده است.

علی (علیه السلام) محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ ینابیع المودة از ترمذی نقل می کند از بریده کہ گفت: کان احبّ النساء الی رسول الله (ﷺ) فاطمه و من الرجال علی (علیه السلام) ^(۱)

و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۱ کفایت الطالب مسنداً از امّ المؤمنین عایشہ نقل نموده کہ گفت: ما خلق الله خلقاً کان احبّ الی رسول الله (ﷺ) من علی بن ابی طالب (علیه السلام) ^(۲) آنگاه گوید: “این حدیثی است کہ روایت نموده او را ابن جریر در مناقب خود و ابن عساکر دمشقی در ترجمہ حالات علی (علیه السلام).”

و نیز محی الدین و امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی در ذخایر العقبی ^(۳) از ترمذی نقل می نماید کہ از عایشہ سؤال نمودند کہ “کدام یک از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر بودند؟” گفت: “فاطمه.” گفتند: “از مردها چه کس محبوبتر بود نزد آن حضرت؟” گفت: زوجها علی بن ابی طالب؛ یعنی هم سرش علی ابن ابی طالب.

و نیز از مخلص ذہبی و حافظ ابو القاسم دمشقی از عایشہ نقل می نماید کہ گفت: ما رأیت رجلاً احبّ الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم من علی و لا احبّ الیه من

۱- محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان علی (علیه السلام) بود. (ینابیع المودة، ج ۲، ص ۵۴، ح ۲۷).

۲- خلق نفرموده خداوند خلقی را کہ محبوب تر باشد بسوی رسول الله ﷺ از علی ابن ابی طالب (علیه السلام). (کفایة الطالب، باب ۹۱، ص ۳۲۴، ح ۹۶۱).

۳- ذخائر العقبی، ص ۳۵.

فاطمه ^(۱).

و نیز از حافظ خجندی از معاذ الغفاریه نقل می نماید که گفت: “مشرف شدم خدمت رسول اکرم ﷺ در منزل عایشه و علی ^(علیه السلام) در خارج منزل بودند. به عایشه فرمود: ان هذا احب الرجال اليّ و اکرمهم علیّ فاعرفی حقّه و اکرمی مثواه.” ^(۲)

و نیز شیخ عبد الله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی که از اجله علماء شما می باشد، در کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف ^(۳) و سلیمان بلخی در ینابیع و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل ^(۴) از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل می کنند که گفت: “با عمّه ام نزد ام المؤمنین عایشه رفتیم. من از او سؤال نمودم از محبوب ترین اشخاص نزد رسول خدا. عایشه گفت: از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن ابی طالب ^(علیه السلام).”

همین خبر را میر سید علی همدانی شافعی در مودة یازدهم مودة القربی ^(۶) نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت: “از عمّه ام سؤال کردم و جواب شنیدم.”

و نیز خطیب خوارزمی ^(۷) در آخر فصل ششم مناقب از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است.

و نیز ابن حجر مکی در آخر فصل دوم از صواعق ^(۸) بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی ^(علیه السلام) از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت: کانت فاطمه احب النساء الی رسول الله ﷺ و زوجها احب الرجال الیه. ^(۹)

-
- ۱- ندیدم مردی را محبوب تر باشد بسوی رسول خدا از علی و نه محبوب تر باشد بسوی آن حضرت از فاطمه. (تلخیص ذهبی).
 - ۲- این علی، محبوب ترین مردان است بسوی من و گرامی ترین آنها بر من. پس بشناس حق او را و گرامی بدار منزلت او را.
 - ۳- الاتحاف بحب الاشراف، ص ۹.
 - ۴- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۴۰۴.
 - ۵- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۳۱.
 - ۶- مودة القربی، مودة ۱۱.
 - ۷- مناقب خوارزمی، ص ۷۹، ح ۶۳.
 - ۸- صواعق المحرقة، ص ۱۲۱.
 - ۹- محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان شوهرش علی ^(علیه السلام) بود.

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱) بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصل است، اظهار عقیده و نظر می کند به این عبارت: فثبت بهذه الاحادیث الصحيحة و الاخبار الصریحه کون فاطمه کانت احب الی رسول الله من غیرها و انها سیده نساء اهل الجنة و انها سیده نساء هذه الامه و سیده نساء اهل المدینه^(۲).

پس این مطلب با دلائل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از همه این اخبار مهم تر بر اثبات محبوبیت علی و تقدم بر دیگران در نزد پیغمبر، خبر معروف طیر مشوی است که به آن حدیث کاملاً ثابت می شود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آن حضرت و البته خودتان بهتر می دانید که حدیث طیر بقدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج به نقل سند ندارد، ولی برای مزید بینائی آقایان محترمین اهل مجلس که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان ننمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل می نمایند، به بعض از آن اسناد که در خاطر دارم اشاره می نمایم:

حدیث طیر مشوی

بخاری و مسلم و ترمذی^(۳) و نسائی و سجستانی در صحاح معتبره خود و امام احمد بن حنبل^(۴) در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۵) و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۶) و سلیمان بلخی حنفی باب ۸ ینابیع الموده^(۷) را اختصاص بحدیث طیر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغازی

۱- مطالب الأول، ص ۳۳.

۲- به این احادیث صحیحه و اخبار صریحه ثابت گردیده که فاطمه محبوب ترین همه بود بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غیر او؛ زیرا که او سیده زنان اهل بهشت و سیده زنان این امت و سیده زنان اهل مدینه بوده است.

۳- صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۰۰.

۴- مسند احمد، ج ۱۵، ص ۱۸۵.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۸۵.

۶- فصول المهمه، ج ۱، ص ۲۰۷.

۷- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۷۵.

و سنن أبی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عباس روایت نموده تا آنجا که گوید: “حدیث طبر را بیست و چهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در فصول المهمّة به این عبارت نوشته: و ذلک انه صح النقل فی کتب الاحادیث الصحیحه و الاخبار الصریحه عن انس بن مالک. خلاصه معنا آنکه به صحت پیوسته، نقل حدیث طبر در کتب احادیث صحیحه اخبار صریحه از انس بن مالک و سبط ابن جوزی در تذکره^(۱) از فضایل احمد و سنن ترمذی و مسعودی در مروج الذهب^(۲) به آخر حدیث که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد، اشاره نموده است و امام ابو عبد الرحمن نسائی در حدیث نهم خصائص العلوی^(۳) و حافظ بن عقده و محمد بن جریر طبری هر یک کتابی مخصوص در تواتر و اسانید این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعیم کتاب ضخیمی در این باب نوشته است.

خلاصه، اکابر علمای شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت نموده اند این حدیث شریف را؛ چنانچه علامه محقق زاهد، عادل بارع ثقه سید میر حامد حسین دهلوی که شما آقایان نظر بقرب جوار بمکان ایشان بهتر می دانید مقام علم و عمل و تقوای ایشان را که در هندوستان اظهر من الشمس بوده است، یکی از مجلدات بزرگ کتاب عقبات الانوار^(۴) خود را با آن قطر و عظمت، اختصاص به حدیث طبر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره کتب عالیّه علماء بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که به چند سند این حدیث را نقل نموده آن قدر می دانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث، مبهوت شدم از زحمات و خدمات مهمّ آن سید جلیل القدر که یک حدیث کوچکی را چگونه متواتراً فقط از طریق شما ها ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه تمامی آن اخبار اینست که کافّه مسلمین از شیعه و سنی در هر دوره و زمان، اقرار و اعتراف و تصدیق به صحت این حدیث نموده اند که روزی زنی مرغ بریانی جبهه رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ به هدیه آورد. آن حضرت قبل از تناول مرغ بریان، دست نیاز به

۱- تذکرة الخواص، ص ۴۵.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۹.

۳- خصائص العلوی، ص ۵۱.

۴- عقبات الانوار، ج ۱، ص ۲۰.

دربار حضرت بی نیاز بلند نموده، عرض کرد: اللهم ائتني باحب خلقك الي و اليك حتى يأكل معي من هذا الطير فجاء علي فاكل معه ^(۱).

و در بعضی از کتب شما مانند فصول المهمه مالکی و تاریخ حافظ نیشابوری و کفایت الطالب گنجی شافعی و مسند أحمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک می نمایند، به این طریق ذکر نموده اند که انس گفت:

“پیغمبر ﷺ مشغول این دعا بود سه مرتبه علی در خانه آمد، من عذر آوردم و او را پنهان نمودم. مرتبه سیم با پا بدر زد. رسول خدا فرمود: واردش کن. همین که علی وارد شد، حضرت فرمود: ما حبسک عنی یرحمک الله؛ چه چیز تو را بازداشت از من؛ خدا تو را رحمت کند! عرض کرد: سه مرتبه بر در خانه آمدم و این مرتبه سیم است که خدمت رسیدم. حضرت فرمود: انس چه چیز تو را باین عمل واداشت که علی را مانع از ورود شدی. عرض کرد: حقیقت امر اینست که دعای شما را شنیدیم دوست داشتم یک نفر از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال می کنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده؟

شیخ: بدیهی است چون خداوند در قرآن کریم وعده اجابت دعوات نموده و نیز می داند که پیغمبر با عظمت هرگز در خواست بی جا نمی کند، قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت می نموده.

داعی: پس در این صورت حضرت احدیت جلّ و علا محبوب ترین خلقش را اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه امت که منتخب از همه خلق و محبوبترین همه امت نزد خدا و پیغمبر بوده علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده اند؛ مانند محمد بن طلحه شافعی که از فقهاء و اکابر علماء شما بوده است در اوایل فصل پنجم از باب اول مطالب السؤل^(۲) به مناسبت حدیث رایت و حدیث طیر قریب یک صفحه با بیانات

۱- “پروردگارا بفرست نزد من محبوب ترین خلق خودت را نزد تو و نزد من تا بخورد با من از این مرغ بریان.” در آن حال علی علیه السلام آمد و خورد با آن حضرت از آن مرغ بریان (کفایة الطالب، ص ۱۴۵).

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۷۷.

شیرین و تحقیقات نمکین، اثبات مقام با عظمت علی علیه السلام را در میان تمام امت به محبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و ضمناً گوید: و أراد النبی ان یتحقق الناس ثبوت هذه المنقبه السنيه و الصفه العلیه الّتی هی اُعلی درجات المتقین لعلی علیه السلام الخ ^(۱).

و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی حافظ و محدث شام در سال ۶۵۸ در باب ۳۳ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ^(۲) بعد از نقل حدیث طبر از چهار طریق با اسناد معتبره خود از انس و سفینه گوید: “محاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده. ”آنگاه گوید:

“در این حدیث، دلالت واضحه است بر اینکه علی علیه السلام احبّ خلق است بسوی خدای تعالی و ادلّ دلایل بر این معنی، آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید. چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا نمود، خدا هم فوری اجابت فرمود احبّ خلق را بسوی آن حضرت فرستاد و آن علی علیه السلام بود.”

آنگاه گوید: “حدیث طبر مشوی منقول از انس را حاکم أبو عبد الله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از انس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده.” (طالبین مراجعه به کفایت الطالب ^(۳) باب ۳۲ نمایند) اینک آقایان محترم انصاف دهید! آیا این حدیثی که شما نقل نمودید، می تواند با احادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طبر مشوی مقابله نمایند؟ قطعاً جواب منفی است. پس به یک حدیث یک طرفه شما در مقابل احادیثی که جمیع اکابر علماء شما (باستثنای معدودی متعصب عنود) نقل و تصدیق به صحت آن نموده اند، هرگز نمی توان اتخاذ سند نمود. بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل، مردود و بی اعتبار می باشد.

شیخ: گمان می کنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوییم، قبول ننمائید و با اصرار زیادی رد نمایید.

۱- اراده نمود پیغمبر که محقق نماید بمردم ثبوت این منقبت سنیّه و صفت علیّه ای را (که محبوبیت نزد خدا و رسول است) که بالاترین درجات پرهیزکاران است، برای علی علیه السلام.

۲- کفایة الطالب، باب ۳۳، ص ۱۴۵-۱۵۶.

۳- همان، ص ۱۵۶.

داعی: خیلی تعجب می کنم از مثل شما شخص عالمی، در حضور این همه شاهد حاضر در مجلس، چنین نسبتی به داعی بدهید، کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقت با علم و عقل و منطق نماید، اقامه نمودید که داعی لجاج نموده و قبول ننمودم تا مورد سرزنش شما قرار گیرم؟ از حول و قوه پروردگار بیرون روم اگر در وجود من ذره ای لجاج و عناد و تعصب جاهلانه باشد یا با آقایان برادران اهل تسنن عموماً و خصوصاً نظر عداوتی داشته باشم!

خدا را شاهد و گواه می گیرم که در مناظرات با یهود و نصاری و هندو و برافیه و بهائی های بی قابلیت در ایران و قادیانیها در هندوستان و یا با ارباب ماده و طبیعت و سایر منحرفین لجاجی در کار نبوده در همه جا و همه وقت، خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابراز حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده.

با مردمان کافر و مرتد و نجس، لجاجت ننموده ام تا چه رسد به شما که برادران مسلمان ما هستید. همه اهل یک ملت و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یک پیغمبر می باشیم. منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد و روی عادت طبیعت ثانوی شده باید با مروحه منطق و انصاف بر طرف شود. بحمد الله شما عالم هستید. فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تعصب دور شوید و در دایره انصاف وارد گردید، به نتیجه کامل می رسید.

شیخ: ما طریقه مناظرات شما را با هندو و برافیه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز به ملاقات شما نائل نشده در خود علاقه قلبی بشما احساس نمودیم. امید است خداوند بما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود. ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشه ای باشد به فرموده خودتان باید مراجعه به قرآن کریم نمود. اگر در فضیلت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه و طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم احادیث را مخدوش بدانید آیا در دلائل از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود؟

داعی: خدا نیاورد آن روزی را که داعی خدشه در دلائل قرآنی و یا احادیث

صحیح به بنمایم؛ فقط چیزی که هست با هر فرقه و قومی حتی منحرفین و مرتدین از دین هم وقتی روبه رو شدیم، بر حقانیت خود استدلال بآیات قرآن مجید می نمودند؛ چه آنکه آیات قرآن مجید ذو معانی می باشد. لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده روی های اشخاص و غلط اندازی های آنها، قرآن را تنها ودیعه میان امت نگذارد، بلکه باتفاق علماء فریقین (شیعه و سنی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم، فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما فقد نجوتم و در بعض از روایات فرمود: لن تضلوا ابدا^(۱) به همین جهت معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول الله ﷺ که مبین حقیقی قرآن است و بعد از آن حضرت از عدل قرآن که عترت و اهل بیت آن حضرت اند سؤال نمود. لذا در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) فرموده است: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۲).

اهل ذکر آل محمداند

مراد از اهل ذکر، علی و ائمه از اولاد آن حضرت ﷺ اند که عدیل القرآنند؛ چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۳) باب ۳۹ چاپ اسلامبول از (تفسیر کشف البیان) امام ثعلبی نقلاً از جابر بن عبد الله انصاری آورده که گفت: قال علی ابن ابی طالب نحن اهل الذکر؛ یعنی علی ؑ فرمود: “ما (خاندان رسالت) اهل ذکر هستیم.” چون ذکر یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآن اند؛ به همین جهت است که علماء ما و شما در کتب معتبره خود نقل نموده اند که علی ؑ می فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الا وقد عرفت بلیل نزلت ام نهار ام فی سهل ام فی جبل و الله ما نزلت آیه الا وقد علمت فیما نزلت و این

۱- بدرستی که من می گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را: کتاب خدا و عترت من. اگر تمسک جستید به این هر دو (کتاب و عترت) نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد. ” (مراجعة شود به (جلسه سوم) همین کتاب).

۲- (ای رسول ما بامت بگو) که شما خود اگر نمی دانید، بروید از اهل ذکر و دانشمندان امت (یعنی آل محمد که اعلم از همه بودند) سؤال کنید.

۳- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۱۲.

نزلت و علی من انزلت و ان ربی وهب لی لسانا طلقا و قلبا عقولا^(۱).

پس استدلال بهر آیه ای از آیات قرآن باید مطابقه با مفهوم حقیقی و بیان مفسرین

واقعی بنماید، و الا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید اثری جز اختلاف کلمه و تشّت آراء نخواهد داشت اینک با توجه به این مقدمه، خواهش می کنم آیه منظور خود را بیان فرمائید چنانچه مطابقه با واقع نماید به جان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم.

نقل آیه در طریقه خلافت خلفاء اربعه و جواب آن

شیخ: در آیه ۲۹ سوره ۴۸ (فتح) صریحا می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾.^(۲) این آیه شریفه از جهتی فضل و شرف ابی بکر رضی الله عنه را ثابت می کند و از جهه دیگر طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم را معین می نماید. به خلاف آنچه جامعه شیعه ادعا می نمایند که علی کرم الله وجهه خلیفه اول می باشد این آیه صراحتاً علی را خلیفه چهارم معرفی می نماید.

داعی: از ظاهر آیه شریفه چیزی که دلیل بر طریقه خلافت خلفاء راشدین و فضل ابی بکر باشد، دیده نمی گردد. البته لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیه است که مکشوف نمی باشد.

۱- “سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید سؤال کنید مرا از کتاب خدا؛ زیرا که نیست آیه ای از قرآن الا آنکه من می شناسم در شب نازل گردید یا روز؛ در زمین هموار یا کوه سخت؛ به خدا قسم نازل نگردیده آیه ای از قرآن مگر به تحقیق می دانم در چه چیز نازل شده و در کجا نازل گردیده. و بر چه کس نزول یافته! زیرا که پروردگار من بمن زبان فصیح و قلب گیرنده مرحمت فرموده است.” (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۱۵).

۲- محمد (ﷺ) فرستاده خدا است و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربان اند. آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری که فضل و رحمت خدا و خوشنودی او را می طلبند. بر رخسارشان از اثر سجده نشانهای نورانیت پدیدار است.

شیخ: دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه آنست که در اول آیه با کلمه ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ اشاره به مقام آن مرد شریف شده که در لیلۀ الغار با پیغمبر ﷺ بوده است.

و اما طریقه خلافت خلفاء راشدین در این آیه، با کمال صراحت واضح است؛ زیرا مراد از ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ ابی بکر است که در غار ثور لیلۀ الهجره با پیغمبر بوده است و مراد از ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ عمر بن الخطاب است که بسیار شدید العمل بر کفار بوده و ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ عثمان بن عفان است که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده؛ ﴿سَيِّمَاءُ فِي وَجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ علی بن ابی طالب کرم الله وجهه می باشد.

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نماید و تصدیق نمائید حق با ما است که علی را خلیفه چهارم می دانیم نه خلیفه اول؛ که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم نام برده.

داعی: متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض رانی نشود، ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصب بنگرید تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست بلکه غرض کشف حقیقت است.

گذشته از آنکه ارباب تفاسیر در شأن نزول آیه شریفه چنین بیانی ننموده اند، حتی در تفاسیر بزرگ علمای خودتان، و اگر چنین آیه ای در قرآن راجع به امر خلافت بود، روز اوّل بعد از وفات رسول اکرم ﷺ در مقابل اعتراضات علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار از صحابه که سرپیچی از بیعت نمودند، تمسک به شاخ و برگهای بی مغز نمی نمودند.

با نقل آیه، جواب مسکت بهمه می دادند. پس معلوم است آیه را به این معنی که شما نمودید، دست و پاهایی است که بعدها تفسیر بما لا یرضی صاحبۀ نمودند؛ زیرا هیچ یک از اکابر مفسرین خودتان از قبیل طبری و امام ثعلبی و فاضل نیشابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جار الله زمخشری و امام فخر رازی و غیر هم چنین معنایی ننمودند. پس شما از کجا می گوئید و از چه وقت این معنی و بدست چه اشخاصی جلوه نموده، نمی دانم. علاوه در خود آیه شریفه، موانع علمی و ادبی و عملی در کار است که ثابت می کند هر کس قائل به این

قول شده، دست و پای بیجائی زده و متوجه نشده است به آنچه علمای بزرگ خودتان در اوّل تفاسیرشان نقل از رسول اکرم ﷺ نموده اند که فرمود: **من فسر القرآن برأيه فمقعه في النار**.^(۱) اگر بگویند تفسیر نیست تأویل است، شما که باب تأویل را مطلقاً مسدود می دانید. علاوه بر آنکه این آیه شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً بر خلاف مقصود شما نتیجه می دهد.

شیخ: انتظار نداشتم که جنابعالی در مقابل آیه با این صراحت هم استقامت کنید. البته اگر ایرادی باین آیه بر خلاف حقیقت دارید، بیان نمائید تا کشف حقیقت شود.

نواب: قبله صاحب خواهش می کنیم همان قسمی که تا کنون تقاضاهای ما را پذیرفته اید و مطالب را به قسمی ساده بیان نمودید که تمام جلساء مجلس و غایبین بهره مند شدند، اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی در کلام بفرمائید که موجب امتنان همگی ما است چون همین آیه است که پیوسته برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم بحکم قرآن نموده اند.

داعی: اولاً عظمت آیه و نقل قول بازیگران چنان آقایان را مجذوب نموده که از توجه بباطن و ضمائر آیه غافل شده اید و اگر خودتان مختصر توجهی بترکیبات نحوی و معانی ادبی آن می نمودید، بر خودتان معلوم می شد که با هدف و مراد شما ادا مطابقت نمی دهد.

شیخ: متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمائید ببینیم چگونه مطابقت نمی دهد.

داعی: اما از جهت ترکیبی آیه شریفه، خودتان بهتر می دانید که ترکیب این آیه علی الاقوی از دو حال خارج نیست: یا محمد مبتداء است و رسول الله عطف بیان، ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ عطف بر محمد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر و یا ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ مبتداء است و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر.

۱- هر کس تفسیر کند قرآن را به رأی خودش، پس نشیمنگاه او در آتش است. (مشابه این روایت در تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۵۴).

روی این قواعد اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته شما معنا بنماییم، دو قسم معنی ظاهر می شود: اگر محمد مبتدا باشد، ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ معطوف بر مبتداء و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر معنای آیه چنین می شود که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ابی بکر و عمر و عثمان و علی است.

و اگر ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ مبتدا باشد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آن است خبر بعد از، خبر معنای آیه چنین می شود که ابی بکر و عمر و عثمان و علی است. بدیهی است هر طلبه مبتدی می داند که این نحوه از کلام غیر معقول و خارج از نظم ادب است.

علاوه بر این، اگر مقصود از این آیه شریفه، خلفای اربعه بودند، بایستی در فاصله کلمات (و) عاطفه گذارده می شد تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف این معنی می باشد. جمیع مفسرین خودتان این آیه شریفه را به حساب تمام مؤمنین آورده اند؛ یعنی می گویند اینها صفات تمام مؤمنین است.

و ظاهر آیه خود دلیل است که این معانی تماماً صفات یک نفر است که از اول با پیغمبر بوده نه چهار نفر. و اگر بگوییم آن یک نفر علی امیر المؤمنین عليه السلام بوده است، با مطابقت عقل و نقل اولی بقبول است تا دیگران.

استدلال بآیه غار و جواب آن

شیخ: عجب است که شما می فرمائید جدل نمی کنم و حال آنکه الحال در مجادله هستید! مگر نه اینست که خداوند در آیه ۴۰ سوره ۹ (توبه) صریحاً می فرماید: ﴿فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾^(۱).

۱- البته خداوند او را (که رسول الله باشد) یاری خواهد کرد. چنانکه هنگامی که کفار آن حضرت را از مکه خارج کردند، خدا یاریش کرد. آنگاه یکی از آن دو تن که در غار بودند (یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم) به رفیق و هم سفر خود (ابو بکر که پریشان و مضطرب بود) فرمود: مترس که خدا با ما است! آن زمان خدا و قار و آرامش خاطر بر او (یعنی رسول الله ص) فرستاد و او را به سپاه و لشکرهای غیبی خود که شما آن را ندیده اید، مدد فرمود.

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت می کند معنای ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ را که ابی بکر در غار لیل الهجره با رسول خدا بوده، خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن، دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ابی بکر بر تمام امت؛ برای آنکه پیغمبر ﷺ چون می دانست بعلم باطن که ابی بکر خلیفه او است و وجود خلیفه بعد از او لازم است، باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید. لذا او را با خود برد تا به دست دشمن گرفتار گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد، پس بهمین جهت حق تقدّم خلافت برای او ثابت است.

داعی: هرگاه آقایان ساعتی لباس تسنّن را از خود دور کنید و از تعصّب و عادت بیرون آئید و مانند یک فرد بیگانه و خالی از نظر تعصّب، در اطراف این آیه شریفه بنگرید خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه ای که مقصود شما است از این آیه بدست نمی آید.

شیخ: خوب است اگر دلایل منطقی بر خلاف مقصود هست، بیان فرمایید.

داعی: تنها می کنم از این مرحله صرف نظر نمایم؛ زیرا کلام کلام می آورد. آنگاه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف با نظر عناد بنگرند و تولید تقار شود و تصور رود که ما می خواهیم اهانت بمقام خلفاء نمائیم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است احتیاج به تفسیر و تأویل بی جا ندارند.

شیخ: خواهش می کنم طفره نروید و مطمئن باشید دلائل منطقی تولید تقار نمی کند بلکه کشف حجب می شود.

داعی: چون نام طفره بردید، ناچارم مختصری جواب عرض نمایم تا بدانید طفره ای در کار نبوده، بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم. امید است به مقالات داعی خورده نگیرید و با نظر انصاف بنگرید؛ چه آنکه جواب از این گفتار را محققین علماء به طرق مختلفه داده اند. اولاً جمله ای فرمودید، خیلی تعجب آور و بی فکر بود که چون رسول اکرم ﷺ می دانست ابی بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آن حضرت لازم بود لذا او را با خود برد.

جواب این بیان شما بسیار ساده است؛ چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر به ابی بکر بود، ممکن بود چنین احتمالی داد، ولی شما خود معتقدید به خلافت خلفاء راشدین و آنها چهار نفر بودند. اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود

خلیفه در مقابل خطرات لازم بود، می بایستی پیغمبر ﷺ هر چهار خلیفه را که حاضر در مکه بودند با خود ببرد نه آنکه یکی را ببرد سه نفر دیگر را بگذارد بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیرها قرار دهد و در بستر خود به خواباند که محققاً آن شب بستر پیغمبر ﷺ مخطور بوده و در معرض حمله دشمنان بود.

ثانیاً بنابر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ خود نوشته، أبو بکر از حرکت آن حضرت خبر نداشته، بلکه وقتی نزد علی عَلِيٍّ رفت و از حال آن حضرت جويا شد، علی عَلِيٍّ فرمود: “به غار رفتند. اگر کاری داری نزد آن حضرت بشتاب!” ابی بکر شتابان رفت در وسط راه بآن حضرت رسید و ناچار به اتفاق آن حضرت رفتند. پس معلوم می شود که حضرت او را با خود نبرد، بلکه او بی اجازه رفت و از وسط راه با آن حضرت رفت.

بلکه بنابر اخبار دیگر، بردن ابی بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن به دشمنان بوده. چنانکه علماء منصف خودتان اقرار باین معنی دارند که از جمله شیخ ابو القاسم بن صباغ که از مشاهیر علمای خودتان است، در کتاب النور و البرهان در حالات رسول اکرم ﷺ از محمد بن اسحاق از حسن بن ثابت انصاری روایت نموده “که قبل از هجرت آن حضرت، جهت عمره به مکه رفتیم. دیدم کفار قریش، سب و قذف می نمایند اصحاب آن حضرت را. در همان اوان، امر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علیاً فنام فی فراشه و خشی من ابن ابی قحافه ان یدلّهم علیه فاختذه معه و مضی الی الغار ^(۱).”

ثالثاً خیلی بجا بود محلّ استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودید که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا ﷺ چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد.

شیخ: محل استشهاد معلوم است. اولاً مصاحبت با رسول الله و اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله می خواند.

ثانیاً آنکه از قول آن حضرت که خبر می دهد، ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾.

۱- امر کرد رسول خدا علی عَلِيٍّ را که در فراش آن حضرت بخوابد و خوف داشت از اینکه ابی بکر کفار را دلالت و راهنمایی کند به رسول خدا. پس او را مصاحب خود قرار داده و بجانب غار روانه شدند.

ثالثاً نزول سکینه از جانب خدا در این آیه بر ابی بکر بزرگ تر دلیل شرافت است و مجموع این دلایل اثبات
افضلیت و حق تقدم خلافت را برای او می نمایند.

داعی: البته احدی انکار مراتب ابی بکر را نمی نماید که او پیرمرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا
ﷺ بوده، ولی این دلایل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدم در خلافت مکفی نمی باشد. اگر بخواهید در
مقابل بیگانه بی غرضی، با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه نمودید، اثبات فضیلتی خاص برای او بنمایید، قطعاً
مورد اعتراض قرار خواهید گرفت؛ زیرا در جواب شما خواهند گفت، تنها مصاحبت با نیکان دلیل فضیلت و برتری
نمی باشد. چه بسا بدان که مصاحبت با نیکان و چه بسیار کفار که مصاحب با مسلمین بوده و هستند؛ چنانچه این معنی
در مسافرتها کاملاً و بیشتر مشهود است.

شواهد و امثال

مگر آقایان فراموش نموده اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) را که نقل قول حضرت یوسف را می نماید که ﴿يَا
صَاحِبِ السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾.^(۱) مفسرین در ذیل این آیه شریفه نوشته اند: روزی که
یوسف را بزدان بردند طبّاخ و ساقی پادشاه را هم که هر دو کافر و قاتل به ارباب انواع بودند، با او بزدان بردند. پنج
سال این سه نفر (مؤمن و کافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ، آنها را مصاحب می خوانند؛ چنانچه در
این آیه خبر می دهد. آیا این مصاحبت پیغمبر برای آن دو نفر کافر دلیل بر شرافت و فضیلت بوده یا در مدت
مصاحبت تغییری در عقیده آنها پیدا شده است؟ بنابر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته اند، بعد از پنج سال
مصاحبت، عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مراجعه فرمائید به آیه ۳۷ سوره ۱۸ (کهف) که می فرماید ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي
خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا﴾^(۲) عموم

۱- ای دو رفیق زندان من (از شما می پرسم)، آیا خدایان متفرق بی حقیقت (مانند بتان و فراعنه و غیره) بهتر و در نظام خلقت مؤثرترند
یا خدای یکتای قاهر؟

۲- رفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفتگو و اندرز برادر خود گفت: “به خدایی که نخست از خاک و بعد از نطفه تو را آفرید و آنگاه مردی
کامل و آراسته خلقت ساخت، کافر شدی.”

مفسرین نوشته اند: دو برادر بودند یکی مؤمن بنام یهودا و دیگری کافر بنام براطوس (چنانکه امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شما است در تفسیر کبیرش نقل می نماید). این دو با هم محاوراتی داشتند که اینک وقت اجازه نقل مشروحه مفصله را نمی دهد. غرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده. آیا از مصاحبت برادر مؤمن، کافر را فایده و نصیبی رسیده است؟ قطعاً جواب منفی است.

پس مصاحبت فقط، دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی باشد. دلایل و امثال بر این معنی بسیار است که وقت بیش از این اجازه بیان نمی دهد.

و اما اینکه فرمودید: چون رسول اکرم ﷺ بابتی بکر فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾، پس قطعاً به مناسبت آنکه خدا با او بوده این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است، خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمایید تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند: مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء الله می باشد و با غیر مؤمن نمی باشد؟ آیا تصور می نمایید جایی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد؟ اگر مؤمن و کافری در مجلسی باشند، عقل باور می کند که خدا با آن مؤمن باشد ولی با کافر نباشد؟ مگر نه در آیه ۷ سوره ۵۸ (مجادله) می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾^(۱).

پس بحکم این آیه و سایر آیات و دلائل عقلیه و نقلیه، خدای تعالی با همه کس هست؛ با دوست و دشمن، مسلمان و کافر مؤمن و منافق. پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها بگوید: خدا با ما است، دلیل بر فضیلت شخص خاصی نخواهد بود.

همان طوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنها است. دو نفر بد و یا دو

۱- به طریق استفهام تقریری فرماید، “آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است، خدا بر آن آگاه است؟ اگر چنانچه سه نفر با هم رازی گویند، خدا چهارم آنها است و نه پنج کس جز آنکه او ششم آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه هرکجا باشند، خدا با آنها است”؛ (چه آنکه خدا را احاطه کامل وجودی بر همه جزئیات عالم است).

خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنها است؛ اگر سعید باشند یا شقی خوب باشند یا بد. شیخ: مراد از خدا با ما است، یعنی چون ما محبوب خدا هستیم، برای آنکه رو بخدا و برای خدا و حفظ دین خدا حرکت کردیم، لطف خدا شامل حال ما است.

ابراز حقیقت

داعی: باز هم اگر این معنی در نظر گرفته شود، مورد اعتراض است که گویند: چنین خطا بی دلیل بر سعادت ابدیت نخواهد بود؛ زیرا خداوند متعال با اعمال اشخاص می نگرد. چه بسا اشخاص که در زمانی اعمال نیک داشتند، مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند، بعداً اعمال بدی از آنها سر زد و در وقت امتحان نتیجه معکوس دادند مبعوض پروردگار شدند و از لطف و مرحمت حق محروم و رانده و مردود و ملعون گردیدند.

چنانچه ابلیس سالها در عبادت پروردگار، خلوص نیت داشت مشمول الطاف و مراحم الهی بود، به محض آنکه متمرّد شد و از اوامر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد، مردود حق و از رحمت بی حساب عمیم او برکنار و به خطاب ﴿قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ (۳۴) ﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۱) ملعون ابدی گردید. به بخشید می دانید در مثل مناقشه نیست بلکه برای تقریب اذهان است.

و اگر بعالم بشریت بنگریم، نظایر بسیار دارد از اشخاصی که مقربّ عند الله شدند ولی عند الامتحان مردود و مغضوب پروردگار قرار گرفتند. برای نمونه بدو نفر اشاره می نمایم که قرآن مجید هم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت به آنها اشاره فرموده:

بلعم بن باعوراء که از جمله آنها بلعم بن باعوراء می باشد که در زمان حضرت موسی علیهِ السلام آن قدر مقربّ عند الله شد که خداوند اسم اعظم باو عطا فرمود که در اثر یک دعا حضرت موسی را در وادی تیه سرگردان نمود، ولی موقع امتحان حبّ

۱- آیه ۳۴ سوره ۱۵ (حجر) عتاب حق باو شد که از صف ساجدان و ملائکه و بهشت خارج رو که تو رانده درگاه ما شدی و لعنت ما تا روز جزاء بر تو محقق و حتمی گردید.

جاه و ریاست طلبی او را وادار بمخالفت خدا و متابعت شیطان نمود، جایگاه او جحیم و جهنم گردید که تمام مفسرین و مورخین شرح حال او را مفصلاً نگاشته اند؛ حتی امام فخر رازی هم در ص ۴۶۳ جلد چهارم تفسیر خود از ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد قصه او را نقل نموده. خداوند در آیه ۱۷۵ سوره ۷ (اعراف) به رسول اکرم ﷺ خبر می دهد که: ﴿وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾^(۱)

برصیصای عابد

دیگری برصیصای عابد بود که در اول امر بقدری در عبادت جدّیت نمود که مستجاب الدعوه گردید عند الامتحان عاقبت بشر شد، فریب شیطان را خورده، با دختری زنا نمود تمام زحمات خود را بباد داده بچوبه دار آویخته کافر از دنیا رفت. فلذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حشر) به قصه او اشاره می فرماید: ﴿كَمْثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾^(۲)

پس اگر عمل نیکی از آدمی در زمانی صادر شد، دلیل بر عاقبت بخیری او نمی باشد. فلذا در دستور است که در دعا بگوئید: اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا.^(۳)

علاوه بر اینها، خود می دانید که در نزد علمای معانی و بیان، محقق است که تأکید در کلام، ذکر نمی شود مگر آنکه مخاطب در شک و تردید باشد و یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیه شریفه که کلام خود را با جمله اسمیه و انّ

۱- (ای پیغمبر) بخوان بر این مردم حکایت آن کس را (که بلعم بن با عوراء باشد) که ما آیات خود را به او عطا کردیم، از آن آیات به عصیان سر پیچید. چنانچه شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان عالم گردید. (تفسیر رازی، ج ۱۵، ص ۵۳).

۲- این (منافقان) در مثل مانند شیطان اند که انسان را گفت (یعنی به برصیصای عابد) به خدا کافر شو. پس از آنکه کافر شد، آنگاه بدو گفت: “من از تو بیزارم؛ زیرا که من از عقاب پروردگار می ترسم.” پس عاقبت شیطان و (برصیصای عابد) که به امر او کافر شد، این است که هر دو در آتش دوزخ مغلند و آن دوزخ جزای ستمکاران است.

۳- پروردگارا عواقب امور ما را نیک قرار بده.

مشدّه آورده، فساد عقیده طرف ظاهر می گردد که متزلزل و متوهم و در شک و تردید بوده.

شیخ: انصاف دهید! از مثل شمائی سزاوار نبود مثل ابلیس و بلعم باعوراء و برصیصا را در این مورد بیاورید.

داعی: بیخشید! مگر نشنیدید الان عرض کردم که در مثل مناقشه نیست. در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی، امثال را برای تقریب اذهان و تثبیت مقاصد می آورند. خدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچ گاه قصد اهانتی نداشته، بلکه برای ثبوت نظر و عقیده خود، شواهد و امثالی که در نظر می آید، بزبان جاری می گردد.

شیخ: دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت قرینه ای در خود آیه کریمه است که می فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ چون ضمیر سکینه، بر ابی بکر خود دلیل واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهم از امثال شما.

داعی: اشتباه می فرمایید! ضمیر سکینه راجع است بر رسول اکرم ﷺ و نزول سکینه بر آن حضرت بوده نه بر ابی بکر، به قرینه جمله بعدیه که فرموده: ﴿وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ و محققاً مؤید بنمود حق رسول اکرم ﷺ بوده نه ابی بکر.

شیخ: مسلم است که رسول خدا ﷺ مؤید بنمود حق بوده، ولی ابی بکر هم در مصاحبت آن حضرت بی نصیب نبوده.

نزول سکینه بر رسول خدا بوده

داعی: اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مراحم الهیه بودند، بایستی علی القاعده ضمائرتشیه در تمام جملات آیه شریفه آمده باشد و حال آنکه تمام ضمائرت را قبلاً و بعداً مفرد آورده تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء ﷺ گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت از جانب پروردگار می شود، به شخص آن حضرت می باشد و اگر به طفیل آن حضرت بر دیگران هم نازل آید، اسم برده می شود. فلذا در نزول سکینه و رحمت هم در این آیه و سایر آیات فقط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده.

شیخ: رسول خدا مستغنی از نزول سکینه بوده و احتیاجی بدان نداشته

و سکینه هرگز از او مفارقت نمی نموده، پس نزول سکینه مخصوص ابی بکر بوده.

داعی: چرا بی لطفی می کنید و وقت مجلس را بتکرار مطالب می گیرید؟ بچه دلیل می گوئید که خاتم الانبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مستغنی از نزول سکینه بوده و حال آنکه احدی از آحاد خلائق از پیغمبر و امت امام و مأموم از الطاف و رحمت حق تعالی مستغنی نمی باشند، مگر فراموش نموده اید آیه ۲۶ سورة ۹ (توبه) را که در قصه حنین می فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) و نیز در آیه ۲۶ سورة ۴۸ (فتح) مثل همین آیه شریفه را آورده. همین طوری که در این آیه بعد از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشاره بمؤمنین نموده، در آیه غارهم اگر ابی بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سکینه و آرامش قرار گیرد بایستی یا ضمیر تشبیه آورده و یا علی حده بنام او اشاره نموده باشد. این قضیه بقدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سکینه مربوط به ابی بکر نبوده. خوبست آقایان کتاب نقض العثمانیه تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله می باشد، مطالعه نمایید، ببینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابو عثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده؛ چنانچه ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه^(۲) بعض از آن جواب ها را نقل نموده است. علاوه بر اینها، در خود آیه جمله ایست که کاملاً بر خلاف مقصود شما نتیجه می دهد و آن جمله ایست که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با بیان لا تحزن ابی بکر را منع از حزن و اندوه نموده، از این جمله معلوم می گردد که ابی بکر در آن حال محزون بوده. آیا این حزن ابی بکر عمل خوبی بوده یا عمل بد. اگر عمل نیکی بوده قطعاً پیغمبر کسی را از عمل نیک و طاعت حق منع نمی کند و اگر عمل بد و عصیان بوده، پس

۱- آنگاه خدای قادر مطلق سکینه و وقار خود را (یعنی شکوه و سطوت و جلال ربانی) بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

شرافتی برای صاحب این عمل نمی باشد که مشمول رحمت حق و محل نزول سکینه قرار گیرد، بلکه شرافت و فضیلت فقط برای مؤمنین و اولیاء الله و دوستان خدا می باشد.

و از برای اولیاء الله علائمی می باشد که اهمّ از همه آنها، بنابر آنچه در قرآن مجید است، آنکه در پیش آمدهای روزگار، ابداً ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا نکنند، بلکه صبر و توانائی پیشه کنند چنانچه در آیه ۶۳ سوره ۱۰ (یونس) می فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۱).

(صحبت که به اینجا رسید، آقایان به ساعت ها متوجه شده، گفتند: “شب از نصف خیلی گذشته،” جناب نواب گفتند: “هنوز بیان قبله صاحب در اطراف آیه تمام نشده و نتیجه ای بدست ما نیامده،” آقایان گفتند: “مقتضی نیست بیش از این اسباب مزاحمت شویم. بقیه صحبتها بماند برای فردا شب چون شب.” عید مبعث و بزرگترین اعیاد اسلامی بود شربت و شیرینی مفصلی به مجلس آمد با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.)

جلسه ششم

لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵

جلسه ششم

لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵

(قبل از غروب، جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنن و مرد شریف و متینی هستند و از شب اول، حاضر مجلس بودند، تشریف آوردند خیلی متواضع و خون گرم، شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم که خاطر شما را مسبوق نمایم که عده ای از ما را کاملاً مجذوب بیانات مستدلّ خود نموده اید و دلها کاملاً نرم گردیده حرفهای نشنیدنی شنیده شد. دیگران روی اصل تقیّه خودداری از گفتن می نمودند، ما هم بکلی از همه جا بی خبر، ولی شما بحمد الله با شجاعت و شهامت، پرده ها را بالا زدید و در لفافه ادب، ما را بحقایق آشنا نمودید. شب گذشته که از اینجا رفتیم، مدتی در راه، آقایان علماء مورد حملات ما واقع شدند و سخنان خارج از نزاکت هم ردّ و بدل شد. ما بزحمتی میانه را گرفتیم دودستگی عجیبی بین خودمان به میان آمده، امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند. موقع نماز که شد نماز مغرب و عشا را به ما اقتدا نمودند و مانند ما اداء فریضه نمودند کم کم آقایان تشریف آوردند. پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقه زیاده از حد از طرف جناب نواب عبد القیوم خان، صحبت شروع شد.

نواب: قبله صاحب! میل داریم فرموده های دیشب را خاتمه دهید که مطلب ناقص نماند؛ چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم.

داعی: چنانکه آقایان میل داشته باشند (اشاره بآقایان علماء) و اجازه بدهند.

حافظ: (با عصبانیت) چه مانعی دارد، اگر تتمه ای دارد بفرمائید برای استماع حاضریم.

داعی: شب گذشته دلایل ادبی را بر ردّ قول قائلین باینکه این آیه شریفه

را در طریقه خلافت خلفاء راشدین ذکر نموده اند، بیان نمودیم. اینک می خواهیم از راه دیگر مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حجب گردیده، حقیقت آشکار شود.

جناب شیخ عبد السلام سلمه الله تعالی شب گذشته فرمودند: صفات چهارگانه در این آیه می رساند که آیه درباره خلفای اربعه و ترتیب خلافت وارد شده. اولاً از طرف مفسرین بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده.

ثانیاً خود بهتر می دانید که هر صفتی وقتی به تمام معنی با موصوف مطابقت نماید، مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقت ننماید مصداق حقیقت واقع نخواهد شد.

اگر بدون حبّ و بغض و بدیده انصاف بنگریم و تحقیق نماییم، می بینیم که واجد صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امت فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده و ابداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند، مطابقت نمی نماید.

حافظ: این همه آیات قرآنی را درباره علی کرم الله وجهه نقل نمودید مکفی نبوده که این آیه را هم می خواهید بزور سحر بیان درباره علی جاری نمایید. بفرمایید ببینیم چگونه با خلافت خلفای راشدین مطابقت نمی کند.

سیصد آیه در شأن علی علیه السلام

داعی: اینکه فرمودید: آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام وارد نمودیم، خلط مبحث عجیبی نمودید مگر چشم بندی هم می شود. در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبره خودتان، آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده نقل نموده اند، نه اختصاص به ما داشته باشد.

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالاً نوشته اند، شیعه بوده اند؟ آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر علمائی مانند ابن کثیر و مسلم و حاکم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود و احمد بن حنبل و غیرهم حتی ابن حجر متعصب در صواعق آیات قرآنی که در

شان آن حضرت نازل گردیده، ضبط نموده اند، شیعه بودند؟ بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایة الطالب^(۱) مسندا از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر^(۲) خود و دیگران که تا سیرد آیه از قرآن را درباره آن حضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده اند.

خوب است آقایان قدری با تأمل و تفکر بیان نمایند تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد!

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام احتیاجی بجعل و وضع نداریم که بزور آیه ای را درباره آن حضرت نقل نمائیم مقام آن حضرت کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا است. آفتاب درخشنده است خورشید زیر ابر نمی ماند. امام محمد بن ادریس شافعی گوید:

“من تعجب می کنم از حال علی علیه السلام چه آنکه دشمنان آن حضرت (از امویها و نواصب و خوارج) از بغض و کینه فضایل آن حضرت را نقل نمی کنند؛ دوستان علی هم از ترس و تقیه خودداری از ذکر مناقب می نمایند، مع ذلک تمام کتابها پر است از فضائل و مناقب آن حضرت که نقل تمام مجالس است.”

و اما موضوع این آیه، بنای سحرآمیزی نداریم، بلکه حقایق را بیان می نماییم. استدلال هم بکتاب معتبره خودتان نموده و می نماییم.

ملاحظه می فرمائید تاکنون استشهاد باخبار شیعه ننموده ام، بعدها هم ان شاء الله نخواهم نمود. مکرر داعی در منابر و مجالس گفته ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند، از روی کتب معتبره اکابر علماء عامه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولوایت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام را بهتر می نمایم.

و اما در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنا را دارند. خوب بخواطر دارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایت الطالب^(۳)

۱- کفایة الطالب، ص ۲۲۹.

۲- تاریخ کبیر، ج ۴، ص ۲۹۰ و ج ۱۳، ص ۲۰۵.

۳- کفایة الطالب، باب ۲۳، ص ۱۲۲.

ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خدا ﷺ علی را شبیه انبیاء قرار داده، گوید: “اینکه علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده، برای اینست که انه **عَلِیٌّ**: کان شدیداً علی الکافرین رؤفاً بالمؤمنین كما وصفه الله تعالی **﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾**؛

یعنی بدرستی که علی **عَلِیٌّ** بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف و مهربان بود؛ هم چنانکه خدا در قرآن او را وصف نموده باین آیه که علی چون همیشه با پیغمبر بوده، بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف بوده.”

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند: **﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾** درباره ابی بکر است، بدلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم ﷺ بوده است (و حال آنکه دیشب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته اند بنحو تصادف و برای جلوگیری از پیش آمدهائی او را با خود بردند) بر فرض تسلیم که بگوئیم مخصوصاً حضرت او را با خود بردند، آیا چنین مسافری که چند روزی در مسافرت با آن حضرت بوده، مقامش برابری می کند با کسی که از اوایل عمر با رسول اکرم ﷺ و در تحت تعلیم و تربیت آن حضرت بوده؟

اگر با دیده انصاف و حقیقت توجه نمایید، خواهید تصدیق نمود که مولانا علی **عَلِیٌّ** در این خصیصه اولی از ابی بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود؛ زیرا از حین طفولیت با رسول اکرم ﷺ و در تحت تربیت آن حضرت نموّ نموده، مخصوصاً از اوّل بعثت جز علی **عَلِیٌّ** دیگری با آن حضرت نبوده. روزی علی با پیغمبر بود که ابی بکر و عمر و عثمان و ابو سفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین توحید و غرق در بت پرستی بودند.

علی **عَلِیٌّ** اول مؤمن بر رسول الله ﷺ بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام احمد حنبل در مسند^(۱) و ابن عبد البر در استیعاب^(۲) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲- استیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۵ و ج ۳، ص ۱۰۹۵.

خصائص العلوی^(۱) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّة^(۳) از ترمذی و مسلم و محمد بن طلحه شافعی در فصل اول مطالب السؤل^(۴) و ابن ابی الحدید در سیم شرح نهج البلاغه^(۵) و ترمذی در جامع^(۶) و حموینی در فرائد^(۷) و میر سید علی همدانی در مودة القربی^(۸) حتّی ابن حجر متعصّب در صواعق^(۹) و دیگران از فحول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالک و دیگران نقل نموده اند: بعث النبیّ فی یوم الاثنين و آمن علیّ یوم الثلاث^(۱۰).

و نیز آورده اند که: بعث النبیّ فی یوم الاثنين و صلّی علیّ معه یوم الثلاث^(۱۱) أنّه اوّل من آمن برسول الله من الذکور^(۱۲).

و نیز طبری در تاریخ^(۱۳) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۱۴) و ترمذی در جامع^(۱۵) و امام احمد در مسند^(۱۶) و ابن اثیر در کامل^(۱۷) و حاکم نیشابوری در مستدرک^(۱۸) و

۱- خصائص العلوی، ص ۴۴-۴۲.

۲- تذکرة الخواص، ص ۶۴.

۳- ینابیع المودة، حدیث اول، ج ۲، ص ۱۴۷؛ حدیث، ج ۱، ص ۱۸۹؛ حدیث سوم، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴- مطالب السؤل، ص ۵۲.

۵- شرح نهج البلاغه، حدیث اول، ج ۱۳، ص ۲۲۴؛ حدیث سوم، ج ۴، ص ۱۱۹؛ حدیث سوم، ج ۴ فصل ۱۱۹.

۶- جامع (ترمذی)، ج ۲، ص ۲۱۴.

۷- فرائد حموینی، ج ۱ ف ص ۱۳۰.

۸- مودة القربی، ص ۲۲.

۹- صواعق المحرقة، ص ۱۳۴.

۱۰- پیغمبر روز دوشنبه مبعوث برسالت شد و علی در روز سه شنبه ایمان آورد.

۱۱- پیغمبر روز دوشنبه مبعوث شد و روز سه شنبه علی با او نماز گذارد.

۱۲- علی اول مردی بود که ایمان آورد برسول الله ﷺ.

۱۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۵.

۱۴- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۱۵- جامع الاصول، ج ۲، ص ۲۱۵.

۱۶- مسند احمد، حدیث اول، ج ۴، ص ۳۷۰.

۱۷- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷؛ ج ۲، ص ۵۷.

۱۸- مستدرک، ج ۳، ص ۱۸۳؛ ج ۳، ص ۱۲۲.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۵ کفایت الطالب^(۱) باسناد خود از ابن عباس روایت نموده اند که: اول من صلی علی؛ یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی علیه السلام بود؛ و از زید بن ارقم وارد است که اول من اسلم مع رسول الله علی بن ابی طالب علیه السلام؛^(۲) و از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می باشد.

تربیت نمودن پیغمبر علی را از طفولیت

مخصوصاً لازم است توجه نمایید به آنچه را که فقیه دانشمند خودتان نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۳) فصل تربیت النبی و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۱ فصل اول مطالب السؤل^(۴) و دیگران نقل نموده اند: سالی که در مکه معظمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث به رسالت نشده بود، به عباس عم اکرم خود فرمود:

“برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم بکفالت تا بار عم عزیزم سبک شود.”

عباس قبول کرد به اتفاق، بملاقات جناب ابو طالب رفتند و علت آمدن خود را بیان نمودند، جناب ابو طالب موافقت فرمود عباس، جعفر طیار را به عهده گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را عهده دار شد. آنگاه مالکی باین عبارت گوید:

فلم یزل علی مع رسول الله حتی بعث الله عز و جل محمداً صلی الله علیه و آله و سلم نبیاً فاتبعه علی علیه السلام و آمن به و صدقه و کان عمره اذ ذاک فی السنه الثالثه عشر من عمره لم یبلغ الحلم و انه اول من اسلم و آمن برسول الله من الذکور بعد خدیجه ^(۵).

۱- کفایة الطالب، ص ۱۲۵، باب ۲۵.

۲- اول کسی که اسلام آورد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب بود.

۳- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۸۶.

۴- مطالب السؤل، ص ۵۲-۵۳.

۵- پیوسته علی با پیغمبر بود تا خدا آن حضرت را مبعوث به رسالت نمود. پس علی ایمان آورد و متابعت نمود پیغمبر را و تصدیق کرد او را در حالتی که از عمرش سیزده سال گذشته و بحد بلوغ نرسیده بود و او اول کسی بود که اسلام و ایمان آورد بآن حضرت از مردان بعد از خدیجه.

آنگاه مالکی در همان فصل، نقل قول امام ثعلبی را می نماید که در تفسیر^(۱) آیه ۱۰۰ سوره ۹ (توبه): ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾^(۲) چنین آورده که ابن عباس و جابر ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکدر و ربیعہ المرائی گویند: اول کسی که ایمان آورد بعد از خدیجه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام بوده، آنگاه گوید: علی کرم الله وجهه اشاره باین معنی نموده در اشعار خودش که ثقات از علماء از قول او نقل نموده اند که فرمود:

و حمزه سید الشهداء عَمّی	محمد النبی اخی و صنوی
منوط لحمها بدمی و لحمی	و بنت محمد سکنی و عرسی
فأیکم له سهم کسهمی	و سبطا احمد و لدای منها
صغیرا ما بلغت اوان حلمی	سبقتکم الی الاسلام طفلا
رسول الله یوم غدیر خم	و اوجب لی ولایتیه علیکم
لمن یلقى الا له غدا بظلمی ^(۳)	فویل ثم ویل ثم ویل

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۴) ضمن فصل اول از باب اول و اکابر مورخین و محدثین علماء خودتان نقل نموده اند که این اشعار را آن حضرت در جواب معاویه نوشت، موقعی که در نامه خود بآن حضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیت سید القوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین

۱- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۳.

۲- آنان که در صدر اسلام سبقت بایمان گرفتند از مهاجر و انصار.

۳- محمد رسول الله، برادر و پسر عموی من است و حمزه سید الشهداء، عم من است و فاطمه دختر پیغمبر، همسر من است و دو دخترزادگان پیغمبر، فرزندان من از فاطمه اند. پس کدامیک از شما چنین قسمتی مانند من دارید: اسبق از همه اسلام آوردم، در حالتی که طفل بودم قبل از اینکه بحد بلوغ برسم و واجب نمود پیغمبر برای من ولایت خود را بر شما روز غدیر خم. آنگاه سه مرتبه فرمود: وای بر کسی که ملاقات کند خدا را روز قیامت در حالتی که بمن ظلم نموده باشد.

۴- مطالب السؤل، ص ۵۳.

و کاتب الوحی و صاحب فضائل هستیم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود: أبا الفضائل یفخر علیّ ابن آکله الاکباد؛ یعنی آیا به فضائل فخریه می کند پسر خورنده جگرها؟ (یعنی هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در احد برای او آوردند و در دهان جوید). آنگاه اشعار مذکوره را برای او نوشت و در آن اشاره بغدیر خم نموده و اثبات می نماید که او است امام و خلیفه و اولی بتصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و بامر آن حضرت و معاویه با جدّیتی که به مخالفت آن حضرت داشت، نتوانست در این مفاخرات تکذیب آن حضرت را بنماید. و نیز حاکم ابو القاسم حسکانی که از فحول اعلام و محل وثوق علمای شما است در ذیل همین آیه مذکوره، از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان آوردند اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

و از انس بن مالک روایت می نمایند، اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّه^(۱) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

صَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عَلِيٌّ سَبْعَ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ تَرْفَعْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ^(۲).

و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اخبار بسیاری از طرق روات و علماء خودتان نقل نموده است که علی علیه السلام از همه مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید:

فَدَلٌّ مَجْمُوعٌ مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا وَ أَنَّ الْمَخَالَفَ فِي ذَلِكَ شَاذٌّ وَ الشَّدَّ لَا يَعْتَدُّ بِهِ^(۳).

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است، شش حدیث اول خصائص العلوی را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسی که ایمان آورد بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نماز گذارد با آن حضرت علی علیه السلام بود.

۱- ینابیع المودّه ، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- (هفت سال ملائکه بر من و بر علی صلوات فرستادند؛ زیرا که در این مدت کلمه شهادت از احدی بآسمان بر نخواست مگر از من و علی).

۳- مجموع از آنچه ذکر نمودیم دلالت دارد بر آنکه علی علیه السلام اول از همه اسلام آورد و مخالفین در این امر شاذ و کم اند و بقول شاذ اعتنائی نیست.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع الموده^(۱) ۳۱ خبر از ترمذی^(۲) و حموینی^(۳) و ابن ماجه^(۴) و احمد حنبل^(۵) و حافظ^(۶) ابو نعیم و امام ثعلبی^(۷) و ابن مغازلی^(۸) و ابو المؤید خوارزمی^(۹) و دیلمی^(۱۰) به مضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و نتیجه همه آنها آنکه، علی عَلَيْهِ السَّلَام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتی ابن حجر مکی متعصب در فصل دوم از صواعق^(۱۱) اخباری به همین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع^(۱۲) بعض از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پربرکتی از مناقب به اسناد خودش از ابی الزبیر مکی از جابر بن عبد الله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجّه تمام گردد که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

انّ الله تبارک و تعالی اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولاً و انزل علیّ سیّد الکتب فقلت الهی و سیّدی انّک ارسلت موسی الی فرعون فسلّک ان تجعل معہ اخاه هارون وزیراً یشدّ به عضده و یصدّق به قوله و انّی أسألك یا سیّدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیراً تشدّ به عضدی فاجعل لی علیّاً وزیراً و اخاً و اجعل الشجاعه فی قلبه و البسه الهیبه علی عدوه و هو اوّل من آمن بی و صدّقنی و اوّل من وحّد الله معی و انّی سألت ذلک ربّی عزّ و جلّ فاعطانیه فهو سیّد الاوصیاء اللّٰهوق به سعاده و الموت فی طاعته شهاده و اسمه فی التوریه مقرون الی اسمی و زوجته صدّیقه الکبری ابنتی و ابنه سیّد شباب اهل الجنّه ابنای و هو و هما و الائمّه من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیّین و هم ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجی من النّار و من

۱- ینبیع الموده، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۴.

۳- فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۳.

۵- مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۰.

۶- مناقب (حافظ)، ص ۱۳.

۷- تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۸۴.

۸- مناقب (ابن مغازلی)، ص ۳۲۰، صح ۳۶۵.

۹- مناقب (خوارزمی)، ص ۵۲، ح ۱۷.

۱۰- ارشاد (دیلمی)، ج ۲، ص ۲۰.

۱۱- صواعق المحرقه، ص ۱۲۰-۱۲۷.

۱۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۲۸.

اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الا ادخله الله الجنة انتهى^(۱) ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾^(۲)

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق روات و اکابر علماء خودتان در این باب رسیده، بدون استناد به کتب شیعه ذکر نمایم، تمام وقت شب گرفته می شود. گمان می کنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم، تا آقایان بدانید که علی علیه السلام آن کس است که از اول با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده پس اولی و احق است که آن بزرگوار را مشمول ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ بدانیم، نه آن کس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

اشکال در ایمان علی علیه السلام چون طفل بوده و جواب آن

حافظ: این مطلب ثابت است و احدی انکار این معنی را ننموده که علی کرم الله وجهه اسبق از همه امت در اسلام بوده ولی نکته قابل اسبق از همه امت در اسلام بوده، ولی نکته قابل توجه آنست که این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علی کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه

۱- “خداوند متعال برگزید و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیغمبر و نازل گردانید بر من بهترین کتابها را. پس من عرض کردم الهی و سیدی، موسی را فرستادی بسوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادرش هارون را وزیر او قرار دهی و محکم نمائی بوجود او بازوی او را و تصدیق نمایند بوسیله او دعوت او را، اینک من از تو درخواست می نمایم که از اهل من قرار دهی برای من وزیری که بوجود او محکم گردد بازوی من. پس قرار بده برای من علی را به مقام وزارت و اخوت، و شجاعت را در قلب او قرار بده و هیبتی باو مرحمت نما در مقابل دشمنانش؛ و علی اول کسیست که ایمان بمن آورد و تصدیق مرا نمود و اول کسیست که با من خدا را بوحدانیت یاد نمود.” آنگاه فرمود: “من این سؤالی را که از پروردگار نمودم، به من عطا نمود (یعنی علی را وزیر و برادر من قرار داد). پس علی آقای اوصیاء می باشد ملحق شدن باو سعادت و مردن در اطاعت او شهادت است اسم او با اسم من در توریه می باشد و همسر او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او که دو سید جوانان اهل بهشت اند، فرزندان من اند و علی و حسن و حسین و امامان بعد از آنها حجت های خدا بر خلق اند بعد از انبیاء و آنها هستند ابواب علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید، از آتش نجات یابد و هر کس به آنها اقتدا نماید، هدایت یابد براه راست عطا ننموده خدا محبت آنها را ببندد ای مگر آنکه آنها را داخل بهشت می نماید.(پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت و بینائی).

۲- پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت و بینایی.

نمی باشد. گرچه صحیح است که خلفای معظم ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مدتی بعد از علی کرم الله وجهه ایمان آوردند، ولی ایمان آنها با ایمان علی فرق داشت و قطعاً ایمان آنها از ایمان علی افضل بوده، بدلیل آنکه علی طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل، از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ، افضل و بالاتر است؛ به علاوه، ایمان علی تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده؛ قطعاً ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است؛ چون قطعاً بچه نابالغ و غیر مکلف ایمان نمی آورد مگر روی تقلید و علی بچه دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتماً تقلیداً ایمان آورده است.

داعی: باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم! متحیرم این نوع گفتار شما را حمل بر چه بنمایم بگویم، عناداً لجاجت می فرمایید که قلبم راضی نمی شود بعالمی چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعاً للاسلاف صحبت می فرمایید؛ یعنی شما تقلیداً (از خوارج و نواصب بتحریک امویها) حرف می زنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شما سؤال می نمایم که آیا ایمان علی علیه السلام در عالم طفولیت بمیل و اراده خودش بوده یا بدعوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده؟

حافظ: اولاً جناب عالی از طرز صحبت چرا متأثر می شوید؟ شبهه و اشکال در دل خلجان می کند. باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و اما ثانیاً جواب شما مسلم است که به دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام ایمان آورد نه به میل و اراده خود. داعی: آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که علی علیه السلام را دعوت باسلام نمود، می دانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمی دانست. اگر بگویید نمی دانست، نسبت جهل به آن حضرت داده اید و اگر می دانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمی باشد، مع ذلک او را دعوت کرد، کار لغو و عبث و بی جایی کرده. بدیهی است نسبت لغو و عبث به رسول الله محققاً کفر است؛ چه آنکه پیغمبر معراً و مبرّای از لغو و عبث است؛ خصوصاً خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم؛ زیرا که خداوند در آیه ۳ سوره ۵۳ (النجم) درباره آن حضرت می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾^(۱).

ایمان علی علیه السلام در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد

پس قطعاً آن حضرت علی را قابل و لایق و آماده دعوت می دانسته و دعوت نموده، چه آنکه عمل لغو از آن حضرت صادر نمی گردد. علاوه بر این معنا، صفر سن منافی کمال عقل نمی باشد، بلوغ دلیل وجوب تکلیف نیست، بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات می شود نه در امور عقلیه و ایمان امری از امور عقلیه می باشد نه تکلیف شرعی؛ پس ایمان علی فی الصغر من فضائله؛ ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرت می باشد؛ کما آنکه درباره حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السلام و بچه تازه به دنیا آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خبر می دهد که گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^(۱) و درباره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^(۲).

سید اسماعیل حمیری یمنی که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده، در اشعاری که در مدح آن حضرت سروده، به همین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابو بنیه و وارثه و فارسه الوقیه
و قد اوتی الهدی و الحکم طفلاً کیحیی یوم اوتیه صبیاً^(۳)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نیازمند رسیدن بلوغ سن نیست، بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد، در اثر طینت پاک است که خداوند عالم السرّ و الخفیّات فقط بآن دانا و خبیر است؛ و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد به نبوّت، و علی در دوازده یا سیزده سالگی به ولایت مطلقه برسد، مورد هیچ گونه

۱- رسول خدا به هوای نفسی سخن نمی گوید، آن چه می گوید از روی وحی است که به او رسیده.

۲- به درستی که من بنده خاص خدایم و کتاب آسمانی و شرف نبوت مرا عطا فرموده.

۳- و یحیی را در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم.

۴- همچنان که یحیی در طفولیت و بچه گی واجد مقام نبوت گردیده علی علیه السلام هم که وصی و وارث پیغمبر و پدر فرزندان آن حضرت بود صاحب حکم ولایت و هادی خلق در حال طفولیت گردید. (دیوان السید الحمیری، ص ۲۱۷، قافیه الیاء).

تعجبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و خوارج و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها می باشد که بایمان علی علیه السلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده، بلکه بر وجه تلقین و تقلید بوده است.

اولاً موثقین از اکابر علماء شما همه اعتراف باین فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آن حضرت فضل و فخری نبوده، پس آن همه فخر و مباهاتی که آن حضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده.

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمد بن طلحه شافعی^(۱) و ابن صباغ مالکی^(۲) و ابن ابی الحدید^(۳) و دیگران اشعار آن حضرت را نقل نموده اند که ضمناً فرمود:

سَبَقْتُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ تَفْلًا صَغِيرًا مَا بَلَغْتَ أَوَانَ حِلْمِي

و اگر ایمان آن حضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن بزرگوار را به این فضل و خصیصه تخصیص نمی داد و آن حضرت خود فخر و مباهات باین معنی نمی نمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۰۲ ینابیع المودة^(۴) ضمن باب ۵۶ از ذخایر العقبی امام الحرم احمد بن عبد الله شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل می نماید که گفت:

من و ابو بکر و ابو عبیده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی زد و فرمود یا علی انت اوّل المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منّی بمنزله هارون من موسی .

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند^(۵) نقل می نماید از ابن عباس (حبر امت) که گفت:

۱- نزل القرآن فی علی علیه السلام ، ص ۶۱.

۲- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۲.

۴- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۴۶.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۳.

من و ابو بکر و ابو عبیده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن ابی طالب زد و فرمود انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزله هارون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبّنی و یرغضک^(۱).

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۲) مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۳) نقل می کنند که گفت:

از عمر بن الخطّاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت: علی را یاد نکنید مگر به خیر؛ زیرا که از پیغمبر ﷺ شنیدم فرمود: در علی سه خصلت است من که عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد؛ چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست تر است از هر چه آفتاب بر او می تابد.

آنگاه گفت: ابی بکر و ابو عبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آن حضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود: من احبک فقد احبّنی و من احبّنی احبّه الله و من احبّه الله ادخله الجنّه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه الله تعالی و ادخله النار^(۴).

پس ایمان علی علیه السلام در صغر و کودکی دلیل بر وفور عقل و خرد است و خود فضیلتی است برای آن حضرت که لم یسبقه احد من المسلمین؛ احدی از مسلمین بر او سبقت نگرفته است.

۱- تو از حیث اسلام و ایمان اول مسلمین و مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هارونی از موسی. یا علی، دروغ گفت کسی که گمان نمود مرا دوست دارد و تو را دشمن بدارد.

۲- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳- خصائص العلوی، ص ۵۰.

۴- کسی که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست دارد، خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد، داخل می کند او را بهشت و کسی که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، خدا او را دشمن داشته و داخل می کند او را به آتش. (فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۷).

طبری در تاریخ^(۱) خود نقل می نماید از محمد بن سعد بن ابی وقاص که گفت: “از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است؟” گفت: نه، و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين رجلا؛ یعنی زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطاب بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد. و لکن اسبق الناس اسلاما و ایمانا فهو علی بن أبی طالب^(۲).

ایمان علی علیه السلام از فطرت بوده نه از کفر

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد، فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهمّ فضائل است و از خصائص مخصوصه او می باشد که اسلامه عن الفطره و اسلامهم عن الکفر^(۳).
علی امیر المؤمنین طرفه العینی میل به کفر و شرک نمود، بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده، قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ بدعت پیغمبر ایمان آورد)؛ چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی^(۴) و میر سید علی همدانی در مودة القربی^(۵) از ابن عباس نقل نموده اند که گفت: و الله ما من عبد آمن بالله الا و قد عبد الصنم الا علی بن أبی طالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما^(۶).

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب^(۷) به اسناد خود از

- ۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰.
- ۲- و لکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام و ایمان علی بن أبی طالب بوده است. (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۰).
- ۳- ۳) اسلام علی از فطرت و اسلام آنها از کفر بوده است. (جواهر التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۱، با اختلاف الفاظ).
- ۴- ما نزل القرآن فی علی علیه السلام، ص ۴۷.
- ۵- مودة القربی، ص ۲۲.
- ۴- سوگند به خدا! ایمان نیاورد احدی از عباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن أبی طالب علیه السلام که آن حضرت ایمان آورد بخدا و قبول اسلام نمود، بدون آنکه بصنم و بت ستایش کرده باشد.
- ۷- کفایة الطالب، ص ۱۲۴، باب ۲۴.

رسول اکرم ﷺ نقل می نماید که فرمود: سباق الامم ثلاثة لم يشركوا بالله طرفة عين علي بن أبي طالب و صاحب ياسين و مؤمن آل فرعون فهم الصديقون- حبيب النجار مؤمن آل ياسين و حزقيل مؤمن آل فرعون و علي بن أبي طالب و هو افضلهم^(۱).

چنانچه در نهج البلاغه^(۲) است که خود فرموده: فأنى ولدت على الفطرة و سبقت الى الايمان و الهجرة^(۳). و نیز حافظ ابی نعیم اصفهانی و شافعی^(۴) و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید^(۵) نقل نموده اند: انّ علیاً لم یکفر بالله طرفه عين؛^(۶) و امام احمد حنبل در مسند^(۷) و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۸) نقل نموده اند از ابن عباس که بزمعة بن خارجه گفت: انّه لم یعبد صنما و لم یشرب خمرا و کان اول الناس اسلاما^(۹). شما که می گوئید: ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام بوده، مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی در فضایل^(۱۰) و امام احمد بن حنبل در مسند^(۱۱) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۱۲) و سلیمان بلخی حنفی در

۱- سبقت گیرندگان جمیع امم (در مسابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند که شرک به خدا نیاوردند: علی بن ابی طالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون که ایشانند راست گویان؛ یعنی حبیب نجار مؤمن آل یس و حزقیل و مؤمن آل فرعون و افضل آنها علی بن ابی طالب بود.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴.

۳- من متولد شدم بر فطرت توحید و پیشی گرفتم بایمان و هجرت با رسول خدا (ﷺ).

۴- ما نزل القرآن فی علی علیه السلام، ص ۵۰.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸.

۶- به درستی که علی علیه السلام کافر نشد به خدا چشم بر هم زدنی.

۷- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۷.

۸- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۸۶، ح ۳.

۹- علی علیه السلام هرگز سجده به بت نکرد و شراب نخورد و اول کسی که از مردم اسلام آورده و تسلیم شد بمقام رسالت او بود.

۱۰- فضایل، ص ۸۰.

۱۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۴.

۱۲- مناقب، ص ۱۳۱، ح ۱۴۶.

ینابیع^(۱) و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود: **لو وزن ایمان علی و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القیمه**^(۲).

و نیز میر سید علی همدانی در موده هفتم از مودة القربی^(۳) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۴) و امام ثعلبی در تفسیر^(۵) نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب که گفت

شهادت می دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: **لو أنّ السموات السبع والأرضین السبع و ضعن فی کفّه میزان و وضع ایمان علی فی کفّه میزان لرجح ایمان علی**^(۶).

و عبدی شاعر معروف سفیان بن مصعب کوفی، روی همین اصل اشعار خود گفته:

اشهد باللّٰه لقد قال لنا	محمّد و القول منه ما خفی
لو أنّ ایمان جمیع الخلق ممّن	سکن الارض و من جلّ السماء
یجعل فی کفّه میزان لکی	یوفی بایمان علی ما وفی ^(۷)

علی علیه افضل از جمیع صحابه و امت بود

میر سید علی همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب مودة القربی^(۸) اخبار

۱- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۰۱، ح ۸۵۸.

۲- اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند، ایمان علی بر ایمان امت من تا روز قیامت راجح خواهد بود.

۳- مودة القربی، مودة هفتم، ص ۲۳.

۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۱.

۵- تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۶- اگر هفت آسمان و زمین را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی را در کفه دیگر، هرآینه ایمان علی رجحان و سنگینی می نماید بر آنها.

۷- به خدا قسم! شهادت می دهم که محمد رسول الله ﷺ برای ما بیانی فرمود که برای احدی مخفی نماند که اگر ایمان جمیع خلائق از اهل آسمان و زمین را در کفه ترازو بگذارند و ایمان علی علیه افضل را در کفه دیگر هرآینه ایمان علی بر همه رجحان پیدا می کند. (دیوان عبدی)

۸- مودة القربی، مودة هفتم، ص ۲۴.

بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علی علیه السلام را با دلایل و براهین و احادیث صحیحہ ثابت می نماید؛ از جمله در مودۀ هفتم از ابن عباس (حبر امت) نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی علیه السلام ^(۱).

و عقیدۀ اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی علیه السلام بوده؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغہ ^(۲) آورده که کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اسکافی بدستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابو موسی و جعفر بن مبشر و سایر قدماء علماء بغداد این بود که: ان افضل المسلمین علی بن ابی طالب ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحسين ثم حمزه بن عبد المطلب ثم جعفر بن ابی طالب... الخ. ^(۳)

و شیخ ما ابی عبد الله بصری و شیخ ابو القاسم بلخی و شیخ ابو الحسن خیاط (که شیخ متأخرین علمای بغداد بوده) عموماً بر همان عقیدۀ ابو جعفر اسکافی بودند که (قول با فضلیت علی علیه السلام باشد) و مراد از افضلیت آن بوده که گرامی ترین مردم بودند نزد خدا و ثواب آنها از همه بیشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود و بعد در همان صفحه، شرح عقیدۀ معتزله را بنظم آورده و چنین گفته است:

و خیر خلق الله بعد المصطفی
اعظمهم یوم الفخار شرفا
السید المعظم الوصی
بعمل التبول المرتضی علی
و ابنهاه ثم حمزه و جعفر
ثم عتیق بعد هم لا ینکر ^(۴)

شیخ: شما اقوال علماء را در اثبات افضلیت ایمان خلیفه ابی بکر رضی الله عنه اگر دیده بودید، این بیانات را نمی نمودید.

داعی: شما هم اگر از اقوال متعصبین به بیانات محققین از علمای منصف

۱- افضل مردان عالمیان در زمان من علی علیه السلام می باشد.

۲- شرح نهج البلاغہ، ج ۱۱، ص ۱۱۹.

۳- افضل و برتر از همه مسلمین علی بن ابی طالب و پس از آن فرزندش حسن و پس از آن فرزندش حسین و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر بن ابی طالب (معروف به طیار) بوده اند.

۴- بهترین مردم بعد از رسول خدا و بزرگترین آنها در روز افتخار از حیث شرف سید بزرگوار وصی پیغمبر و شوهر بتول (فاطمه سلام الله علیها) علی مرتضی است و پس از آن دو فرزندش (حسن و حسین) و پس از آن حمزه و جعفر (طیار) بوده اند. (شرح تهج البلاغہ ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۲۰)

خودتان رجوع می نمودید، می دیدید که تمام آنها تصدیق بافضلیت علی علیه السلام دارند.

برای نمونه مراجعه نمایید به شرح نهج البلاغه معتزلی که همین بیان شما را از جاحظ نقل نموده که ایمان ابی بکر افضل از ایمان علی علیه السلام بوده، آنگاه جوابی را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء معتزله و شیخ آنها بوده بر ردّ او داده، مفصلاً ضبط نموده که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه در صفحات چندی ثابت می کند که ایمان علی علیه السلام در کوچکی افضل از ایمان ابی بکر و تمام صحابه بوده است تا در ص ۲۷۵ گوید که ابو جعفر گفته است: اَنَّا لَا نُنْكَرُ فَضْلَ الصَّحَابَةِ وَ سَوَابِقَهُمْ وَ لَكِنَّا نُنْكَرُ تَفْضِيلَ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام ^(۱) انتهى.

از این اقوال گذشته، اصلاً نام امیر المؤمنین علیه السلام را در قبال دیگران از صحابه آوردن قیاس مع الفارق است؛ چه آنکه مقام آن حضرت به قدری رفیع است که ابدأً نتوان آن را قیاس با احدی از صحابه و غیره نمود که شما بخواهید فضایل صحابه را با چند خبر یک طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منیع آن حضرت جلوه دهید. چنانچه میر سید علی همدانی در مودت هفتم از مودة القربی از احمد بن محمد الکرزی بغدادی نقل می کند که گفت:

شنیدم از عبد الله بن أحمد بن حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم احمد بن حنبل (رئیس الحنابلة) از مقام فضل صحابه نام ابو بکر و عمر و عثمان را آورد و ساکت شد فقلت یا ابت این علی بن ابی طالب علیه السلام قال هو من اهل البيت لا یُقاس به هؤلاء ^(۲).

یعنی همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بیت رسالت بحکم آیات قرآن و فرموده های رسول ذو الجلال، بالاترین مقامات و مراتب می باشد، مقام و مرتبه علی علیه السلام هم بالاتر از همه صحابه و غیره می باشد؛ به این معنی که نام آن حضرت را در عداد صحابه نباید آورد، بلکه نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت

۱- ما انکار فضل صحابه و سوابق آنها را نمی نمائیم و لکن انکار می نمائیم برتری احدی از صحابه را بر علی بن ابی طالب علیه السلام. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۵).

۲- پس گفتم پدر جان کجا است علی بن ابی طالب (یعنی چرا نام او را نبردی؟) پدرم گفت: “او از اهل بیت رسالت است، نمی توان قیاس نمود باو این اشخاص را.” (مودة القربی، ص ۲۲).

محسوب است.

چنانچه در آیه مباحله آن حضرت را به منزله نفس رسول الله ﷺ معرفی فرموده. شاهد بر این معنی حدیث دیگری است در همین فصل و مودّة هفتم از ابی وائل از عبد الله بن عمر بن الخطاب که گفت:

زمانی که ما شماره می کردیم أصحاب پیغمبر را گفتیم: أبو بکر و عمر و عثمان مردی گفت: یا ابا عبد الرحمن فعلى (علیه السلام) ما هو قال على من اهل البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله ﷺ فى درجته ^(۱).
یعنی حساب علی (علیه السلام) از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پیغمبر و با آن حضرت و در درجه آن بزرگوار می باشد.

اجازه بفرمایید حدیث دیگری از همین فصل و مودّة به عرضتان برسانم که از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که گفت:

روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند رسول الله ﷺ به علی فرمود: **يا على لو انّ احدا عبد الله حقّ عباده ثم شك فيك و اهل بيتك انكم افضل الناس كان في النار** ^(۲).

(بعد از شنیدن این خبر، فوری تمام اهل مجلس مخصوصاً جناب حافظ استغفار نمودند که جزء شک کنندگان نباشند).

خلاصه اینها نمونه ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بر صحابه و تمام امت وارد گردیده. یا باید همه این اخبار صحیحه ای که در کتب معتبره خودتان موجود است، رد نمائید و یا باید بحکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آن حضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب أبو بکر و عمر بودند.

۱- ای ابا عبد الرحمن (کنیه عبد الله بن عمر بود) نام علی را چرا از میان انداختی؟ جواب گفت: “علی از اهل بیت رسالت است که احدی را نتوان به او قیاس نمود. او با پیغمبر و در درجه آن حضرت می باشد.” (مودّة القربى، ص ۲۳).

۲- یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل، پس شک نماید در تو و اهل بیت تو باینکه شما افضل از همه مردم هستید، جایگاه او در آتش جهنم می باشد. (مودّة القربى، مودّة هفتم، ص ۲۶).

اگر توجّه کنید بحديث متفق عليه فریقین که در غزوة احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمرو بن عبدود شجاع معروف بدست مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **ضربه علیّ يوم الخندق افضل من عباده الثقلین.**^(۱)

خود تصدیق خواهید نمود که وقتی یک عمل مولانا علی علیه السلام افضل از عبادت جن و انس باشد، قطعاً اگر با سایر اعمال و عبادات آن حضرت توأم گردد. ایجاد افضلیت برای آن حضرت می نماید و انکار این معانی را نمی نماید مگر متعصّب عنود لجوج.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و اهل عالم، مگر آیه مباهله که خداوند علی علیه السلام را به منزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خوانده، کفایت می کرد افضلیت آن حضرت را؛ چه آنکه ثابت است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل الناس است من الاولین و الآخین؛ پس به حکم کلمه انفسنا در آیه شریفه علی علیه السلام هم افضل الناس من الاولین و الآخین می باشد.

پس آقایان تصدیق نمائید که مصداق حقیقی **﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾**، مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد که از اول ظهور اسلام، قبل از همه مسلمین با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تا روز آخر عمر هم کوچکترین لغزشی پیدا ننمود. (وقت نماز شد آقایان جهت اداء فریضه برخاستند، پس از خاتمه عمل و صرف چای افتتاح کلام از طرف داعی شد).

داعی: و اما جهت اینکه امیر المؤمنین علیه السلام لیلۃ الهجرة در رکاب ظفر انتساب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرکت ننمود، بسیار واضح و آشکار است، برای آنکه کارهای مهمتری بامر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده آن حضرت بود که باید در مکه معظمه بماند و انجام دهد؛ چون برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امین تر از علی کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود بصاحبانش مسترد دارد (چون به اتفاق دوست و دشمن، آن حضرت امین اهل مکه بود؛ حتی دشمنان هم امانات خود را بآن حضرت می دادند که از خطر محفوظ بماند. به همین جهت آن حضرت در مکه معروف بود به محمد امین). دیگر وظیفه ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آن حضرت و

۱- شمشیر زدن علی علیه السلام در روز خندق (بر عمرو بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.

بقية المسلمين را بمدينه برساند.

علاوه بر اينها اگر آن شب علي عليه السلام در غار نبود، بالاستقلال، مقام بالاتر از آن را درك نمود كه خوابيدن در بستر و رختخواب پيغمبر بود. اگر خليفه ابي بكر بطفيل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثاني اثنين خوانده مي شود، ولي در همان شب براي عمل نيكو و مهم تر از مصاحبت غار، استقلالاً آيه اي در مدح آن حضرت نازل گرديد. و آن عمل خود يكي از مفاخر فضائل و مناقب آن حضرت است كه متفق عليه فريقين (شيعه و سني) مي باشد و اگر آن شب فداكاري و جان بازي امير المؤمنين عليه السلام نبود جان مبارك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در خطر عظيم بود.

نزول آيه در شأن علي ليلة الهجرة كه در بستر رسول اكرم خوابيد

چنانچه موثقين از اكابر علمای شما در تفاسير و كتب معتبره خود، اين منقبت بزرگ را نقل نموده اند از قبيل ابن سبع مغربي در شفاء الصدور و طبراني در اوسط ^(۱) و كبير ^(۲) ابن اثير در اسد الغابه ^(۳) و نور الدين بن صباغ مالكي در فصول المهمه في معرفه الائمة ^(۴) و أبو إسحاق ثعلبي ^(۵) و فاضل نيشابوري و امام فخر رازي ^(۶) و جلال الدين سيوطي ^(۷) در تفاسيرشان و حافظ ابو نعيم اصفهاني محدث معروف شافعي در ما نزل القرآن في علي ^(۸) و خطيب خوارزمي در مناقب ^(۹) و شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد حمويني در فرائد ^(۱۰) و محمد بن يوسف گنجي شافعي در باب ۶۲ كفايت الطالب ^(۱۱) و امام احمد حنبل در

۱- المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۶۶.

۲- المعجم الكبير، ج ۸، ص ۲۹.

۳- اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵.

۴- فصول المهمه، ج ۲، ص ۱۱۷۹.

۵- تفسير ثعلبي، ج ۲، ص ۱۱۹.

۶- تفسير رازي، ج ۵، ص ۲۲۲.

۷- در المنثور، ج ۱، ص ۲۶۳.

۸- ما نزل القرآن في علي، ج ۲، ص ۳۷۵.

۹- مناقب، ص ۱۲۷، فصل ۱۲، ح ۱۴۱.

۱۰- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۳۰، باب ۶۰، ح ۲۵۶.

۱۱- كفاية الطالب، ص ۲۳۹، باب ۶۲.

مسند^(۱) و محمد بن جریر بطرق مختلفه و ابن هشام در سیره النبی^(۲) و حافظ محدث شام در اربعین طوال و امام غزالی در احیاء العلوم^(۳) و ابو السعادات در فضائل العتره الطاهره^(۴) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۵) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۶) خواص الامه و دیگران از اکابر علماء شما بعبارات و الفاظ مختلفه، ما حصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینابیع الموده^(۷) از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم ﷺ به امر پروردگار أعلا، عازم مدینه منوره شد، در لیلۃ الهجرة امیر المؤمنین علی علیه السلام را امر فرمود که “برد خضرمی سبزی که در شبها من بر خود می پیچم، بر خود بپوش و در بستر و رختخواب من بخواب.” پس علی بجای آن حضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بسر کشید تا کفار اطراف خانه نفهمند که علی در بستر است تا رسول خدا بسلامت تشریف بردند.

از حضرت حق خطاب رسید به جبرئیل و میکائیل که “من در میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعاً از عمر دیگری بیشتر است. کدام یک از شما حاضرید آن زیادتى عمرتان را که نمی دانید بدیگری ببخشید؟” عرض کردند: “امر است یا اختیار.” خطاب رسید: “امری نیست، مختارید.” هیچ یک حاضر نشدند با اراده و اختیار، زیادتى عمر خود را به دیگری واگذار نمایند، خطاب رسید:

انی آخیت بین علی و ولّی و محمد نبی فآثر علی حیاتہ للنبی فرقد علی فراش النبی یقیه بمهجه اهبطا الی الأرضو احفظاه من عدوّه^(۸).

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰-۳۳۱.

۲- سیره النبی، ج ۱، ص ۳۰۶.

۳- احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۳۸.

۴- فضایل العتره الطاهره، ج ۲، ص ۳۱۱.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۶- تذکره الخواص، ص ۲۱.

۷- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۳.

۸- به درستی که من بین علی ولی خودم و محمد پیغمبر خود، برادری قرار دادم. پس علی زندگانی خود را ایشار و فدای حیات و زندگانی پیغمبر نمود و در فراش و بستر او خوابید بروید بزمین و او را از شر دشمنانش حفظ نمائید.

پس به زمین آمدند جبرئیل بالای سر میکائیل نزد پاهای آن حضرت نشستند. جبرئیل می گفت: بَخْ بَخْ مِنْ مِثْلِكَ يَا بْن أَبِي طَالِبٍ وَاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَبَاهِي بِكَ الْمَلَائِكَةَ.^(۱)

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبیاء ﷺ آیه ۲۰۷ سوره ۲ (بقره) ﴿وَمِنَ الثَّانِيَةِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾^(۲).

اینک از آقایان محترم تمنا می کنم بمنزل که رفتید این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شما است، بی طرفانه و منصفانه بدون حبّ و بغض شیعه و سنی مورد مطالعه قرار دهید ببینید، آیا افضلیت برای آن کس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غم و اندوه با پیغمبر بوده یا برای آن کس که در همان شب جان بازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرت عالماً عامداً نفس خود را فدای رسول الله نموده تا آن حضرت به سلامت برود پروردگار عالمیان به ملائکه روحانی بوجود او مباحثات نموده و مستقلاً آیه ای در مدح او نازل فرموده است؟!

چنانچه علمای بزرگ خودتان با مختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج، از روی انصاف تصدیق نموده اند که علی عليه السلام افضل از ابی بکر بوده و خوابیدن علی در بستر رسول الله بمراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده است.

اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

و اگر از شرح نهج البلاغه^(۳) را عمیقانه مطالعه نمائید و به بیانات و دلایل امام

۱- به به کیست مثل و مانند تو ای پسر ابو طالب که خدای عز و جل بوجود تو بملائکه مباحثات می نماید.

۲- بعضی از مردانند (یعنی علی عليه السلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند و خدا دوستدار چنین بندگانست.

۳- شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۳، ص ۲۶۰.

ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلی ها می باشد، در ردّ شبهات ابو عثمان جاحظ (ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السلام بر ابی بکر دقت نمایند، خواهید دید که آن عالم منصف، بالصراحه با دلائل محکمی ثابت می نماید که خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بامر آن حضرت افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است؛ تا آنجا که گوید:

قال علماء المسلمین انّ فضیله علی علیه السلام تلک اللیله لا نعلم احدا من البشر نال مثلها الا ما کان من اسحاق و ابراهیم عند استسلامه للذبح ^(۱).

و در آخر نقل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید:

قد بینا فضیله المبيت علی الفراش علی فضیله الصحبه فی الغار بما هو واضح لمن انصف و نزید هاهنا تأکیداً بما لم نذكره فيما تقدم فنقول انّ فضیله المبيت علی الفراش علی الصحبه فی الغار لوجهین احدهما انّ علیا علیه السلام قد کان انس بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم و حصل له بمصاحبتة قدیما انس عظیم و الف شدید فلما فارقه عدم ذلک الانس و حصل به ابو بکر فکان ما یجده علی علیه السلام من الوحشه و الم الفرقة موجبا زیاده ثوابه لانّ الثواب علی قدر المشقه - و ثانيهما انّ ابا بکر کان یؤثر الخروج من مکة و قد کان خرج من قبل فرد فازداد کراهیه للمقام فلما خرج مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وافق ذلک هوی قلبه و محبوب نفسه فلم یکن له من الفضیله ما یوازی فضیله من احتمال المشقه العظیمه و عرض نفسه لوقع السیوف و رأسه لرضخ الحجاره لانّ علی قدر سهوله العباده یكون نقصان الثواب ^(۲).

۱- اتفاقی علمای مسلمین است که احدی از بشر به فضیلت خوابیدن علی در فراش پیغمبر نرسیده است مگر اسحاق و ابراهیم در تسلیم بذبح و قربانی (ولی عقیده اکثر مفسرین و مورخین و علمای اخبار است که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحاق).

۲- ما حصل معنی آنکه قبلاً فضیلت خوابیدن علی علیه السلام در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ الهجرة بر مصاحبت ابی بکر در غار را بقسمی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد، بیان نمودیم. اینک (به مقتضای وقت) تأکیداً بر آنچه قبلاً ذکر نمودیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت می نماییم: الف) انس و الفت فوق العاده علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طوری بود که نمی توانست آنی از پیغمبر دور به شود و بعکس عدم انس ابو بکر با رسول خدا باعث اشتیاق او به مصاحبت با آن حضرت بوده، پس خوابیدن علی در فراش که باعث دوری از آن حضرت گردید، ایجاد وحشت و الم شدیدی برای علی نمود پس دوری که سبب زجر آن حضرت و موجب ثواب بسیار بوده، افضل است بر مصاحبت ابی بکر؛ برای آنکه صواب عمل را بمقدار مشقت در عمل می دهند، چنانچه گفته اند:

و ابن سبع مغربی در شفاء الصدور ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام، گوید:

علماء العرب اجمعوا علی انّ نوم علی علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله افضل من خروجه معه و ذلك انه وطن نفسه علی مفادته لرسول الله صلی الله علیه و آله و أثر حیاته و اظهر شجاعته بین اقرانه ^(۱).

پس مطلب به قدری واضح است که احدی انکار این معنا را ننموده، مگر روی جنون یا تعصّب بدتر از جنون، بس است خیلی معذرت می خواهم رشته سخن در اینجا طولانی شد خوبست برویم بر سر مطلب.

و اما اینکه فرمودید، مراد از ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب، بوده است، فقط به محض ادعاء از شما قبول نمی شود. باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقه می نماید یا خیر؟ چنانچه مطابقه نماید بجان و دل می پذیریم.

در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده

بدیهی است شدت و غلظت در دو جهت متصور است: یکی در مباحث

= ب) چون ابی بکر پیوسته عازم بر خروج از مکه بوده، چنانچه گاهی هم تنها خارج شده، پس زیاد شد کراحت ماندن او در مکه و لذا زمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد، به محبوبه ذاتی و معشوقه قلبی رسید، پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السلام که در آن شب اختیاراً تحمل مشقت بزرگی نمود که جان خود را در معرض شمشیرها و سر خود را در مقابل سنگباران دشمنان (که آن شب قصد آن بستر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه و آله را بقتل رسانند) قرار داد. بدیهی است تحمل آن شدائد بمراتب بالاتر و افضل از ابی بکر بود در راحتی لیلۀ الغار در مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله.

۱- اجماعی علماء عرب است بر اینکه خوابیدن علی علیه السلام لیلۀ الهجره در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله افضل بود از بیرون رفتن او با آن حضرت؛ زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگانی خود را فدای آن حضرت نمود و باین وسیله شجاعت خود را بین اقران ظاهر نمود.

علمی و محاورات دینی که در مقابل علمای بیگانه، شدید البیان بوده باشد یا در میدان های جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی بکار برده باشد.

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علمی، برای خلیفه عمر ابدأً در تاریخ رشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی بیگانگان سیر نمودیم، غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهت ندیدیم.

چنانچه آقایان محترم، همچون هنر علمی و محاوره دینی و مباحثات با علمای بیگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید، بیان نمایید خیلی ممنون خواهم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد.

اقرار عمر برتری علی علیه السلام را بر خودش علماً و عملاً

ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگان علمای خودتان در کتب معتبره خود ضبط نموده اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی، حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده.

با همه اخباری که امویها و بکریون و علاقه مندان بآنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعدیل نوشته اند) مع ذلک نتوانستند این حقایق را بیوشانند که هر زمانی که علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابو بکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها می آمدند یا می نوشتند و مسائل مشکله سؤال می کردند، ناچار متوسل می شدند بذیل عنای مولانا علی علیه السلام و می گفتند: این سؤالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابی طالب علیه السلام لذا آن حضرت حاضر و جواب آنها را به قسمی می داد که قانع شده و مسلمان می شدند؛ چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملاً وارد است.

بس است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفا (ابو بکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السلام و اقرار به برتری آن حضرت و اینکه اگر علی علیه السلام نبود آنها هلاک شده بودند.

چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده اند که خلیفه ابو بکر می گفت:

اَقِيلُونِي اَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فَيْكُم^(۱).

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که لو لا علی لهلک عمر؛ اگر علی نبود من هلاک شده بودم و غالباً موارد مهالک را نوشته اند که اینک نمی خواهم وقت مجلس را بگیرم. شاید مطالب مهمتری برای مذاکره لازم باشد.

نواب: قبله صاحب! کدام مطلب مهم تر از این موضوع است که بیان نمودید؟ آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضبط و نقل گردیده؟ چنانچه هست و نظر دارید برای مزید بینائی ما بیان فرمائید ممنون خواهیم شد!

داعی: عرض کردم اکابر علمای سنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (باستثناء قلیلی از متعصّبین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه، در موارد متعدده، نقل نموده اند. برای روشن شدن مطلب و اتمام حجه ببعض از آن اسناد و کتب که در نظر دارم، اشاره می نمایم.

در اسناد گفتار عمر (لو لا علی لهلک عمر)

۱. قاضی فضل الله بن روزبهان متعصّب در ابطال الباطل
۲. ابن حجر عسقلانی، متوفای سال ۸۵۲ در تهذیب التّهذیب^(۲)
۳. و نیز ابن حجر در اصابه^(۳)
۴. ابن قتیبه دینوری، متوفی سال ۲۷۶ در کتاب تأویل مختلف الحديث^(۴)
۵. ابن حجر مکی، متوفی سال ۹۷۳ در صواعق محرقه^(۵)
۶. حاج احمد افندی در هدایت المرتاب
۷. ابن اثیر جزری، متوفی سال ۶۳۰ در اسد الغابه^(۶)
۸. جلال الدین سیوطی در

۱- مرا از این مقام بر دارید؛ زیرا من از شما بهتر نیستم، مادامی که علی در میان شما است. صواعق المحرق: ص ۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲- تهذیب التّهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷.

۳- اصابه، ج ۸، ص ۱۵۷.

۴- تأویل مختلف الحديث، ص ۲۰۲.

۵- صواعق محرقه، ص ۷۶.

۶- اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۵.

تاریخ الخلفاء^(۱) ۹. ابن عبد البر قرطبی، متوفی سال ۴۶۳ در استیعاب^(۲) ۱۰. سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۳)
 ۱۱. شهاب الدین احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیره المال ۱۲. محمد بن علی الصبان در اسعاف الراغبین^(۴) ۱۳.
 نور الدین بن صباغ مالکی، متوفای سال ۸۵۵ در فصول المهمه^(۵) ۱۴. نور الدین علی بن عبد الله سمهودی، متوفی
 سال ۹۱۱ در جواهر العقدین^(۶) ۱۵. ابن ابی الحدید معتزلی، متوفی سال ۶۵۵ در شرح نهج البلاغه^(۷) ۱۶. علامه
 قوشچی در شرح تجرید^(۸) ۱۷. خطیب خوارزمی در مناقب^(۹) ۱۸. محمد بن طلحه شافعی در ضمن فصل ششم مطالب
 السؤل^(۱۰) ۱۹. امام احمد بن حنبل در فضائل و مسند^(۱۱) ۲۰. سبط ابن جوزی در تذکره^(۱۲) ۲۱. امام ثعلبی در تفسیر
 کشف البیان ۲۲. علامه ابن قیم جوزی در طرق الحکمیة، ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت ۲۳. محمد بن
 یوسف گنجی شافعی، متوفای سال ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب^(۱۳) ۲۴. ابن ماجه قزوینی در سنن^(۱۴) ۲۵. ابن
 مغازلی شافعی در مناقب

۲۶. ابراهیم بن محمد حموینی در فرائد^(۱۵) ۲۷. محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی

-
- ۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۱.
 - ۲- استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳.
 - ۳- نور الابصار، ص ۱۶۱.
 - ۴- اسعاف الراغبین، ص ۱۹۱.
 - ۵- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۹۹.
 - ۶- جواهر العقدین، القسم الثانی، ص ۲۰۵.
 - ۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ ج ۱۲، ص ۲۰۵.
 - ۸- شرح تجرید، ص ۳۷۳.
 - ۹- مناقب خوارزمی، ص ۸۱، فصل هفتم، ح ۶۵.
 - ۱۰- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۶۶.
 - ۱۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۸- فضایل، ج ۲، ص ۷۰۷، ح ۱۲۰۹.
 - ۱۲- تذکره، ص ۱۴۴.
 - ۱۳- کفایة الطالب، ص ۲۲۷، باب ۵۹.
 - ۱۴- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۶۹.
 - ۱۵- فرائد السمطین، ج ۱، باب ۶۵.

در شرح فتح المبين^(۱) ۲۸. دیلمی در فردوس^(۲) ۲۹. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودة^(۳) ۳۰. حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیۃ الاولیاء^(۴) و ما نزل القرآن فی علی^(۵) و بسیاری دیگر از اجله علماء خودتان باختلاف الفاظ و عبارات، نقل اقوال خلیفه عمر را نموده اند و غالباً با ذکر موارد قضایای وارده آورده اند که می گفت: لو لا علیّ لهلك عمر.

اشاره به بعض مواردی که علی (علیه السلام) خلفا را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی نبود، هلاک شده بودند

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایۃ الطالب^(۶) فی مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) بعد از نقل اخباری مسنداً خبر حذیفه بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده اند، ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقات نمود. و سؤال کرد: “چگونه صبح کردی؟” حذیفه گفت:

اصبحت و الله اكره الحقّ و احبّ الفتنه و اشهد بما لم اره و احفظ غير المخلوق و اصلى على غير وضوء ولى فى الارض ما ليس لله فى السماء^(۷).

عمر از این کلمات غضبناک گردید، خواست او را اذیت کند. در همان بین امیر المؤمنین علی (علیه السلام) رسید آثار غضب را در صورت عمر دید، فرمود: “از چه جهت غضبناکی.” قضیه را نقل نمود، حضرت فرمود: “مطلب مهمی نیست تمام را صحیح گفته؛ مراد از حق که از او کراهت دارد، مرگ است و مراد از فتنه که دوست می دارد، مال و اولاد است و اینکه گفته شهادت می دهم به چیزی که ندیده ام؛ یعنی شهادت می دهم به وحدانیت

۱- فتح المبين، ص ۵۱۷، باب ۲۷، ح ۲.

۲- فردوس، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۵۱۳۰.

۳- ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۴۷.

۴- حلیۃ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۵- ما نزل القرآن فی علی (علیه السلام)، ص ۸۸، ح ۸۳.

۶- کفایۃ الطالب، ص ۲۱۸.

۷- صبح کردم در حالتی که اکراه دارم از حق و دوست می دارم فتنه را و شهادت می دهم بچیزی که ندیده ام او را و حفظ می نمایم غیر مخلوق را و صلوات می فرستم بدون وضو و برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان.

خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچ کدام را ندیده است و اینکه گفته، حفظ می کنم غیر مخلوق را، مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات می فرستم؛ یعنی صلوات بر رسول خدا که جائز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته، برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان؛ یعنی برای من زوجه ایست که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد می باشد.

عمر گفت: کاد یهلك ابن الخطّاب لو لا علی بن أبی طالب^(۱).

آنگاه مؤلف گنجی گوید: “این مطلب (که خلیفه می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد) ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده اند.”

و صاحب مناقب گوید: “مکرّر خلیفه عمر رضی الله عنه می گفت: لا عشت فی امه لست فیها یا ابا الحسن^(۲).” و نیز می گفت: عقت النساء ان یلدن مثل علی بن أبی طالب^(۳).

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودة از ترمذی نقلاً از ابن عباس خبر مفصّلی نقل نموده که در آخر آن خبر گوید: کانت الصحابه رضی الله عنهم یرجعون الیه علیه السلام فی احکام الکتاب و يأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطّاب رضی الله عنه فی عدّه مواطن لو لا علی لهلك عمر - و قال صلی الله علیه و آله و سلم اعلم امتی علی بن أبی طالب^(۴).

پس با این مختصر بیانی که به مقتضای وقت مجلس نمودیم، تصدیق می فرمایید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابداً شدت و غلظتی از خلیفه

۱- نزدیک بود عمر هلاک شود اگر علی نرسیده بود. (کفایة الطالب، ص ۲۱۸).

۲- نباشم در امتی که تو در آن امت نباشی یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود) (کفایة الطالب، ص ۲۱۹ - المناقب، ص ۹۷).

۳- عقیم اند زنان بزیاند مثل و مانند علی بن أبی طالب علیه السلام. (شرح نهج البلاغة، ج ۱۱، ص ۲۶۰، باب ۲۲۰)

۴- اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در احکام قرآن مراجعه بعلی علیه السلام می نمودند و اخذ فتاوا از او می کردند؛ چنانچه عمر بن الخطاب در محلهای عدیده می گفت: “اگر علی نبود هلاک شده بودم، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اعلم و داناترین امت من علی بن أبی طالب است.” (مطالب السؤل، ج ۱، ص ۶۶ - ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۶).

عمر دیده نشد؛ بلکه خود اقرار و اعتراف بعجز داشته و تصدیق می نموده که علی علیه السلام فریادرس او بوده و از مهالک او را نجات می داده تا آنجا که متعصبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه نقلاً از ابن سعد آورده که عمر می گفت: أَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْضَلِهِ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ يَعْنِي عَلِيًّا علیه السلام ^(۱).

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در معارک و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمی دهد که خلیفه عمر شخصاً شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد، بر عکس، به حکم تاریخ و بیان مورخین فریقین، هرگاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پرزور از کفار قرار می گرفت، ترک مقاومت می نمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد می آمد.

حافظ: کم کم بی لطفی را از نزاکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همه جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جبون و فرار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد می نمایید. آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت بمردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایه فخر و مباهات و افتخار مسلمین است، بنمایید و ما هم گوش بدهیم و حرف نزنیم؟

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما ینبغی داعی را نشناخته اید گمان می نمایید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حبّ و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان، تعریف یا تقبیحی از اشخاص بنمایم؛ خاصه نسبت باشخاصی که معروفیت در تاریخ دارند و لو از هر طبقه باشند. فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرن ها به همین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده، سوء نظر و گمانهای بد است که

۱- به خدا پناه می برم از معضله و امر پیچیده ای که ابو الحسن یعنی علی در او نباشد! (صواعق المحرقه، ص ۱۲۷، فصل سوم، باب ۹).

بر خلاف دستور قرآن مجید، از مسلمانان ظاهر می گردد با اینکه صریحاً در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^(۱).

چون این جملاتی که عرض کردم از دهان یک فرد شیعه بیرون آمده، لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید. زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته اند چیزی نگفتم. بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده ایم، ولی به حکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنمائیم.

بازهم بیان حقیقت

اینکه فرمودید: داعی نسبت به خلیفه عمر اهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید باین جمله تحریک اعصاب مخالفین نمایید و حال آنکه صحبت ما راجع بخلیفه جنبه اهانت نداشت، بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند، چیزی نگفته و نمی گویم، ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضح تر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود.

اینکه فرمودید: فتوحات عالیه اسلام رهین منت وجود خلیفه عمر است، احدی انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر، اسلام به فتوحات عالیه نایل آمده، ولی در عین حال نباید فراموش نمود که به شهادت و إقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی أبو بکر خطیب در تاریخ بغداد^(۲) و امام احمد حنبل در مسند^(۳) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۴) و دیگران در تمام امور ملک و مملکت و مخصوصاً لشکرکشی ها، خلیفه عمر با أمير المؤمنين علی (علیه السلام) شور می نمود و مطابق دستور آن حضرت رفتار می کرد.

۱- ای اهل ایمان زیاد دوری نمائید از ظن و گمان بد که برخی از گمانها معصیت است

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۳۲.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۲.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۷۸.

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا می نمود. قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص امیر المؤمنین علی علیه السلام می بود، چه آنکه گفته اند:

سـیـاـهـی لـشـکـر نـیـا یـکـ بـکـا ر کـه یـک مـرد جـنـگـی بـه از صـد هـزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود که اگر در جنگی حاضر نمی شد، فتح حاصل نمی گردید؛ چنانچه در خیبر که آن حضرت درد چشم داشت و نمی توانست به میدان برود، پی در پی مسلمین شکست خوردند، تا زمانی که آن حضرت بدعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شفا یافت و حمله بدشمن نمود و فتح قلاع خیبر بدست آن حضرت واقع شد.

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند، فقط علی علیه السلام بود که بیاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد: **لا سیف الا ذو الفقار لا فقی الا علی^(۱)**.

و اما قسمت دوم، فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که تماماً رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی، شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب می آمدند.

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصاً زمان خلیفه عمر واقع شد، بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد. حافظ: این اهانت نیست که شما می فرمایید، خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید.

داعی: اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است، این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم، مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند. اگر ایراد و اشکالی دارید بعلماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند.

۱- نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست جوانمردی مگر علی علیه السلام.

حافظ: در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید؟

شکست ابو بکر و عمر در خیبر

داعی: در بسیاری از میدانهای جنگ که اهمّ از همه آنها واقعه مهمّة غزوة خیبر است که آقایان شکست خوردند، چون علی عليه السلام چشمهای مبارکش درد می کرد. روز اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم و پرچم مسلمین را به ابی بکر دادند و بسرمداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود مختصر جنگی نموده، شکست خورده برگشتند. روز دوم علم را بعمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده، ترسیده فرار نمودند.

حافظ: این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند.

داعی: مکرر عرض کردم شیعیان پیروان ائمه از اهل بیت اند که صادق و مصدّق بودند هرگز دروغ نگفته و نمی گویند؛ چون دروغ را از گناهان کبیره می دانند و ابداً احتیاجی به جعل حدیث ندارند. غزوه خیبر از وقایع مهمّه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند. آنچه الحال در نظر دارم، به عرضتان می رسانم:

حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در حلیه الاولیاء (۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) از سیره ابن هشام و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب^(۳) و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد، ولی برای شما اهمّ از همه آن اقوال، تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح^(۴) و مسلم بن حجاج در صحیح^(۵) صریحاً نوشته اند: فرجع ایضاً منهزماً؛

۱- حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۵۶.

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳- کفایة الطالب، ص ۹۸-۱۰۶.

۴- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۰.

۵- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۴.

یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فراراً بر گشت.

و از جمله دلایل واضح بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام علویات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام سروده بنام قصیده بایئه در باب خیبر گفته است:

ألم تخبر الاخبار في فتح خيبر	ففيها لذى اللبّ الملبّ أعاجيب
و ما انس لا انس اللّذين تقدّما	و فرّهما و الفرّ قد علما حوب
و للرأيّه العظمى و قد ذهباً بها	ملايـس ذلّ فوقهما و جلايـب
يشلّهما من آل موسى شمردل	طويل نجاد السيف اجيد يعبوب
يمجّ منونا سـيفه و سـنانه	و يلهب ناراً غـمده و الانايـب
احضّـرهما أم حضّـرا خرج خاضب	و ذانهما ام ناعم الخدّ مخضوب
عذرتكما انّ الحمـام لمـبغض	و انّ بقاء النـفس للنـفس محبـوب
ليكره طعم الموت و الموت طالب	فكيف يلذّ الموت و الموت مطلوب ^(۱)

پس تصدیق نماید که ما قصد اهانت نداشتیم، بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدان های جنگ، شدت و غلظت و شجاعتی شخصاً برای خلیفه نموده تا مشمول ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ واقع شود، بلکه در مقابل دشمن

۱- ما حصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز عجیبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است؟ چون آن دو (ابی بکر و عمر) انس و عادت با علمداری نداشته و رموز پرچم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (پرچم بزرگ) پوشانیدند و فرار بر قرار اختیار نمودند با آنکه می دانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران یهود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با شمشیر برهنه مانند شتر مرغ نر پرشهوئی که هوا و سبزه بهار او را قوی نموده بایشان حمله ور گردید که گویا رو بدو خوش صورت حنا بسته می رود. و امواج آتش مرگ از برق شمشیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید. (آنگاه ابن ابی الحدید گوید) به جای شما (ای دو خلیفه بزرگوار) عذر خواهی می کنم (از شکست و فرار نمودن از میان یهود بی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی مبعوض و ادامه زندگانی محبوب است شما هم (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ بدنبال هر کس هست پس چگونه به اختیار خود موت را بخواهید و لذت او را بچشید.

قوی، جا خالی نموده از معرکه بر کنار می شدند.

و اگر خوب با نظر دقت و انصاف بنگرید، خواهید تصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ، شخصاً شدید الغضب بر کفار و غالب بر آنها می آمده؛ چنانچه در آیه ۵۴ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱).

حافظ: عجب است شما می خواهید با حسن بیان و اجبار این آیه ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم الله وجهه جاری نمایید!

داعی: مکرر دیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتم بی دلیل نبوده، چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید، مع ذلک بازهم اعتراض می نمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید: آیا چه دلیل بر این گفتار هست، تا جواب عرض نمایم. اینک جواب فرموده شما را بعرض می رسانم.

اولاً اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند، هرگز از میدانهای جنگ فرار نمی کردند.

حافظ: آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که آن همه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرار بخوانید.

داعی: اولاً داعی لسان اهانت نداشتم، بلکه وصف حال آنها را نمودم.

ثانیاً داعی آنها را فرار نخوانده ام، بلکه تاریخ این طور نشان می دهد. گویا آقایان فراموش نموده اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مقابل کفار تنها گذاردند؛ چنانچه طبری

۱- ای گروهی که ایمان آورده اید! هر که از شما از دین خود مرتد شود، بزودی خدا قومی را می آورد که دوست دارد آنها را و آنها هم خدا را دوست دارند و نسبت بمؤمنان سرافکنده و فروتن و بکافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش). به نصرت اسلام، بر می انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی پاک ندارند. این است فضل خدا؛ هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا وسعت دارد و به احوال هر که استحقاق آن را دارد، دانا می باشد.

و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته اند.

چگونه ممکن است کسانی که پشت بمیدان جنگ نموده و از جهاد روی گردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند، محبوب خدا و رسول او باشند؟

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی علیه السلام، داعی نگفتم، بلکه اکابر علمای خودتان مانند أبو اسحاق امام أحمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان^(۱) خود گوید: “این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکوره در آیه جز آن حضرت دیگری نبوده.”

و در تمام سی شش غزوه ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد، هیچ مورّخی از خودی و بیگانه ننوشته اند، و لو یک مرتبه علی علیه السلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتّی در جنگ احد که جمیع أصحاب فرار نمودند، فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مغلوبه و حمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سید الشهداء) عمّ بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند، مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود؛ با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد، مع ذلک به اثبات قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را به نفع مسلمین تمام کرد.

حافظ: آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار به صحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه بر حق ابی بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه وار در اطراف رسول خدا می گشتند و آن حضرت را حفظ می نمودند.

داعی: مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده اید که چنین بیانی می نمایید. عموم مورخین نوشته اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند. راجع به خیبر که عرض نمودم و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند؛

۱- تفسیر کشف البیان، ج ۴، ص ۷۵.

چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین^(۱) و حلبی در سیره الحلبیه^(۲) گوید: “تمام اصحاب فرار نمودند، الاّ چهار نفر: علیؑ و عباس جلو روی پیغمبر و أبو سفیان بن حارث عنان مرکب آن حضرت را گرفته و عبد الله بن مسعود در طرف چپ آن حضرت ایستاده بود.”

و اما فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود؛ مخصوصاً ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۳) ضمن ردّ هزلیات جاحظ ناصبی گوید: فر المسلمون باجمعهم الاّ اربعة علیؑ و الزبیر و طلحه و ابو دجانه؛ یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند، مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراری ها بودند؛ فلذا جبرئیل ندا در داد: لا سیف الاّ ذو الفقار ولا فتی الاّ علی.

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۴) و نور الدین مالکی در فصول المهمه^(۵) و دیگران ضبط نمودند که قبلاً عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلد شد و هاتفی ندا در داد: لا فتی الاّ علی لا سیف الاّ ذو الفقار^(۶).

در تمام جنگها آن حضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند. چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۷ کفایت الطالب به اسناد خود نقل می نماید از عبد الله بن مسعود که رسول اکرم ﷺ فرمود: ما بعث علی فی سربه الاّ رایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابه تظله حتی یرزقه الله الظفر (۲).

۱- جمع بین الصحیحین، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- سیره الحلبیه، ج ۲، ص ۷۳۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۸.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹.

۵- فصول المهمه، ج ۱، ص ۳۲۷.

۶- نیست جوانمردی مگر علی و نیست شمشیری مگر ذو الفقار (که شمشیر علی علیه السلام بود).

۷- به هیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد، مگر دیدم جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او و ابری سایه بر او افکنده تا آنکه فتح و ظفر نصیب او می گردید. (کفایة الطالب، ص ۱۳۵، باب ۲۸).

و امام أبو عبد الرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ **خصائص العلوی**^(۱) نقل می نماید که امام حسن علیه السلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت: “در غزوه خیبر، وقتی علی رفت رو به قلعه، یقاتل جبرئیل عن یمنه و میکائیل عن یساره”^(۲).

فلذا در تمام غزوات، نصرت و ظفر زیر سایه شمشیر آن حضرت بود که با شدت و غلظت تمام، مقابل دشمنان ایستادگی می نمود تا فاتح می شد و درک مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول می نمود و جبرئیل و میکائیل، دو ملک مقرب، افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ می نمودند.

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (اسلام قوت نگرفت مگر به شمشیر علی علیه السلام).

علی محبوب خدا و پیغمبر بود

رابعاً در این آیه می فرماید: کسانی که دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست می دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند. این صفت محبوبیت از خصائص امیر المؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ **کفایت الطالب** باسناد خود نقل نموده از عبد الله بن عباس که گفت: روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم، علی علیه السلام وارد شد سلام نمود، پس از رد سلام، رسول خدا با بشاشت از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید، پدرم عباس عرض کرد: یا رسول الله آیا دوست می داری او را؟ حضرت فرمود: ای عم بزرگوار: و الله الله اشدّ حبّاً له منّی^(۳).

۱- خصائص العلوی، ص ۱۲۹.

۲- یعنی (ای جبرئیل از سمت راست حضرتش و میکائیل از سمت چپ مقاتله میکردند).

۳- به خدا قسم محبت و دوستی خداوند با او بیشتر از من است (کفایة الطالب، ص ۷۹، باب ۷).

حدیث رایت در فتح خیبر

اهمّ از همه دلایل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه در میدانهای جنگ کرّار بوده نه فرّار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنّت و جماعت، انکار این حدیث ننموده، مگر ناصبی متعصّب عنود. نواب: قبله صاحب! حدیث رایت چیست؟ متمنی است اگر زحمت نیست با سلسله اسنادش بیان فرمایید. داعی: اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنّی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند؛ از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد و السیر فی باب دعاء النبی جلد دوم صحیح^(۱) و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر صحیح^(۲) و مسلم بن حجاج در صفحه ۳۲۴ جلد دوم صحیح و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی^(۳) و ترمذی در سنن^(۴) و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۵) و محدث شام در تاریخ^(۶) خود و احمد بن حنبل در مسند^(۷) و ابن ماجه قزوینی در سنن^(۸) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع المودة^(۹) و سبط ابن جوزی در تذکرة^(۱۰) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب^(۱۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱۲) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء^(۱۳) و ابو القاسم طبرانی در اوسط^(۱۴)

-
- ۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۰.
 - ۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲۴.
 - ۳- خصائص العلوی، ص ۶۸-۶۹.
 - ۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲.
 - ۵- اصابه، ج ۲، ص ۵۰۸.
 - ۶- تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۸.
 - ۷- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۳.
 - ۸- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.
 - ۹- ینابیع المودة، ج ۱، باب ۶، ص ۱۵۵.
 - ۱۰- تذکرة الخواص، ص ۲۵.
 - ۱۱- کفایة الطالب، ص ۹۸، باب ۱۴.
 - ۱۲- مطالب السؤل، ص ۷۵-۱۷۷.
 - ۱۳- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۶.
 - ۱۴- المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۵۹.

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در محاضرات الادباء بالاخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبره خود این حدیث را آورده اند، تا آنجا که حاکم گوید: هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر و طبرانی گوید فتح علیّ لخیبر ثبت بالتواتر^(۱).

خلاصه خبر اینست که زمانی که لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند، پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابی بکر و عمر شکست خورده، فرار نمودند، چنانچه اشاره نمودیم، اصحاب از این شکست های پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت، آن هم در مقابل یهود ناقابل) متأثر و دلتنگ شدند. رسول اکرم ﷺ برای قوت قلب اصحاب و بشارت به فتح و پیروزی فرمودند: و الله لأعطين الرايه غدا رجلا کرّارا غیر فرّار یفتح الله علی یدیهِ یحبّ الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله^(۲).

آن شب تمام اصحاب در این فکر به خواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود. چون صبح شد، همه لباس های رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه می دادند. آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود: این اخی و ابن عمّی علیّ بن ابی طالب؛ کجا است برادر و پسر عمّ علی بن ابی طالب.

علی کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست
عرض کردند یا رسول الله درد چشم دارد به قسمی که قادر بحرکت نمی باشد بسلامان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتی که چشمهای آن حضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود: کیف حالک یا ابا الحسن؛ حالت چو نیست یا ابا الحسن؟ عرض کرد: بحمد الله خیرا صداع برآسی و رمد بعینی لا ابصر معه^(۳).

-
- ۱- این حدیثی است که داخل گردید در حد تواتر - فتح علی در خیبر بتواتر ثبت گردیده. (المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۵۹).
 - ۲- به خدا قسم فردا پرچم را به کسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرارکننده. فتح کند خدا بر دست او و او است کسی که خدا و پیغمبر او را دوست می دارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست می دارد (تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۲۰).
 - ۳- بحمد الله خیر است. سر و چشمم درد می کند که جایی را نمی بینم.

حضرت فرمودند: ادن منی؛ نزدیک من آی. چون نزدیک آمد: فبصق فی عینیه و دعا له فبرئ حتی کان لم یکن به وجع^(۱).

آنگاه رایت و پرچم فتح و پیروزی اسلام را باو داد و رفت بسوی قلاع خیبر و با یهود جنگ کرد سران و شجعان یهود مانند مرحب و حارث و هشام و علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را. ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۲) این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایة الطالب^(۳) بعد از ذکر اخبار گوید: “حسن بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله ﷺ حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی علیه السلام گفت:

و کان علیّ ارمـد العین بیتغی	دواء فلّمّا لم یحسّ مداویا
شفاه رسول الله منه بتقله	فبورک مرقیّا و بورک راقیا
و قال سأعطی الرايه اليوم فارسا	کمّیا شجاعا فی الحروب محامیا
یحبّ الاله و الاله یحبّه	به یفتح الله الحصون الاوییا
فخصّ بها دون البرّیه کلّها	علیّا و سمّاه الوصیّ المؤاخیا

و ابن صباغ^(۴) از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب گفت: “دوست نداشتیم علمداری را مگر آن روز که حریص بودم بر این امر و خودم را پیغمبر ﷺ نشان می دادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد. مع ذلک علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.”

و سبط ابن جوزی در تذکره^(۵) و امام ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی^(۶) بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی علیه السلام در

۱- آب دهان مبارک در چشمهای او گذارد و برای او دعا کرد فوری چشم او گشاده و روشن و مرض بر طرف شد کانه ابداً دردی نداشته.

۲- فصول المهمه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳- کفایة الطالب، ص ۱۰۴، باب ۱۴.

۴- فصول المهمه، ج ۱، ص ۹۵.

۵- تذکرة الخواص، ص ۳۲.

۶- خصائص العلوی، ص ۴۸.

خیبر همین خبر عمر و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیجدهم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء^(۱) و ابن حجر مکی در صواعق^(۲) و ابن شیرویه در فردوس الاخبار نقل می نمایند که عمر بن الخطاب می گفت: «به علی علیه السلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود، دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مو از آن من باشند:

۱. تزویج فاطمه به علی؛

۲. سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی

۳. علمداری او در فتح خیبر.»

خلاصه، از این حدیث معلوم و مستفاد می گردد که در میان امت، تمام، یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد، علی علیه السلام بود.

و حدیث طیر مشوی که شب گذشته ذکر شد، خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آن حضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمی باشد، مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود. پس از این دلایل که راویان موثق خودتان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد، ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ در آیه شریفه، امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد، نه دیگران از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتیم، بلکه عین واقع و حقیقت ثبت شده در تاریخ را گفتیم، به طریقی که علمای خودتان با دلایل صریحه می رسانند و معلوم می شود که مشمول آیه شریفه ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ در میدانهای جنگ و مباحثات علمی، علی علیه السلام بوده است

علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده؛ آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض می نمایم که محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۲۳ کفایت الطالب^(۳)

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۱۶.

۲- صواعق المحرقة، ص ۱۲۷.

۳- کفایة الطالب، ص ۱۲۲، باب ۲۳.

بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم ﷺ فرموده: “هر کس می خواهد نظر کند بآدم و نوح و ابراهیم، نظر کند به علی علیه السلام” بیاناتی دارد تا آنجا که گوید: “علی علیه السلام آن کسیست که خدا در قرآن او را وصف نموده به آیه ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾”^(۱) الخ.

و خدای متعال در آیه شریفه، شهادت می دهد علی علیه السلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آن حضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی به مسایل مشکله نبود، رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهت مسلمین نبود.

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از رسول اکرم ﷺ نقل نموده که فرمود: “اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی و مال خدیجه.” پس علی علیه السلام از هر کس اولی و البیق و أحق باین مقام و مرتبه بوده است. و اما اینکه فرمودید ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾، در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمی کند و دلایل بر این معنی بسیار است، ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست، از آقایان محترم تمنا می کنم به همین مقدار از گفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمایید، می ترسم موجب رنجش گردد.

حافظ: شما وقتی با دلایل و براهین و ذکر اسناد صحیح صحبت نمائید، هیچ گاه موجب رنجش نخواهد شد، اگر بدون فحش دادن، دلایلی هست بیان فرمایید.

داعی: اولاً حقیر اهل فحش نیستم، چنانکه در این شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلیل و برهان.

ثانیاً دلایل بسیاری موجود است که اگر بخواهم به تمام آنها استدلال نمایم، وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمی کند ولی چون امر فرمودید، به خلاصه بعضی از آنها اشاره می نمایم تا خود آقایان، منصفانه قضاوت فرمایید رحم و

۱- چنانچه در همین کتاب مبسوطاً ذکر شده. (سوره فتح: آیه ۲۹)

عطوفت و رقت قلب را در محل خود بدست آورید.

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولاً اتفاقی تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلّکان و ابن اعثم کوفی است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در مروج الذهب^(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) و دیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفّان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم ﷺ و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود.

و حال آنکه به اتفاق فریقین و جمیع مورخین، در مجلس شورا، عبد الرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید. ولی وقتی بر امر خود مستقر شد، کاملاً بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود، و خود می دانید که نقض عهد و پیمان به حکم قرآن مجید و اخبار صحیحہ، از جمله گناہان بزرگ است و به صراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان، خلیفه عثمان عملاً نقض عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیه را بر جان و مال و ناموس مردم، مسلط نمود و این اولین لکّۀ بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ: چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم ﷺ و سیره ابی بکر و عمر -رضی الله عنهما- رفتار نمود؟

داعی: اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم ﷺ و طریقه شیخین بر داشت، بنابر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدّث و مورّخ معروف مقبول الفریقین در مروج الذهب^(۳) مختصراً ذکر نموده، خانه ای بنا کرد از سنک و کاس و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۱.

زمان حیاتش بذل و بخشش های بیجا به بنی امیه و دیگران نمود (مانند آنکه خمس بلا دارمنیه را که در زمان او فتح شد (بدون هیچ مجوز شرعی) به مروان ملعون واگذار کرد. بعلاوه صد هزار درهم از بیت المال، و چهار صد هزار درهم به عبد الله بن خالد، و صد هزار درهم بحکم ابن ابی العاص ملعون و طرید رسول الله ﷺ و دویست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود (چنانچه ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغه^(۱) ثبت نموده) و روزی که او را کشتند، در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کروور درهم وجه نقد موجود بود. غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابانها بی حساب داشت!). همین عمل او سبب شد که تمام بزرگان از بنی امیه و غیره را که روی کار آورده بود، از ید از آنچه او داشت تهیه نمودند و بغارت اموال مردم مشغول شدند! انتهی.

زیرا معروف است؟ الناس علی دین ملوکهم. شیخ می فرماید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آن هم در آن دوره، علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته، آن هم برای خلیفه رسول الله ﷺ در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان، بر خلاف رویه و طریقه رفقای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متعهد شده بود در روز شوری که به طریقه آنها رفتار نماید، بوده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب^(۲) ضمن حالات عثمان می نویسد: “خلیفه عمر سفری با پسرش عبد الله به حج رفت و خرج راه او ایابا و ذهابا شانزده دینار شد. به پسرش عبد الله گفت: “مادر خرج خود اسراف نمودیم.”

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و گشاد بازی و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است!

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۱.

روی کار آوردن عثمان فساق بنی امیه را

ثانیاً فسّاق و فجّار بنی امیه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی امیه ضرری شایع بوده است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) بکار گماشت.

از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو به شهادت تاریخ، طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم ﷺ و مردود و ملعون بلسان مبارک آن حضرت بودند!

حافظ: دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه می باشد؟

بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند

داعی: دلیل بر لعن دو قسم است: یکی جنبه عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی امیه را شجره ملعونه خوانده در آیه ۶۰ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که فرماید: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن؛ چنانچه امام فخر رازی^(۱) و طبری^(۲) و قرطبی^(۳) و نیشابوری^(۴) و سیوطی^(۵) و شوکانی^(۶) و آلوسی^(۷) و ابن ابی حاتم^(۸) و خطیب بغداد^(۹) و ابن مردویه^(۱۰) و حاکم^(۱۱) و مقریزی^(۱۲) و

۱- تفسیر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷.

۲- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۸۵.

۳- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۲.

۴- اسباب النزول، ص ۱۹۵.

۵- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱.

۶- فتح الغدير، ج ۳، ص ۲۳۹.

۷- تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۱۰۷.

۸- تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۸، ص ۲۶۸۸.

۹- تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۱۳.

۱۰- ابن مردویه، ص ۱۶۴.

۱۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۶۳.

۱۲- امتاع لأسماع، ج ۸، ص ۲۰۷.

بیهقی^(۱) و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه نومیه، از ابن عباس (حبر امت) رضی الله عنه نقل نموده اند که مراد از شجرة ملعونه در قرآن بنی امیه بودند که رسول اکرم ﷺ آنها را در خواب بصورت بوزینه ها دید که منبر و محراب او را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد^۲ که بوزینه ها بنی امیه هستند که بعد از تو غصب خلافت می نمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصاً امام فخر رازی از ابن عباس نقل می نماید که از میان تمام بنی امیه رسول اکرم ﷺ نام حکم بن ابی العاص را می برد. پس به حکم قرآن مجید حکم بن ابی العاص ملعون است چون از شجره ملعونه است و پیغمبر ﷺ بالخصوص نام او را به لعنت بزبان جاری می نمود

و از طرق روایت معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده، ولی چون در شب اول قرار گذاردیم که استشهاد با حدیث شیعه نماییم، لذا بعضی از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم، اشاره می نمایم تا کشف حقیقت گردد:

حاکم نیشابوری در مستدرک^(۲) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه^(۳) نقل از حاکم می نماید که این خبر صحیحا از رسول اکرم ﷺ رسیده که فرمود: انّ اهل بیتی سیلقون بعدی من امتی قتلا و تشریدا و انّ اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلا قال له النبی ﷺ هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون^(۴).

و نیز ابن حجر به فاصله یک حدیث از عمر بن مرّة الجهنی و حلبی در

۱- دلائل بیهقی، ج ۴، ص ۱۸۲۲.

۲- مستدرک، ج ۴، ص ۴۷۹-۴۸۷.

۳- صواعق، ص ۱۸۱، باب ۱۱.

۴- زود است که اهل بیت من بعد از من ملاقات می کنند از امت من کسانی را که آنها را می کشند و پراکنده می کنند و بدرستی که بغض و کینه و دشمنی بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت بما از همه بیشتر است - و مروان بن حکم در آن موقع بچه بود، حضرت فرمود: "این وزغ پسر وزغ است (یعنی چلپاسه و مارمولک) و ملعون پسر ملعون می باشد."

سيرة الحلبیه^(۱) و بلاذری در انساب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده^(۲) و حاکم در مستدرک^(۳) و دمیری در حیوة الحیوان^(۴) و ابن عساکر در تاریخ^(۵) خود و امام الحرم در ذخایر العقبی^(۶) و دیگران نیز از عمر بن مرة نقل نموده اند که: انّ الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی ﷺ فعرف صوته فقال ائذنوا له علیه لعنه الله و علی من یرج من صلبه الا المؤمن منهم و قليل ما هم^(۷).

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر^(۸) خود ذیل آیه ﴿وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ﴾ و معنای آن اشاره بقول ام المؤمنین عایشه می نماید که به مروان می گفت: لعن الله اباک و انت فی صلبه فانت بعض من لعنه الله^(۹).

و علامه مسعودی در مروج الذهب^(۱۰) گوید: “مروان بن حکم طرید و رانده رسول الله ﷺ بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.”

در زمان خلافت ابی بکر و عمر اجازه ورود به مدینه نیافت، ولی عثمان که خلیفه شد، بر خلاف سیره و رفتار رسول اکرم ﷺ و ابی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد مهربانی نمود.

نواب: قبله صاحب، حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

۱- سيرة الحلبیه، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۶۹.

۳- مستدرک، ج ۴، ص ۴۸۱.

۴- حیوة الحیوان، ج ۲، ص ۳۹۹.

۵- تاریخ دمشق، ج ۵۷، ص ۲۷۰-۲۷۱.

۶- ذخائر العقبی، ص ۱۲۱.

۷- حکم بن ابی العاص از رسول اکرم ﷺ اذن و اجازه ورود خواست پیغمبر (ص) صدای او را شناخت فرمود اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از صلبش بیرون می آیند مگر مؤمن از آنها و آن مؤمنین بسیار کم اند.

۸- تفسیر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷.

۹- خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتی که تو در صلب او بودی پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نموده.

۱۰- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۰.

حکم بن ابی العاص

داعی: حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود. بنابر آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری در انساب^(۱) نوشته اند، در جاهلیت همسایه رسول الله ﷺ بود و بسیار آن حضرت را اذیت می نمود؛ مخصوصاً بعد از بعثت و بعد از فتح مکه، به مدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود، ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود. وقتی حضرت حرکت می کرد، در عقب آن حضرت می آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست، شکلک در می آورد و به طریق تقلید آن حضرت را آزار می داد؛ حتی در نماز با انگشت تحقیر به آن حضرت اشاره می نمود. فلذا در اثر نفرین آن حضرت به همان حالت تشنج باقی ماند؛ به علاوه بُلّه و نیمه مجنون شد. روزی به منزل آن حضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود: «کسی از طرف او عذر خواهی نکند. بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند.» فلذا به امر آن حضرت فوری آنها را تبعید نمودند به طائف. در زمان خلافت ابی بکر و عمر، عثمان شفاعت نمود که چون حکم عموی من است، اجازه دهید بر گردد به مدینه؛ آنها قبول ننمودند و گفتند: «طریّد و تبعید شده رسول الله را ما بر نمی گردانیم.» چون عثمان خود به خلافت رسید، آنها را برگرداند هرچند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند، اعتنا ننمود. به علاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام اشرار بنی امیه را بدور خود جمع و مأموریت های بزرگ و پست های حسّاس را به آنها واگذار نمود که آنها بر حسب پیش بینی عمر، خلیفه دوم، سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند

که از جمله آنها ولید بن عقبه بن ابی معیط بود که او را بولایت و امارت کوفه فرستاد. ولید کسی است که بنا به روایت مسعودی در مروج الذهب^(۲) ذیل حالات

۱- انساب الاشراف، ص ۴۹.

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۱.

عثمان، پیغمبر درباره او فرموده بود: *أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ*؛ یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتهای درجه متجاهر بود که مسعودی در *مروج الذهب* و *أبو الفداء* در تاریخ خود و سیوطی در *تاریخ الخلفاء*^(۱) و *أبو الفرج* در *أغانی*^(۲) و امام *أحمد* در *مسند*^(۳) و *طبری* در *تاریخ*^(۴) و *بیهقی* در *سنن*^(۵) و *ابن اثیر* در *کامل*^(۶) و *یعقوبی* در *تاریخ*^(۷) و *ابن اثیر* در *اسد الغابه*^(۸) و دیگران می نویسند در آیام امارت کوفه، شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست، در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد. آنگاه به مردم گفت: «اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.»

و نیز بعض از آنها می نویسند: «در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده، شکایت به عثمان بردند.»

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را را بعد از ولید به کوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها، در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد بحد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هرکجا آمد، نامه تظلم آورد بدربار خلافت، طردش نمودند.

غلطکاریهای عثمان موجب قتل او شد

همین اعمال و رفتار او که بر خلاف رویه و رفتار رسول اکرم ﷺ حتی بر خلاف طریقه و مشی ابی بکر و عمر ظاهر و بارز گردید سبب شد که خون مردم به جوش

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۵.

۲- اغنی، ج ۴، ص ۱۸۷.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۵.

۵- سنن بیهقی، ج ۸، ص ۳۱۸.

۶- تاریخ الکامل، ج ۳، ص ۱۰۷.

۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۸- اسد الغابه، ج ۵، ص ۹۱.

آمد نهضت ملی تشکیل. و شد آنچه شد.

قطعا مسئول قتل و بدبختی او، خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر ننموده و به نصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خودنمائیهای اطرافیان خود از بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد. چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون باخلاق عثمان آگاهی داشت) بنابر آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفتگوی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید: خلیفه عمر درباره هر یک از شش نفر أصحاب شورا، کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید به عثمان درباره او گفت: أوه ثلاثا و الله لئن وليها ليحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس ثم لتنهض اليه العرب فتقتله^(۱).

و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) بعد از نقل جمله مذکور گوید: “فراست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و بر گردن مردم بار نمود و با والی کردن آنها در ولایات، کردند آنچه نباید بکنند! با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تغییر دهد و مروان ملعون را از خود دور نماید ولی ننمود تا نارضایتی ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش و قتل او گردیدند. تمام این بلایا و هتک حرمتها را بر سر او، مروان و اطرافیهای او در آوردند و بی اعتنایی او به نامه های امت، منجر به قتل او گردید.”

آقایان! انصاف خوب است؛ مراجعه نمایید به تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته: و قد رأى رسول الله ابا سفيان مقبلا على حمارة و معاوية يقود به و يزيد ابنه يسوق به فقال ﷺ لعن الله الراكب و القائد و السائق^(۳).

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان، چرا ملعون و رانده شده پیغمبر ﷺ را

۱- پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت: “روزی که زمام امور دست عثمان برسد (پستهای حساس را) به بنی ابی معیط اختصاص داده و آنها را بر گردنهای مردم سوار نموده،” پس از آن اضافه نموده گفت: “در آن موقع عرب در مقابل او نهضت نموده و او را خواهند کشت.” (شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۹۷).

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- پیغمبر دید ابو سفيان سوار خری است معاویه جلو خر را می کشد و يزيد پسر دیگرش از عقب، خر را می راند. فرمود: “خدا لعنت کند سوار و جلودار و راننده را.” (تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۸۵).

مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته، بلکه امارت و حکومت به آنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند؟!

نه، ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب می کنیم، بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی أبو سفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش، منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد، خلیفه او را نکشت و فقط بیک تغییری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه باتفاق جمیع مسلمین، چنین ملعونی واجب القتل بوده است. ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾!

ایجاد ناراضیتی در مردم منجر به قتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید به خطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعض از اصحاب رسول الله ﷺ نامه ها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی امیه بحمايت عثمان آنها را؛ و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمال عثمان بمدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شرفیاب شدند و آن حضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت به ملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدور بود، خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را به عواقب امور متوجه ساختند و به او فهماندند که پای جان در بین است تا جائی که فرمودند: و انی انشدک الله ان تکون امام هذه الامه المقتول فانه کان یقال یقتل فی هذه الامه امام یفتح علیه القتل و القتال الی یوم القیمه^(۱).

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذاشتند که نصایح صادقانه آن حضرت اثر کند لذا بعد از خروج آن حضرت از منزل، عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع

۱- تو را به خدا قسم می دهم اینکه مبدا پیشوای این امت باشی که کشته شوی؛ زیرا که قبلاً گفته می شد که در این امت پیشوائی کشته خواهد شد که بواسطه کشته شدن او فتح باب می شود به خون ریزی و کشت کشتار تا روز قیامت. (شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۶۲).

شدند رفت بالای منبر، عوض آنکه تحبیب کند و از مردم عارض، دلربایی کند و بگوید: عمّال و مأمورین من السّاعه معزول، نوعی سخن گفت که دل‌های رنج‌دیده، رنجیده تر شد. عاقبت رشته کشید تا بآنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان بدست مردم ناراضی کشته گردید.

پس سبب قتل عثمان، ندانسته کاریهای خود او بود که بنصایح بزرگان گوش نداد تا به جزای عمل خود رسید، بر خلاف ابی بکر و عمر که بنصایح مولانا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام گوش می دادند و ترتیب اثر داده و قدردانی نموده، نتیجه کامل می بردند.

صدمه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را

و ثانیاً آنکه عده ای از اصحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه و معترض بعملیات بی رویه او بودند امر کرد آن قدر زدند که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند، علیل و ناتوان گشتند که از جمله آنها عبد الله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حتی مورد احترام ابی بکر و عمر و محل شور آنها بوده است.

مخصوصاً ابن خلدون در تاریخ^(۱) خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش، اصرار داشت عبد الله از او جدا نگردد، برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مدح بسیار از آن نموده؛ چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعرض اند.

مضروب شدن ابن مسعود و مردن او

علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان خواست قرآن‌ها را جمع کند، تمام نسخ قرآن را از کتاب آنها خواست و همه را جمع آوری نمود؛ من جمله قرآن عبد الله بن مسعود را که از جمله کتاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود،

۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۵۹.

طلبید. عبد الله نداد. عثمان خودش رفت منزل عبد الله و جبراً قرآن را از او گرفت، وقتی عبد الله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند خیلی دلتنگ شد. در مجالس و محافل، احادیثی را که در قدح عثمان می دانست، نقل می کرد و پرده ها را بالا می زد و با کنایات مردم را به حقایق متوجه می ساخت، این خبرها را بعثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آن قدر عبد الله را زدند که از شدت آن ضربات دنده های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج ضمن طعن ششم، شرح قضایا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید:
 “عثمان بیعت عبد الله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید بجائی که عثمان بعد الله گفت استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان يأخذ لی منك حتی”^(۱).

و نیز نقل نموده است به جرم آنکه چرا بدرقه ابی ذر نمود، موقعی که او را به سمت ربه تبعید می نمودند، چهل تازیانه بر بدن عبد الله زد!!

لذا عبد الله بعمار یاسر وصیت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد. عمار هم قبول نمود. روی همین اصل بعد از وفات عبد الله عمار، با جمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفن نمودند. وقتی خبر به عثمان دادند، رفت سر قبر عبد الله و به عمار گفت: “چرا چنین نمودی؟” گفت: “حسب الوصیه خودش ناچار بودم که عمل نمایم” (این عمل عمار سبب کینه ای شد که بعداً با او تلافی نمود).

واقعاً کارهای خلیفه عثمان بنابر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند حیرت آور است؛ مخصوصاً عملیاتی که به اصحابه خاص و پاک رسول الله ﷺ می نمود که حتی ابی بکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند، بلکه بر خلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم ﷺ می نمودند.

مضروب شدن عمار بامر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد!! توهین به عمار یاسر

۱- طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کنیه ابن مسعود بود)، عبد الله گفت: “از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد” (یعنی هرگز از تو راضی نخواهم شد). (شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳).

و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر ﷺ بوده، چنانچه علماء و مورخین فریقین نوشته اند که چون ظلم و تعدی عمّال بنی امیه در اطراف بلاد اسلام زیاد شد، صحابه پیغمبر ﷺ جمع شدند و نامه ای به عثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه، گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمّال ظلم اموی ها و تقویت از آنها بنمایی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافیهای خود ننمایی، نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد؛ علاوه بر آنکه ضرر به اسلام می زنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد. عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمّار باشد، چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمّار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان می باشد و مکرر از خودش شنیدیم که می گفت: رسول اکرم ﷺ فرموده است: **“ایمان با گوشت و خون عمّار مخلوط است”** و نیز از آن حضرت نقل می نمود که می فرمود: **“بهشت مشتاق سه کس است: علی بن ابی طالب و سلمان و عمّار یاسر”**.

فلذا بدرخواست اصحاب جناب عمّار کاغذ را برداشت به خانه عثمان رفت. وقتی رسید که عثمان می خواست از منزل خارج شود. در دهلیز منزل، عمّار را دید. سؤال کرد: **“یا ابا الیقظان! (کنیه عمّار بود) کاری داری؟”** گفت: کار شخصی ندارم و لکن جمعی از اصحاب رسول الله ﷺ مطالبی را در این نامه گنجانیده اند که خیر و صلاح شما در او می باشد و توسط من فرستاده اند. مطالعه نمائید و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند، غضبناک شد با کمال تغیر نامه را بزمین افکند، جناب عمّار فرمود: **“خوب نکردی! نامه اصحاب رسول الله ﷺ محترم است. چرا بر زمین افکندی حق بود می خواندی و جواب می دادی.”** با عصبانیت تمام گفت: **“دروغ می گویی!”** آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمّار را بسختی زدند و او را بر زمین انداخته و می کوبیدند؛ حتی خود او هم چند لگدی بر شکم عمّار زد که به علت همان ضربات عمّار پیر مرد، مبتلا به مرض فتق شد و بی هوش گشت. خویشانش آمدند او را به منزل امّ سلمه، امّ المؤمنین بردند از ظهر

تا قریب نصف شب بیهوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد. وقتی به هوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبرة علماء خودتان ثبت است. ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱) و مسعودی در مروج الذهب^(۲) ضمن مطاعنی که به عثمان وارد گردیده، اشاره می کند که علت انحراف قبیله هزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبد الله بن مسعود و عمّار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند، بود. اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی برقت قلب و رحم دلی او ببرند.

اذیت و تبعید نمودن ابا ذر و وفات او در صحرای ربذه

رابعاً عمل و رفتار او با ابی ذر غفاری جندب بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم ﷺ و محبوب آن حضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است، جلب نظر هر انسان آزادی را می نماید. تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین، اقرار و اعتراف دارند که آن پیر مرد نودساله را با چه خفت و آزار و اذیت تبعید به شام و از آنجا بمدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه بصحرای بی آب و علف ربذه تبعید نمودند تا عاقبت در آن صحرا ابی ذر از دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند. علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد در طبقات^(۳) و بخاری در کتاب زکات صحیح^(۴) و ابن ابی الحدید در و نیز در شرح نهج البلاغه^(۵) و یعقوبی در تاریخ^(۶) خود و أبو الحسن علی بن الحسین مسعودی، محدث و مورخ معروف قرن چهارم، متوفای

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۵.

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۹۵.

۳- طبقات، ج ۴، ص ۱۶۸.

۴- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۵-۲۴۶.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۵.

۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۰.

سال ۳۴۶ در مروج الذهب^(۱) و دیگران که وقت مجلس اجازه نمی دهد که مشروحه بیانات همگی آنها را بعرضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمّال اموی او مانند معاویه و مروان و غیرهما را با آن پیر مرد مؤمن پاکدل محبوب رسول الله ﷺ بعلاوة اهانتهائی که بأمیر المؤمنین ع بجرم آنکه چرا مشایعت اُبی ذر رفته و همچنین به همین جرم چهل تازیانه بعبد الله بن مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده اند.

حافظ: اگر آزاری به اُبی ذر وارد آمده، از اثر عمل مأمورین بی حقیقت بوده و الاّ خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعاً از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی: مثلی معروف است که می گویند: “ز مادر مهربان تر دایه خاتون” این دفاعی که جناب عالی از خلیفه عثمان می نمایید، بر خلاف واقع و حقیقت است؛ چنانچه مراجعه نمایید به کتب معتبره تاریخ، قطعاً تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که بجناب اُبی ذر وارد آورده اند بدستور صریح خود خلیفه بوده.

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است. برای نمونه تمنا می نمایم مراجعه نمایید به جلد اول نهاییه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصاً به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، که نامه خلیفه را به معاویه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام سعایت از اُبی ذر، نمود خلیفه عثمان به او نوشت که او را با زجر روانه مدینه نمایید. اصل نامه این است:

فكتب عثمان الى معاوية: اما بعد فاحمل جنبا اليّ على اغلظ مركب و اوعره فوجّه به مع من سار به الليل و النهار و حمله على شارف ليس عليها الاقرب حتى قدم به المدينة و قد سقط لحم فخذيه من الجهد^(۲).

۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۶۳-۱۶۱.

۲- نوشت عثمان بمعاویه جندب را (اسم اُبی ذر بود) سوار بر شتر پیر و بی پالانی بنما با یک مرد بدخوئی که شب و روز او را براند تا بنزد من آورد (به همین طریق که دستور داده بود آن مرد زاهد عابد صحابی محبوب خدا و پیغمبر را آوردند) وقتی وارد مدینه نمودند گوشت رانهای او می ریخت. (شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۵).

شما را به خدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطوفت و مهربانی و رقت قلب؟!

ابی ذر محبوب خدا و پیغمبر و راست گوی امت بود

آیا این ابی ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول پروردگار ﷺ درباره او، آن همه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبار مفصلة صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده اند؟ چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۱) و ابن ماجه قزوینی در سنن^(۲) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۳) از صواعق^(۴) ابن حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و حاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در اصابه^(۵) و ترمذی در صحیح^(۶) و ابن عبد البر در استیعاب^(۷) و حاکم در مستدرک^(۸) و سیوطی در جامع الصغیر^(۹) نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: **اِنَّ اللّٰهَ امرنی بحبّ اربعه و اخبرنی انه یحبهم قیل یا رسول اللّٰه سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلاثا و ابو ذر و مقداد و سلمان^(۱۰)**.

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او می باشند آیا انصاف آقایان اجازه می دهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار غیر عادلانه بنمایند و نامش را رقت قلب بگذارند؟! چرا چنین نسبتها را بابتی بکر و عمر ندادند، چون

۱- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۳.

۳- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۵.

۴- صواعق المحرقة، ص ۱۲۲، حدیث ۱۰۵.

۵- اصابه، ج ۶، ص ۱۶۱.

۶- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۲۸-۳۸.

۷- استیعاب، ج ۲، ص ۶۳۶.

۸- مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۰.

۹- جامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۵۸.

۱۰- خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خبر داده که این چهار نفر را دوست می دارد. عرض کردند: “یا رسول الله نام آنها را برای ما بیان فرما!” فرمودند: “علی علیه السلام و ابی ذر و مقداد و سلمان.”

نکردند؟ لذا ثبت در تاریخ نگردید ما هم نگفته ایم.

حافظ: آنچه مورخین نوشته اند ابی ذر مرد ناراحتی بوده در شامات، به نام علی کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی می نموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و می گفت: “از پیغمبر ﷺ شنیدم که فرمود: علی خلیفه من است.” چون دیگران را غاصب و علی را خلیفه منصوص معرفی می نمود، لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد، ناچار بود او را از شامات بخواند.

وقتی یک فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد، بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی: اولاً اگر کسی حرف حقّی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند که چرا معلومات حق خود را ظاهر می نمایی؟ بر فرض هم یک فرد مسلمان را محاکمه نکرده و به صحت و سقم گفتار سعایت کننده نرسیده، بخواهند تبعید یا احضار بمرکز خلافت نمایند، آیا قانون مقدّس اسلام چنین حکم می نماید که امر نمایند پیر نحیفی را سوار شتر پیر بی پالان و در تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب و راحت کند که وقتی به مقصد می رسد، گوشت های پای او ریزش نماید؛ اینست معنی رقت قلب و رحم و مروّت؟

به علاوه، اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود، پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بی دین متجاهر بفسقی که مست نماز می خواند و استفرغ در محراب می نماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

حافظ: از کجا معلوم است که ابی ذر راست می گفته و معلومات حقّی را ابراز می داشته و وضع حدیث از قول رسول خدا نمی نموده؟

قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید

داعی: از آن جایی که خاتم الانبیاء ﷺ خود تصدیق صداقت و راستگویی او را نموده؛ چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودتان ثبت نموده اند که آن حضرت فرمود: “مثل ابی ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در

صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در طبقات^(۱) و ابن عبد البر در استیعاب^(۲) باب جندب و ترمذی در صحیح^(۳) و حاکم در مستدرک^(۴) و ابن حجر در اصابه^(۵) و متقی هندی در کنز العمال^(۶) و امام احمد در مسند^(۷) و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۸) نقلاً از واحدی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه^(۹) و صاحب لسان العرب^(۱۰) و ینابیع الموده^(۱۱) از اخبار ابی ذر غفاری با سندهای متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: ما اقلت الغبراء وما اظلت الخضراء علی رجل اصدق لهجه من ابی ذر^(۱۲)

بدیهی است کسی را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد، قطعاً آنچه می گفته، راست گفته و هرگز خداوند شخص کذاب و یا وضاع و جعل حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند، خوب است دیده انصاف را بگشائید تا حق و حقیقت را آشکار ببینید. و اگر سابقه ای در کذب گفتار ابی ذر بود، قطعاً متقدمین از علمای شما نقل می نمودند، چنانچه شرح حال ابو هریره و دیگران را نقل نمودند.

شما را بخدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص

۱- طبقات، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲- استیعاب، ج ۴، ص ۱۶۵۵، ح ۲۹۴۴.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۲.

۴- مستدرک، ج ۳، ص ۳۴۲.

۵- اصابه، ج ۷، ص ۱۰۸.

۶- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۳۱۱.

۷- مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۳.

۸- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۴۱.

۹- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۵.

۱۰- لسان العرب، ج ۲، ص ۳۵۹، فصل اللام.

۱۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۲۹.

۱۲- زمین کسی را بر نداشت و آسمان سایه نیفکنده بر مردی که راستگوتر از ابی ذر باشد

رسول الله ﷺ و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده، اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرده امر به معروف و اشاعه حق نموده، به جرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده، آن قدر توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود، این است معنی رحم و مروت و رقت قلب؟!

آن هم درباره کسی که رسول اکرم ﷺ شهادت به صالحیت او داده، زمانی که خبر مصائب وارده را به او می داد؛ چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء به اسناد خود نقل می نماید از ابی ذر غفاری که گفت: “خدمت پیغمبر ایستاده بودم. آن حضرت به من فرمود: انت رجل صالح و سیصیبک بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحبا بامر الله.” (۱)

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان! از طرفی حدیث نقل می نمایید که رسول الله ﷺ فرمود: “فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند. به هر یک از آنها پیروی کنید، راه هدایت می باشد.” و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاک رسول الله ﷺ آن طور ظلم و خشونت می نمایند تا او را می کشند. به جرم اینکه چرا طرفداری از علی علیه السلام نموده. شما هم از ظالمین دفاع می نمائید؟!

یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلم هایی را نسبت بصحابه پاک رسول الله ﷺ نمودند.

حافظ: آنچه مسلم است ابی ذر به میل و اختیار خود ربذه را قبول و به آنجا مسافرت نمود.

اخراج ابی ذر اجباراً بربذه

داعی: این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهاى بی جایی است که متأخرین از

۱- تو مرد صالحی هستی. زود است که بعد از من بلایی به تو برسد. عرض کردم: “برای خدا،” فرمود: “برای خدا.” گفتیم: “مرحبا به امر خدای متعال.” (آیا ابتلای ابی ذر بدست معاویه و امویهای اطراف خلیفه عثمان بامر او و تبعید بصرای بی آب و علف و زجر کش شدن آن صحابی بزرگ بلائی نبود که رسول الله ﷺ خبر داده بود که برای خدا به آن بلیه مبتلا خواهد شد). (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) (حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۲).

متعصّبین علمای شما، برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و الا بیرون کردن جناب ابی ذر را بجبر و اکراه، مسلّم عند العموم است. برای نمونه بیک خبر اکتفا می نمایم که امام احمد حنبل در مسند^(۱) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۲) و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دؤلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت: “میل داشتم ابی ذر را در ریزه ملاقات نمایم و از علّت خروجش سؤال کنم، فلذا رفتم و از او سؤال نموده، گفت: مرا اجباراً اخراج نمودند باین صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خدا ﷺ به من داد، روزی که در مسجد خوابم برده بود. آن حضرت تشریف آورد با پا به من زد که چرا در مسجد خوابیده ام. عرض کردم: بی اختیار خوابم برد. آنگاه فرمود: چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند؟ عرض کردم: می روم به زمین مقدس شام. فرمود، چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراج کنند؟ عرض کردم برمی گردم به سوی مسجد. فرمود: چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی؟ عرض کردم: شمشیر می کشم و جنگ می کنم. فرمود: آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد؟ عرض کردم: بلی. فرمود: انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع.^(۳) پس شنیدم و اطاعت نمودم.” آنگاه گفت و الله لیلقین الله عثمان و هو آثم فی جنبی یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات می کند در حالتی که گنهکار است در نزد من.

آثار رحم و عطوفت از علی بن ابی طالب علیّه السلام

اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید، تصدیق خواهید نمود که اولی و الیق و احق باین رحم و شفقت و عاطفه، مولانا امیر المؤمنین علیّه السلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنابر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصاً ابن ابی الحدید مشروحاً نوشته اند، بدعتها را بر طرف نمود؛ حکام و مأمورین جور و فساد و فسّاق بنی امیه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند، عزل نمود.

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۸.

۳- یعنی همان سمتی که نو را می رانند حرکت کن و بشنو و اطاعت کن.

بعضی از سیاسیون ظاهربین و دوستان علاقه مند بمقام منیع و ارجمند آن حضرت پیشنهاد نمودند که “چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید؟ آنگاه عزل آنها مانعی ندارد.” حضرت فرمودند: **والله لا اداهن فی دینی ولا اعطى الریاء فی امری^(۱)**.

مرا وادار به مداهنه می نمایید، ولی نمی دانید در مدتی که آنها از طرف من به حکومت برقرارند کما فی السابق به ظلم و تعدی اشتغال دارند. جواب آنها را در محکمه عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم. و همین عمل عزل حکام جور، سبب مخالفت عده ای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر بتقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام، حکومت را بآنها داده بود، از در مخالفت بر نمی خاستند و فتنه بصره و جنگ جمل را برپا نمی نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهر بین، ایراد سیاست مداری آن حضرت می گیرند و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه، آن حضرت بود، منتها سیاست به معنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دورویی، و ریا در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مماشات با اعدای و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد، البته در نزد آن حضرت که مجسمه عدل و انصاف و ترس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده، راه نداشته.

زمانی بالای منبر، ضمن بیانات و خطابات، گریه نمود. از سبب گریه اش سؤال نمودند، فرمود: “شنیده ام عساکر معاویه بر قریه ای از قراء فایق آمده خلخال از پای یک دختر یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند.”

رحم دلی آن حضرت با دوست و دشمن بالسواء بود. با آن همه بدرفتاری هائی که عثمان با آن حضرت نموده بود (که ابی بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ابی بکر ظاهرا ادا ننمودند) مع ذلک همین که عثمان از بالای بام برای آن حضرت پیغام داد، در موقعی که محصور واقع شده بود که به علی علیه السلام بگویند نان و آب را به

۱- به خدا قسم مداهنه در دین و ریا امر نمی کنم! (الدر التنظیم، ص ۳۵۸).

روی ما بسته اند، فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام برای او فرستاد؛ چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱) و دیگران مفصل نوشته اند.

رأفت و مهربانی آن حضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آن قدر بزنان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که معروف شد به ابو الارامل و الایتام و المساکین.^(۲) زنی را با مشگ آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و امانده و خسته شده، مشگ را از او گرفت، بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده به منزل او رسانیده، آرد و خرما برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم به جود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد می پرداخت!

ادب نمودن عقیل را هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود

ولی امیر المؤمنین علیه السلام به بستگان نزدیک خود جز بقدر اقل احتیاج نمی داد. زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آن حضرت شرفیاب خدمت آن حضرت گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود. حضرت اعتنا ننمود. زیاده از حد اصرار نمود که “چون شما امروز خلیفه و زمامدار امور هستید، بایستی بما بیشتر رسیدگی کنید و کمک زیادتری نمایید” حضرت برای آنکه برادر را متنبه سازد، قطعه آهنی را آهسته به آتش، گرم ساخت و ببدن عقیل نزدیک نمود: فضجّ ضجیح ذی دنف من المها و کاد ان یحترق من میسمها^(۳).

حضرت فرمود: ثکلتک الشواکل یا عقیل أ تئنّ من حدیده احماها انسانها للعبه و تجربنی

۱- شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲- یعنی پدر بیوه زنان و ایتام و مساکین

۳- ناله کرد مانند ناله کردن بیمار از درد آن (آهن) و نزدیک بود از اثر آن بسوزد. (جواهر التاریخ، ج ۱، ص ۱۹۹).

الی نار سجرها جبارها لغضبه أتنّ من الادی ولا أئن من لظی^(۱).

بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده، پیرو حق و حقیقت گردند.

رأفت و عطوفت آن حضرت اختصاص به دوستان نداشته، بلکه در ابراز ملاطفت و مهربانی، دوست و دشمن نزد آن حضرت یکسان بودند.

عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه

هرگاه بر دشمنان غالب می آمد، به قسمی مهربانی می کرد که همه را حیران می نمود. یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آن حضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت به آن بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود، ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود. ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد، فصّح عنه؛ او را بخشید و روی از او گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آن حضرت عبد الله بن زبیر بود که یستمه علی رؤوس الاشهاد و خطب یوم البصره فقال قد اتاکم الوغب اللئیم علی بن أبی طالب^(۲).

مع ذلک وقتی حضرت فتح جمل نمود، او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی یک کلمه تند و تغیر هم به او نفرمود، فصّح عنه، روی مبارک برگردانید و او را بخشید.

بالاخر از همه رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید، در صورتی که فتنه انگیزی او را اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن

۱- مادران در سوک تو بگریند! آیا از آهن پاره ای که آدمی آن را برای بازی خود سرخ کرده ناله می کنی و مرا بسوی آتشی که خداوند قهار آن را برای خشم افروخته می کشانی؟ آیا تو از این رنج اندک می نالی ولی من از آتش دوزخ ننالم؟! (انوار العلویه، ص ۱۵).

۲- علنی و بر ملا، آن حضرت را دشنام می داد و در بصره روزی برای مردم خطبه خواند و گفت: “به درستی که رو به شما آمد بی خرد دون فرومایه بخیل ناکس علی بن أبی طالب؟!؟!!” (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۵۰).

حضرت و بدگویی های بسیار که نسبت به آن حضرت نمود، آدمی را چنان عصبانی می کند که وقتی به او دست پیدا کند، دمار از روزگار او برآورد و به اشدّ مجازاتش برساند، ولی وقتی آن حضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود.

برادرش محمد بن ابی بکر را مأمور پذیرایی او نمود. بعد از فراغت از کارها، عوض غضب و بی مهری او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبد القیس، لباس مردانه پوشیدند شمشیرها به کمر، صورت ها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله ﷺ از آن حضرت اظهار تشکر و امتنان می نمود و می گفت: “من تا آخر عمر از علی علیه السلام ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علی علیه السلام این قدر بزرگ منش باشد که با آن همه دشمنی و فتنه انگیزی های من یک کلمه به روی من نیاورد، بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد. ولی یک دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی به مدینه فرستاد.”

فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق بخیال آنکه آنها دسته ای مردانند بأموال آنها طمع نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد. بلی، چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

منع آب نمودن معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت به او

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را تصرف نمودند. دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند. وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید، مانع برداشتن آب شدند. حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم، دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر، آزادانه آب بردارند معاویه گفت: “هرگز آب نمی دهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.”

وقتی حضرت این جواب را شنید، مالک اشتر را امر فرمود با یک عده سوار بیک حمله لشکر معاویه را پراکنده و فرات را تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند: “یا امیر المؤمنین، اجازه بفرمایید ما تلافی نموده، آب را از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و یا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند.” حضرت فرمودند: **لا والله لا اکفیهم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشریعه**^(۱)

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یادآور شدیم، مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت بدشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحاً و مفصلاً ثبت نموده اند؛ مانند طبری در تاریخ^(۲) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۳) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع^(۴) و مسعودی در مروج الذهب^(۵) و دیگران از مورخین متعرض اند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف، دو صفحه حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیهما السلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم ببینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه ﴿وَرَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾ می باشند. پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید، تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین می شود ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ مبتداء ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آن است، خبر بعد از خبر و تمام صفات یک نفر است؛ یعنی تمام این صفات که با پیغمبر بودن، شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینی و رحیم دل و عطوف و مهربان بودن بر دوست و دشمن، از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده، بلکه خیال جدایی هم نمی نمود (و آن را هم قبلاً ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده است، چنانچه عرض نمودیم علامه فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است:

۱- “نه به خدا قسم! با آنها معامله به مثل نمی کنم. از اطراف شریعه دور شوید.” (آن طرف را بآنها بدهید و شما را این طرف آب کفایت است).

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۶۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲-۲۴.

۴- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۷-۴۵.

۵- مروج الذهب، ج ۲، ص ۸.

“ خداوند علی (علیه السلام) را باین آیه شریفه وصف نموده است.”

شیخ: بیانات شما جواب بسیار دارد، ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما می گوئید با جمله ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ درست نمی شود؛ زیرا که ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ جمع است و خود این عبارت می رساند که آیه درباره یک نفر وارد نشده و اگر این صفات برای یک نفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی: اولاً اینکه فرمودید: بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمی دهید که مطلب مبهم نماند، پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (و لو اینکه راه برای مجادله و مغلطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید، در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار می فرمائید

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است

ثانیا این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولاً خودتان می دانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است.

نزول آیه ولایت در شان علی (علیه السلام) به اتفاق جمهور

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما می باشد، نظایر بسیار دارد، مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۵۵ سوره ۵ (مائده است) می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

زَاكِعُونَ﴾^(۱)

که اتفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل ۱. امام فخر رازی در ص ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر^(۲)

۲. امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۳)

۳. جار الله زمخشری در کشاف^(۴)

۱- جز این نیست که ولی امر و اولی به تصرف و یار و مدد کار شما، تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز بیاداشته و بفقیران در حال رکوع زکاه می دهند.

۲- تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۲۶.

۳- تفسیر کشف البیان، ج ۴، ص ۷۵.

۴- تفسیر کشاف، ج ۶، ص ۱۸۶.

۴. طبری در تفسیر^(۱) ۵. أبو الحسن رمّانی در تفسیر ۶. ابن هوازن نیشابوری در تفسیر^(۲) ۷. ابن سعدون قرطبی در تفسیر^(۳) ۸. نسفی حافظ در تفسیر (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی)^(۴) ۹. فاضل نیشابوری در غرائب القرآن^(۵) ۱۰. ابو الحسن واحدی در اسباب النزول^(۶) ۱۱. حافظ أبو بکر جصاص در تفسیر أحكام القرآن^(۷) ۱۲. حافظ ابو بکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی أمير المؤمنين^(۸) ۱۳. أبو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در تفسیر کبیرش^(۹) ۱۴. قاضی بیضاوی در انوار التنزیل^(۱۰) ۱۵. جلال الدین سیوطی در تفسیر^(۱۱) ۱۶. قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدیر ۱۷. سید محمود آلوسی در در المنثور^(۱۲) ۱۸. حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر^(۱۳) ۱۹. ابو البرکات در تفسیر خود ۲۰. حافظ بغوی در معالم التنزیل ۲۱. امام ابو عبد الرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱۴) ۲۳. ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۱۵) ۲۴. خازن علاء الدین بغدادی در تفسیر^(۱۶) ۲۵. سلیمان حنفی در ینابیع المودة^(۱۷)

-
- ۱- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶.
 - ۲- تفسیر نیشابوری، ج ۶، ص ۱۴۳.
 - ۳- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱.
 - ۴- تفسیر (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی)، ج ۱، ص ۲۸۹.
 - ۵- غرائب القرآن، ج ۲۸، ص ۲۴ و ۲۵.
 - ۶- اسباب النزول، ص ۱۴۸.
 - ۷- احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۵۷.
 - ۸- فیما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین، ص ۲۳۳.
 - ۹- تفسیر کبیر، ج ۲۹، ص ۲۷۱.
 - ۱۰- انوار التنزیل، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۴۰.
 - ۱۱- در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۴.
 - ۱۲- فتح الغدیر شوکانی، ج ۲، ص ۵۱؛ ج ۱، ص ۶۷۷.
 - ۱۳- تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۶۷.
 - ۱۴- مطالب السؤل، ص ۳۱.
 - ۱۵- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۷۷.
 - ۱۶- تفسیر (خازن)، ج ۲، ص ۵۵.
 - ۱۷- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲۶. حافظ ابو بکر بیهقی در کتاب مصنف ۲۷. رزین عبدی در جمع بین الصحاح الستة^(۱) ۲۸. ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام^(۲) ۲۹. سبط ابن جوزی در تذکره^(۳) ۳۰. قاضی عضد ایجی در مواقف^(۴) ۳۱. سید شریف جرجانی در شرح مواقف^(۵) ۳۲. ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۶) ۳۳. حافظ ابو سعد سمعانی در فضائل الصحابه^(۷) ۳۴. ابو جعفر اسکافی در نقض العثمانیه^(۸) ۳۵. طبرانی در اوسط^(۹) ۳۶. ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب^(۱۰) ۳۷. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفاية الطالب^(۱۱) ۳۸. مولی علی قوشچی در شرح تجرید ۳۹. سید محمد مؤمن شبلنجی در نور الابصار^(۱۲) ۴۰. محبّ الدین طبری در ریاض النضرة^(۱۳) و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند، نقلاً از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیع و عبایه بن ربیع و عبد الله بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابو ذر غفاری و جابر بن عبد الله انصاری و عمّار و ابو رافع و عبد الله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل گردیده و هر یک به عبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی که آن حضرت در حال رکوع نماز، انگشتر خود را در راه خدا انفاق و به سائل داد، این آیه شریفه نازل گردید.

۱- جمع بین الصحاح الستة، ج ۲، ص ۱۹.

۲- تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۳۵۳.

۳- تذکره الخواص، ص ۲۴.

۴- مواقف، ج ۳، ص ۶۰۱.

۵- شرح مواقف (جرجانی)، ج ۸، ص ۳۵۹.

۶- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۸۱.

۷- فضائل الصحابه، ص ۱۳۱۲.

۸- نقض العثمانیه، ص ۳۱۹.

۹- المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۲۱۸.

۱۰- مناقب (ابن مغازلی)، ص ۳۱۱، ح ۳۵۴.

۱۱- کفاية الطالب، ص ۲۲۸، باب ۶۱.

۱۲- نور الابصار، ص ۸۶.

۱۳- ریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۰۶؛ ج ۳، ص ۱۰۸.

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهت تعظیم و تکریم مقام ولایت و اثبات امامت و خلافت آن حضرت که با کلمه حصر (انما) می فرماید: اولاً به تصرف در امور امت بعد از خدا و پیغمبر آن کس است که در رکوع نماز، صدقه مندوبه، اتفاق در راه خدا نموده است و آن علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

شیخ: البته تصدیق می فرمایید که مطلب باین محکمی نیست که شما فرمودید. برای آنکه در شأن نزول این آیه، اختلاف است. بعضی گویند، در شأن انصار نازل گردیده و برخی گویند: در شأن عبادۀ بن صامت آمده و بعضی درباره عبد الله بن سلام آورده اند.

داعی: از شما آقایان دانشمند تعجب می نمایم که در مقابل آرا و عقاید جمهور مفسرین و اکابر علمای خودتان (علاوه بر تواتر علمای شیعه) که تصحیح نموده اند نزول این آیه شریفه را در شأن آن حضرت، به اختلاف اقوال نفراتی متعصب مجهول و ضعیف البیان که شاذ و مردود و غیر قابل قبول می باشند، تمسک جویند.

و حال آنکه عده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی نموده اند؛ مانند فاضل تفتازانی و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید گویند: انها نزلت باتفاق المفسرین فی حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلواته ^(۱)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه می دهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء اهل سنت را نادیده گرفته و بشذوذ اقوال یوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای خوارج و نواصب اتکاء جوید؟

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ: جناب عالی ضمن بیان خود، خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلافضل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمایید و حال آنکه کلمه ولی

۱- به اتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ابی طالب علیه السلام زمانی که عطا نمود بسائل انگشتر خود را در حالتی که آن حضرت در رکوع نماز بود.

در این آیه به معنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت؛ و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد به قاعده مقررہ العبرہ بعموم اللفظ لا بخصوص السبب^(۱) نه تنها مشتمل بر یک نفر می شود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل می آید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم می باشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست.

داعی: اولاً در کلمه ولیکم اشتباه فرمودید؛ چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بامت می باشد و اطلاق بر واحد نمی باشد که مورد اشکال شما قرار گرفته، ولی فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد. و ثانیاً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصبین و اشکال تراش های از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمی شود، الذین و یقیمون و یؤتون می باشد.

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتارمان بود، عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب، ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر، حمل جمع بر واحد نموده اند.

علاوه بر این بیان، همان قسمی که شما ادعا می نمایید به حسب عموم لفظ، ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام می دانیم، دعوی اختصاص نمی کنیم. افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه می دانیم؛ چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت و خصیصه عظمی نائل می گردد (اینها همان افرادی هستند که شما ادعا می کنید که باید با امیر المؤمنین علیه السلام مشمول این آیه قرار گیرند). چنانچه جار الله زمخشری در کشاف گوید: “و لو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی علیه السلام نازل گردیده، ولی مقصود از اینکه به طریق جمع آورده شده، آن

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۹۶.

است که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند.”

و ثالثاً ضمن بیانتان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنید، سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تأویل نموده و اختصاص به علی علیه السلام داده اند و حال آنکه این آیه شریفه به اتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصبین) چنانچه قبلاً عرض شد، تنزیلاً در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمده نه آنکه به تأویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد.

شیخ: قطعاً (ولی) در این آیه به معنای ناصر است و اگر به معنای اولی به تصرف می بود که همان مقام خلافت و امامت باشد، بایستی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است.

داعی: نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد، بلکه ظاهر آیه اثبات می نماید دوام این مقام و منصب را برای آن حضرت، به دلالت جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشبّه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آن حضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوره و معزول نمودن تا زمان وفات.

و تأیید می نماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی منّی بمنزله هارون من موسی (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

شیخ: گمان می کنم اگر قدری فکر کنید، صلاح در این است که بگوییم این آیه در شأن آن جناب نازل نگردیده چون که مقام علی کرم الله وجهه اجلّ از آن است که به این آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آن جناب بنماییم؛ زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمی نماید، بلکه لطمه هم به فضایل آن جناب می زند.

داعی: اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نماییم، چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواه نمی باشد و اگر کسانی من عندی، تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند، قطعاً مردمانی بی دین

می باشند؛ مانند بکریون که از قول عکرمه جَعَالَ معلوم الحال نزول این آیه را درباره ابی بکر آورده اند.
ثانیاً جناب عالی هر وقت بنطق می آید، واقعاً کشف رموز و اسرار می نمائید؛ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم. الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید! خوب است بفرمایید از چه راه این آیه لطمه به مقام ولایت مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام وارد می آورد؟!

شیخ: یکی از مقامات عالیّه مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی به حق داشت که ابداً خلقی نمی دید که توجهی به آنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد بقسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده، لذا وقتی به نماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند. از شدت خضوع و خشوع و استغراق در رحمت حق ابداً توجهی و احساس دردی ننمود اگر این قضیه راست باشد که آن جناب در نماز انگشتر به سائل داده باشد، لطمه بزرگی به نماز آن جناب وارد می آورد. چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب به سوی خدا توجه ننماید، به ناله سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع به او بدهد.

علاوه عمل خیر آن هم ادا زکاه مستلزم نیت است. در حال نماز که بایستی سراپا توجه به حق باشد، چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه به خلق می نماید. چون ما مقام آن جناب را عالی می دانیم، لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم.

و اگر عطایی به سائل شده، حتماً در حال نماز نبوده، برای آنکه رکوع به معنای خشوع و تواضع است؛ یعنی آن جناب با خشوع و تواضع انگشتر را به سائل داد، نه در حال نماز.

داعی: عزیزم، خوب وردی آموخته ای، لیک سوراخ دعا گم کرده ای. این اشکال شما سست تر از خانه عنکبوت می باشد.

اولاً این عمل نه لطمه ای به مقام آن حضرت نمی زند، بلکه توجه به سائل و تصدق باو و دل او را خوش نمودن. موجب کمال است؛ چه آنکه آن حضرت

پیوسته در همه حال توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که انفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز، آن التفاتی که شنیده اید لطمه بخشوع نماز می زند و سبب نقصان عبادت می گردد، التفات بامور دنیوی و اغراض نفسانی می باشد، و الاً توجه بعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است. مثلاً در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش و لو برای أعز خلق الله که خاندان محمد و آل محمد ﷺ باشد، موجب بطلان نماز می گردد، ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق به حق یا خوف از خداوند گریه نماید، موجب کمال و فضیلت است.

ثانیاً فرمودید، رکوع به معنای خشوع است، در محل معین معتبر است، ولی اگر امر برکوع نماز را که فعل واجب معین است، شما لغتاً بخواهید حمل بر خشوع کنید مورد ملعبه عقلا و اهل دین و دانش خواهید شد. در این آیه شریفه هم بر خلاف ظاهر نظر دادید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود؛ زیرا خود می دانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر رکنی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است بعدی که کف دست بزانو برسد.

و تصدیق این معنی را اکابر علمای خودتان نموده اند، چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قوشچی در شرح تجرید توضیح می دهد اقوال جمهور مفسرین را که و هو راکع فی صلاته؛ یعنی آن حضرت انگشتر داد در حالتی که در رکوع نماز بوده؛ و از همه این حرفها گذشته بفرمایید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل بمدح است یا مذمت. شیخ: بدیهی است که در مورد مدح آمده.

داعی: پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علی ﷺ نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته، دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب بآن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمق در هم چو مجلس رسمی- با شهادت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی نماییم.

شیخ: آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید، گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار می برید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد. خوب است در بیانات خود رعایت این معانی را بنمایید.

داعی: در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد. خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم، جهت هم ندارد که کنایه بکار برم؛ زیرا هرچه بگویم صریحاً می گویم نه کنایتاً، ممکن است اشتباه فرموده یا بنظر خورده گیری این طور تصور نموده اید بفرمائید آن کنایه کدامست.

شیخ: الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که از اول تا به آخر شک و تردیدی در ایمانش پیدا نشد. این جمله کنایه ایست واضح که اثبات می نماید تردید دیگران را، مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شک و تردیدی در ایمان خود داشتند؟ قطعاً همه اصحاب به أجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا به آخر عمر، بدون شک و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آنی از رسول خدا ﷺ انحراف و دوری نمودند.

داعی: اولاً داعی، به این عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم.

ثانیاً خود می دانید که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند.

ثالثاً اگر شما نظر خورده گیری دارید، شاید دیگران نداشته باشند. حتماً شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت می خواهم) مغلطه کاری نمودید. خدا شاهد است دعاگو، نظر کنایه گویی و چنین خیالی که شما نمودید، نداشته ام، بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض می کردم.

شیخ: طرز کلام و گفتار شما می رساند که چیزی هست، البته سکوت از جواب، خود تولید خیالات می نماید. متمنی است آنچه در نظر دارید با سند صحیح بیان فرمائید.

داعی: سبب تولید خیال، شما شدید که این سؤال را نمودید. بازهم عرض

می کنم خوب است از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید.

شیخ: اگر خلاف اخلاقی شده گذشته، چاره جز جواب ندارید. اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتماً تولید نگرانی نموده، گمان می کنم نتایج خوبی نداشته باشد.

داعی: از طرف داعی هیچ گاه اسائه ادب نمی شود. اصرار شما و اینکه به عبارت آخری تهدیدم فرمودید، سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علمای خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند. اما در مورد شک و تردید اتفاقاً غالب صحابه که هنوز ایمانشان به مرتبه کمال نرسیده بود، گاهی گرفتار شک و تردید می شدند. منتها بعضی از آنها بحال شک و تردید می ماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید، مانند منافقین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد. ولی این قبیل سؤالات اخلاقاً سزاوار نیست، علنی گردد. نکند مردمان بی خرد روی حبّ و بغض جاهلانه خورده گیری کنند؛ بازهم تمنا می کنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمانی عرض کنم.

شیخ: یعنی می خواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شک می نمودند.

داعی: واقعاً مغلطه کاری می کنید و تحریک اعصاب می نمایید. حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلاجواب نمی گذارم. اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خرد مسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید، ما می گوئیم اشتباه فرمودید یا عمداً سهو نمودید. علمای بزرگ خودتان نقل نموده اند و ثبت در تاریخ گردیده.

شیخ: در چه موضوع نوشتند و شک آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شک نمودند. مقتضی است بیان فرمایید.

داعی: آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم می شود، یک مرتبه نبوده، بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شک می نمودند بعد که کشف حقیقت می شد بر می گشتند، ولی بعضی بر آن شک باقی می ماندند و مغضوب غضب الهی قرار می گرفتند.

شک نمودن عمر در حدیبه در نبوت پیغمبر (ﷺ)

چنانچه ابن مغازلی فقیه شافعی معروف در مناقب^(۱) و حافظ ابو عبد الله محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین بخاری و مسلم نوشته اند: قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه ما شککت فی نبوه محمد قط کشکی یوم الحدیبه^(۲).

طرز کلام خلیفه می رساند که مکرر در نبوت آن حضرت شک نموده است، منتها شک در حدیبه از همه قوی تر بوده است.

نواب: ببخشید قبله صاحب! مگر در حدیبه چه بوده که باعث شک در امر نبوت گردیده.

داعی: شرح این قضیه مفصل است، ولی خلاصه اش را باقتضای وقت مجلس بعرضتان می رسانم.

وقعه حدیبه

رسول اکرم (ﷺ) شبی در عالم رؤیا دید با اصحاب به مکه تشریف برده و عمره بجای آورده. صبح برای اصحاب نقل نمود، عرض کردند: “شما خود معبر خوابهای ما هستید، بفرمایید تعبیر این خواب چیست؟” حضرت فرمودند: “ان شاء الله ما به مکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد” (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند). در همان سال پیغمبر (ﷺ) نظر به شوقی که زیارت بیت الله داشت با اصحاب به عزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیبه (که چاهی است نزدیک مکه نصفش جزء حرم و نصف دیگر خارج از حرام است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود به مکه.

۱- مناقب، ص ۷۳.

۲- عمر بن الخطاب گفت: “من هرگز شک نکرده بودم در نبوت و پیغمبری محمد (ﷺ) مانند شکی که در روز حدیبه نمودم.”

چون پیغمبر ﷺ بقصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود، لذا با کفّار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند، رسول اکرم ﷺ از همان جا برگشت. اینجا بود مورد شک عمر بنا به گفته خودش؛ چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شک در اصل نبوت آن حضرت نمود. آمد خدمت پیغمبر عرض کرد: “یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید، مگر فرمودید: ما می رویم مکه و عمل بجای می آوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر می نماییم، الحال چرا بر خلاف شد؟”

حضرت فرمودند: “آیا من تعیین زمان نمودم و گفتم امسال می رویم؟” عرض کرد: “نه یا رسول الله ﷺ”. حضرت فرمودند: “پس آنچه گفتم صحیح است و خواهیم رفت ان شاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد. منتها تعبیر خواب بمشیت خداوند دیر و زود دارد،” فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم ﷺ آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَبَجَلْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا﴾^(۱).

این بود خلاصه ای از قضیه حدیبیه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان متزلزل.

(سخن که به اینجا رسید، آقایان به ساعتها نظر کرده خنده شدید نموده، گفتند: به قدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود به کلی بیخود می شویم و واقعاً اسباب زحمت اهل مجلس شدیم، دیشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد. امشب هم خیلی از نصف شب گذشته و اخلاقاً کار نیکویی نیست خوب است مجلس را خاتمه دهیم. در همین بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم.)

۱- هرآینه به تحقیق، پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسولش را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل ایمن و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام می شوند و بعد از اعمال حج و تشریفات مذهبی، با تراشیدن سر، تقصیر نموده از احرام خارج می گردند. خداوند داناست به آنچه نمی دانید و قریباً به همین نزدیکی فتح و ظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود).

گفتگوهای غیر منتظره

حافظ: قبله صاحب! ما از ملاقات شما مخصوصاً از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم. میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نماییم. جاذبه شما به قدری قوی است که هر کس با شما مجالس و هم کلام شود، مجذوب تمام و ساکت می ماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش می ماند. چنانچه ما خیلی حرف ها داشتیم و داریم که در بوته اجمال مانده، ولی چه کنیم که ناچار به حکم اجبار باید به وطن برگردیم. در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش می گذرد. امید است جناب عالی بر ما منت بگذارید به منزل و مأوای ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملاً بهره مند شویم.

نواب: (رو به حافظ) ما نمی گذاریم شما حرکت کنید؛ زیرا کار به جاهای باریک رسیده. بایستی مطلب یک طرفه شود؛ زیرا شما ها همیشه به ما ها می گفتید که آقایان رافضی ها (شیعه ها) به کلی فاقد دلیل و برهانند و تنها قاضی می روند اگر در مقابل ما قرار گیرند زود ساقط می شوند.

بر عکس گفتار شما آقایان، در این جلسات کاملاً ما شما را ساقط و زبون می بینیم. بایستی حتماً حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم.

حافظ: (رو به نواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید؛ بلکه جذائیت اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارج مند، ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً گرم صحبت شویم، با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است.

نواب: (رو به حافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم، تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم. چنانچه می فرمایید دلایلی هست، پس قطعاً باید بمانید و اقامه دلیل نمایید. من صریحاً به شما می گویم و اعلام خطر می نمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روزنامه ها و مجلات، باعث تردید در عقیده عده ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است، ظاهر نکنید قطعاً در نزد

صاحب شریعت مسئّل خواهید بود.

(در این وقت مجلس سکوت بهت آوری به خود گرفت، پس از قدری سکوت)

حافظ: (با رنگ پریده رو به نواب) شما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمایید. ایشان بنا بفرموده خودشان مسافر مشهد هستند وقتشان عزیز است. گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند. سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی: خیلی ممنون از لطف شما هستم، ولی راجع به حرکت مخلص، بیانی فرمودید صحیح است، ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم در مقابل خدمات دینی، ناچیز می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضر؛ چون وظیفه ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنماییم تا حق از زیر پرده بیرون آید. گذشته از ادای وظیفه، داعی، از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری می نمایم؛ مخصوصاً جناب عالی که اخلاقاً داعی را مجذوب خود قرار داده اید.

فقط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم.

(میرزا یعقوب علی خان و ذو الفقار علی خان و عدالت علی خان، اخوان محترم که از رجال محترم قزلباش می باشند، یک مرتبه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما از شما انتظار این نوع بیان را نداشتیم. ما صاحب منزل نیستیم. اگر ما دام العمر جنابعالی در این منزل بمانید؛ زحمتی به ما ندارید چون ما در این منزل سرا دار هستیم و وجود شما سبب افتخار ما می باشد، جناب آقای سید محمد شاه «از اشراف پیشاور» و جناب آقا سید عدیل اختر از علمای شیعه پیشاور فرمودند: ممکن است چند شبی افتخار این مجلس دینی را به منزل ما بدهید. آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند: غیر ممکن است. مادامی که قبله، سلطان الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است، بایستی همین جا باشند).

داعی: از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ: (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست، چند

روز دیگر می مانیم، ولی همین طوری که قبله صاحب فرمودند، هر شب آمدن جمعیت در اینجا اسباب زحمت است، خوب است منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل فراهم آید.

داعی: اصراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرما شوید. چون این منزل وسیع است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است، خودتان قرار بر اینجا گذارید و الاً از طرف مخلص مانعی نیست. هر جا امر بفرمایید با کمال میل حاضر خدمت می رسم.

میرزا یعقوب علی خان: از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست. اگر آقای حافظ تازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند، ولی عموم اهالی می دانند که جماعت قزلباش عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگزاری واردین خسته گی ندارند. مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است، علی الخصوص که پیرایه ای بر او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و متشکر می نماید.

حافظ: با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پشاور، چون کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده، ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت می نمایم. پس حالا مرخص می شویم تا فردا شب ان شاء الله.

جلسه هفتم

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵

(اول شب آقایان تشریف آوردند. پس از صرف چای و صحبت های معمولی و رسمیت مجلس از طرف آقایان افتتاح کلام شد).

سید عبد الحی: (امام جماعت سنّت و جماعت): قبله صاحب! چند شب قبل بیاناتی نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب، از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باصطلاح بمغلطه علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت. داعی: بفرمایید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده، نظرم نیست. خواهش می کنم یادآوری فرمایید. سید: مگر شما چند شب قبل فرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد نفسانی با رسول خدا ﷺ داشته، به همین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی: صحیح است. این گفتار و عقیده داعی بوده و هست.

سید: پس چرا اشکال ما را بلاجواب گذاردید؟

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره و مغلطه کاری به دعاگو بدهید طفره و مغلطه ای در کار نبوده، بلکه آنچه صحبت شده، به مقتضای الکلام یجر الکلام بوده. حرف حرف آورده و اگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعاگو حرف خارجی به میان نیاوردم، بلکه آقایان سؤالاتی نمودند و داعی مجبور به جواب بودم. الحال هر سؤالی دارید بفرمایید؛ برای جواب حاضرم به - عون الله تعالی. سید - خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دو نفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند؟

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت

داعی: موضوع اتحاد بین الاثنین بمعنای حقیقت محال و ممتنع

و بدیهی البطلان است و استحالة آن در مقام خود مبرهن آمده، بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است. پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام؛ زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند، غالباً دعوی اتحاد می نمایند.

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب بمولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام است که می فرماید:

هموم رجال فی امور کثیره و همی فی الدنیا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسمت فجسمهما جسمان و الروح واحد^(۱)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند، التماس می کرد مرا فصد نکنید، که می ترسم بیشتر بلیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته، فلذا ادبا همین معنی را بنظم آورده اند:

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش صبر من از کوه سنگین است بیش
لیک از لیلی وجود من پر است این صدف پر از صفات آن در است
داند آن عقلی که آن دل روشنی است در میان لیلی و من فرق نیست
ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحیه روحی و روحی روحه من یری الروحین عاشا فی البدن^(۲)

و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید، من حیث المبالغة، از این قبیل تعبیرات مجازاً بسیار خواهید دید؛ چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیبیب سروده:

۱- همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من، دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح منعکس گردد. (نهج السعادة، ج ۷، ص ۲۵۴).

۲- روح او روح من است و روح من روح او می باشد. که دیده است دو روح در یک بدن زندگانی کند؟ یعنی فی الحقیقه یک روح است در دو بدن قرار گرفته.

انا من اهوى و من اهوى انا نحن روحان حللنا بدنا
 فاذا ابصرتنى ابصرتة و اذا ابصرتة كان اننا^(۱)

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیرم. اینک اخذ نتیجه می کنم باینکه اگر عرض کردم امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد، توجه شما به اتحاد حقیقی نرود؛ چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحاد شود، قطعاً عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساوی روح و کمالات است، نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات، با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مساوی بوده است، الا ما خرج بالنص و الدلیل.

حافظ: پس روی این قاعده بایستی محمد و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتار شما می رساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لا بد نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر دو بوده است.

داعی: الحق مغلطه فرمودید، این قسم که شما بیان نمودید نیست. نه ما و نه احدی از شیعیان به چنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتیم که وقت مجلس را به مجادله بگیرید که مطالب گفته تکرار گردد.

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متحدند، الا ما خرج بالنص و الدلیل. مگر آن چیزی که بنص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصه و شرائط آن است. که از جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیاالی ماضیه فراموش شده؟ و اگر فراموش فرمودید، به جراید و مجلات منتشره مراجعه فرمایید، خواهید دید که ما در شبهای گذشته باثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السلام واجد مقام نبوت بوده، و لکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم؛ فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هارون در زمان موسی داشته نبوده است.

۱- خلاصه معنی آنکه من و معشوق دارای دو روح هستیم که در هر دو بدن ما حلول نموده اند، فلذا اگر مرا بینی او را دیده ای و اگر او را بینی، عیناً من هستم.

حافظ: وقتی شما قائل به تساوی جمیع فضایل و کمالات شدید، لازمه اش عقیده به تساوی در نبوت و شرایط نبوت است.

داعی: در ظاهر ممکن است این طور به نظر بیاید، ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود، مطلب غیر از این است که بیان نمودید. چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که به حکم آیات شریفه قرآن مجید، از برای نبوت مراتبی است. صاحبان بعض از آن مراتب، بر بعض دیگر مقام برتری دارند. چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^(۱)

و اكمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصه محمدیه است. به همین جهت در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) می فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^(۲)

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده. پس در این کمال اختصاصی، احدی راه ندارد، ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنا، دلایل و براهین بسی بسیار و بی شمار است. سید: آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

استشهاد به آیه مباهله

داعی: بدیهی است. البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما می باشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحاً می فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^(۳).

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در

۱- فرستادگان و انبیاء را زیادتى و فضیلت دادیم بعض آنها را بر بعض دیگر. (سوره بقره، آیه ۲۵۳)

۲- محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لکن او رسول خدا و خاتم پیغمبران است.

۳- پس هر کس با تو در مقام مجادله برآید درباره عیسی بعد از آنکه بوحی خدا باحوال او آگاهی یافتی بگو بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکانی که از غایت بزرگواری بمنزله نفس ما باشند با هم بمباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجاء بدرگاه خدا اصرار ورزیم) تا دروغ گو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم. آیه ۵۴ سوره ۳ (آل عمران).

تفسیر کبیر^(۱) و امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان^(۲) و جلال الدین سیوطی در در المنثور^(۳) و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل^(۴) و جار الله زمخشری در کشاف^(۵) و مسلم بن حجاج در صحیح^(۶) و ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب^(۷) و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء^(۸) و نور الدین مالکی در فصول المهمه^(۹) و شیخ الاسلام حموینی در فرائد^(۱۰) و ابو المؤید خوارزمی در مناقب^(۱۱) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده^(۱۲) و سبط ابن جوزی در تذکره^(۱۳) و محمد بن طلحه در مطالب السؤل^(۱۴) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب^(۱۵) و ابن حجر مکی در صواعق محرقه^(۱۶) و غیرهم به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات، نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجه الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصاری نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء ﷺ نصاری نجران را دعوت به اسلام نمود، علمای

-
- ۱- تفسیر رازی، ج ۸، ص ۸۵.
 - ۲- کشف البیان، ج ۳، ص ۸۵.
 - ۳- در المنثور، ج ۲، ص ۳۹.
 - ۴- انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۷.
 - ۵- کشاف، ج ۱، ص ۴۳۴.
 - ۶- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱.
 - ۷- مناقب (ابن مغازلی)، ص ۲۶۳.
 - ۸- حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳.
 - ۹- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۲۷.
 - ۱۰- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۰۵.
 - ۱۱- مناقب (خوارزمی)، ص ۱۶۰.
 - ۱۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۶۵.
 - ۱۳- تذکره الخواص، ص ۱۶۵.
 - ۱۴- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۳۸.
 - ۱۵- کفایه الطالب، ص ۱۴۲.
 - ۱۶- صواعق المحرقه، ص ۹۳، ص ۷۴.

بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند، آمدند به مدینه با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر ﷺ در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتۀ آن حضرت که بسیار مفصل است، مجاب شدند؛ زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیت خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله، انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (در مکه) ظاهر و ما بین غیر و احد (که در مدینه است) مهاجرت می نماید باندازه ای قوی بود که جوابی نداشتند جز آنکه تسلیم گردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم گردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم ﷺ حسب الامر پروردگار به آنها پیش نهاد مباحله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد، نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

آماده شدن نصاری برای مباحله

فردا که روز وعده گاه بود تمام جمعیت نصاری باتفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه، دامنه کوه، یک طرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم ﷺ لا بد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء بیرون آمد، در حالتی که جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آن حضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی، اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین: اینها کیستند که با محمد بیرون آمدند. گفتند: آن جوان داماد و پسر عمّش علی بن ابی طالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف به علمای نصرانی گفت: “ببینید محمد ﷺ چگونه مطمئن است که خویشان

نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را به مباحله آورده و در معرض بلا قرار داده. و الله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی، هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتماً از مباحله احتراز نمودی و یا لااقل عزیزان خود را از این حادثه برکنار گذاردی. ابدأً مصلحت نیست که با او مباحله کنیم. اگر جهت خوف از قیصر روم نبود، به وی ایمان می آوردم. پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم، به هر چه او خواهد و به شهر خود مراجعت کنیم. ”همه گفتند: “آنچه گفتی عین مصلحت است. ” پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که انا لا نباهلك يا ابا القاسم؛ ما با تو مباحله نمی کنیم. بلکه مصالحه می کنیم. حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه به خط امیر المؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اواقی که قیمت هر حله چهل درهم باشد و هزار مثقال طلا که نصف آن را که هزار حله و پانصد مثقال طلا بود در محرم و نصف دیگر را در رجب بدهند و بامضاء طرفین رسید. آنگاه به وطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علمای آنها بود به یاران خود گفت: “و الله من و شما می دانیم که این محمد همان پیغمبر موعود است و آنچه می گوید از قبل خدا است. به خدا قسم که هیچ کس با هیچ پیغمبری مباحله نکرده، مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباحله می کردیم، همگی هلاک می شدیم و بر روی زمین هیچ ترسایی باقی نمی ماند! به خدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهایی دیدم که اگر از خدا درخواست می کردند کوهها را از محل خود حرکت می دادند.”

حافظ: آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد.

داعی: استشهاد ما در این آیه با جمله ﴿أَنْفُسَنَا﴾ می باشد؛ زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا می باشد:

اولاً اثبات حقانیت رسول اکرم ﷺ است که اگر ذی حق نبود، جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت می کند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله ﷺ می باشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثاً به این آیه شریفه ثابت می گردد که امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و

حسین علیه السلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده اند نزد آن حضرت؛ چنانچه جمیع علمای معتصب خودتان از قبیل زمخشری^(۱) و بیضاوی^(۲) و فخر رازی^(۳) و غیر ایشان نوشته اند.

و مخصوصاً جابر الله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحه مفصله ذکر حقایق از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده، تا آنجا که گوید: “این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر عبا جمع شدند، نمی باشد.”

رابعاً آنکه امیر المؤمنین علی علیه السلام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده، بدلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آیه شریفه خوانده است

بدیهی است مراد از ﴿أَنْفُسَنَا﴾ نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمی شود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است.

و چون باتفاق موثقین مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام احدی با آن حضرت در مباحله حاضر نبوده اند، پس با جمله ابنائنا و ابنائکم حسنین علیهم السلام و با نساءنا و نساءکم حضرت زهرا سلام الله علیها خارج می شوند و دیگر کسی که به ﴿أَنْفُسَنَا﴾ تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده. پس از همین جمله ﴿أَنْفُسَنَا﴾ است که اتحاد نفسانی بین محمد و علی علیهم السلام ثابت می شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمد صلی الله علیه و آله و سلم خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است.

آقایان بهتر می دانند که در علم اصول، وارد است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوی در جمیع امور و شرکت

۱- کشاف، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲- تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۴۷.

۳- تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۶.

در جمیع کمالات است، مگر آنچه به دلیل خارج شود و ما قبلاً عرض کردیم که آنچه به دلیل و اجماع خارج است، نبوت خاصه آن حضرت و نزول وحی است که علی علیه السلام را با پیغمبر معظم صلی الله علیه و آله در این خصیصه شریک نمی دانیم. ولی به حکم آیه شریفه در سایر کمالات شریک می باشند و قطعاً فیض از مبدأ فیاض علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام رسیده و این خود دلیل اتحاد نفسانی است که مدعای ما می باشد.

حافظ: از کجا دعوت نفس مجازاً مراد نباشد و مجازی از مجاز دیگر اولی نمی باشد؟

داعی: تمنا می کنم مناقشه نکنید و وقت مجلس را ضایع نکنید و از طریق انصاف خارج نشوید و وقتی به بن بست رسیدید، انصافاً بگذارید و بگذرید و قطعاً از مثل شما عالم جلیل بانصافی انتظار مناقشه در کلام و مجادله را نداریم؛ زیرا خود می دانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازاً شایع تر است از مجاز دیگر و در السنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازاً می نمایند. چنانچه قبلاً عرض کردم مکرر شده است که افرادی بیکدیگر گفته اند تو به منزله جان منی و مخصوصاً این معنی در لسان اخبار و احادیث درباره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بسیار رسیده که هر یک دلیلی است علی حده بر اثبات مقصود.

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند^(۱) و ابن مغزلی فقیه شافعی در مناقب^(۲) و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب^(۳) نقل می نمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود: علی منی و انا منه من احبه فقد احببتنی و من احببتنی فقد احب الله^(۴).

۱- مسند احمد، ج ۱، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲- مناقب ابن مغزلی، ص ۸۷.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۱۳۴.

۴- علی از من است و من از علی هستم. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته.

و نیز ابن ماجه در سنن^(۱) و ترمذی در صحیح^(۲) و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام در صواعق^(۳) نقل نموده، از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل در مسند^(۴) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب^(۵) از جزء چهارم مسند ابن سماک و معجم کبیر طبرانی^(۶) و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص^(۷) و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع المودة^(۸) از مشکوة همگی از جیش بن جنادة السلولی، روایت نموده اند که در سفر حجه الوداع در عرفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **علیّ منّی و انا من علیّ و لا یؤدّی عنّی الاّ انا او علیّ**^(۹).

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع المودة از زوائد مسند عبد الله بن احمد بن حنبل مسنداً از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امّ سلمه (امّ المؤمنین) رضی الله عنها فرمود: **علیّ منّی و انا من علیّ لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منّی بمنزله هارون من موسی یا امّ سلمه اسمعی و اشهدی هذا علیّ سیّد المسلمین**^(۱۰). حمیدی در جمع بین الصحیحین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **علیّ منّی و انا منه و علیّ منّی بمنزله الراس من البدن من اطاعه**

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰.

۳- صواعق محرقة، ص ۱۲۰.

۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۵- کفایة الطالب، ص ۲۷۶، باب ۶۷.

۶- معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶.

۷- خصائص نسائی، ص ۲۰.

۸- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۲.

۹- علی علیه السلام از من است و من از علی علیه السلام هستم و از من کسی ادا نمی کند (یعنی وظیفه مرا انجام نمی دهد که تبلیغ به خلق است) مگر خودم یا علی علیه السلام.

۱۰- علی علیه السلام از من است و من از علی علیه السلام هستم. گوشت و خون او از من است و او از من بمنزله هارون علیه السلام است از موسی علیه السلام. ای ام سلمه، بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است.

فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله^(۱).

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة هشتم از مودة القربی از رسول اکرم ﷺ نقل می نمایند که فرمود: انّ الله تبارک و تعالیٰ اید هذا الدّین بعليّ و انّه منّي و انا منه و فيه انزل أ فمن کان علی بیّنه من ربّه و يتلوه شاهد منه^(۲).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینابیع المودة را اختصاص باین موضوع داده به این عنوان که الباب السابع فی بیان انّ علیّا کرم الله وجهه کنفس رسول الله ﷺ و حدیث علیّ منّي و انا منه^(۳).

و در این باب بیست و چهار حدیث به طرق مختلفه و الفاظ متفاوتہ از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می نماید که فرمود: “علی به منزله نفس من است.” و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل می کند که گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: “در علی خصالی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود، برای فضل و شرف او.” و آن خصال عبارت است از فرموده های آن حضرت درباره علی از قبیل

من کنت مولاه فعلیّ مولاه؛ و قوله علیّ منّي کهارون من موسی؛ و قوله علیّ منّي و انا منه و قوله علیّ منّي کنفسی طاعته طاعتی و معصيته معصیتی؛ و قوله حرب علیّ حرب الله و سلم علیّ سلم الله. و قوله ولیّ علیّ ولیّ الله و عدوّ علیّ عدوّ الله؛ و قوله علیّ حجّه الله علی عبادہ؛ و قوله حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر؛ و قوله حزب علیّ حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان؛ و قوله علیّ مع الحقّ و الحقّ معه لا یفترقان؛ و قوله علیّ قسیم الجنّه و النار؛ و قوله من فارق علیّا فقد فارقتنی

۱- علی علیّه السلام از من است و من از علی هستم و علی از من به منزله سر است از بدن. کسی که اطاعت کند او را مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت نموده. (شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۵۴).

۲- به درستی که خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را به علی علیّه السلام؛ زیرا که او از من است و من از او هستم و در او نازل گردیده آیه شریفه (۲۰ سوره هود) که خلاصه معنی آنکه پیغمبر از جانب خدا دلیلی روشن مانند قرآن دارد با گواهی صادق (مانند علی علیّه السلام) که به تمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است. (تفسیر طبری، ص ۱۶۵؛ ج ۱، ص ۱۷۲).

۳- باب هفتم در بیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا می باشد و حدیث علی از من است و من از علی هستم. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۶۵؛ ج ۱، ص ۱۷۲).

و من فارقتی فقد فارق الله. و قوله شيعه على هم الفائزون يوم القيمة ^(۱).

در آخر باب خبر دیگری از مناقب نقل می نماید که مفصل است در خاتمه آن می فرماید:

اقسم بالله الذي بعثني بالنبوة و جعلني خير البرية انك لحجّه الله على خلقه و أمينه على سرّه و خليفه الله

على عباده ^(۲).

از این قبیل اخبار، در صحاح و کتب معتبره علمای شما بسیار رسیده که از نظر تان گذشته یا بعد ها مطالعه خواهید فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماماً قرینه این مجاز است. پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و اتحاد علی علیه السلام به حسب کمالات نسبی و حسبی و خارجی علماً و عملاً دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و ان شاء الله از عناد و لجاج دور می باشید، باید تصدیق نمایید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما و از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده می شود؛ زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السلام در جمیع کمالات باستثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم به حکم آیه انفسنا شریک بوده، آنگاه می دانیم که از جمله کمالات و مقامات و خصایص آن حضرت، افضل بودن بر جمیع صحابه و امت می باشد. نه همان افضل بر صحابه و امت بوده است، بلکه به همین دلیل آیه شریفه

۱- هر کس را من مولای او هستم، پس علی مولا (و اولی به تصرف در امر او) می باشد؛ علی از من مثل هارون است از موسی. علی از من است و من از علی هستم.

علی از من مثل نفس من است؛ اطاعت او اطاعت من است و معصیت او معصیت من است؛ جنگ با علی علیه السلام جنگ با خداست؛ صلح و آشتی با علی صلح و آشتی با خداست؛ دوست علی علیه السلام دوست خدا و دشمن علی علیه السلام دشمن خداست؛ علی حجه خداست بر بندگان او، دوستی علی علیه السلام ایمان است و دشمنی او کفر است؛ گروه و جمعیت علی گروه و جمعیت خدا است و گروه دشمنان علی علیه السلام گروه شیطان است؛ علی علیه السلام با حق است و حق با اوست و از هم جدا نمی شوند؛ علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ است؛ کسی که از علی علیه السلام جدا شد از من جدا شده، و کسی که از من جدا شد، از خدا جدا شده؛ شیعیان علی علیه السلام رستگارانند روز قیامت. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۷۲).

۲- قسم به آن خدایی که مرا بنبوت مبعوث گردانیده و بهترین خلقم قرار داده! به درستی که تو (یا علی) حجه خدائی بر خلق او و امین او بر سرّ او و خلیفه خدا بر بندگان او می باشی. (ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۶۷).

و هم به حکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد، بدون استثنا چنانچه رسول اکرم ﷺ افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی هم افضل از آنها می باشد

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل (احیاء العلوم) امام غزالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید^(۱) معتزلی و تفسیر امام فخر رازی^(۲) و تفسیر جار الله زمخشری^(۳) و بیضاوی^(۴) و نیشابوری^(۵) و دیگران از علماء را مطالعه نمائید، می بینید که از رسول اکرم ﷺ حدیثی نقل می نمایند که آن حضرت فرموده: **علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل**^(۶). و در خبر دیگر فرموده: **علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل**^(۷).

آنگاه انصافاً تصدیق خواهید نمود جائی که علماء این امت بواسطه آنکه علمشان از سر چشمه علم محمدی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند، حتماً علی بن ابی طالب علیه السلام که منصوص است بگفتار رسول اکرم ﷺ بنابر آنچه اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که فرمود: **انا مدینه العلم و علی بابها؛ و انا دار الحکمه و علی بابها**^(۸) افضل از انبیاء می باشد و هرگز در آن شک و تردید نمی نمایید. و از خود علی علیه السلام وقتی سؤال این معنی را نمودند، به بعضی از جهات افضلیت اشاره فرمود.

سؤالات صعصعه از علی علیه السلام در عله افضل بودن از انبیاء و جواب آن

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهلیم هجرت که آثار مرگ بر آن حضرت

-
- ۱- شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۵۵.
 - ۲- تفسیر رازی، ج ۱۷، ص ۱۵؛ ج ۲۷، ص ۱۲۵.
 - ۳- تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۶۵.
 - ۴- تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۱۳۳.
 - ۵- تفسیر نیشابوری، ج ۴، ص ۲۷۶.
 - ۶- علمای امت من مثل و مانند انبیای بنی اسرائیل اند.
 - ۷- علمای امت من افضل و بهتر از انبیای بنی اسرائیل اند.
 - ۸- من شهرستان علم و خانه حکمت و علی دروازه آن می باشد.

ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آب داده ای که اشقی الاولین و الآخرين (نظر بخبری که رسول اکرم ﷺ داده بودند)، عبد الرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود، فرمود بفرزندش امام حسن عسکری، شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند. وقتی آمدند، اطراف بستر را گرفتند و آهسته به حال آن حضرت گریه می نمودند. حضرت با کمال ضعف فرمودند: سلونی قبل ان تفقدونی و لکن خففوا مسائلکم.^(۱) اصحاب هر یک سؤالی می نمودند و جوابهایی می شنیدند.

از جمله سؤال کنندگان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه، کبار از علمای خودتان حتی صاحبان صحاح روایتهای او را از علی عسکری و ابن عباس نقل نموده اند.

و در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان از قبیل ابن عبد البر در استیعاب^(۲) و ابن سعد در طبقات^(۳) و ابن قتیبه در معارف^(۴) و دیگران، مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی عسکری بوده.

صعصعه عرض کرد: اخبرنی انت افضل ام آدم؛ مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم؟ حضرت فرمودند: تزکیه المرء لنفسه قبیح؛ قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید و لکن از باب ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^(۵) می گویم: انا افضل من آدم؛ من از آدم افضل هستم. عرض کرد: و لم ذلک یا امیر المؤمنین؛ بچه دلیل افضل از آدم هستی؟ حضرت بیاناتی فرمود که خلاصه اش اینست که برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منهی خورد و از بهشت و جوار رحمت حق

۱- سؤال کنید از من هر چه می خواهید قبل از آن که مرا نیایید و لکن سؤال های خود را سبک و مختصر کنید.

۲- استیعاب، ج ۲، ص ۷۱۷.

۳- طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۲۱.

۴- معارف، ج ۱، ص ۱۴۲.

۵- نعمت های خدا داده به خود را نقل کن.

خارج شد. ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود، من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمی دانستم، از گندم نخوردم. کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهده و ورع و تقواست. هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است، قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد اینست که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد: انت أفضل أم نوح؟ قال: انا افضل من نوح؛ شما افضل هستید یا نوح؟ “فرمود: من افضل هستم از نوح” عرض کرد: لم ذلک؟ چرا شما افضل هستید از نوح؟ فرمود: نوح قوم خود را دعوت کرد به سوی خدا، اطاعت نکردند بعلاوه اذیت و آزار بسیار بآن بزرگوار نمودند تا درباره آنها نفرین کرد ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾^(۱).

اما من بعد از خاتم الانبیاء ﷺ با آن همه صدمات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم، ابدا درباره آنها نفرین نکردم و کاملاً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف به شفشقیه فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی).^(۲) کنایه از آنکه اقرب خلق بسوی حق کسی است که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد: انت افضل ام ابراهیم؟ قال انا افضل من ابراهیم؛ شما افضل هستید یا ابراهیم؟ فرمود: “من افضل از ابراهیم هستم” عرض کرد: لم ذلک؟ چرا شما افضل از ابراهیم هستید؟ فرمود: ابراهیم عرض کرد: رب ارنی کیف تحي الموتی قال أ و لم تؤمن قال بلی و لكن لیطمئن قلبی^(۳) ولی ایمان من به جایی رسیده که گفتم: لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً.^(۴) کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او می باشد که واجد مقام حق الیقین شود. عرض کرد: انت أفضل أم موسى؟ قال انا افضل من موسى؛ شما افضل هستید یا موسی؟ فرمود: “من افضل هستم.” عرض کرد: “به چه دلیل شما افضل از موسی

۱- (نوح گفت) پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذاز!

۲- صبر نمودم در حالتی که در چشم من خاشاک و در گلوی من استخوان بود.

۳- آیه ۲۶۲ سوره ۲ (بقره): پروردگارا بمن بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خداوند فرمود: “آیا باور نداری عرض؟” کرد:

“آری باور دارم، لکن (می خواهم بمشاهده آن) دلم آرام گیرد.”

۴- اگر پرده ها بالا رود و کشف حجب گردد، یقین من زیاد نخواهد شد.

هستید؟” فرمود: “وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که به مصر برود عرض کرد: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾^(۱) اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سورة براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلک ابدا خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سورة براءت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم.”

کنایه از آنکه فضیلت شخص با تو کل به خداست. هر کس توکلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است. موسی اتکاء و اعتماد برادرش نمود، ولی امیر المؤمنین علیه السلام توکل کامل بخدا و اعتماد بکرم و لطف عمیم ذات ذو الجلال حق نمود. قال انت افضل ام عیسی؟ قال انا افضل من عیسی قال لم؛ ذلک عرض کرد: “شما افضل هستید یا عیسی؟” فرمود: “من افضل از عیسی هستم.” عرض کرد: “برای چه شما افضل هستید؟”

فرمود: “پس از آنکه مریم به واسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او به قدرت خدا حامله شد، همین که موقع وضع حمل رسید، وحی شد بمریم که اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباده لا بیت الولادة، از خانه بیت المقدس بیرون شو؛ زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زاییدن؛ فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا، پای نخلی خشکیده، عیسی به دنیا آمد. اما من وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زاییدن گرفت، در حالتی که وسط مسجد الحرام بود به مستجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد: الهی بحق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده، این درد زاییدن را بر من آسان گردان! همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که یا فاطمه ادخلی البیت. فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه به دنیا آمدم.”

کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد بحسب و نسب و طاهریت مولد است.

۱- آیه ۳۳ سوره ۲۸ (قصص): موسی عرض کرد: “ای خدا! من از آنها (فرعونیان) یک نفر را کشته ام و می ترسم (که به خونخواهی و کینه دیرینه) مرا به قتل رسانند (با این حال اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هارون که ناطقه اش از من فصیح تر است، با من یار و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند، می ترسم آنها تکذیب رسالت کنند.”

هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است، او افضل است.^(۱)

(از این امر پروردگار به فاطمه در دخول کعبه معظمه و نهی از مریم از وضع حمل در بیت المقدس با توجه بشرافت مکه معظمه بر بیت المقدس، شرافت فاطمه بر مریم و شرافت علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام معلوم می شود).

علی مرآت جمیع انبیاء بوده است

(موقع نماز شد. آقایان برای نماز برخاستند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای داعی (افتتاح کلام، نموده عرض کردم)

علاوه بر آنچه عرض شد، در کتب معتبره و موثق علماء خودتان است که علی علیه السلام را مرات جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابو بکر فقیه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب^(۲) و امام احمد حنبل در مسند^(۳) و امام فخر رازی در ذیل آیه مباحله در تفسیر کبیر^(۴) و محی الدین عربی در کتاب یواقیت و جواهر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ ینابیع الموده^(۵) از مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقف و الطریقه المحمدیه و نور الدین مالکی در فصول المهمه^(۶) از بیهقی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۷) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایة الطالب^(۸) به مختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات، روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه

۱- اللمعة البيضاء، ص ۲۲۰- انوار النعمانية، ج ۱، ص ۲۷.

۲- مناقب، ص ۲۱۲.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴- تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۶.

۵- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۶۳.

۶- فصول المهمه، ج ۱، ص ۵۷۱.

۷- مطالب السؤل، ص ۱۲۹.

۸- کفایة الطالب، ص ۱۲۱.

والی نوح فی تقوائه (فی حکمته) والی ابراهیم فی خلّته (فی حلمه) والی موسی فی هیبتیه والی عیسی فی عبادته
فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام ^(۱).

و میر سید علی همدانی شافعی در موده هشتم از موده القربی این حدیث شریف را با زیادتیهائی نقل می نماید و
در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

فانّ فیہ تسعین خصله من خصال الانبیاء جمعها الله فیہ و لم یجمعها فی احد غیره ^(۲).

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

و شیخ فقیه محدث شام صدر الحفاظ، محمد بن یوسف گنجی شافعی، پس از نقل حدیث خود به عنوان قلت بیانی
دارد که گوید: “تشبیه نمودن علی را به آدم در علم او برای این است که خداوند آموخت به آدم علم و صفت هر
چیزی را هم چنانکه در سوره بقره فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ ^(۳) و هم چنین نیست چیزی و نه حادثه و واقعه
ای مگر آنکه در نزد علی می باشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن.”

(به واسطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع بخلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر
می دهد که فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ^(۴).

پس هر انسان با ذوقی از این تشبیه آن حضرت علی را به علم آدم، می فهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و
برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی علیه السلام هم افضل و برتر از همه خلایق و واجد مقام
خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

۱- هر کس می خواهد نظر کند آدم را در علمش (یعنی از کمیت و کیفیت علم آدم بهره مند گردد)، به علم علی توجه کند و هر کس که
می خواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) یا حکم و حکمت او را به بیند و خلعت و حلم ابراهیم و هیبت موسی و
عبادت عیسی را ببیند، پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام. (شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۸- فضائل الصحابه بیهقی، ص ۴۹).

۲- پس به درستی که در علی علیه السلام نود خصلت از خصال انبیاء می باشد که خداوند در او جمع کرده، نه در غیر او.

۳- آیه ۲۹ سوره ۲ (بقره): خدای عالم همه اسما را بآدم تعلیم داد.

۴- آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره): من در زمین خلیفه خواهم گماشت.

و تشبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن کانه می خواهد برساند که علی علیه السلام بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤوف بوده؛ هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^(۱) (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گردیده چنانچه قبلاً عرض نمودم).

و نوح نسبت به کفار بسیار شدید بود، چنانچه در قرآن خبر می دهد ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾^(۲).

و تشبیه نمودن علی علیه السلام را به حلم ابراهیم، برای آن است که در قرآن ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السلام را باین صفت وصف نموده که ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾^(۳).

این تشبیهات می رساند که علی علیه السلام متخلّق باخلاق انبیاء و متّصف بصفات اصفیاء بوده - انتهى.

پس آقایان محترم، اگر قدری منصفانه دقیق شوید، می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) می باشد، مستفاد می شود که امیر المؤمنین علیه السلام جامع جمیع صفات عالیّه ممکنه است که هر صفتی از وی، مساوی بهترین صفات انبیاء می باشد، پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویه باشد.

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیّت علی علیه السلام بر انبیاء عظام (به استثناء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم)؛ زیرا وقتی با هر یک از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه به آن نبی مساوی باشد و بفضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد، لازم می آید که افضل از همه انبیاء باشد.

چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤؤل بعد از نقل حدیث، تصریح به این معنی نموده و توضیحاً گوید: “رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نموده است برای علی علیه السلام به این حدیث، علمی شبیه علم آدم و تقوائی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی

۱- آیه ۲۹، سوره ۴۸ (فتح): کسانی که با او هستند در برابر کفار سر سخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

۲- آیه ۲۷، سوره ۷۱ (نوح): “پروردگارا، هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذاز!”

۳- آیه ۱۱۵ سوره ۹ (توبه): به درستی که ابراهیم هر آینده بردبار بود. (کفایة الطالب، ص ۱۲۲).

شبيه هيبث موسى و عبادتى شبيه عبادت عيسى تا آنجا كه گويد: “و تعلوا هذه الصفات الى اوج العلى حيث شبهها بهؤلاء الانبياء المرسلين من الصفات المذكورة”^(۱).

آيا ممكن است در امت مرحومه، كسى را پيدا كنيد از صحابه و تابعين و غيره كه واجد تمام صفات حميده و اخلاق پسندیده انبياء عظام باشد غير از امير المؤمنين، على بن أبى طالب عليه السلام در حالتى كه اين معنى مورد قبول و اعتراف رجال بزرگ از علمای خودتان مى باشد؟

چنانچه شيخ سليمان بلخى حنفى در باب ۴۰ ينابيع المودة^(۲) از مناقب خوارزمى از محمد بن منصور نقل مى نمايد كه گفت شنيدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنت كه مى گفت: ما جاء لاحد من الصحابه من الفضائل مثل ما لعلى بن أبى طالب)^(۳).

و محمد بن يوسف گنجى شافعى در باب ۲ كفاية الطالب مسنداً از محمد بن منصور طوسى به اين طريق از امام احمد نقل نموده كه گفت: ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ما جاء لعلى بن أبى طالب^(۴).

قول با فضليت امير المؤمنين عليه السلام اختصاص به امام احمد ندارد، بلكه اكثر علمای منصف شما تصديق اين معنى را نموده اند؛ چنانچه ابن ابى الحديد معتزلى در شرح نهج البلاغه گويد: انه عليه السلام كان اولى بالامر و احق لا على وجه النص بل على وجه الافضليته فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافه من جميع المسلمين^(۵).

شما را به ذات ذو الجلال پروردگار عالميان قسم! قدرى منصفانه فكر كنيد، ببينيد آيا بى انصافى نيست كه فقط روى عادت و تقليد از اسلاف و گذشتگان، بدون

۱- بلند مى كنند اين اوصاف حميده على عليه السلام را به منتها درجه رفعت و علو، زيرا كه پيغمبر تشبيه کرده است آن حضرت را به انبياء مرسلين از حيث صفات. (كفاية الطالب، ص ۱۲۲- مطالب السؤل، ص ۱۲۹).

۲- ينابيع المودة، ج ۱، باب ۴۰، ص ۳۶۳- مناقب خوارزمى، ص ۳۴، ح ۴.

۳- نيامده است از براى احدى از صحابه از فضائل مثل آنچه براى على بن أبى طالب عليه السلام آمده است.

۴- نيامده است از براى احدى از اصحاب رسول خدا آن چيزى كه براى على بن أبى طالب آمده است.

۵- على عليه السلام اولى و احق به امر ولايت بود، از جهت افضليت نه از جهت نص؛ زيرا كه او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و احق بمقام خلافت از تمام مسلمانان. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۰).

فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند، مقدم دارند بچنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان؟ آیا عقلاء و فضلاء بمقدار فکر و فهم گذشتگان نمی خندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضل بتمام معنی را بر مسند خلافت بر قرار نمایند و لا اقل در سقیفه، آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خبر نمایند. تا بکلی متروک گردد؟!

مخالفین گویند تمسک باجماع حق است؟

حافظ: ما بی انصافیم یا جنابعالی که می فرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر، دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند. واقعاً شما همه ما را بی فکر و نادان و مقلد بی پرویا فرض کرده اید! کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند حتی مولانا علی کرم الله وجهه؟ بدیهی است اجماع امت، حجه است و اطاعت آن اجماع واجب؛ زیرا که رسول خدا ﷺ فرمود: لا تجتمع امتی علی الخطاء؛ لا تجتمع امتی علی الضلالة.^(۱) پس ما کورکورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته. وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم، لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی: اصلاً بفرمایید دلیل بر حقاقت خلافت بعد از رسول اکرم چیست؟ یعنی خلافت بچه دلیل ثابت می گردد؟

حافظ: بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ اجماع تمام امت می باشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود می آورد، کبر سن و شیخوخیت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی بر رسول الله ﷺ که مورد قبول تمام امت است، به واسطه صغر سن و جوانی، عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نوری تقدم بر کبار از صحابه پیدا نماید و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمی دانیم؛ چون که افضلیت

۱- امت من اجتماع بر خطا و ضلالت و گم راهی نمایند. (تفسیر رازی، ج ۱۴، ص ۱۹).

آن جناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: لا یجتمع النبوه و الملك فی اهل بیت واحد.^(۱) علی - کرم الله وجهه - را از مقام خلافت ساقط نمود، چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است، لذا نمی شد واجد مقام خلافت گردد.

داعی: خیلی اسباب تحیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما مردمان دانشمند فهمیده، شنیده می شود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اید که چشم بسته بدون تفکر، حق را پشت سر انداخته و تفوه به دلایلی می کنید که یضحک به الثکلی می باشد. خود شما هم اگر قدری فکر کنید، می دانید که این قبیل دلائل پوچ و تشبث بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمی شوید ساعتی لباس تعصب و تسنن را از خود دور و در دلایل علماء بزرگ شیعه مقابل دلایل بی پروا، منصفانه تعمق و تدقق نمایید.

نه عوام شما بی خبر از دلایلند، بلکه هرکجا با علماء شما صحبت نمودم، آنها را بی خبر از دلائل امامیه و غرق در تعصب دیدم. این نیست مگر از جهه آنکه کتابهای معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه های شما برای مطالعه دیده نمی شود، بلکه یکدیگر را منع می کنند از مطالعه آن کتب بعنوان کتب ضلال!

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب، یعنی بلاد سنی خانه در بازار کتاب فروش ها، نام هر یک از کتب معتبره علمای شیعه را پرسیدم گفتند، نمی شناسیم. بلکه کتب عالیه ای را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است، بمعرض فروش نمی گذارند و اگر هم گاهی تصادفاً به کتابی از کتب شیعه برخورد نمایید، چون با نظر کینه و عداوت مطالعه می نمایید، به قسمی عصبانی و متأثر می شوید که نمی خواهید بهاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمایید تا کشف حقیقت گردیده،

۱- نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نخواهد شد. (ابوبکر بن ابی قحانه، ص ۳۰۲).

۲- مطلب بی پایه ای که مادر داغ دیده به آن می خندد.

نتیجه کامل به دست آید. ولی بر عکس از طرف ما جامعه شیعیان، هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد؛ بلکه کتب معتبره و تفاسیری که بقلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد. اینک داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم، ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور نمایند واقعاً دلایل شما متقن و غیر قابل ردّ است، به اقتضای وقت مجلس مختصراً جواب عرض نمایم.

دلایل بر رد اجماع

اولاً فرمودید اجماع امت حجّه و دلیل محکم است به استناد حدیثی که شاهد آوردید. البته شما خود بهتر می دانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم، افاده عموم می کند. پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین می شود که تمام امت من اجتماع بر خطاء و گمراهی نمی کنند.

یعنی هرگاه کافّة امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند، آن امر خطاء نمی باشد. ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثنای فردی، منتج نتیجه خواهد بود؛ زیرا که خداوند از خواصّ این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق می باشند؛ یعنی حجّه و نماینده خدا حتماً در میان آنها می باشد و قطعاً در موقع اجتماع جمیع امت، آن طایفه اهل حق و حجّه خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت بیمایند.

اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمایید، خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابداً دلالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم ﷺ حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و به امت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیده جناب عالی صحیح باشد که آن حضرت صاحب دین کامل و اکمل با بیان لا تجتمع امتی علی الخطاء و یا علی الضلالة، حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابداً ندارد)، قطعاً

این حق عموم امت است؛ یعنی مسلمین عموماً چون در امر خلافت ذی نفعند، لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند؛ یعنی بعد از وفات رسول اکرم ﷺ بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت، به خلافت برقرار نمایند. اینک از شما سؤال می‌نمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله ﷺ در سر پوشیده کوچکی به نام سقیفه که ندای خلافت ابی بکر بر خواست، چنین اجماعی که تمام مسلمین متفقاً رأی داده باشند، واقع شده یا خیر.

حافظ: بیان غریبی فرمودید. در مدت دو سال و اندی که ابی بکر رضی الله عنه بمسند خلافت برقرار گردید، عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمانبرداری از ایشان نمودند. این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقیقت است.

داعی: واقعاً در جواب مغلطه فرمودید. سؤال مخلص راجع به تمام دوره خلافت ابی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه^(۱) بنی ساعده در وقت رأی دادن بخلافت ابی بکر اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را می‌دادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند.

حافظ: بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند، ولی بمرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید. شما را به خدا انصاف دهید! رسول خدا که اولی و احق بود باینکه صراط مستقیم و راه راست را بروی امت باز نماید، این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و بامت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها با دیگری بیعت نماید، چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیله اوس روی عداوتی که با قبیله خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو بیفتند و سعد بن عبادہ امیر گردد بیعت نمایند)، بعد مردم بمرور از ترس و یا طمع تسلیم گردند و

۱- سقیفه سر پوشیده ای بود از قبیله بنی ساعده انصار که در مواقع مهم محل شور و اجماع آنها بود.

حکومتی بر قرار گردد که امشب جنابعالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند؟ اگر دسیسه ای در کار نبود و سیاست بازی و قراردادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود، چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر با عظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده، ضلالت و گمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیه^(۱) جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا، استعلام عمومی می نمایند و برآی عموم ملت احترام می گذارند رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد. اگر به تاریخ جهان مراجعه نمایید، چنین تشکیل بی اساس و تعیین ریسی که به دست چند نفر برگزار شود، نمی بینید، بلکه جهان داران متمدن و دانشمندان با فکر باین عمل خندان اند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در یک سر پوشیده کوچک، اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پروا تعصبا یا فشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقایق خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات یک ملت و امت را بدست یک نفر دادند، حق و بایستی حتماً مورد تبعیت قرار گیرد؟!.

حافظ: چرا بی لطفی می کنید. مراد از اجماع، اجماع عقلا و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی: اینکه فرمودید مراد از اجماع، اجماع عقلا و کبار از صحابه بوده، محض تحکم و بی دلیل و منطق است؛ زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید بفرمایید از کجای این حدیث که محل اتکای شما است، عقلاء و کبار صحابه بیرون می آید؟ شما حدیث را بخیال خود معنی می کنید، که عقلاء و دانشمندان با نظر

عجیب به آن می نگرند و حال آنکه عرض کردم یاء نسبت در امتی عمومیت را می رساند، نه خصوصیت عدة قلیلی از صحابه را و لو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم به فرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است)، آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عدّه ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوایی ابی بکر و عمر و ابو عبیده گور کن (جرّاح) رأی دادند و بیعت نمودند؟

آیا در سایر بلاد مسلمین، عقلا و بزرگان صحابه نبودند؟ آیا تمام عقلا قوم و کبار از صحابه، حین وفات رسول اکرم ﷺ در مدینه آن هم در سر پوشیده کوچک سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟!

حافظ: چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هایی به کار رود، فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود، لذا ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عدّه ای از انصار در آنجا جمعند، با عجله خود را رسانیدند صحبت هایی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود، صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید. عدّه ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند، ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عبادۀ نموده، بیعت ننموده از سقیفه خارج شدند، این بود جهت عجله در این کار.

داعی: پس خودتان تصدیق نمودید، چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود، اجماعی واقع نشد. ابی بکر روی حسن سیاست به عمر و ابو عبیده جراح تعارف کرد، آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند: “تو اولاً و الیق هستی” روی سیاست فوری بیعت نمودند. چند نفر حاضر هم که عدّه ای از قبیله اوس بودند، روی سابقه عداوتی که با خزرجی ها داشتند، برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عبادۀ امیر نگردد، بیعت نمودند تا بعدها بمرور توسعه پیدا نمود. و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود، می بایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء به قول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسأله اجماع صورت حقیقت پیدا کند.

حافظ: عرض کردم بواسطه آنکه دسیسه هایی در کار بود، دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند، و هر یک می خواستند امارت

و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند. بدیهی است کوچکترین غفلت، به نفع انصار تمام می شد و دست مهاجرین از کار کوتاه می گردید؛ به همین جهت ناچار بودند تعجیل در عمل نمایند.

داعی: ما هم غمض عین نموده، به گفته شما تسلیم می شویم و از فرموده خودتان اتخاذ سند می کنیم و بنابر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در تاریخ خود و دیگران نوشته اند مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع شدند، بلکه دو قبیله اوس و خزرج می خواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.^(۱) ابی بکر و عمر خود را بمجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف بنفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعاً برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند، بایستی همه مسلمانان را خبر می دادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه بفرموده شما

گفتگوی اسامه با بازیگرها

فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت می گذشت، ما هم با شما هم صدا شده و می گوئیم بمکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند. آیا به اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند، خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند، که وقتی شنید دسیسه ای بکار رفته و به دست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند، سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند، فریاد زد: “این چه غوغایی است برپا نموده اید؟ با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید؟”

عمر جهت استمالت پیش آمد گفت: “اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده. شق عصا منما، تو هم بیعت بنما.”

اسامه متغیر شد گفت: “پیغمبر مرا بر

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۷.

شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم، چگونه امیری که رسول خدا ﷺ بر شما بامارت و ریاست برگزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجّه که نمی خواهم زیاد طول کلام بدهم غرض شاهد حال بود.

اگر بگویید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت می گذشت، آقایان از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود؟ چرا علی علیه السلام را که به اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عمّ اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و مورد توصیه رسول الله ﷺ و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند، خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟

حافظ: گمان می کنم اوضاع بقسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.
داعی: بی لطفی می فرمایید، فرصت داشتند ولی عمداً نخواستند علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ: دلیل شما بر تعمّد عمل آنها چه بوده.
داعی: بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تا در خانه پیغمبر آمد، ولی داخل نشد که علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.
حافظ: قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی: باز بی لطفی فرمودید. کسی این مطلب را نساخته، خوب است مراجعه نمایید به تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که می نویسد: “عمر آمد بدر خانه، پیغمبر داخل نشد، پیغام داد بایی بکر زود بیا کار لازم دارم. ابی بکر گفت: الحال وقت ندارم. باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده، وجود تو لازم است. ابی بکر بیرون آمد. محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه به او خبر داد و گفت: لازم است بفوریت به آنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (گورکن) را هم با خود بردند”^(۱) تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد اتّکاء شما باشد. شما را بخدا انصاف دهید! اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبوده،

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶.

عمر تا در خانه پیغمبر رفت، چرا داخل نشد که حادثه وارده را بسمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ابی بکر عقل کل منحصر بفرد در امت پیغمبر بود! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند؟

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بنودی خدا
آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند، به دست سه نفر (ابی بکر و عمر و ابو عبیده - قبرکن - جراح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر در شهری و لو پایتخت مملکت جمع شدند، بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بر وجودی فردی بریاست و سلطنت و یا خلافت بر سایر عقلا و علما و دانشمندان بلاد دیگر، واجب است تبعیت از آنها بنمایند؟

یا رأی یک دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند، بر سایر عقلا مطاع باشد. آیا خفه کردن افکار یک ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته ای جایز است؟!

آقایان انصاف دهید! اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست، آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی درباره آنها فروگذار ننمایند!

شما می فرمایید پیغمبر امر خلافت را به امت (یا بقول شما بعقلای امت) واگذار نمود. شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلا امت فقط سه نفر بودند (ابی بکر و عمر و ابو عبیده - قبرکن - جراح) که با یکدیگر تعارف نموده، دو نفر که تسلیم بیک نفر گردیدند، بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را بپیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند، چرا با همه اصحاب شور نمودند آنها کافر و مردود و مهدور الدّم گردند؟

واقع نشدن اجماع باتفاق فریقین

آقایان اگر قدری فکر کنید و جامه تعصب را برکنید و در اطراف اجماع فکر

کنید، به خوبی می دانید ما بین اقلیت و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمی منعقد گردد عده کمی رأی بدهند، می گویند: اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند، می گویند: رأی اکثریت بود و اگر همگی به الاتفاق در یک جلسه رأی دادند، می گویند: اجماع واقع شد؛ یعنی حتی یک نفر هم مخالف نبود.

شما را به خدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی به خلافت ابی بکر رأی دادند؟ اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبراً از تمام امت سلب نماییم و با شما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلا کبار صحابه مرکز اسلامی؛ یعنی مدینه منوره کفایت می نمود، شما را به ذات پروردگار قسم می دهم! آیا اجماعی که تمام عقلای مدینه و کبار از صحابه متفقاً رأی به خلافت ابی بکر داده باشند واقع شد؟! آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند، همگی رأی دادند. قطعاً جواب منفی است! چنانچه صاحب مواقف خود معترف است در خلافت ابی بکر اجماعی واقع نشده، حتی در خود مدینه و از اهل حلّ و عقد؛ زیرا که سعد بن عبادہ انصاری و اولاد او و خواصّ از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن ابی طالب علیه السلام تا شش ماه مخالفت نمود زیر بار نرفتند.

واقعاً از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه به تاریخ می کنیم، می بینیم که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده، چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابی بکر متحداً رأی داده باشند، واقع نگردید.

غالب روات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم و غیر آنها عبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیه بلکه عموم اصحاب به

استثنای سه نفر در سقیفه، موقع رأی دادن به خلافت حاضر نبودند، بلکه بعد از شنیدن کاملاً مورد اعتراض قرار دادند.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار، علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند، عده ای از رجال و بزرگان آنها به مسجد رفته و با ابی بکر احتجاجاتی نمودند مانند: سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، بریده الاسلمی، خالد بن سعید بن العاص اموی، (از مهاجرین)، ابو الهیثم بن التیهان، خذیمه بن ثابت ذو الشهادتین (که رسول اکرم او را ذو الشهادتین لقب داد) ابو ایوب انصاری، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، (از انصار) و هر یک از آنها در میان مسجد، حجت های شافیه و براهین کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمی دهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غایبین، تماماً للحجّة، بدین مختصر بیان اکتفا نمودیم که بدانید دلیل اجماع بکلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد، حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است. فهرستی از بعض اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان بعرض می رسانم.

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر

ابن حجر عسقلانی^(۱) و بلاذری در تاریخ^(۲) و محمد خاوند شاه در روضة الصفا و ابن عبد البر در استیعاب^(۳) و دیگران گویند که سعد بن عباد و طایفه خزرج و طایفه ای از قریش، با ابی بکر بیعت ننمودند و هیچده نفر از کبار صحابه نیز با ابی بکر بیعت ننمودند و رافضی شدند و آنها شیعه علی بن ابی طالب بودند!!

اسامی آن هیچده نفر از این قرار بود ۱. سلمان فارسی ۲. ابو ذر غفاری ۳. مقداد بن اسود کندی ۴. عمار یاسر ۵.

خالد بن سعید بن العاص

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۲۳.

۲- انساب الاشراف، ص ۳۸۹.

۳- استیعاب، ج ۳، ص ۹۷۳.

۶. بريدة الاسلمی ۷. ابی بن کعب ۸. خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین ۹. ابو الهیثم بن التیهان ۱۰. سهل بن حنیف ۱۱. عثمان بن حنیف ذو الشهادتین ۱۲. ابو ایوب انصاری ۱۳. جابر بن عبد الله الانصاری ۱۴. حذیفه بن الیمان ۱۵. سعد بن عبادہ ۱۶. قیس بن سعد ۱۷. عبد الله بن عباس ۱۸. زید بن ارقم. و یعقوبی در تاریخ خود می گوید:

قد تخلف عن بیعه ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و ما لوامع علی بن أبی طالب، منهم العباس بن عبد المطلب، و الفضل بن العباس، و الزبیر بن العوام بن العاص، و خالد بن سعید، و المقداد بن عمر، و سلمان الفارسی، و ابو ذر الغفاری، و عمار بن یاسر، و البراء بن عازب، و ابی بن کعب.

یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ابی بکر و مایل شدند با علی بن أبی طالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبد المطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبودند. آیا علی علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان بنی هاشم از عقلای قوم نبودند؟! شما را به خدا انصاف دهید! چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت به خود گرفته؟ فقط ابی بکر را تنها محرمانه از میان آن جمع بیرون ببرند. دیگران از کبار صحابه را خبر نمایند و رأی آنها را نگیرند. آیا معنی اجماع می دهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده؟! پس علاوه بر اینکه اجماع تمام امت در بدو امر برای تعیین خلافت منعقد نگردید، اجماع تمام اهل مدینه هم نبوده، بلکه بخروج سعد بن عبادہ و همراهانش، اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه نخستین کودتایی بود که عالم اسلامیت بتاریخ بشر امانت سپرد!!

در حدیث ثقلین و سفینه

از همه اینها گذشته، بنی هاشم و عترت و اهل بیت پیغمبر هم که اجماع ایشان حتماً حجه بوده است، باعتبار حدیث مسلم بین الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی**

اهل بیٹی. ان تمسکتہم بہما فقد نجوتم (و فی نسخہ) لن تضلوا بعدها أبدا.^(۱) حاضر در سقیفہ نبودہ و موافقت با خلافت اُبی بکر نمودند (یعنی آنها را خبر نکردند کہ بآنجا حاضر شوند تا حقیقت اجماع حاصل شود!). و نیز در حدیث مشہور دیگر کہ معروف بحدیث سفینہ است و در لیالی ماضیہ با اسناد آن ذکر نمودیم کہ رسول اکرم ﷺ فرمودہ: مثل اهل بیتى كمثل سفینہ نوح من توسل بهم نجى و من تخلف عنهم هلك،^(۲) می رساند کہ همان قسمی کہ در طوفان و بلایای واردہ نجات امت نوح بہ توسل سفینہ، بودہ امت من ہم در حوادث و گرفتاریہا بایستی متوسل و متمسک بأهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند. ہر کس از آنها تخلف و روی گردان شود، ہلاک خواہد شد.

و نیز ابن حجر در صواعق ذیل آیہ چہارم، از ابن سعد دو حدیث نقل می کند در لزوم توجہ بأهل بیت رسالت و عترت طاہرہ یکی آنکہ پیغمبر ﷺ فرمود: أنا و اهل بیتى شجرہ فی الجنۃ و أغصانہا فی الدنیا فمن شاء أن یتخذ الی ربہ سبیلا فلیتمسک بہا^(۳).

حدیث دوم آنکہ فرمود: فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتى ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاہلین ألا و انّ أئمتکم وفد کم الی اللہ عز و جل فانظروا من توفدون^(۴). خلاصہ این قبیل احادیث کہ در کتب معتبرہ خودتان بسیار رسیدہ، این است کہ می رساند بہ امت، اگر از اهل بیت من دوری نمودید، دشمنان بر شما غالب و

۱- (من دو چیز بزرگ را در میان شما می گذارم کہ اگر باین دو چنگ زدہ و متمسک شدید، ہرگز گمراہ نگردید و قطعاً نجات می یابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگری عترت و اهل بیت ہستند).

۲- مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است؛ کسی کہ توسل بہ آنها جست، نجات می یابد و کسی کہ تخلف و دوری از آنها بنماید، ہلاک خواہد شد.

۳- من و اهل بیت من درختی ہستیم در بہشت کہ شاخہای آن در دنیا است؛ پس کسی کہ خواہد راہی بسوی خدا پیدا کند، باید تمسک بجوید بہ آنها. (صواعق، ص ۱۵۰).

۴- در ہر دورہ برای امت من عدولی ہستند از اهل بیت من کہ زایل و دور می کنند از این دین تحریف گمراہان و انتحال مبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاہلین را. بدانید بدرستی کہ امامان شما پیشوایان شما ہستند کہ واردکنندہ ہستند شما را بسوی خدای تعالی، پس نظر کنید چہ کس را پیشوا نمایند. (صواعق، ص ۱۴۸)

گمراهان می نمایند بدعت ها و رأی و قیاسها به میان می آید، باز نجات شما به وسیله اهل بیت من خواهد بود، آنها را از خود دور و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزء متخلفین در بیعت بودند، پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد، بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود؛ چنانچه ابن عبد البر قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در استیعاب^(۱) و ابن حجر در اصابه^(۲) و دیگران گویند: سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود بابتی بکر و عمر ابداً بیعت نکرد و آنها هم متعرض او نشدند، چون صاحب قبیله بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود، لذا سعد به شام رفت به روایت روضة الصفا بتحریک یکی از عظماء و بزرگان (که عند العقلا معلوم است چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را به اجنه دادن (ولی بروایت مورخین، زننده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اول خلافت ابی بکر، مغضوب غضب خلیفه ثانی عمر بود تا در دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفه پاک کند، چنانکه کرد، لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنه او را کشتند).

شما را به خدا آقایان عادت و تعصب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید! این چگونه اجماعی بوده که علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم، عترت و اهل بیت پیغمبر، و بنی امیه و انصار در او داخل نبودند.

حافظ: چون احتمال فساد می رفت و به تمام امت هم دسترسی نداشتند، ناچار با عجله و شتاب به همان عده حاضر در سقیفه اکتفا نموده بیعت، نمودند

۱- استیعاب، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲- الاصابه، ج ۳، ص ۵۶.

بعدها امت تسلیم شدند.

داعی: بر رجال و بزرگان صحابه و عقلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند. شما را بخدا انصاف دهید! اگر دسیسه ای در کار نبوده، چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر گردند؟! آیا نظر و رأی عباس (شیخ القبیلہ) عم اکرم رسول اللہ ﷺ و علی بن ابی طالب ؑ داماد آن حضرت، و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود؛ فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیدہ جراح کفایت از حال عموم می نمود ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾. پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلا و کبار از صحابه از مهاجر و أنصار در او شرکت نکردند، بلکه مخالفت هم کردند، به کلی عاطل و باطل و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است؛ چون اجماع عرض کردم، آن را گویند که احدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما به اقرار علما و مورخین خودتان عموماً و به تصدیق خودتان جماعت عقلا و علما عموماً شرکت در رأی دادن نمودند؛ چنانچه امام فخر رازی در نہایۃ الاصول صریحاً گوید: “در خلافت ابی بکر و عمر ابداً اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عبادہ آنگاه اجماع منعقد شد.”

نمی دانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حقانیت گرفتید، پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد بر قول به اینکه چون ابو بکر سنا اکبر بود به خلافت بر قرار شد

و اما دلیل دوم شما که فرمودید: چون ابی بکر اسن از امیر المؤمنین ؑ بود، لذا حق تقدم برای او بود در امر خلافت، بسیار مردود از دلیل اول پوچ تر و مضحک تر و بی معنی تر است. برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از ابو بکر و عمر بسیار بودند و محققاً ابو قحافه پدر ابو بکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت. چرا او را خلیفه قرار ندادند؟! حافظ: کبر سن ابی بکر توأم با لیاقت بود؛ چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول اللہ وقتی در قومی باشد، جوان ناری را زمام دار نمی نمایند.

با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود

داعی: اگر امر چنین باشد که شما می گوئید که با وجود پیرمرد آزموده، جوانی

را به کار، آن هم کار خدا داده نباید گماشت، این اعتراض اول بر رسول خدا ﷺ می رود که در غزوه تبوک وقتی رسول اکرم ﷺ عازم حرکت شد، منافقین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی برپا کنند، فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست، مدینه را اداره و عملیات منافقین را خنثا نماید.

تمنّا می کنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه بخلافت و جانشینی خود برقرار نمود؟

حافظ: مسلّم است که علی کرم الله وجهه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد.

داعی: مگر أبو بکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین

عایشه را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحاً فرمود: انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی^(۱)

پس آقایان در اقامه دلایل قدری فکر نمایید که موقع جواب بلاجواب ننماید! پس هدف و مقصد آن حضرت از اینکه علی عایشه را در عین شباب و جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران به خلافت برقرار نمود. تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگوئید با بود شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گماشت.

عمل رسول اکرم ﷺ بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مداخلت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده، جوان نارس را نباید بکار گماشت، پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءت بر اهل مکه که قطعاً در چنین مواردی وجود پیرمرد سالخورده با تدبیر و جهان دیده ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید، رسول اکرم ﷺ ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد، به عذر اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا

۱- تو خلیفه من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است.

نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین علیه السلام را مأمور هدایت اهل یمن نمود؟!

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابی بکر و عمر و دیگران، علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را به او واگذار می نمود.

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی می باشد و از شرائط نبوت و ولایت و خلافت ابداً کبر سن نمی باشد. بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت، جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیّه شد، خواه پیر و یا جوان، خداوند او را به مقام خلافت برگزیند و به وسیله نبی و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکرم به مردم معرفی فرماید و بر مردم است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنمایند.

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و می توان آن را بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست، مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد از آن اجماع ساختگی.

علی علیه السلام فارق بین حق و باطل است

چه آنکه وجود علی علیه السلام بنا به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند؛ از جمله، شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع المودة از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد الله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میر سید علی همدانی شافعی در مودة ششم از مودة القربی و حافظ در امالی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایة الطالب سه خبر مسنداً از ابن عباس و ابی لیلی غفاری و ابی ذر غفاری همگی بمختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که فرمود:

ستكون من بعدی فتنه فاذا كان ذلك فالزموا علی

بن أبي طالب انه أول من يراني وأول من يصافحني يوم القيمة وهو معي في السماء العليا وهو الفاروق بين الحق والباطل^(۱).

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا ﷺ در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند و هر یک می خواستند خلیفه از آنها باشد (به اصطلاح و مثل معروف از آب گل ماهی بگیرند)، بحکم و دستور آن حضرت بایستی امت علی را بیاورند و دست بدامن او گردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا بفرموده آن حضرت، هر طرفی که علی علیه السلام بوده حق و در مقابلش باطل.

حافظ: این خبری که شما نقل نمودید، خبر واحد است و بخبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد.

داعی: خیلی تعجب است که زود فراموش می فرمایید یا عمداً سهو می نمایید! جواب خبر واحد را در شبهای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت، حجّیت خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمی توانید این خبر را به عنوان خبر واحد مردود دارید. به علاوه، همین یک خبر نیست، بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما به عبارات مختلفه اثبات مرام می نماید که ما بعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم، منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود، فقط به سلسله روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مسنده صرف نظر نموده، اینک هم باز برای تأیید عرایضم، تا آنجایی که وقت و حافظه ام اجازه می دهد، به بعض دیگر اشاره می کنم.

از جمله خبری است که محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) و طبری در کبیر^(۳) و بیهقی در سنن^(۴) و نور

الدین مالکی در

۱- زود است بعد از من فتنه ای برپا شود! پس اگر چنین شد، شما ملزم هستید با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید؛ چون اوست اول کسی که مرا می بیند و با من مصافحه می نماید روز قیامت، و او با من است در مرتبه بلند و علیا، و اوست جداکننده بین حق و باطل. (پنایع الموده، ج ۱، ص ۳۷۸- موده القری، موده ششم - کفایه الطالب، ص ۱۸۸)

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۵۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰.

۴- سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۰۶.

فصول المهمّة^(۱) و حاکم در مستدرک^(۲) و حافظ ابو نعیم در حلیه^(۳) و ابن عساکر در تاریخ^(۴) و ابن ابی الحدید در شرح نهج^(۵) و طبرانی در اوسط^(۶) و محبّ الدین در ریاض^(۷) و حموینی در فرائد^(۸) و سیوطی در در المنثور^(۹) از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل می نمایند که رسول اکرم ﷺ بدست مبارک اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب و فرمود: **انّ هذا اوّل من آمن بی و اوّل من یصافحنی یوم القیمه و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامّه یفرق بین الحق و الباطل**^(۱۰).

و محمد بن یوسف گنجی در باب ۴۴ کفایت الطالب^(۱۱) همین حدیث را نقل نموده به اضافه این کلمات: و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی أوّتی منه و هو خلیفتی من بعدی^(۱۲).

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۱۳) و خطیب خوارزمی در مناقب^(۱۴)

۱- فصول المهمه، ج ۱، ص ۸۳.

۲- مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- حلیة الویاء، ج ۴، ص ۲۹۴.

۴- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱.

۵- شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

۶- معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۶۶.

۷- ریاض النظرة، ج ۱، ص ۲۰۴.

۸- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۹ و ۱۴۰.

۹- در المنثور، ج ۳، ص ۳۹۶.

۱۰- به درستی که این (علی) اول کسی است که بمن ایمان آورده و اول کسیست که روز قیامت با من مصافحه می نماید و این علی صدیق اکبر و راست گوی بزرگ و فاروق این امت است که جدائی می اندازد بین حق و باطل. (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶).

۱۱- کفایة الطالب، ص ۱۸۷.

۱۲- و اوست پادشاه مؤمنین و اوست باب من که می آیند از او و اوست خلیفه من بعد از من - آنگاه گنجی شافعی گوید این حدیث را محدث شام در جزء چهل و نهم و بعد از سیصد حدیث در فضائل علی در کتاب خود آورده است.

۱۳- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۵۲.

۱۴- مناقب خوارزمی، ص ۱۵۹.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه^(۱) و خطیب بغداد در تاریخ بغداد^(۲) و حافظ ابن مردویه در مناقب^(۳) و سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس^(۴) و ابن قتیبه در الامامة و السياسة^(۵) و زمخشری در ربیع الابرار^(۶) و حموی در باب ۳۷ فرائد^(۷) و طبرانی در اوسط^(۸) و فخر رازی در تفسیر کبیر^(۹) و گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۱۰) و امام احمد در مسند^(۱۱) و دیگران از علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: **علی مع الحق و الحق مع علی** حیث دار^(۱۲).

و نیز در همان کتابها علاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده از حموی نقل نموده اند که آن حضرت فرمود: **علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال**^(۱۳).

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در حلیه الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: **یا معشر الانصار أ لا أدلکم علی ما ان تمسکتُم به لن تضلّوا بعده ابداً. قالوا بلی یا رسول الله. قال هذا علی فاحبّوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزّ و جلّ**^(۱۴).

۱- فصول المهمه، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ج ۲، ص ۱۱۶۱.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲.

۳- مناقب حافظ، ج ۱، ص ۱۱۹.

۴- فردوس، ج ۲، ص ۳۹۰، ح ۳۰۵۰.

۵- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۷۳.

۶- ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۲۸.

۷- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۳۸.

۸- معجم الاوسط، ج ۶، ص ۹۵.

۹- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۱۰- کفایة الطالب، ص ۲۳۷.

۱۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۲- علی علیه السلام با حق و حق با علی است، هیچ گاه علی علیه السلام از حق و حق از علی جدا نخواهد بود.

۱۳- علی علیه السلام با حق و حق با علی است و علی علیه السلام به طرف حق مایل است، هر گونه میل کند. (ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۷۰، باب ۲۰).

۱۴- ای جماعت انصار، آیا دلالت نکنم شما را به کسی که اگر به آن چنگ زنید و تمسک جویند، هرگز بعد از او گمراه نشوید؟ عرض کردند: “بلی یا رسول الله.” فرمود: “آن کس که بآن چنگ زنید و تمسک جویند تا گمراه نشوید، =

این احادیث نبویه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن، اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی می آید که برای مدلول خاصی بیان گردیده، و لکن در نظر اهل علم تعبیر به تواتر معنوی می شود که از مضامین تمامی آنها مستفاد می گردد که دلایل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر، آن مدلول عام باثبات می رسد.

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم ﷺ است نسبت بمقام ولایت که استثنائاً ثابت می کنند تمایل آن حضرت را به علی علیه السلام نه بدیگری؛ و نیز می رسانند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آن حضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده، چه آنکه علی علیه السلام متخصص در کمک دادن بوده و به همین جهت امت را هم امر می کند که بعد از من رجوع به علی کنید و تمسک باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السلام با ابی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) و بیعت نکردن با ابی بکر دلیل بر حقانیت ابی بکر می باشد یا بطلان خلافت او.

اگر خلافت ابی بکر حق بود، پس چرا علی علیه السلام که مجسمه حق و حقیقت بود و رسول اکرم ﷺ درباره او فرمود: “همیشه با حق و حق با او می گردد”، بیعت ننمود بلکه مخالفت هم نمود؟

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است، عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را بوضع آن روز بدبین می نماید که اگر دسیسه ای در کار نبود، چرا تأمل ننمودند (و لو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابی طالب فارق بین حق و باطل بفرموده پیغمبر ﷺ و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آن حضرت، همگی حاضر شوند و نظر و رأی خود را در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند!

حافظ: بدیهی است دسیسه ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

= این علی علیه السلام می باشد. پس او را دوست بدارید بدوستی من و اکرام بنمائید او را بکرامت من و آنچه من به شما گفتم، جبرئیل از جانب پروردگار مرا چنین امر نمود. (حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳).

داعی: یعنی می خواهید بفرمایید ابو عبیده (قبر کن سابق مکه) جراح و یا دیگران، از عباس عم بزرگوار پیغمبر و علی بن ابی طالب که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم، دلسوزتر بودند و اگر آن مقداری که آنجا حرف زدند تأمل می نمودند و یا ابی بکر و عمر حرف می زدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگری را فوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودند که به فوریت بیایند، آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزرگواران بیایند، اسلام از میان می رفت و فتنه ای برپا می شد که جلو آن را نمی توانستند گرفت؟!!

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر می کردند، لااقل بنی هاشم و کبار از صحابه با عباس و علی علیه السلام را خبر می کردند که در سقیفه حاضر شوند بر تقویت آن سه نفر اگر حق می گفتند، افزوده می شد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما و شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم، بلکه تمام قوا را به هم داده و با دشمنان اصلی بجنگ برمیخاستیم. پس تصدیق کنید، هرچه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تعجیلی که آن سه نفر بکار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب: قبله صاحب! پس سبب چه بود که آن همه عجله به کار بردند که بفرموده شما، حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند.

داعی: قطع بدانید عله تعجیل در عمل آن بود که می دانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند یا لااقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند، حتماً در میان اشخاصی که اسم برده می شد، نام علی علیه السلام هم به میان می آمد و اگر نام علی علیه السلام یا عباس در آن مجمع برده می شد طرفداران حق و حقیقت با دلایل واضحی که در دست بود، کلاه آنها را پشت معرکه سیاست می انداختند. لذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صحابه بغسل و کفن و دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

مشغولند، کار خود را بنمایند و ابی بکر را به آن وضع، دو نفری به خلافت بر قرار نمایند چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل طبری^(۱) و ابن ابی الحدید^(۲) و دیگران نوشته اند که عمر می گفت: “خلافت ابی بکر با عجله و فوریت بگفته انجام و صورت گرفت خداوند امر او را بخیر فرماید.”

رد بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد

و اما دلیل دیگر شما استناداً به قول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمیع نمی شود نیز مردود است، به نصّ صریح آیه ۵۴ سوره ۴ (نساء) که می فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^(۳).

پس به حکم این آیه شریفه، این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث ضعیف، و بلکه از موضوعات است که به خلیفه عمر نسبت داده اند؛ چه آنکه هرگز رسول اکرم ﷺ بر خلاف نصّ صریح قرآن کریم سخنی نفرماید و این آیه خود ادلّ دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است با هم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید).

علاوه بر این، مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خاتمه مقام نبوت است، سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یک خانواده جمع نمی شود.

اگر جناب هارون علیّه السلام برادر حضرت موسی علیّه السلام از خلافت موسی بر کنار است، علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء ﷺ بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هارون علیهما السلام جمع شد به حکم قرآن، قطعاً در محمد و علی علیهما السلام هم جمع می شود، به مناسبت حدیث منزله که در لیالی قبل عرض کردم. پس این حدیث

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۶.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳.

۳- آیا حسد می ورزند مردم با آنچه خدا آنها را بفضل خود برخوردار نموده. پس بتحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و بآنها ملک و سلطنت بزرگ عطا کردیم.

شما قطعاً از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

و اگر نبوت و خلافت (یا بقول خلیفه عمر سلطنت) در یک جا جمع نمی شود، پس چرا در مجلس شورای دیکتاتوری، خلیفه عمر، علی علیه السلام را نامزد خلافت نمود. بعد هم در مرتبه چهارم شما آن حضرت را به خلافت قبول دارید.

عجبا! نبوت با خلافت بلافصل (به وضع حدیثی) جمع نمی گردد، ولی با خلافت مع الفصل جمع می گردد!
چشم باز و گوش باز و این عمی حیـرتم از چشم بندی خدا

به علاوه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صریحاً می فرماید: “هر راهی که علی می رود بروید نه راه دیگران را.”

شما می گوئید: نبوت و سلطنت با هم در یک خانواده جمع نمی شود و حال آنکه آن حضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را گمراهی و ضلالت صرف دانسته، بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که در شبهای گذشته با ذکر اسنادش بعرضتان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود: انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی. ان تمسکتم بهما لن تضلّوا أبداً^(۱).

همان قسمی که در پیش آمد طوفان به امر حضرت نوح هر کس در کشتی ساخته آن حضرت نشست؛ نجات یافت و هر کس تخلف نمود، هلاک گردید، و لو فرزند صلیبی خود آن حضرت، در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم عترت و اهل بیت خود را به منزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیش آمدها و اختلافات، دست بدامن فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح، هلاک خواهند شد (چنانچه در (جلسه دوم) مشروحاً نقل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیّه، بایستی امت مرحومه در پیش آمدها و اختلافات، از رأی عترت و اهل بیت آن حضرت استفاده کنند و قطعاً

۱- به درستی که من دو چیز بزرگ نفیس میان شما گذاردم که اگر بهر دو آنها تمسک جوئید، هرگز گمراه نشوید؛ یکی قرآن مجید و دیگری عترت منند. مراجعه شود (جلسه سوم).

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرد اکمل از عترت و اهل بیت آن حضرت بوده، به اضافه مزایای دیگر از علم و عمل و اوامر اکیده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آن حضرت را خبر ندادند تا از نظر و فکر و رأی صائب آن حضرت استمداد نمایند؟!

قطعاً رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوتند، وقتی منصفانه قضاوت می نمایند، به عمق حقیقت می رسند و کورکورانه راهی را که پیشینیان رفته اند، نمی روند و می فهمند که بازیگران سیاسی برای آنکه علی را از حق ثابت خود بر کنار کنند، عجله و شتاب نموده، بدون حضور آن حضرت و سایر اصحاب و اهل تقوی ابی بکر را باریکه خلافت قرار دادند.

شیخ: بچه دلیل شما می فرمائید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد.

بازهم بیان حقیقت در تعیین خلافت

داعی: اولاً ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد. فرقی که ما با شما داریم، اینست که شما به نام صحابی که رسیدید، و لو هر منافقی باشد، اگر چه ابو هریره ای که خلیفه عمر او را تازیانه می زند و کذابش می خواند، زانوی تسلیم بر زمین می گذارید، ولی ما این طور نیستیم. آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قدمش را بر چشم می گذاریم که بشرائط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمل نموده، تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلاشرط به اوامر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلایل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر، اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت، ابی بکر به خلافت تعیین گردد. اگر جواب حسابی بر ردّ عرایض داعی دارید بفرمائید تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت به حق کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان دادید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل به عقیده شما تمام عقلا قوم جمع شدند و به اجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود،

ما تسلیم می شویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده ای از قبیله اوس، نظر به مخالفت و عداوت سابقه دار با قبیله خزرج، دیگران بیعت نکردند، تصدیق نمایند که ما بیراهه نمی رویم.

ثالثاً انتقاد ما به این جمله این است که عقلاً عالم را به قضاوت می پذیریم که آیا سه نفر صحابی می توانند زمام امور یک ملتی را به دست گرفته، میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیها) جنگ زرگری، دو نفر با یک نفر بیعت نموده و بعد مردم را با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت، مرعوب و مجبور نمایند به تسلیم نقشه آنها؟ قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده، عرض می نمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن سه نفر (ابی بکر و عمر و ابو عبیده جراح) به سقیفه رفتند، دیدند صحبت از خلافت است. چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عده ای در منزل پیغمبر ﷺ و جمعی در اردوی اسامه بودند، ننمودند.

شیخ: ما می گوئیم غفلتی شده یا نشده، در آن روز حاضر نبودیم ببینیم آنها در چه محظوری گیر کرده بودند، ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم، و لو به مرور هم اجماع واقع شده باشد، نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نماییم؛ بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده، راهی که آنها رفتند برویم.

داعی: به به با استدلال شما! آفرین به فکر و عقیده شما که می خواهید به ما تحمیل کنید که دین مقدس اسلام، دین کورکورانه می باشد که اگر هر دو سه نفری در یک جا جمع شدند رأی و نظری دادند و عده ای هم اطراف آنها را گرفتند و هوجبگری کردند، سایر مسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، کورکورانه تسلیم گردند! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره ۳۹ (زمر) می فرماید:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^(۱)

۱- (ای رسول) به لطف و رحمت من بشارت آر آن بندگان که چون سخن بشنوند، پس متابعت کنند نیکوتر آن را (یعنی تحقیق کنند نه کورکورانه براه غیر معلوم بروند).

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، آن هم تقلید از ابو عبیده (قبر کن) معروف به جراح رسول اکرم ﷺ خود راه را بروی ما باز کرده و بما نشان داده که هرگاه امت دو دسته شدند، ما در کدام یک از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم. می فرمائید بچه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیؑ باشیم؟ جوابش آشکار است؛ بدلیل آیات قرآنی و احادیث متقنه مندرجه در کتب معتبره خودتان.

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علیؑ باشند حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علمای شما از قبیل حافظ ابی نعیم اصفهانی در حلیه^(۱) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۲) و بلاذری در تاریخ^(۳) خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینابیع الموده^(۴) از حموینی و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القربی^(۵) و دیلمی در فردوس و دیگران از موثقین علمای شما حدیث مفصلی از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد، ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند به او) که چرا رفتی بطرف علی بن ابی طالب علیؑ (و با ابی بکر بیعت ننمودی؟ در جواب گفت:

“روزی خدمت پیغمبر ﷺ بودیم؛ عمار یاسر وارد شد از آن حضرت سؤالی نمود. حضرت ضمن صحبت فرمود: یا عمار ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خل عن الناس، یا عمار علی لا یردک عن هدی و لا یدلک علی ردی، یا عمار طاعه علی طاعتی و طاعتی طاعه الله”^(۶).

۱- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵.

۲- مطالب السؤل، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- فتوح البلدان، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.

۴- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۸۶.

۵- موده القربی، ص ۱۸.

۶- ای عمار، اگر تمام مردم براهی می روند و علی تنها راه دیگر، پس براهی برو که علی می رود و بی نیاز شو از همه مردم؛ ای عمار، علی ترا از هدایت پر نگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید؛ ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.

آیا سزاوار بود با این نصوص ظاهره و أوامر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السلام با خلافت ابی بکر کرد، و لو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیه و کبار صحابه و عقلا قوم از مهاجر و انصار هم با او همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) راه علی را بگذارند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند. لا اقل می خواستند آن قدر صبر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند؟

(صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود. آقایان برخاستند برای ادای فریضه. پس از ختم نماز و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ: صاحب! شما ضمن بیاناتتان دو کلام عجیب فرمودید: اولاً مکرر می فرمائید ابو عبیده قبر کن. از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است. ثانیاً فرمودید که علی و بنی هاشم و أصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند؛ در صورتی که جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی: گویا آقایان در نوشتجات علمای خود هم دقیق نمی شود. اولاً راجع به اینکه ابو عبیده قبرکن بوده، ما نگفتیم، در کتب خودتان ثبت است؛ مراجعه نمائید به *البدایة و النهایة*^(۱) تألیف ابن کثیر شامی که در باب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نوشته که چون ابو عبیده جراح مانند قبرهای اهل مکه حفر می کرد، لذا جناب عباس یکی را بدنبال ابی طلحه، قبرکن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تهیه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بنمایند.

ثانیاً فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند. بلی شما کلمه بیعت نمودند را می خوانید، اما تعمق در حقیقت نمی نمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهراً) بیعت نمودند، ولی بعد از شش ماه، آن هم بجزر و فشار و تهدید بشمشیر و قتل و اهانت های بسیاری که بآن بزرگوار نمودند و محرومیت هایی که برای آنها فراهم ساختند.

۱- البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۸۷.

حافظ: از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوه کنید به کلمات و عقاید عوام شیعه که می گویند: علی را جبرا کشیدند و بردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آن جناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم بخلافت ابی بکر گردید.

بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود

داعی: اینکه فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بود، گمان می کنم عمداً سهو نمودید؛ چه آنکه عموم مورخین شما نوشته اند: بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام بوده؛ چنانچه بخاری در صحیح^(۱) باب غزوه خیبر و مسلم بن حجاج در صحیح^(۲) باب قول النبی لا نورث نقل می نماید که بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه علیها السلام بوده است و همچنین عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامة و السياسة^(۳) گوید: فلم یبایع علیّ کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمه رضی الله عنها^(۴).

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانند، مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آن حضرت می دانند؛ پس نتیجه آن می شود که بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده؛ چنانچه مسعودی در مروج الذهب گوید: و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتی ماتت فاطمه^(۵).

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است، از زهری روایت نموده که علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه علیها السلام؛ چنانچه ابن ابی الحدید در

۱- صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸۲-۸۳.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴.

۳- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰ و ۳۱.

۴- علی علیه السلام بیعت نکرد با ابی بکر تا فاطمه علیها السلام وفات نمود.

۵- احدی از بنی هاشم بیعت ننمودند با ابی بکر تا فاطمه علیها السلام وفات نمود. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴).

شرح نهج نقل نموده است^(۱).

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که بیعت علی علیه السلام فوری نبوده، بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر شرح نهج البلاغه^(۲) از زهری از عایشه روایت نموده: فلم یبایعه علیّ سته شهر و لا أحد من بنی هاشم حتّی بایعه علیّ^(۳). و نیز أحمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح و أبو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین از نافع از زهری روایت نموده اند که انّ علیّاً لم یبایعه الاّ بعد سته شهر^(۴).

و اما اینکه فرمودید: چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام، خیلی معذرت می خواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشتبه شده است. اینها عقاید عامیانه نیست؛ بلکه اعتقاد عالمانه است. شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

و الله قسم علمای هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه می کنند که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی می باشند.

حافظ: علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در السنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب می نمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزدند و بچه اش را سقط نمودند.

داعی: آقایان محترم یا واقعاً مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمداً روی عادت تبعاً للأسلاف می خواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمائید. لذا می گوئید و می نویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (مخصوصاً از زمان سلطنت

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۲؛ ج ۶، ص ۴۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۶.

۳- علی علیه السلام و احدی از بنی هاشم مدت شش ماه با ابی بکر بیعت ننمودند تا زمانی که علی علیه السلام بیعت نمود.

۴- علی علیه السلام بیعت ننمود مگر بعد از شش ماه.

صفویه انار الله برهانهم) که به امر ابی بکر، عمر با جمعی آتش بدر خانه علی بردند و علی علیه السلام را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند به مسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست، قبلاً هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص به شیعیان نیست؛ بلکه اکابر علما و مورخین منصف خودتان نوشته اند، ولی بعضی از روی تعصب خودداری از نقل نموده اند؛ چنانچه میل داشته باشید، برای اثبات مرام، چند خبری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان بعرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که ما بی تقصیریم و نمی گوئیم مگر آنچه شما خود می گوئید.

حافظ: بفرمایید، برای استماع حاضریم.

دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر بمسجد بردند

داعی: ۱. ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین، محدثین و مورخین معروف شما می باشد، در تاریخ ^(۱) خود روایت نموده که چون ابو بکر، علی علیه السلام را برای بیعت طلبید و قبول نکرد، عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند، حضرت فاطمه علیها السلام بر در خانه او را ملاقات کرد، فرمود: “ای پسر خطاب، آمده ای خانه را بر من بسوزانی.” گفت: “آری این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده.”

۲. عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی ^(۲) و محمد بن جریر طبری ^(۳) که معتمدترین مورخین شما هستند، روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی به در خانه علی رفتند. عمر گفت: “بیرون آید و الا خانه را بر شما می سوزانم.”

۳. ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت: “من از آنها بودم که بامر هیزم برداشتم و به در خانه فاطمه علیها السلام بردیم، در وقتی که علی علیه السلام و

۱- فتوح البلدان، ج ۲، ص ۲۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵ و ۵۶.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

اصحابش از بیعت ابا نمودند. عمر به فاطمه گفت: “بیرون کن هر که در این خانه است و إلاً خانه و هر که در خانه است، می سوزانم.” در آن وقت علی و حسنین و فاطمه علیها السلام و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند. فاطمه فرمود: “آیا خانه را بر من و فرزندانم می سوزانی؟” گفت: “بلی و الله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.”

۴. ابن عبد ربه که از مشاهیر علمای شما است در عقد الفرید^(۱) نوشته که علی علیه السلام و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند. ابی بکر به عمر گفت: “برو اینها را بیاور. اگر ابا کنند از آمدن، با ایشان قتال کن!” پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند. فاطمه بر در خانه آمده فرمود: “ای پسر خطاب، آمده ای که خانه ما را بسوزانی؟” گفت: بلی - الخ.

۵. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^(۲) از کتاب سقیفه جوهری، قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطاً نقل نموده تا آنجا که گوید: بنی هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود؛ زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: “زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند” پس عمر با گروهی رفتند بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیرون بیایید و بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زبیر شمشیر کشید بیرون آمد عمر گفت: “این سگ را بگیرید.” سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد. آنگاه علی را به جبر و عنف کشیدند به سوی ابی بکر. بنی هاشم هم با او می آمدند و ناظر بودند بر او که چه می کنند. علی علیه السلام می گفت: “من بنده خدا و برادر رسول او هستم” و کسی اعتنا به گفتار او نمی کرد تا او را به نزد ابی بکر بردند. گفت: “بیعت کن!” حضرت فرمود: “من أَحَقُّم به این مقام و با شما بیعت نمی کنم شما اولی هستید که با من بیعت کنید. شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و من نیز با همان حجه بر شما احتجاج می کنم. پس شما انصاف دهید! اگر از خدا می ترسید به حق ما اعتراف کنید؛ چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و الاً معترف شوید که

۱- عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۲.

دانسته بر من ستم می کنید.”

عمر گفت: “هرگز از تو دست بر نمی داریم تا بیعت کنی.” حضرت فرمودند: “خوب با یکدیگر ساخته اید. امروز تو برای او کار می کنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را). به خدا سوگند قبول نمی کنم سخن تو را و با او بیعت نمی کنم چون او باید با من بیعت نماید!”

آنگاه روی به مردم نمود فرمود: “ای گروه مهاجران، از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمدی را از خانواده او که خدا قرار داده، بیرون نبرید و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او به خدا قسم ما اهل بیت احقیم باین امر از شما! تا در میان ما کسی باشد که عالم به کتاب خدا و سنت رسول و فقیه در دین باشد به خدا قسم! اینها تمام در ما هست. پس متابعت و پیروی از نفس خود مکنید که از حق دور می شوید.”

آنگاه علی علیه السلام بیعت نکرده، به خانه برگشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.
۶. ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در ص ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدين و دولت بنی امیه معروف به الامامة و السياسة ^(۱) قضیه سقیفه را مفصلاً شرح می دهد و ابتداء می کند مطلب را به این عبارت: انّ ابا بکر رضی الله عنه تفقّد قوما تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فأبوا ان یخرجوا فدعا بالحطب و قال و الذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیها فاطمه فقال و انّ فخرجوا فبايعوا الاّ علیّا الخ.

خلاصه کلام آنکه چون ابی بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده اند از بیعت او در خانه علی علیه السلام جمع شده اند، پس عمر را به سوی آنها فرستاد. عمر آمد بر در خانه علی علیه السلام آنها را طلب نمود برای بیعت ابا کردند. از بیرون آمدن. عمر هیزم طلبید و گفت: “به آن خدایی که جان عمر در قبضه قدرت اوست! یا بیرون بیائید یا خانه را با هر کس در آن خانه است، می سوزانم!” مردم گفتند: “یا ابا حفص (کنیه عمر بود)، فاطمه در این خانه است.” گفت: “هرچند که او باشد

۱- الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۲-۱۶.

می سوزانم.” پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند، مگر علی علیه السلام که گفت: “سوگند یاد کرده ام تا قرآن را جمع آوری نکنم، بیرون نیایم و لباس در بر ننمایم.” عمر قبول نکرد ولی ناله فاطمه علیها السلام و توییح نمودن آنها سبب شد که عمر برگشت نزد ابی بکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آن حضرت. ابی بکر چند مرتبه قنقذ را فرستاد به طلب آن حضرت و جواب یأس شنید. عاقبت عمر با جماعتی رفت بدر خانه فاطمه علیها السلام و دق الباب نمود، فاطمه علیها السلام که صدای آنها را شنید، به صدای بلند ندا در داد: لا ابت یا رسول الله ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه.

خلاصه معنی آنکه بابا “یا رسول الله، بعد از تو چه به ما می رسد از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند.”

همین که مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند، برگشتند در حالتی که اشکها جاری و جگرها سوخته، ولی عمر با عده ای ماندند تا علی را جبراً از خانه بیرون آورده، نزد ابی بکر بردند و به آن حضرت عرض کردند: “بیعت بنما با ابی بکر.” حضرت فرمود: “اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد؟” قالوا اذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک گفتند: “به خدا قسم گردنت را می زنیم!” علی علیه السلام فرمود: “پس بنده خدا و برادر رسول او را خواهید کشت.” عمر گفت: “تو برادر رسول خدا نیستی.” ابو بکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت. عمر به ابی بکر گفت: “آیا بامر تو این کارها را نمی کنیم.” ابی بکر گفت: “مادامی که فاطمه هست، او را اکراه نمی نمایم.” امیر المؤمنین علیه السلام خود را به قبر رسول الله رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که هارون برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده ﴿إِنَّ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ ^(۱).

شرح قضیه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید: علی علیه السلام بیعت نکرده به منزل برگشت و بعدها ابو بکر و عمر رفتند به منزل فاطمه علیها السلام که استرضای خاطر او را فراهم نمایند. فرمود: “خدا را شاهد می گیرم شما دو نفر مرا اذیت نمودید در هر نمازی شما را نفرین می کنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم” -انتهی.

۱- ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف نمودند و خواستند مرا بکشند. (سوره اعراف، آیه ۱۵۰)

باید منصفانه قضاوت نمود

شما را به خدا آقایان، انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر ﷺ را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید به قتل و آتش زدن خانه، برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید، می بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده می شود که عده ای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را بمقام ریاست یا سلطنت می رسانند؛ بعد می گویند ملت او را به این مقام برگزیدند.

آن روز هم عده ای بازیگر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند، بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید به آتش و سوزانیدن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت، حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربۀ کند را دلیل بر حقانیت خود بگیرید.

و عجب آنکه به ما هم می گویند، کور و کر شوید و نافهم گردید بتاريخ گذشته ابدأ توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هرچه کردند همه را نیک بدانید و کورکورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقّی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است!!

به خدا قسم! اگر آقایان با نظر بی طرفی و انصاف و ذره بینی بنگرید، خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز، سیاسی بوده، نه طریقه جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم ﷺ اطراف عترت طاهره آن حضرت اجتماع نموده و گفتند: “چون پیغمبر ﷺ خود فرموده به قرآن و عترت من متمسک شوید، ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمی شویم و اطاعت آنها را می نمایم لا غیر.”

۷. احمد بن عبد العزيز جوهری که از ثقات علمای شماس، بنابر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده به این عبارت: هو عالم محدث كثير الادب ثقة ورع اثنى عليه المحدثون و رووا عنه مصنفاته.^(۱) در کتاب سقیفه^(۲) آورده، چنانچه ابن ابی الحدید

۱- او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده ثقة و با ورع؛ مدح و ثنا نمودند بر او محدثین و در مصنفات خود از او روایت نمودند (

شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

۲- السقیفة و فذک، ص ۴۶.

معتزلی مذکور هم در شرح نهج البلاغه^(۱) از او نقل نموده مسنداً از ابی الاسود که گفت:

“جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی علیه السلام و زبیر هم غضب نموده و از بیعت بر کنار شده و وارد خانه فاطمه علیها السلام شدند، آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن قریش (که هر دو از بنی عبد الاشهل بودند) و گروهی از مردم، هجوم آوردند به منزل فاطمه علیها السلام هرچند فاطمه علیها السلام ناله زد و آنها را قسم داد، فایده نکرد. شمشیر علی علیه السلام و زبیر را گرفتند و بدیوار زدند و شکستند و آنها را بجبر و عنف کشیدند و به مسجد بردند برای بیعت!”

۸. و نیز جوهری از مسلمة بن عبد الرحمن روایت کرده که چون ابی بکر بالای منبر نشست و شنید که علی علیه السلام و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام جمع شده اند، عمر را فرستاد که آنها را بیاورند. عمر رفت در خانه فاطمه علیها السلام، فریاد زد: “بیرون بیایید و الا بحق خدا خانه را با شما می سوزانم.”

۹. و نیز جوهری بنابر آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^(۲) مسنداً از شعبی روایت نموده که وقتی ابو بکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی علیه السلام، به عمر گفت: “خالد کجا است؟” گفت: “حاضر است.” ابو بکر گفت: “هر دو بروید علی علیه السلام و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند.” پس عمر داخل خانه فاطمه علیها السلام شد و خالد بر در خانه ایستاد. عمر به زبیر گفت: “این شمشیر چیست؟” گفت: “این را مهیا کرده ام برای بیعت علی علیه السلام” گرفت شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در خانه بود و شکست. آنگاه دست زبیر را گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و به دست خالد داد برگشت میان خانه و در خانه، جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم. به علی علیه السلام گفت: “برخیز برویم با ابی بکر بیعت کن.” حضرت امتناع نمود. دست حضرت را گرفت و کشید و به دست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابی بکر به مدد فرستاده بود. خالد و عمر هجوم آورده آن حضرت

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

۲- السقیفة و فدک، ص ۵۲.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

را به علف و جبر شدید می کشیدند. تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا می نمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهت تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه علیها السلام ندا کرد و به ابی بکر فرمود: “خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا به خدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم.” (به قسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت)؛ چنانچه بخاری^(۱) و مسلم^(۲) در صحیحین خود نوشته اند: فغضبت فاطمه علی ابی بکر و لم تتکلم به حتی توفیت^(۳).

۱۰. أبو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی متوفای سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده، در کتاب تاریخ خود به نام روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر^(۴) در شرح قضیه سقیفه، خبر آتش را می نویسد به این عبارت: ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیہ فلقیتہ فاطمة فقال: ادخلوا فیما دخلت الامة؛ یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است. پس فاطمه او را ملاقات نمود. عمر گفت: “داخل شوید در چیزی که امت داخل شدند” و تا آخر قضیه را نقل می نماید.

۱۱. طبری در تاریخ^(۵) خود نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی علیها السلام بودند. عمر بن الخطاب آمد و گفت: “بیرون بیائید برای بیعت و الا آتش بر همه می زنم!”

۱۲. ابن شحنة^(۶) مورخ معروف در حاشیه کامل ابن اثیر ضمن داستان سقیفه می نویسد: “زمانی که جماعتی از

اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن ابی لهب و خالد بن

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴.

۳- فاطمه علیها السلام در حال غضب، ابی بکر را ترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت

۴- روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر، ج ۷، ص ۱۴۶.

۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

۶- تاریخ ابن شحنة بهامش الكامل، ج ۷، ص ۱۶۴.

سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی و سلمان فارسی و ابی ذرّ غفاری و عمار بن یاسر و براء بن عازب و ابی بن کعب، تخلف از بیعت ابی بکر نموده و متمایلاً به علی علیه السلام در خانه آن حضرت جمع بودند، عمر بن الخطّاب آمد تا هر که در آن خانه هست آتش بزند. فاطمه علیها السلام با او ملاقات نمود عمر گفت: داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند.

(یعنی بیائید بیعت کنید و پیروی کنید از عده ای که بیعت نمودند).

و شاهد بر این مطالب، قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در تاریخ مروج الذهب^(۱) ضمن نقل قضایای عبد الله بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت، نوشته است: “در آن هنگام که بنی هاشم اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین علیه السلام در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبد الله آنها را محاصره نموده بودند، هیزم بسیاری آوردند که آنها را آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد، مع ذلک بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.”

گوید:

نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروۀ بن زبیر در مقابل مردم از برادرش عبد الله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود، مردم از آتش زدن شعب مذمت می کردند، عروۀ عذر خواهی می کرد که برادر عبد الله مقصر نبود. غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود: انما أراد بذلک إرهابهم ليدخلوا فی طاعته كما ارهب بنی هاشم و جمع لهم الحطب لاحتراقهم اذ هم ابوا البيعه فی ما سلف.

ما حصل معنی آنکه عبد الله زبیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابی بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین، زیر بار بیعت نمی روند، هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

این اخبار و بیان مورخین، نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روات

۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

موثق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند. به قدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد می کردند. منتها بعض از علمای شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را، سندی می شود بر ابطال عقیده اجماع، لذا احتیاطاً از نقل آن خودداری می نمودند و الا مطلب در نزد همه آشکار بوده. یکی از شعرای معروف خودتان، عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمه لعلى قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها
 حرقت بیتک لا ابقى علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها
 ما کان غیر ابی حفص بقائلها یوم الفارس عدنان و حامیها

ما حصل معنی آنکه غیر ابی حفص (کنیه عمر بوده) کسی نمی توانست به علی که یگه سوار قبیله عدنان بود، و به حمایت کنندگان او بگوید: “اگر بیعت نکنید، خانه ات را آتش می زنم و کسی را در خانه باقی نمی گذارم با اینکه فاطمه در این خانه می باشد.”

حافظ: این اخبار، نشان می دهد که جبهه ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع مخالفین خلافت، آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند.

اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام

داعی: عرض کردم جهت ضیق وقت باختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خودداری نمودم و الا اخبار در این باب بسیار است؛ برای نمونه و پی بردن باینکه شیعیان موحد و معتقد به روز جزا، دروغ نمی گویند و جعل نمی نمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند، خوب است آقایان مراجعه فرمایید به کتاب اثبات الوصیه تألیف عالم فاضل مورخ شهیر مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی صاحب مروج الذهب متوفی سال ۳۴۶ قمری که شرح قضایای آن روز را مفصل می نویسد تا آنجا که گوید: فہجموا علیہ و احرقوا بابہ

و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا.^(۱)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست، بلکه آنچه واقع شده، ضبط در تاریخ است و تاریخ هرگز گم نخواهد شد. اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خودداری از ثبت آن نمایند، مردمان منصف دیگری هستند که ثبت می نمایند.

قضیه سقط جنین اظهر من الشمس در تاریخ است؛ منتها بعض از علماء حباً لخلفائهم، پرده پوشی و سکوت نمودند؛ مع ذلک گاهی بی اختیار حقیقت بزیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده.

مراجعه فرمائید به آخر شرح نهج البلاغه تا مطلب بر شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته: “وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب، شیخ معتزله، نقل نمودم که وقتی خبر بر رسول خدا دادند که هبار بن اسود با نیزه به هودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد،^(۲) حضرت خون او را مباح نمود.

ابی جعفر گفت: لو کان رسول الله حیا لباح دم من روع فاطمه حتی التقت ذا بطنها.^(۳)

- ۱- پس هجوم آوردند بر علی (علیه السلام) و در خانه اش را سوزانیدند و آن حضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سیده زنان فاطمه را میان در و دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط کرد. (اثبات الوصیه، ص ۱۴۳).
- ۲- زینب دختر رسول الله ﷺ عیال پسر خاله اش ابو العاص بن ربیع بن عبد العزی بود. در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد با اسراء بسیار از کفار. بنا شد مشرکین فدا بدهند و خود را خلاص کنند. ابو العاص پیغام داد برای زینب که فدیة برای او بفرستد. بی بی تهیه کرد با گردن بند مرواریدی که با عقیق یمانی و یاقوت رمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه باو رسیده بود، فرستاد خدمت پیغمبر. رسول الله محزون شد. امت برای خاطر آن حضرت از فدیة گذشته و ابو العاص را آزاد نمودند. پیغمبر فرمود بابی العاص که چون زینب بر تو حرامست او را روانه مدینه نما. قبول نمود.
- حضرت، زید بن حارثه پیرمرد را با او روانه نمود که زینب را بیاورد. چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند، جمعی باتفاق ابو سفیان حرکت کردند در ذی طوی به آنها رسیدند. هبار بن اسود با نیزه بهودج زینب زد که سر نیزه به پشت بی بی رسید. بی بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در رحم داشت، سقط نمود. وقتی زینب به مدینه آمد و برای رسول الله نقل نمود، حضرت فوق العاده محزون شد و خون هبار را مباح نمود و امر نمود دست و پای او را قطع نموده، به قتل رسانند.
- ۳- اگر رسول خدا ﷺ زنده بود، حتماً مباح می کرد خون کسی که فاطمه را ترسانید تا آنکه بچه اش (محسن) سقط گردید. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف، کلمات و عقاید ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید: “نظام گفته است: ان عمر ضرب بطن فاطمه يوم البيعه حتى اقلت المحسن من بطنها.”^(۱)

پس بی جهت آقایان تبعاً لاسلاف، جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و به آنها امر را مشتبه کنید و بگوئید خلفای ما به علی و فاطمه آزاری نمودند، بلکه آنها خود راضی به خلافت خلفاء بودند.

قضیه آتش و جبر و اجبار و اکراه و توهین بعلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربّه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبّه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرودند و ما آنچه می گوئیم با سند ثابت و مسلم نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنمائیم.

حافظ: اصلاً نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعاً جز تولید نفاق و دوئیت فایده ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است

داعی: اولاً خوب است این اعتراض را به علمای و مورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند. قطعاً حق زیر پرده نمی ماند: ﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ تاریخ گم نمی شود؛ عاقبت در هر قوم و ملّتی مردمان پاک و منصف و بی غرض پیدا می شوند که حقایق را بنویسند، مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب های خود ضبط

۱- یعنی روز بیعت عمر چنان به شکم فاطمه عَاشِرَةَ زد که محسن از شکمش ساقط گردید. (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتابخانه ملی حاج حسین آقا ملک در تهران موجود است). (وافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵).

۲- سوره انعام، آیه ۱۴۹. دلیل قاطع و رسا برای خداست.

نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیاً فرمودید: چرا می گوئیم و می نویسیم؟ بدیهی است این گفتن ها و نوشتن ها دفاعی است در مقابل حملات و تهمت های گویندگان و نویسندگان بی مغز و مغرض و مفتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه می کنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی می نمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جعلیات شیعه جلوه می دهند و اذهان ساده را بنقل این نوع اکاذیب مشوب می نمایند.

ما ناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرق اند، نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت، یعنی پیروان علی و آل علی گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله می باشند و درباره علی علیه السلام نمی گویند مگر آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود؛ چنانچه شبهای گذشته با دلایل عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوص و برادر رسول خدا می دانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد، مخالفیم.

می فرمایید چرا می گوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق؟ ما هم به شما می گوئیم نگوئید تا نگوئیم، ننویسید تا ننویسیم، دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است. ما نمی گوئیم؛ ما را وادار به گفتن می نماید همین امشب اگر شما نمی فرمودید، اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد، داعی مجبور نمی شدم پرده بردارم و به آقایان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند؛ اینها عقاید عوام شیعه نیست، بلکه اعتقاد علمای منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را به عرض رسانیدم، ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم، جز عقاید صحیح که مستند بکتاب و سنت و عقل و اجماع باشد، چیز دیگری نداریم.

حافظ: این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است؛ زیرا در کتاب های مهم علمای شیعه، اخباری هست که بر خلاف کتاب و سنت می باشد و کاملاً باعث جسارت شیعیان و لالایی شدن آنها در معاصی می شود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد؛ شماها هم منع از آنها نمی نمایید.

داعی: خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان می فرمایید. خوبست از آن اخباری که بنظر شما جعل و موضوع و موجب فساد می باشد، بیان فرمایید تا مطلب باز شود.

اشکال در حدیث حب علی حسنه علیه السلام و من بکی علی الحسین وجبت له الجنة و جواب آن

حافظ: آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی که از علمای بزرگ شماس، در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم، حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: **حَبَّ عَلِيَّ حَسَنَةً لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ**.^(۱) و نقل می نماید که آن بزرگوار فرمود: **من بکی علی الحسین وجبت له الجنة**.^(۲) و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لا لایابالی گری آنها در معاصی می شود که هر نوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی علیه السلام را دوست می دارند، از آن معاصی به آنها ابداً ضرری نمی رسد یا مرتکب هر گناهی می شوند بخیال آنکه یک قطره اشک بر امام حسین علیه السلام گناهان ما را پاک می کند و وارد بهشت می شویم. وقتی امید بی حساب این اندازه در مردم زیاد شد، رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق می شود؛ چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند، ایام عاشورا را مشغول عزاداری می شوند و می گویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون می آییم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن

داعی: اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشاء و یا لایابالی گری را که

۱- دوستی علی علیه السلام حسنه ایست که هیچ گناه (صغیره ای) به او ضرر نمی رساند. (بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۰۱، با این عبارت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله دن ولایة علی حسنة لا يضر معها شيء من السيئات).

۲- کسی که گریه کند بر حسین علیه السلام بهشت بر او واجب می شود. (بحار النوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳. با این عبارت: “وکل من بکی منهم علی مصاب الحسین اخذناه بیده و ادخلناه الجنة”).

در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده اید، در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است، بفرمایید برادران اهل تسنن که معتقداتشان به مناسبت راهنمایی امثال آقایان!! بر خلاف این احادیث است، چرا غرق در فحشا و منکرات بلکه متجاهر در معاصی می باشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عسار و قصبات کوچک بسیار که داعی دیده ام و اکثریت بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلاد اهل تسننند، مع ذلک در تمام قهوه خانه های عمومی از بزرگ و کوچک علنی و بر ملا اقسام قمار محرم بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنان قرار گرفته، به علاوه سایر فحشا و منکرات زاید بر آنچه میان بعض از عوام شیعه هست، بین آنها معمول است. علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشا که از بیان آنها خجالت می کشم، دایر است!

اگر ما هم مانند شما خورده بین و بهانه جو بودیم، می گفتیم علل شیوع فحشا از زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجرّی و لا لایالی گری آنها به احکام دین، فتاوی بی جان امامان و فقهای آنها می باشد؛ از قبیل حکم طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح اما رد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه ای که بقضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لایالی به منهیات نموده اند!

ولی فقهای شیعه تمام آنها را حرام و از مرتکبین آنها تبری می جویند.

حافظ: این نسبت ها اکاذیبی افسانه مانند است. شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید.

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن

داعی: شما خود می دانید ولی عمداً از روی ناچاری، دفاع به ما لا یرضی

صاحبه می نمائید و الا کتب فقهیه خودتان که فتاوی فقهاء را آورده اند، موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمی دهد. به قدری مطلب واضح و غیر عقلانی است که اکابر علمای خودتان هم غالباً در مقام انتقاد بر آمده اند؛ برای نمونه لازم است مراجعه نمایید به آخر تفسیر کشاف که جار الله زمخشری گوید:

و اَکْتَمَهُ کِتْمَانَهُ لَیْسَ اِسْلَم	اِذَا سَأَلُوا عَنْ مَذْهَبِیْ لَمْ اَبَحْ بِهِ
اَبِیْحِ الطَّلَا وَ هُوَ الشَّرَابُ الْمَحْرَم	فَاِنْ حَنْفِیًّا قُلْتُ قَالُوا بِأَنَّنِیْ
اَبِیْحِ لَهُمْ اَکْلَ الْکَلَابِ وَ هُمْ هُمْ	وَ اِنْ مَالِکِیًّا قُلْتُ قَالُوا بِأَنَّنِیْ
اَبِیْحِ نِکَاحَ الْبَنَاتِ وَ الْبَنَاتِ تَحْرِم	وَ اِنْ شَافِعِیًّا قُلْتُ قَالُوا بِأَنَّنِیْ
ثَقِیْلَ حُلُوْلِیْ یَفِیضُ؟؟؟ مَجْسَم	وَ اِنْ حَنْبَلِیًّا قُلْتُ قَالُوا بِأَنَّنِیْ
یَقُولُوْنَ تَیْسَ لَیْسَ یَدْرِیْ وَ یَفْهَم	وَ اِنْ قُلْتُ مِنْ اَهْلِ الْحَدِیْثِ وَ حَزْبِهِ
فَمَا اَحَدٌ مِنَ السَّنَنِ النَّاسِ یَسْلَم	تَعْجَبْتُ مِنْ هَذَا الزَّمَانِ وَ اَهْلِهِ
عَلِیْ اَنْهَمْ لَا یَعْلَمُوْنَ وَ اَعْلَم	وَ اٰخَرْنَیْ دَهْرَیْ وَ قَدَمَ مَعْشَرَا
اِنَّا الْمِیْمَ وَ الْاِیَّامَ اَفْلَحَ اَعْلَم ^(۱)	وَ مَذْاِفْلَحَ الْجَهَّالِ اِیْقَنْتُ اَنْنِیْ

یک چنین عالم جلیل و مفسر نبیل می گوید: من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی فاسده و عقاید کاسده آنها. آنگاه آقایان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمایم.

بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب

ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید، از موضوعات شیعیان نیست به دو

۱- اگر از من سؤال نمایند از مذهب، فاش نخواهم نمود تا سالم بمانم؛ زیرا اگر بگویم حنفی هستم، می گویند: شراب حرام را حلال می دانی و اگر بگویم مالکی هستم، می گویند: گوشت سگ را مباح می دانی و اگر بگویم شافعی هستم، می گویند نکاح دختر را که (حرامست) حلال می شماری و اگر بگویم حنبلی هستم، می گویند: حلولی مذهب و مجسمه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم، گوساله است و نمی فهمد (یعنی اینها فتاوی فقهای مذاهب اربعه می باشد بلکه نمونه ای از آنها می باشد). فوق العاده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نمی ماند. چه کنم که روزگار مرا به عقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده، همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم از روشنائی من استفاده کنند و روزگار، هر ناکسی را که بخواهد روی کار بیاورد.

جهت: جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است و اختصاص به علامه مجلسی قدس سره القدوسی ندارد، بلکه عموم شیعیان نقل نموده اند. چون نمی خواهم خلاف عهد نموده، فلذا اقوال عموم علماء شیعه را می گذاریم و نقل اقوال علماء خودتان را می نمایم.

در اسناد حدیث حب علی حسنة از کتب اهل تسنن و معنای آن

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید، امام احمد بن حنبل در مسند^(۱) و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب^(۲) و سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع المودة^(۳) و نیز ضمن کنوز الدقایق شیخ عبد الرؤف المناوی المصری در از مناقب السبعین حدیث ۴۹ نقلاً از فردوس دیلمی از معاذ بن جبل و میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودة ششم از مودة القربی^(۴) و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبد الله طبری در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی^(۵) و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^(۶) و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب^(۷) و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول اکرم ﷺ روایت نموده اند که فرمود: **حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بَغْضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ**.^(۸)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲- مناقب، ص ۷۶، ح ۵۶.

۳- ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۶.

۴- مودة القربی، مودة ششم، ص ۲۰.

۵- ذخائر العقبی، ص ۹۱.

۶- مطالب السؤل، ص ۸۴-۱۰۸.

۷- کفایة الطالب، ص ۳۲۴.

۸- دوستی علی علیه السلام حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناهی باو ضرر نمی رساند و دشمنی علی گناهی است که با وجود آن هیچ عمل خیری نفع نمی رساند.

و نیز امام الحرم احمد بن عبد الله طبري شافعی در ذخائر العقبی^(۱) و ابن حجر در نقلاً از ملا و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة^(۲) ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر در تاریخ^(۳) خود از نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود: **حب علی بن ابی طالب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب.**^(۴)

ثالثاً کسانی که شَمّ فهم اخبار دارند، دقت کامل می کنند تا کشف حجب شده، معماً حل گردد، نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا به حقیقت معنای آن نرسیدند، فوری زبان طعن باز کنند و نسبت جعل بدهند. منفی بافی کار آسانی است، ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت. قرآن مجید در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) به ما دستور کافی داده که:

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۵)

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما و بسیاری از مردمان سطحی، معماً آمده اتفاقاً بسیار سهل و آسان است حلّ آن؛ زیرا وقتی مراجعه بقرآن مجید می کنیم، می بینیم گناهان را به دو قسمت تقسیم نموده: کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسیئه می نمایند؛ چنانچه در آیه ۳۱ سوره ۴ (نساء) صریحاً فرماید: **﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾**^(۶) پس به حکم همین آیه، اگر بنده از کبایر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود، از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی می شود و می آمرزد او را.

۱- ذخائر العقبی، ص ۹۲.

۲- ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۵، باب ۵۶، ح ۵۶.

۳- تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۵۲.

۴- دوستی علی ابن ابی طالب می خورد گناهان را همچنان که آتش هیزم را می خورد.

۵- سؤال کنید اهل ذکر را (مراد از ذکر قرآن یا رسول الله می باشد) اگر شما نمی دانید.

۶- اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن، ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) درگذریم و شما را بمقامی نیکو و بلند برسانیم.

در این حدیث هم می فرماید: دوستی علی علیه السلام یک حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی بآن ضرر نمی رساند.

حافظ: مگر نه این است که خداوند صریحاً می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^(۱). هر بنده عاصی و گنهگار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و بازگشت به سوی خدا نمود قطعاً آمرزیده می شود. پس فرقی ما بین کبیره یا صغیره نمی باشد.

کشف حقیقت

داعی: گویا آقا توجه بآیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمی نمودید.
اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذاشتم بلکه پروردگار متعال این فرق را گذارده.
ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بنده مؤمن گنهکاری که معتقد به غفاریت حق باشد، هرگاه نادم شد و توجه به حق نمود، خداوند غفار او را می آمرزد، ولی اگر بدون توبه از دنیا برود، در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب می نمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده، به مجازات خود رسیده در موقع حساب معفو می شود.
و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده، او را به جهنم می برند و به قدری که نافرمانی نموده، عذابش می نمایند آنگاه نجاتش می دهند.

ولی در سیئات و صغایر اعمال، اگر بی توبه از دنیا برود و محب علی علیه السلام باشد، خداوند او را عفو نموده، بمجازات عقبات بعد الموت نمی رسد و جحیم و جهنم نمی بیند او را داخل بهشت می نمایند؛ چنانکه فرمود: ﴿وَنُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا﴾.

و نفهمیدم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لا لایابالی گری دانسته اید؟ آیا در حدیث شریف، امر به سیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را

۱- به درستی که خداوند می آمرزد جمیع گناهان را. (سوره زمر، آیه ۵۳).

۲- سوره نساء، آیه ۳۱؛ و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم.

سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید؟ بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمی باشد إلاّ فکر و خیال بی جا و حال آنکه این حدیث شریف جلو ناامیدی بشر را می گیرد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفسند، وقتی مرتکب صغایری شدند، شیاطین جن و انس آنها را وسوسه می کنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید. چون غالباً جوان و جاهل و نادانند، فریب خورده، ناامید می شوند می گویند: ما که آمرزیده نمی شویم، پس چرا نفس خود را از هواهای کلی بازداریم. رفته رفته موجب طغیان و سرکشی می شود و از صغائر گذشته غرق در کبایر می شوند.

ولی امثال این حدیث، روزنه امیدی در دلها باز می کند و می فهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبّ و دوست علی علیه السلام باشد، به او ضرر نمی رساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش، وسایلی قرار داده حبّ و وداد علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار می دهد.

و إلاّ شیعه هرگز لایابالی نخواهد شد؛ چون وقتی به معنای تشیّع بر می خورد، می بیند که شیعه علی، یعنی پیرو علی علیه السلام آن کسی است که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را، پس اهل نجات است؛ چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علمای شما، بالفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول بعض از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنه^(۱)**.

پس اگر بخواهید ایراد بگیرید باین نوع از اخبار، بیشتر می توانید ایراد بگیرید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است، پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی می نماید و حال آنکه این طور نیست. شیعه، در اوّل تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر، بایستی معنای تشیّع را

۱- یا علی تو و شیعیانت رستگارانید در بهشت. (مراجعه شود به ص ۱۵۳ و ۱۵۶ همین کتاب).

بفهمد. وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام، آنگاه می فهمد پیرو علی علیه السلام آن کسی است که علماً و عملاً و قولاً و فعلاً کرداراً و گفتاراً مانند علی باشد یا جای پای علی علیه السلام بگذارد؛ یعنی آنچه علی علیه السلام نموده، بنماید و آن چه علی ترک نموده، ترک نماید، پس شیعه علی علیه السلام وقتی فهمید که علی علیه السلام مرتکب کبایر و صغایر نگردیده، بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده، سعی و کوشش می کند مانند مولای خود متصف به صفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید؛ چون قوه عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است، ندارد و به تمام معنی علی شدن کار مشکلی است، بلکه محال، سعی می نماید لا اقل مرتکب کبایر ابداً نشود و اصرار بر صغائر هم نمی نماید تا محبوب علی علیه السلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و جایز الخطاست، اگر سیئه و یا صغیره ای از او صادر گردد، به وسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مورد عفو و اغماض قرار می گیرد و اگر خدای نکرده بی توبه از دنیا رفت، به واسطه این محبت و دوستی، مسؤول صغایر و سیئات قرار نمی گیرد.

و اما معنای حدیث: **من بکی علی الحسین وجبت له الجنة** هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی می باشد و جوابی هم که الحال مطابقت با نظر اکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض می کنم. معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب می شود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر ناکس گریه کند بهشت که بر او واجب نمی شود بلکه هیچ نتیجه ای هم از گریه خود نمی گیرد.

حافظ: فرق بین کس و ناکس چیست که گریه برای کس نتیجه می دهد ولی بناکس نمی دهد؟

فرق بین کس و ناکس

داعی: گرچه در کلمه من موصوله کس و ناکس راه ندارد، ولی در معنای فارسی کس و ناکس می آید، لذا عرض می کنم کس، مؤمنی را گویند که موحد و خداپرست باشد، اصول عقاید را استدلالاً یا بنحو یقین دارا و معتقد به نبوت انبیای عظام من

آدم الی الخاتم باشد و خود را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء ﷺ بداند و بمعاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد ﷺ و عترت طاهره آن حضرت عقیده داشته، علی ﷺ و یازده فرزند بزرگوارش ﷺ را عباد صالحین و امام بر حق و نایب مناب رسول الله ﷺ بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است، زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد به کتب سماویه، حق و از جانب خدا بداند و بمندرجات آن معتقد و بدستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و ناکس، مسلمانی را گویند که صورتاً و اسماً مسلمان و بتمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا ببعض از آنها عمل و از بعض دیگر روی گردان باشد یا مرتکب بعض کبائر از قبیل قتل نفس یا شراب خواری و یا زنا و لواط کاری یا رباخواری و کم فروشی و امثال اینها گردد. چنین آدمی هر قدر هم گریه کند، برای او نتیجه ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکاه و غیره را نمی نماید، مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمم گردد بجبران ما فات و حق الناس را بصاحبانش برگرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند، وراثت آنها را فراهم نماید؛ آنگاه به وسیله گریه و محبت خاندان رسالت ﷺ جبران ما فات و عقب ماندگی های او گردد. و الاً اگر مثلاً نماز نخوانده یا روزه نگرفته یا مستطیع شده، حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس و یا زکاه گردیده، ادای وظیفه ننموده، آنگاه گریه کند، یا زنا و لواط کند و گریه کند، یا ربا بخورد و مال مردم را بحرام ببرد و معاملات ربوی بنماید و یا کم فروشی بنماید و گریه کند، ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند، به خیال آنکه اعمال زشت او به وسیله گریه عفو می شود، اشتباه رفته. آل محمد ﷺ از چنین اشخاصی بیزارند. گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد؛ چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی را مشروحاً گوشزد جامعه نموده ایم.

و الاً اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید، خیال کند گریه و یا زیارت آل محمد ﷺ جبران ما فات می کند و او را نجات می دهد باید دشمنان آل محمد ﷺ همگی بهشتی باشند، چون غالباً بر مظلومیت آل محمد ﷺ گریه

کردند.

چنانچه ارباب مقاتل در وقعة کربلا نوشته اند: و الله بکت و ابکت کل عدو و صديق.^(۱) دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند. پسر پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیر خوارش را کشتند، ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند. پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند، نفع و نتیجه ای ندارد تا مؤمن نگردند، گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ: اگر فرد مسلمانی معتقد به اصول عقاید و عامل به دستورات شرعیّه باشد، خود اهل نجات است، پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه و چه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغ گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند؟

اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری

داعی: بدیهی است مسلمان هرچند عامل کامل عیار باشد، معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است و جایز الخطا. اگر لغزش و خطاهائی از او سر زده و غافل بوده، حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم به وسایل و اسباب هایی آنها را عفو می کند.

گاهی حب علی بن ابی طالب را وسیله قرار می دهد؛ گاهی گریه بر مظلومیت حضرت سید الشهداء و خاندان رسالت و زیارت آن حضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را بمنزلة آب توبه قرار می دهد و از گناهان آنها می گذرد.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و صغیره ای از آنها صادر نشده، حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت به آن خاندان جلیل می باشد، وسیله ترفیع مقام آنها می شود.

۱- به خدا سوگند! (گریه میکردند و با گریه ایشان دوست و دشمن گریان شده بودند). (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹- بحارالنوار، ج ۴۵، ص ۵۹).

و اما اینکه فرمودید: در تشکیل این مجالس بنام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار چه اثر است. آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس، غافل می باشید. چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته می شود که این مجالس بدعت است، حاضر نمی شوید، یا اگر گاهی به جهاتی حاضر شوید، چون نظر سوء دارید، دقیقانه توجه نمی کنید تا آثار آن را ببینید.

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید، تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس، مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام است به این معنی که بنام آل محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل می گردد و به جاذبه آن خاندان جلیل، افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر می شوند، آنگاه خطبا و وعّاظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علما، ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان می کنند و آنها را بضررها و مفسد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا می نمایند و دلائل حقاّئیت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز می کنند و نتایج بسیار می گیرند.

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی، افرادی از بیگانگان اسلام قبول نمایند! چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و براه راست وارد گردند. در هر سالی به وسیله این مجالس و حضور در مجامع عزا و تأثیر آیات و اخبار و مواعظ جمعیت های بسیاری از مردمان لابلای و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترک معاصی داخل در حوزه اختیار گردند.

این است یک جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که علمای فریقین نقل نموده اند: **حسین منّی و انا من حسین؛^(۱)** حسین از من است و من از حسینم. یعنی احیای دین من بواسطه حسین است در زمان حیاتش جانبازی کرد و بنیروی مظلومیت، ریشه ظلم بنی امیه را کند؛ چه آنکه آنها می خواستند ریشه دین را

۱- البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۲۴- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

بکنند.

و هزار سال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل می شود، مردمان حاضر می شوند بوسیله مبلغین و ناطقین، پی بحقایق دین برده و قدم در صراط مستقیم می گذارند. این است مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام می باشد.

و نیز توضیحا عرض می کنم که محب و شیعه علی علیه السلام زائر و عزا دار حسین بن علی علیه السلام علاقه مندان و عشاق او، ترک واجبات نمی کنند و مرتکب کبائر معاصی نمی شوند؛ چون می دانند و بآنها گفته شده است که حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائر دین، شربت شهادت نوشید؛ چنانچه در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که می خوانیم: اشهد أنّك قد اقامت الصلاة و آتيت الزكاه و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و أطعت الله و رسوله حتى أتاك اليقين ^(۱).

و در اخبار معتبره فریقین از امّ المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **من زار الحسين به كربلا عارفا بحقه و جبت له الجنة** ^(۲).

و نیز می فرماید من بکی علی الحسین عارفا بحقه و جبت له الجنة ^(۳).

همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات، فرع بر معرفت خدا است، اگر خدا را کما ینبغی شناسد، قصد قربت پیدا نمی شود؛ لذا عبادات او هرچند کامل هم باشد، عاطل و باطل است.

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است، یعنی باید آن بزرگوار را پسر پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بداند که قائم بحق بوده و برای حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا

۱- شهادت می دهم که تو(ابا عبد الله) اقامه نماز و اداء زکاه نمودی و امر بمعروف و نهی از منکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ. (کامل زیارات، ص ۳۷۶).

۲- هر کس زیارت نماید حسین علیه السلام را در کربلا، در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می گردد.

۳- هر کس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف به حق آن بزرگوار باشد، بهشت بر او واجب می گردد.

گذارده، تارک واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج اَباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر خلاف طریقه و رویه مولای خود هرگز عمل نمی نماید.

نواب: قبله صاحب! گرچه ما معتقد هستیم که حسین، الشهید اهل حق و برای حق و به ناحق بدست عمّال بنی امیّه کشته شده، ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصاً جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل می کنند، می گویند: جنگ کربلا جنگ دنیایی بوده، یعنی حب ریاست و میل بخلافت حسین بن علی را به سمت کوفه کشانید، البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند. ناچار یزید و عمّالش مقابله با این فتنه کردند و به آن جناب پیشنهاد تسلیم (بلاشرط) و تبعیت از خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است، نمودند که بشام رود تا نزد خلیفه محترم باشد، یا سلامت به وطن بر گردد. آن جناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید. پس عزاداری برای چنین دنیا طلبی که برای حبّ جاه و ریاست کشته شده، معنی ندارد بلکه بدعت است!

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده بر گردند و بدانند که جنگ کربلا جنگ دنیایی نبوده، بلکه آن جناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا قیام نمود و جنگید تا کشته شد.

داعی: چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم می ترسم سخن طولانی شود و اسباب کسالت گردد.

نواب: خیر خیر! اَبداً کسل نمی شویم، بلکه با علاقه مفرطی میل به شنیدن این موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر به جواب باشیم. قطع بدانید جواب دادن به این قوم، و لو مختصر باشد، خدمت بزرگی است. تمنا می کنم بفرمایید.

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبوده

داعی: قبلاً عرض کردم، هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است. معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علیّ اعلیّ بر خاتم الانبیاء ﷺ نازل شده، مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه تصدیق آن است که هرچه در آن کتاب است، باید مورد ستایش و قبول باشد.

و اگر معترضین اهل ماده و عالم محسوس اند و دلائل محسوسه می خواهند، جواب آنها بسیار سهل است. اینک مختصراً باقتضای وقت مجلس که گذشته است، به هر دو جهت فقط اشاره می کنیم.

خمسة النجباء از هر عمل رجسی مبرا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است، نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست بریحانه رسول الله حسین بن علی علیه السلام دادن بر خلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسول ﷺ خدا نمودن است؛ چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب) شهادت به طهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش معراً و مبراى از هر رجس و پلیدی معرفی نموده، آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۱).

به اتفاق جمهور اکابر علمای خودتان از قبیل مسلم^(۲) و ترمذی^(۳) و ثعلبی^(۴) و سجستانی^(۵) و ابی نعیم اصفهانی و أبو بکر شیرازی و سیوطی^(۶) و حموی^(۷) و احمد بن حنبل^(۸) و زمخشری^(۹) و بیضاوی^(۱۰) و ابن اثیر^(۱۱) و بیهقی^(۱۲) و طبرانی^(۱۳)

۱- جز این نیست که خدا چنین می خواهد هر رجس و آلاش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیبی پاک و منزّه گرداند.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰.

۴- تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۳۶.

۵- سنن سبجستانی، ج ۲، ص ۲۹۲.

۶- در المنثور، ج ۱، ص ۱۹۸.

۷- فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۴.

۸- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.

۹- کشف، ج ۳، ص ۲۰۶.

۱۰- تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۱۱- تاریخ الکامل، ج ۵، ص ۴۱۲.

۱۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۵۰.

۱۳- المعجم الوسط، ج ۳، ص ۱۶۶.

و ابن حجر^(۱) و فخر رازی^(۲) و نیشابوری و عسقلانی^(۳) و ابن عساکر^(۴) و غیرهم که جمیعاً معتقدند و مبسوطاً آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده.

و این آیه شریفه ادلّ دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از ارجاس و پلیدی ها. بدیهی است، از اهمّ پلیدی ها، حب جاه و مقام و توجه به دنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا، یعنی علاقه ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: **حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**^(۵).

پس قطعاً ابا عبد الله الحسین علیه السلام حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه، جانبازی ننموده و اهل بیت خود را به اسارت نداده و اگر کسی با علم به این معنی آن حضرت را دنیا طلب بخواند، حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

قیام امام حسین علیه السلام برای ریاست و خلافت ظاهری نبوده

و اما فرقه دیگر، مردمانی هستند که طالب دلایل حسّی هستند. دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ بتمام آن دلائل نتوان استشهاد نمود، ولی من باب نمونه به مختصری اشاره می نمایم:

اولاً قیام حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام علیه یزید پلید، اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت، نبی مکرم امر بیاری آن حضرت نمی نمود؛ چنانچه اخبار بسیاری از طرق خودتان در این باب رسیده که یکی از آنها اکتفا می کنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده^(۶) از تاریخ بخاری و بغوی

۱- صواعق المحرقة، ص ۱۴۴.

۲- تفسیر رازی، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

۳- اصابة، ج ۸، ص ۲۶۵.

۴- تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۰۳.

۵- محبت و دوستی دنیا بالای همه بدیها است.

۶- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۸.

و ابن السکین و ذخائر العقبی^(۱) امام الحرم شافعی از سیره ملا و غیرهم نقل می نماید از انس بن حارث بن نبیه که گفت شنیدم از رسول اکرم ﷺ که فرمود:

انّ ابني هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و عمن معه^(۲).

پس معلوم می شود قیام آن حضرت در کربلا، قیام به حق بوده، نه حب ریاست مشئوم. از اینها گذشته، اگر معترضین فکر کنند، از خود عمل و حرکت آن حضرت، تا شهادت و اسیری اهل بیت طهارت، حق و حقیقت ظاهر و هویدا می باشد؛ زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید، هرگز با عیال و اطفال حرکت نمی کند اطفال صغیر و زن حامله و بچه شیر خوار با خود نمی برد، بلکه تنها و منفرد و با یک عده زبده سواران کاری حرکت می کند پس از آنکه بر دشمن غالب و محور کار بدستش آمد و روزگار بر وفق و مرامش شد، آنگاه عیالاتش را می طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت ابا عبد الله ﷺ با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت بقصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت، قطعاً به سمت یمن می رفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند آنجا را مرکز کار قرار داده، آنگاه با تجهیزات کامل و مجرد حملات خود را شروع می نمود.

چنانچه مکرراً، بنی اعمام و دوستان و برادران، این پیشنهاد را به آن حضرت نمودند و جواب یأس شنیدند؛ چه آنکه از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خبر نداشتند.

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الا الله بود

ولی خود آن حضرت می دانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمی شود، لذا

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۴۶.

۲- بدرستی که این پسر من حسین کشته می شود؛ در زمین کربلا پس هر کس از شما آن روز حاضر باشد، یاری کند حسین را. آنگاه نوشته است: انس بن حارث رفت بسوی کربلا و بدستور پیغمبر عمل کرد و کشته شد با ابا عبد الله الحسین ﷺ.

حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار زن و بچه، برای یک نتیجه نهایی اساسی بود؛ چون که امام می دید شجره طَیِّبه لا اله الا الله را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء ﷺ با خون جگرها غرس و آبیاری او را با خونهاى شهداء بدر و احد و حنین نموده و بدست باغبانی مانند علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد که از او نگهداری نماید، ولی به واسطه خارج نمودن باغبان عالم دانا را با ظلم و تعدی و تهدید به شمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او را از آب یاری شجره طَیِّبه، اساس و بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی می رفت. و لو آنکه گاه گاهی به توجه باغبان اصلی تقویتی می شد، ولی نه تقویت کامل حقیقی؛ تا آنکه زمام باغ بکلی بدست باغبانان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابو سفیان لعین که در آن موقع کور شده بود، دستش را گرفتند به مجلس آوردند، با صدای بلند گفت: یا بنی امیه تداولوا الخلافه فانه لا جنّه ولا نار^(۱).

و نیز گفت: یا بنی امیه تلقّفوها تلقّف الکره فو الذی یحلف به ابو سفیان ما زلت ارجوها لکم و لتصیرنّ الی صبیانکم وراثه^(۲).

به کلی آن قوم رسوای بی عقیده، تمام طرق را مسدود نمودند و دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجره طَیِّبه رو به ضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده، نزدیک بود شجره طَیِّبه لا اله الا الله بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات بباغش روی کرده، فوری باید در مقام علاج برآید و الا بکلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت.

۱- ابو سفیان تشجیع می کند فامیل خود را باینکه دولت بی پایان خلافت را دست به دست دهید؛ زیرا بهشت و دوزخی در کار نیست (یعنی دروغ است).

۲- ای بنی امیه، بکوشید و خلافت را مانند گوی به چنگ آورید. سوگند بآن چیزی که قسم می خورم به آن (مراد بتها است که همیشه بآن قسم می خوردند)؛ پیوسته طالب و شایق یک همچو سلطنت و پادشاهی برای شما بوده ام؛ شما هم آن را نگهبان باشید تا باولاد خود بارث برسائید. (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵).

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت بیابان عالم دین، حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام سپرده شده بود، متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه، کار را به جایی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود، بلکه قصد دارند شجره طیبه لا اله الا الله را از ریشه بکنند و دور بیندازند، قد مردانگی علم کرد فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لا اله الا الله بسمت کربلا حرکت کرد، ولی به خوبی می دانست بی آبی به ریشه درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارد احتیاج بتقویت قوی دارد.

چنانچه در علم عملی فلاح، رسم است وقتی فلاّحان و باغبانان دانشمند دیدند در حتی به کلی بی قوت شده تقویت قوی لازم دارد، علاج او را قربانی می کنند، یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح می کنند و با پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن می نمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم که باغبانی عالم بود، دید این شجره طیبه را به قدری بی آبی داده اند (به خصوص در سنوات اخیر و زمام داری بنی امیه) که به آب های معمولی و مبانی علمی، حیات پیدا نخواهد کرد فداکاری لازم است. قطعاً آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت بایستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه لا اله الا الله به سمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کوتاه نظران گویند: چرا از مدینه خارج شد؛ همان جا می ماند و کوس مخالفت می کوبید و قربانی ها را می داد؛ ولی نمی دانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می ماند، امر او بر مردمان فهیم عالم پوشیده می ماند و نمی دانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده. مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام به حق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارو نشان می دادند.

ولی آن یگانه راد مرد بینا، برای ظهور حق و حقیقت، در ماه رجب موقعی که مردمان برای عمره بمکه حاضر بودند، تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در

مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند، خطبه ها خواند و خطابه ها کرد. ندای حق و حقیقت را به سمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشته به ریشه شجره طیبّه لا اله الاّ الله می زند. گوشزد عامه مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد، عملاً اساس دین را از میان می برد؛ شراب می خورد؛ قمار می بازد؛ با سگ و میمون بازی می کند؛ احکام دین را زیر پا می گذارد؛ زحمات جدم پیغمبر را بر باد می دهد؛ من نمی گذارم دین جدم از میان برود؛ بر من واجب است فداکاری نمایم، جان می دهم و دین را حفظ می کنم.

پس قیام آن حضرت و خروج از مدینه بمکه و از مکه به سمت کوفه و عراق، برای حفظ شعایر دین و اعلام نمودن به جامعه بشریت، اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی دین بوده است. لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت می آمدند، عرض می کردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستادند، به بی وفایی معروف اند. و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دوانیده اند، نمی توانی مقابله نمایی؛ چون اهل حق کم اند. مردم عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح می شود. لذا اطراف آنها جمع اند نفع و غلبه با شما نخواهد بود. پس از این سفر صرف نظر نما و اگر هم مایل نیستی به ماندن و توقف در حجاز، پس برو بیمن که علاقه مندان به شما در آنجا بسیارند. مردمان غیوری هستند شما را تنها نمی گذارند. می توانی عمری را در آن صفحات به راحتی بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملاً پرده برداری نماید، لذا هر یک را بجوابهای مختصری ساکت می نمود. ولی به بعضی از اصحاب سر و اقارب محرم مانند برادرش محمد بن الحنفیه و این عم گرامش عبد الله بن عباس می فرمود:

“راست می گوئید. من هم می دانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود. منم برای فتح و غلبه ظاهری نمی روم، بلکه برای کشته شدن می روم، یعنی می خواهم به نیروی مظلومیت ریشه ظلم و فساد را برکنم.”

برای قوت قلب بعضی، حقیقت را آشکار نموده می فرمود: “جدم رسول خدا را در خواب دیدم به من فرمود: اخرج

الی العراق فانّ الله شاء أن یریک

محمد بن الحنفیه و ابن عباس عرض کردند: “اگر امر چنین است زنها را چرا می برید؟” فرمود: “جدم فرمود: انّ الله قد شاء ان يراهنّ سبايا.”^(۲) به امر رسول الله ﷺ آنها را برای اسیری می برم (یعنی نکات و اسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که متمم شهادت من، اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند بروند شام در مرکز خلافت و قدرت یزید، ریشه آنها را بکنند و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند؛ چنانچه عملی کردند. خطبه و خطابه بی بی عقیله بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء بیگانه و رجال از یهود و نصاری و خطبه و خطابه معروف سید السّاجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید، نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود.

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود: اَيُّهَا النَّاسُ اعْطِينَا سِتًّا وَ فَضَّلْنَا بِسَبْعٍ؛ اعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ - وَ فَضَّلْنَا بِأَنَّ النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا ﷺ وَ مِنَّا الصَّدِيقُ وَ مِنَّا الطَّيَّارُ وَ مِنَّا اسَدُ اللَّهِ وَ اسَدُ رَسُولِهِ - وَ مِنَّا سَبْطَا هَذِهِ الْأَمَّةِ وَ مِنَّا مَهْدَى هَذِهِ الْأَمَّةِ^(۳).

آنگاه شروع بمعرفی از خود نمود فرمود: “هر کس مرا می شناسد که می شناسد

۱- بیرون برو به سوی عراق، پس به دوستی که خدای تعالی میخواهد تو را کشته ببیند

۲- به دوستی که خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر ببیند (ینابیع المودة، ج ۳، ص ۶۰).

۳- ای مردمان! عطا کرده شده ایم (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) شش خصلت را و ترجیح داده شدیم بر سایر خلق به هفت فضیلت: عطا کرده شده ایم به علم و بردباری و جوانمردی و خوش رویی و فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنان.

و ترجیح و زیادتیی داده شده ایم (بر مردم) به اینکه از ما است پیغمبر برگزیده (حضرت محمد مصطفی ﷺ) و از ما است صدیق (امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام) و از ما است جعفر طیار و از ما است (حمزه) شیر خدا و رسول ﷺ و از ما است دو سبط این امت (حسن و حسین) و از ما است مهدی این امت (حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه).

و آن کس که مرا نمی شناسد، اینک حسب و نسب خودم را به آنها می رسانم. منم فرزند صاحب صفات و فضایل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان می نماید که وقت مجلس اجازه نقل تمام را نمی دهد) خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله ﷺ.

پس از آن، روی همان منبری که سالها شب و روز از زمان معاویه علیه الهاویه علنی و بر ملا مولانا و مولی الموحدين امیر المؤمنین علی علیه السلام را لعن و سب می نمودند و هزاران نسبتهای ناروا بآن حضرت داده بودند، در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمنها فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند بگوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود:

انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا اله الا الله انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله ﷺ بسيفين و طعن برمحين و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل ببدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين و قاصم الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكائين و اصبر الصابرين و افضل القائمين من آل يس رسول رب العالمين. انا ابن المؤيد بجبرئيل المنصور بميكائيل. انا ابن المحامي عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد اعدائه الناصبين و اخبر من مشى من قریش اجمعين و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين و اول السابقين و قاصم المعتدين و مبید المشركين و سهم من مرا می الله على المنافقين و لسان حكمه رب العالمين و ناصر دين الله و ولي امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه، سمح، سخي، بهلول، زكي، ابطحى، رضى، مقدم، همام، صابر، مهذب، قوام، قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا و امضاهم عزيمة و اشدّهم شكيمة اسد باسل يطحنهم في الحروب اذا از دلفت الاسنة و قربت الاعنة طحن الرحي و يذروهم فيها ذرو الريح الهشيم، ليث الحجاز، و كبش العراق، مكى، مدنى، حنفى، عقبى، بدرى، احدى، شجرى، مهاجرى، من العرب سيدها-و من الوغى ليثها-وارث المشعرين-و ابو السبطين الحسن و الحسين ذاك جدى على بن ابي طالب (عليه السلام) ^(۱).

۱- منم فرزند کسی که شمشیر زد بر بینیهای مردم تا گفتند لا اله الا الله؛ منم فرزند کسی که شمشیر زد پیش روی رسول الله به دو شمشیر (یعنی مدتی بشمشیر و مدتی به ذو الفقار) و نیزه زد بدو نیزه و هجرت نمود بدو هجرت. و بیعت نمود بدو بیعت. و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و حنین =

آنگاه فرمود: انا ابن خديجه الكبرى، انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن المذبوح من القفا، انا ابن العطشان حتى قضى، انا ابن من منعه من الماء و احلوه على سائر الوري، انا ابن من لا يغسل له و لا كفن يرى، انا ابن من رفع رأسه على القنا، انا ابن من هتك حريمه بارض كربلا، انا ابن من جسمه بارض و رأسه باخرى، انا ابن من سببت حريمه الى الشام تهدى. ثم انه صلوات الله عليه انتحب و بكى، فلم يزل يقول انا انا حتى ضج الناس بالبكاء و النحيب^(۱).

= و کافر نگشت بخدا چشم بر هم زدنی؛ منم فرزند صالح مؤمنان و وارث پیغمبران و براندازنده ملحدان و پادشاه مسلمانان و نور جهاد کنندگان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان (از خوف خدا) و صبرکننده ترین صبر کنندگان و بهترین نمازگزارندگان از آل یس رسول رب العالمین؛ منم فرزند مؤید به جبرئیل و منصور بمیکائیل؛ منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان و کشنده برگشتگان از دین (یعنی اهل نهروان) و شکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ جمل در بصره) و اهل بغی و طغیان (یعنی اهل جنگ صفین) و جهادکننده با دشمنان خود ناصبیها- و فخرکننده ترین همه کسانی که راه رفتند از طایفه قریش (یعنی افخر از همه قریش) و اول کسی که اجابت دعوت خدا و رسول او را نمود از مؤمنان و اول سبقت کنندگان بسوی ایمان و شکننده ظالمان و هلاک کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان و لسان حکمت پروردگار عالمیان و یاری کننده دین خدا- و ولی امر خدا و گلستان حکمت خدا و صندوق علم او جوانمرد با سخاوت گشاده رو و جامع جمیع خیرات اجتماعی پسندیده بطحا که اختیارا در جنگها پیش قدم بوده، پادشاه صبرکننده پاکیزه اخلاق، کثیر القيام، قطع کننده پشتها و متفرق کننده احزاب (فاسد)؛ کسی که به اثبات قدم، عنان اختیار نفس خود را در دست داشته و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر و عزمش از همه راسخ تر و شکیمه اش از همه کس محکم تر (یعنی مهمترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان)؛ شیر ژبان بود در میدان نبرد؛ خورد می کرد دشمنان را در جنگها وقتی که باو نزدیک می شدند (سواره و پیاده) با نیزه های خود و خورد و متفرق می ساخت آنها را همچنان که طوفان شنها و خار و خاشاک خشک را پراکنده می کند؛ شجاع ترین اهل حجاز و دلیرترین اهل عراق، مکی و مدنی و پاکیزه ترین افراد مسلمین در دین بیعت کننده در عقبه شهسوار بدر و احد و رادمرد بیعت شجره و یگانه فداکار مهاجرت و سید عرب و شیر میدانهای جنگ و وارث مشعرین و پدر دو سبط (پیغمبر ﷺ) حسن و حسین (علیهما السلام) اینست فضائل جد من علی بن ابی طالب (علیه السلام).

۱- منم فرزند خدیجه کبری؛ منم فرزند فاطمه زهرا (علیها السلام)؛ منم فرزند سر بریده از قفا؛ منم فرزند آن کسی که با لب تشنه از دنیا رفت؛ منم فرزند آنکه آب را از او منع کردند و حلال و مباح داشتند بر سایر خلق؛ منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند؛ منم فرزند آنکه سر مطهر او را بر نیزه بلند نمودند؛ منم فرزند آنکه حرم او را در زمین کربلا هتك حرمت نموده، اسیر نمودند؛ منم فرزند آنکه بدن مقدسش در جائی و سر مطهرش در جائی دیگر؛ منم فرزند آنکه حرم او را اسیر نموده، به شام آوردند. پس از آن امام (علیه السلام) با صدای بلند گریست و پیوسته انا انا فرمود. یعنی آن قدر از مفاخر و مدایح اجداد خود فرمود و مصائب پدر بزرگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه خروش از مردم برخاست همگی بگریه و ناله و فریاد مشغول شدند. (بحار النوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸-۱۳۹).

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام منعقد گردید، در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام بعد از نقل فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین در محضر دشمنان، آن قدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید صدای ضجه و شیون مردم شام برخاست قسمی که یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند، از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آن حضرت، مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد (که یزید ناچار شد از روی سیاست، اظهار ندامت نمود و عبید الله بن مرجانه لعنه الله را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده) تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیه سرنگون گردید که الی الحال در شام و پایتخت ظالمانه آن قوم فاسد، قبری از بنی امیه وجود ندارد، ولی قبرستان بنی هاشم مورد توجه شامیان و قبور بسیاری از عترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مزار هر عارف و عامی از شیعه و سنی می باشد.

خلاصه تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته اند که آن حضرت از مدینه تا بمکه و کربلا پیوسته کنایتاً و صراحتاً خبر شهادت خود را می داد و به مردم می فهماند که برای کشته شدن می رود.

از جمله خطبه مفصلی است که روز ترویه در مکه معظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه، خبر شهادت خود را علنی داد که بعد از حمد پروردگار متعال و درود بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **خَطَّ الْمَوْتَ عَلَيَّ وَلَدَ آدَمَ مَخْطُ الْقَلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاهِ وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَى اسْلَافِي اِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَخَيْرٌ لِي مَصْرَعُ اَنَا لَا قِيَةَ كَاتِيَّ بِأَوْصَالِي يَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ التَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَا ^(۱)**.

۱- مرگ بر فرزندان آدم چنان بسته است که قلاده بگردن دختر جوان و چه قدر آرزومندم بصحبت گذشتگان خود، چنانکه یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیده و پسندیده گشت زمینی که پیکر من در آن افکنده شود. باید بدان زمین برسم و گوئی می بینم بند بند مرا گرگان بیابانها از یکدیگر جدا می کنند میان نواویس و کربلا. (کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۳۹- بحار النوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶).

با این قبیل جملات، به مردم می فهماند که من بکوفه و مقرّ خلافت نخواهم رسید، بلکه بین نوایس و کربلا کشته خواهم شد، به دست گرگهای خون آشام؛ مراد از گرگها اشاره ایست که بقتله خود از بنی امیه و غیره می نماید که مانند گرگهای خونخوار ما را قطعه قطعه نموده، به قتل می رسانند.

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار می رساند که امام حسین به قصد شهادت حرکت فرمودند، نه به قصد ریاست و خلافت. در تمام راه بطرق مختلفه خبر مرگ خود را می داد و در هر منزل اصحاب و احفاد خود را جمع می کرد و پیوسته می فرمود: “از پستی و بی قدری دنیا همین قدر بس که سر یحیی را بریدند برای زن زنا کاری به هدیه بردند. عن قریب سر من مظلوم را هم از بدن جدا و برای یزید شراب خوار می برند.”

آقایان! فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه، حرّ بن یزید ریاحی با هزار سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد: “امر عبید الله است شما را نگاهدارم و نگذارم بکوفه بروید و با شما باشم تا امر امیر برسد”، چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حرّ گذارد. قطعاً اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت، تسلیم لشکر حرّ نمی شد، در حالتی که با حرّ بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یک خود یک تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود، علی القاعده می بایستی آنها را پراکنده و خود را به مرکز حکومت (کوفه) می رساندند، مردم هم که منتظر بودند، تشکیلات و تجهیزات خود را محکم و مشغول مبارزه می شدند، تا آنکه غالب آیند، نه آنکه در مقابل گفتار حرّ تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک بدشمنان برسد و کار را بر پسر پیغمبر سخت نمایند.

آقایان اگر بقرائن مطلب خوب دقت کنید، جواب خود را به خوبی بدست می آورید و می دانید که آن حضرت بقصد دیگری طی مسافات نمود؛ زیرا اگر خیال ریاست داشت، در موقعی که محاصره دشمن در انتها درجه شدت رسیده و فرسنگ ها اطراف او را قوای قویّه دشمن گرفته، وسایلی فراهم نمی کرد که جمعیت قلیل و نفرات آماده خود را متفرق نماید.

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا، بزرگتر دلیل بر اثبات مدعای ما است. زیرا تا شب عاشورا هزار و سیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت آن حضرت بودند. ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء، حضرت بر روی کرسی قرار گرفت، خطبه مفصّلی ادا نمود ضمن خطبه، صریحاً کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند حضرت فرمود: “کسانی که به خیال ریاست و حکومت دنیوی آمده اند، بدانند که فردا هر کس در این زمین باشد، کشته خواهد شد و این مردم جز من، احدی را نمی خواهند. من بیعتم را از گردن شما برداشتم. تا شب است برخیزید و بروید.”

هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند برای آن حضرت باقی نماند مگر ۴۲ نفر؛ ۱۸ نفر بنی هاشم، ۲۴ نفر اصحاب. بعد از نصف شب سی نفر از شجاعان لشکر دشمن به قصد شبیخون آمدند، وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند، مجذوب و وار باردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنابر اشهر، ۷۲ قربانی های حق گردیدند که اکثر آنها زهّاد و عبّاد و قاریان قرآن بودند.

اینها تمام دلائل و قرائن واضحی است که می رساند آن حضرت به قصد انقلاب و حبّ جاه و ریاست و رسیدن به مقام خلافت حرکت نفرموده، بلکه صرفاً هدفش ترویج دین و مقصدش حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده. آن هم به طریقی که جان بدهد و با جان بازی نمودن، پرچم لا اله الاّ الله را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید؛ زیرا نصرت و یاری دین، گاهی به کشتن است و زمانی به کشته شدن. فلذا آن حضرت دامن همّت بر کمر زد و مردانه قیام کرد، با نیروی مظلومیت و دادن قربانیهای بسیار، مخصوصاً اطفال صغار ریشه ظلم و فساد بنی امیّه را کند، به قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاء کلمه طیبّه لا اله الاّ الله و آبیاری

شجره مقدسه اصلها ثابت در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است، حتی بیگانگان از دین، روی برهان و دلیل، اقرار به این معنا دارند.

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین (علیه السلام)

در دائره المعارف قرن نوزدهم فرانسه، مقاله ایست از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان (سه شهید). بسیار مفصل است که خلاصه آن اینست که نوشته سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاى کلمه حق جان بازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جان بازان گوی سبقت ربودند:

اول، سقراط حکیم یونانی در آتن؛

دوم، حضرت مسیح بن مریم (علیه السلام) در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی می باشد و الا در عقیده ما مسلمین حضرت مسیح مصلوب و مقتول نگردیده به صریح آیه ۱۵۷ سوره ۴ (نساء) که فرموده: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ (۱۵۷) ﴿بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ﴾^(۱).

سیم، حضرت حسین (علیه السلام) فرزند، زاده محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیغمبر مسلمانان.

آنگاه نوشته است:

“هرگاه به تاریخ حالات و چگونگی شهادت و جانبازی هر یک از این سه نفر شهید سعید، آگاهی حاصل گردد، تصدیق می شود که جان بازی و فداکاری حضرت حسین (علیه السلام) از آن دو نفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است. به همین جهت ملقب گردید به سید الشهداء؛ زیرا سقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق بتفدیه جان خود حاضر شدند، ولی حضرت حسین (علیه السلام) جلای وطن اختیار نمود، در بیابانی دور از جمعیت، در محاصره دشمن واقع و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر یک از آنها، از سر دادن خودش مهمتر بوده، فدای حق نمود، بدست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود. بزرگترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین مسلمانها، قربانی دادن بچه شیرخواره اش

۱- (عیسی بن مریم را) نکشتند و نه بدار کشیدند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم بآن نبودند جز آن که از پی گمان خود می رفتند و بطور یقین (شما مؤمنین بدانید) که مسیح را نکشتند، بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد.

بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد بچه شیرخواری را برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیاورند و آن قوم دغا، عوض دادن آب او را طعمه تیر جفا قرار دهند. این عمل دشمن اثبات مظلومیت حسین را نمود و به همین نیروی مظلومیت، بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان نمود در اثر جانبازیهای او و اهل بیت بزرگش، دین محمد ﷺ حیات نوینی بخود گرفت - انتهی."

دکتر ماربین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپایی، همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء ﷺ و فداکاری های آن بزرگوار، سبب حیات دین مبین اسلام گردید؛ یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود، والا اگر خدمات و قیام بحق آن حضرت نبود، بنی امیه اساس دین توحید را بکلی از میان می بردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمی گذاردند.

نتیجه مطلوب؛ کشف حقیقت

پس نتیجه عرایض این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء ارواحنا فدا که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است، قیام و جنگ دینی بوده است. لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان به آن حضرت، وقتی می شنوند که آن حضرت با یزید جنگید، برای آنکه عمل به منکرات می نمود، متوجه می شوند که عمل بمنکرات مرضی آن حضرت نخواهد بود، لذا هرگز گرد محرّمات و منکرات که مکره طبع آن بزرگوار است، نمی گردند و عمل بواجبات را بر خود فریضة حتمی قرار می دهند. وقتی می شنوند و در کتب مقاتل و تواریخ می خوانند که آن حضرت روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصایب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد، نمازش را ترک نکرد حتی نماز ظهر را به جماعت خواند، البته جدّیت در اداء واجبات بلکه نوافل و مستحبات می نمایند تا مورد توجه و محبوب آن حضرت گردند که محبوب آن حضرت قطعاً محبوب خدای تعالی می باشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید، خلاف حقیقت و مغالطه کاری. است اشتباه فرمودید و تعبیر بی جا نمودید، بلکه بر خلاف گفته شما و امثال شما، این قبیل احادیث، تحریک قوای روحی شیعیان را می نماید و آنها را آماده عمل

می کند، مخصوصاً که گویندگان و خطبای قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آن حضرت را کما ینبغی بیان نمایند، نتایج بسیار نیکویی گرفته می شود؛ چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم، به واسطه هجوم مردم در این مجالس، جوانان بسیار فریب خوردگان شیطان، از برکت وجود آن حضرت و مجالسی که به نام آن بزرگوار منعقد می شود، در اثر بیانات و عاظ و تبلیغ مبلغین عظام، به راه راست و صراط مستقیم وارد و تائب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

(سخن که باینجا رسید اکثر آقایان با چشم گریان حالت سکوت به خود گرفتند عازم شدیم جلسه را ختم نمائیم).
نواب: علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته، جناب قبله صاحب ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرد شریف فداکاری را که ریحانه رسول الله ﷺ بوده به همین مختصر بیاناتتان آن طوری که بوده به ما شناسانیدید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید. جدّت رسول خدا به شما عوض عنایت فرماید! گمان نمی کنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد. خدا از شما راضی باشد و شما را مشمول مرحام و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.

و واقعاً خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کورکورانه تحت تأثیر گفتار اشخاص، از فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجائی که از روی تعصّب بما می کردند و می گفتند که زیارت آن مولی و رفتن بمجالس عزا بدعت است.
واقعاً عجب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت می نماید و بحقیقت اهل بیت پیغمبر و خدمتگزاران بشرع و شریعت آشنا می کند.

در ثواب و فواید زیارت

داعی: این جمله ای که راجع به بدعت عزاداری آل محمد و عترت طاهره

رسول اکرم ﷺ و زیارت قبور آنها فرمودید، قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسنن هم عادتاً پیروی از آنها نموده اند، بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا اهل بیت آن حضرت که عدیل القرآنند، درباره آن نرسیده باشد و حال آنکه در اخبار راجع به گریستن و زیارت آن حضرت، علاوه بر آنکه در کتب معتبره شیعه متواتراً رسیده، در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل نموده اند، موجود است که به بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودیم، اینک بواسطه ضیق وقت راجع به زیارت بنقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است، اکتفا می نمائیم.

یک روز رسول اکرم ﷺ در حجره ام المؤمنین عایشه تشریف داشتند. حسین عاشق وارد شد. پیغمبر ﷺ او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه عرض کرد: “پدر و مادرم فدای تو باد چقدر حسین را دوست می داری!” حضرت فرمود: “مگر نمی دانی که او پاره جگر و ریحانه من است.” آنگاه آن حضرت گریست، عایشه از سبب گریه سؤال نمود. فرمود: “جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسینم می زنند.” عایشه عرض کرد: “مگر او را می کشند؟” فرمود: “آری با لب تشنه و شکم گرسنه شهید می کنند. شفاعت من هرگز به آنها نمی رسد، خوشا به حال کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند!” عایشه عرض کرد: “یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود؟” فرمود: “اجر یک حج من.” عایشه از روی تعجب عرض کرد: “یک حج شما؟” فرمود: “ثواب دو حج من.” عایشه بیشتر تعجب کرد. حضرت فرمود: “ثواب چهار حج من.” پیوسته عایشه تعجب می نمود و پیغمبر ﷺ ثواب را زیاد می نمود تا رسید به جایی که فرمود: “عایشه هر کس حسین مرا زیارت کند خداوند ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن زائر می نویسد.” دیگر عایشه سکوت کرد ^(۱).

شما را به خدا آقایان انصاف دهید! چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد. قطعاً مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و

۱- معجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۷.

تعبیر به بدعت نمودن، دشمنی با آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام طاهرینش می باشد.

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام

علاوه بر فواید معنوی و اجور اخروی توجه بمنافع ظاهری که در زیارت قبور ائمه طاهرین علیهم السلام ملحوظ است، هر انسان عاقلی را تحریک می کند که از این عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار می گردد، صرف نظر نکند.

شما اگر به آن اعتبار مقدسه مشرف گردید، بالحسّ و العیان مشاهده می نمائید در ۲۴ ساعت (به استثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارکه برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته می گردد) از دو ساعت به طلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال باذکار و اوراد و ادعیه می باشند. کسانی که در بلاد و اوطان خود توفیق عبادات بسیار ندارند، مگر ادای واجبات، ولی در آن امکنه مقدسه به عشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت به طلوع فجر مشرف گردیده، توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و گریه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی می شود که وقتی با اوطان خود برگشتند، پیوسته سرگرم عبادات و ترک معاصی می باشند و اداء نوافل و قضاء نمازها را با اشتیاق تمام به جای می آورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار می گردد و توفیق جبری پیدا می نمایند و سرگرم اقسام عبادات می شوند، بدعت است. که در هر شبانه روزی اقلّ سه مرتبه سحرها و ظهرها و سر شبها هر مرتبه اقلّ دو، سه ساعت به اقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و اذکار و اوراد پرداخته و خود را مشمول مراحم و الطاف حضرت پروردگار قرار دهند؟! اگر هیچ اثری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود، مگر همین توفیق جبری و سرگرمی به اقسام عبادات، کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند برفتن زیارت تا باین وسائل و سرگرمی به عبادات (که در بلاد و اوطان شان بواسطه اشتغال بامور دنیوی توفیق کامل پیدا نمی نمایند) رابطه با یزدان پاک را که اساس تمام

خوش بختی ها است، محکم نموده، صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن، کدام محل مقدسی را می توانید بما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام در ۲۴ ساعت، اشتغال به عبادات داشته باشند، جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق می شوند در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابو حنیفه می باشد، همیشه درهای آنها بسته، فقط موقع نماز در مسجدهای مجاور قبر آنها باز می شود یک عده مخصوصی می آیند نماز خوانده و متفرق می شوند.

در شهر سامرا که مدفن دو امام بر حق شیعه، حضرت هادی علی النقی (علیه السلام) (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی (علیه السلام) (امام یازدهم) می باشد، تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنن هستند، مقارن طلوع فجر بزحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه، درب حرم را باز می کنند، ولی یک نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم در کنج و زوایای آن مسجد به عبادت مشغول باشند. حتی خدام هم که در را باز می نمایند می روند و می خوابند، ولی شیعیان در اطراف حرم با شوق و ذوق تمام مشغول عبادتند. این است آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان می گردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب! دو شهر پهلوی یکدیگر می بینید بفاصله دو فرسنگ یعنی کاظمین و بغداد که اولی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر (امام هفتم) و ابا جعفر محمد بن علی الجواد (امام نهم) (علیه السلام) می باشد و دومی مرکز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام اعظم شما ابو حنیفه می باشد، مورد دقت قرار دهید تا پی بتعالیم عالیه پیشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و بچشم خود ببینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه به زیارت آن دو قبر انور، مردم کاظمین و زوار چگونه اول شب را زود بخواب رفته و دو ساعت به طلوع فجر مانده با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحرخیزی آماده و بیدارند. حتی عده بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند ولی منزلهایشان در کاظمین است، وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند. ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی

و گناهان و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب: واقعا جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کورکورانه بدون تحقیق بدنبال اقوال اشخاص می رویم. چند سال قبل قافله ای از اینجا حرکت کرد که من بنده هم بدبختانه با آنها بودم. رفتیم بغداد زیارت امام اعظم ابو حنیفه و جناب عبد القادر -رضی الله عنهما- ولی یک روز که بنده به تماشای کاظمین رفتم و برگشتم، مورد حملات سخت رفقا واقع شدم. الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبد القادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر، جایز و موجب ثواب باشد که در هر سال جماعتی از ما زیارت آنها می روند که قطعاً خبری از پیغمبر ﷺ درباره آنها نرسیده. ولی زیارت ریحانه رسول خدا، فداکار مجاهد فی سبیل الله که پیغمبر ﷺ آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن، بدعت باشد!

الساعة تصمیم قطعی گرفتم که ان شاء الله اگر زنده ماندم، امسال قربه الی الله و طلباً لمرضاته زیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته های ما بگذرد. امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص می شویم تا فردا شب ان شاء الله.

فهرست مطالب

.....	سخن مؤسسه	۵
.....	کتاب “شب های پیشاور”	۶
.....	امتیاز های چاپ حاضر	۷
.....	سرآغاز	۹
.....	اعتراض اهل ادب و جواب به آنها	۱۱
.....	اعتراض اهل خبر و جواب به آنها	۱۲
.....	اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها	۱۲
.....	غرض ورزی دکتر هیکل مصری	۲۰
.....	احمد امین مصری و فجر الاسلام	۲۲
.....	جواب کاشف الغطاء باحمد امین در کتاب اصل الشیعه	۲۳
.....	مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات ^(۱) آن	۲۶
.....	نماز خواندن ابی بکر با امت (به فرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود	۲۹
.....	منصفانه قضاوت کنید!	۳۰
.....	طول عمر حضرت مهدی خرق عادت است	۳۵
.....	نصاری در مسجد پیغمبر آزاد به ادای فریضه بودند ولی شیعیان مسلمان در ادای فرائض و نوافل در مساجد مسلمین	
.....	آزاد نیستند	۳۷
.....	احمد کسروی و ترهات آن و اشاره به جواب مقالات او	۴۲
.....	علت چاپ این کتاب	۴۵
.....	مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است	۴۶
.....	اشاره بغلط کاری احمد امین و جواب آنها	۴۷
.....	اشاره به غلطگوئیهای کسروی و جواب آنها	۵۶
.....	کتب علماء عامه در فضائل عترت و اهل بیت طهارت	۶۱

۶۳.....	اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل عترت و اهل بیت طهارت علیه السلام
۶۷.....	اخبار در فضائل عترت و اهل بیت طهارت
۷۱.....	اخبار بوجود حضرت مهدی علیه السلام از طرق اهل سنت
۷۹.....	حدیث عجیبی در فضائل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی علیه السلام
۸۱.....	حملات کسروی بدین مقدس اسلام و جواب آن
۸۹.....	آغاز سفر
۹۲.....	(مجلس مناظره)
۹۳.....	جلسه اول) لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵
۹۷.....	تعیین نسبت خانوادگی
۹۸.....	سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر در باب ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله
۱۰۰.....	دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند
۱۰۴.....	پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را بجمع و تفریق ادا می فرمود
۱۱۱.....	سید امیر محمد عابد
۱۱۱.....	حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان
۱۱۳.....	سید امیر احمد شاه چراغ
۱۱۴.....	جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ
۱۱۵.....	پیدا شدن جسد شاه چراغ
۱۱۶.....	سید علاء الدین حسین
۱۱۷.....	ابراهیم مجاب
۱۱۸.....	فجایع اعمال بنی امیه
۱۱۸.....	وقعه شهادت زید بن علی علیه السلام
۱۲۰.....	شهادت جناب یحیی
۱۲۱.....	پیدایش قبر علی علیه السلام
۱۲۲.....	اختلاف مدفن علی علیه السلام

فرزندان ابراهیم مجاب.....	۱۲۴
سادات شیرازی در تهران.....	۱۲۶
جلسه دوم لیلہ شنبہ ۲۴ رجب ۱۳۴۵.....	۱۳۱
اشکال نمودن بر مذهب شیعه.....	۱۳۴
جواب باشکال تراشیهای مخالفین.....	۱۳۶
آیات و اخبار در تشریع مقام تشیع.....	۱۳۹
مقام سلمان و ابو ذرّ و مقداد و عمار.....	۱۴۵
علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء.....	۱۴۶
ظهور تشیع در دوره مغولها.....	۱۵۰
مناظره علامه حلی با قاضی القضاہ.....	۱۵۰
اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد.....	۱۵۳
تمام فساد و جنگها روی تفاخرات نژادی می باشد.....	۱۵۵
عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبد الله بن سبا.....	۱۵۶
اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن.....	۱۶۲
در معنای یس و این که س نام مبارک پیغمبر ﷺ می باشد.....	۱۶۳
مراد از آل یاسین آل محمداند.....	۱۶۴
صلوات بر آل محمد (ﷺ) سنت و در تشهد نماز واجب است.....	۱۶۶
جلسه سیم لیلہ یکشنبہ ۲۵ رجب ۱۳۴۵.....	۱۶۹
عقاید زیدیه.....	۱۷۲
عقاید کیسانیه.....	۱۷۳
عقاید قداحیه.....	۱۷۴
عقاید غلات.....	۱۷۵
عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه.....	۱۷۵
اشکال راجع به خبر معرفت.....	۱۷۹

جواب از اشکال.....	۱۷۹
اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم.....	۱۸۱
اخبار رؤیت الله تعالی از اهل سنت.....	۱۸۲
دلائل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی.....	۱۸۵
اشاره به خرافات صحیحین.....	۱۸۶
سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت.....	۱۸۸
انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است.....	۱۸۹
نسبت شرک دادن به شیعه.....	۱۹۳
اقسام شرک.....	۱۹۵
شرک در ذات.....	۱۹۵
عقاید نصاری.....	۱۹۶
شرک در صفات.....	۱۹۶
شرک در افعال.....	۱۹۷
شرک در عبادت.....	۱۹۸
در باب نذر.....	۱۹۹
شرک خفی.....	۲۰۱
شرک در اسباب.....	۲۰۲
شیعه از هیچ راهی مشرک نیست.....	۲۰۳
آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان.....	۲۰۴
آل محمد وسایط فیض حق اند.....	۲۰۶
حدیث تقلین.....	۲۰۷
دقت نظر خالی از تعصب موجب سعادت است.....	۲۰۸
بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خبر نموده اند.....	۲۱۰
خبر مضحک و اهانت بر رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم.....	۲۱۱

۲۱۳.....	در اسناد حدیث ثقلین
۲۱۵.....	حدیث سفینه
۲۲۱.....	دعای توسل
۲۲۴.....	شهادت شهید اول بفتوای ابن جماعه
۲۲۶.....	شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا
۲۲۷.....	گفتار نیک جبهه جلب مردم منصف
۲۲۸.....	اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغنه با ایرانیان
۲۲۹.....	تجاوزات خان خیوه بایران و فتاوی علمای اهل سنت بقتل و غارت شیعیان
۲۳۰.....	فتاوی علمای اهل سنت به قتل و غارت شیعیان و حملات عبد الله خان ازبک به خراسان
۲۳۰.....	رفتار امرای افغنه با شیعیان افغانستان
۲۳۱.....	تقدیر از امیر امان الله خان
۲۳۲.....	شهادت شهید ثالث
۲۳۳.....	اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن
۲۳۵.....	در آداب زیارت
۲۳۶.....	نماز زیارت و دعای بعد از نماز
۲۳۸.....	بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست
۲۳۹.....	به خاک افتادن و سجده نمودن برادران، یوسف را
۲۴۰.....	بقای روح بعد از فناى جسم
۲۴۲.....	اشکال به بقای روح و جواب آن
۲۴۲.....	ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم
۲۴۳.....	اقوال علمای الهی اروپا
۲۴۵.....	دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن
۲۴۷.....	دلایل بر کفر و ارتداد یزید
۲۵۰.....	جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید پلید

۲۵۱.....	قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید
۲۵۴.....	سرباز گمنام
۲۵۶.....	آل محمد شهداء راه حق و زنده هستند
۲۵۹.....	جلسه چهارم لیلہ
۲۵۹.....	دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵
۲۶۱.....	منت بر ما نهاده کشف حقیقت نمودید
۲۶۲.....	بحث در اطراف امامت
۲۶۲.....	بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت
۲۶۴.....	دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست
۲۶۵.....	امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف
۲۶۷.....	رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن ابو حنیفه را
۲۷۰.....	امامت در عقیده شیعه ریاست عالیہ الهیہ است
۲۷۲.....	مقام امامت بالاتر از نبوت عامہ است
۲۷۳.....	در اختلاف مراتب انبیاء
۲۷۵.....	خصیصہ نبوت خاصہ
۲۷۷.....	دلائل بر اثبات مقام نبوت از برای علی بحديث منزله
۲۷۸.....	اسناد حدیث منزله از طرق عامہ
۲۸۲.....	شرح حال آمدی
۲۸۳.....	سند حدیث منزله از عمر بن الخطاب
۲۸۴.....	حکم خبر واحد در مذهب جماعت
۲۸۸.....	اثبات منازل هارونی برای علی (ع)
۲۹۲.....	علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود
۲۹۵.....	به امر پیغمبر تمام درهای خانه ها بمسجد بسته شد مگر در خانه علی (ع)
۳۰۰.....	تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود

جلسه پنجم	۳۰۵
لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵	۳۰۵
کلمه منزله افاده عموم می کند	۳۰۷
حدیث منزله در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده	۳۱۰
خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را بگوساله پرستیدن	۳۱۱
مطابقه حالات امیر المؤمنین (علیه السلام) با هارون (علیه السلام)	۳۱۲
حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به خلافت	۳۱۴
احادیث مصرّحه بخلافت علی (علیه السلام)	۳۱۷
شیخ بازهم بصدا آمد	۳۲۳
احدی منکر فضل صحابه نیست ولی باید انتخاب افضل نمود	۳۲۳
نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است	۳۲۴
شرح حال ابو هریره و مذمت آن	۳۲۷
علی از حق و قرآن جدا نمی باشد	۳۲۷
مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین	۳۳۰
نسبتهای دروغ و تهمتهای علمای سنی به شیعیان	۳۳۱
تهمت های ابن عبد ربه به شیعیان	۳۳۱
تهمت های ابن حزم	۳۳۳
تهمت های ابن تیمیّه	۳۳۴
غلطکاری های شهرستانی	۳۳۹
اخبار در مذمت ابو هریره و حالات آن	۳۴۰
شرکت ابو هریره با بسر بن ارطاه در ظلم و کشتار مسلمین	۳۴۱
مردود بودن ابو هریره و تازیانه زدن عمر او را	۳۴۳
در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده: من از ابی بکر راضیم، آیا او هم از من راضی هست یا نه	۳۴۶
در جواب خبری که ابو بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشتند	۳۴۹

۳۵۲.....	در حدیث حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند
۳۵۴.....	در جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند
۳۵۴.....	فاطمه بهترین زنان عالم است
۳۵۸.....	اقرار شافعی بوجوب حب اهل البیت
۳۶۰.....	علی (علیه السلام) محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده
۳۶۲.....	حدیث طیر مشوی
۳۶۶.....	بیان حقیقت
۳۶۷.....	اهل ذکر آل محمداند
۳۶۸.....	نقل آیه در طریقه خلافت خلفاء اربعه و جواب آن
۳۷۱.....	استدلال بآیه غار و جواب آن
۳۷۴.....	شواهد و امثال
۳۷۶.....	ابراز حقیقت
۳۷۷.....	برصیصای عابد
۳۷۸.....	نزول سکینه بر رسول خدا بوده
۳۸۱.....	جلسه ششم
۳۸۱.....	لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵
۳۸۴.....	سیصد آیه در شأن علی (علیه السلام)
۳۸۶.....	علی (علیه السلام) اول مؤمن بر رسول الله ﷺ بود
۳۸۸.....	تربیت نمودن پیغمبر علی را از طفولیت
۳۸۹.....	سبقت علی (علیه السلام) در اسلام
۳۹۲.....	اشکال در ایمان علی (علیه السلام) چون طفل بوده و جواب آن
۳۹۴.....	ایمان علی (علیه السلام) در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او می باشد
۳۹۷.....	ایمان علی (علیه السلام) از فطرت بوده نه از کفر
۳۹۹.....	علی (علیه السلام) افضل از جمیع صحابه و امت بود

- نزول آیه در شأن علی لیلۃ الهجرة که در بستر رسول اکرم خوابید ۴۰۴
- اعتراف علمای سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار ۴۰۶
- در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده ۴۰۸
- اقرار عمر برتری علی (علیه السلام) را بر خودش علماً و عملاً ۴۰۹
- در اسناد گفتار عمر (لو لا علی لهلك عمر) ۴۱۰
- اشاره به بعض مواردی که علی (علیه السلام) خلفا را نجات داده و آنها اقرار نمودند که اگر علی نبود، هلاک شده بودند ۴۱۲
- در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد ۴۱۴
- بازهم بیان حقیقت ۴۱۵
- شکست أبو بکر و عمر در خیبر ۴۱۷
- علی محبوب خدا و پیغمبر بود ۴۲۲
- حدیث رایت در فتح خیبر ۴۲۳
- رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر ۴۲۸
- روی کار آوردن عثمان فساق بنی امیه را ۴۳۰
- بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند ۴۳۰
- حکم بن ابی العاص ۴۳۳
- ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند ۴۳۳
- غلطکاریهای عثمان موجب قتل او شد ۴۳۴
- ایجاد نارضایتی در مردم منجر به قتل عثمان شد ۴۳۶
- صدمه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را ۴۳۷
- مضروب شدن ابن مسعود و مردن او ۴۳۷
- مضروب شدن عمار بامر عثمان ۴۳۸
- اذیت و تبعید نمودن ابا ذر و وفات او در صحرای ربذه ۴۴۰
- ابی ذر محبوب خدا و پیغمبر و راست گوی امت بود ۴۴۲
- قضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید ۴۴۳

۴۴۵.....	اخراج ابی ذر اجباراً برنده
۴۴۶.....	آثار رحم و عطوفت از علی بن ابی طالب (علیه السلام)
۴۴۸.....	ادب نمودن عقیل را هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود
۴۴۹.....	عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه
۴۵۰.....	منع آب نمودن معاویه و عطوفت علی (علیه السلام) نسبت به او
۴۵۲.....	لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفضیم است
۴۵۲.....	نزول آیه ولایت در شان علی (علیه السلام) به اتفاق جمهور
۴۵۵.....	شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها
۴۶۲.....	شک نمودن عمر در حدیث پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
۴۶۲.....	وقعه حدیثیه
۴۶۴.....	گفتگوهای غیر منتظره
۴۶۷.....	جلسه هفتم
۴۶۷.....	لیلة پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵
۴۶۹.....	فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت
۴۷۱.....	اتحاد نفسانی پیغمبر و علی
۴۷۲.....	استشهاد به آیه مباهله
۴۷۳.....	مباحثه پیغمبر با نصاری نجران
۴۷۴.....	آماده شدن نصاری برای مباهله
۴۷۷.....	شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی
۴۸۱.....	چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی هم افضل از آنها می باشد
۴۸۱.....	سؤالات صعصعه از علی (علیه السلام) در عله افضل بودن از انبیاء و جواب آن
۴۸۵.....	علی مرآت جمیع انبیاء بوده است
۴۸۶.....	بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

۴۸۹.....	مخالفین گویند تمسک باجماع حق است؟
۴۹۱.....	دلایل بر رد اجماع
۴۹۵.....	گفتگوی اسامه با بازیگرها
۴۹۷.....	واقع نشدن اجماع باتفاق فریقین
۴۹۹.....	دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر
۵۰۰.....	در حدیث ثقلین و سفینه
۵۰۳.....	رد بر قول به اینکه چون أبو بکر سنا اکبر بود به خلافت بر قرار شد
۵۰۳.....	با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار می فرمود
۵۰۵.....	علی علیه السلام فارق بین حق و باطل است
۵۱۱.....	رد بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یک جا جمع نگردد
۵۱۳.....	بازهم بیان حقیقت در تعیین خلافت
۵۱۷.....	بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود
۵۱۹.....	دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر بمسجد بردند
۵۲۳.....	باید منصفانه قضاوت نمود
۵۲۷.....	اخبار سقط جنین فاطمه علیه السلام
۵۲۹.....	دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است
۵۳۱.....	اشکال در حدیث حب علی حسنه علیه السلام و من بکی علی الحسین وجبت له الجنه و جواب آن
۵۳۱.....	شیوع فحشا در بلاد اهل تسنن
۵۳۲.....	اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن
۵۳۴.....	در اسناد حدیث حب علی حسنه از کتب اهل تسنن و معنای آن
۵۳۶.....	کشف حقیقت
۵۳۸.....	فرق بین کس و ناکس
۵۴۰.....	اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری
۵۴۳.....	امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبوده

- ۵۴۴.....خمسة النجباء از هر عمل رجسی مبرا بودند
- ۵۴۵.....قيام امام حسين عليه السلام برای رياست و خلافت ظاهري نبوده
- ۵۴۶.....قيام امام حسين برای حفظ شجره طيبه لا اله الا الله بود
- ۵۵۶.....مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسين عليه السلام
- ۵۵۷.....نتیجه مطلوب؛ کشف حقیقت
- ۵۵۸.....در ثواب و فواید زیارت
- ۵۶۰.....اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار عليهم السلام

دستاور های علمی

مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام

- ۱- فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام: تألیف علامه محمد جواد مغنیه، مؤسسه سبطین علیهم السلام، چاپ سوم، (۶جلدی).
- ۲- قصص القرآن الکریم دلالیاً و جمالیاً: تألیف دکتر محمود البستانی چاپ دوم (۲ جلدی)
- ۳- محضرات امام الخوئی فی الموارث: به قلم سید محمد علی خراسان.
- ۴- أدب الشرعية الاسلامیة: تألیف دکتر محمود البستانی.
- ۵- بضعة المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم: تألیف سید مرتضی الرضوی، تحقیق ویرایش مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۶- التحمیات من علائم الظهور: تألیف سید فاروق بیاتی موسوی، چاپ سوم تحقیق و ویرایش مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۷- المولی فی الغدیر: تألیف گروه پژوهش ها و مطالعات مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۸- عقيلة قریش آمنة بنت الحسین: تألیف سید محمد علی الحلو، چاپ دوم تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۹- أنصار الحسین الثورة و الثوار: تألیف سید محمد علی الحلو، چاپ دوم تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۰- هویة التشیع: دکتر شیخ أحمد الوائلی، چاپ سوم تحقیق مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۱- معالم العقيدة الاسلامیة: گروه پژوهش و مطالعات مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۲- التحریف و المحرّفون: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۳- الحسن بن علی علیه السلام: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۴- الشیعه و فنون الاسلام: تألیف مرجع بزرگ شیعه سید حسن صدر، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۵- نحن الشيعة الامامية و هذه عقائدنا: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۶- لماذا اخترنا مذهب الشيعة الامامية: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۱۷- المثل الاعلی: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحیح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

- ۱۸- عصر الغيبة وظائف و الواجبات: تأليف شيخ على شطري، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیه السلام.
- ۱۹- بحوص عقائدية فی ضوء مدرسة أهل البيت علیهم السلام: گزیده ای از مباحث آیت الله العظمی خوئی.
- ۲۰- العروة الوثقی و التعليقات علیها: (گردآوری و تدوین ۴۱ تعلبکه بر کتاب العروة الوثقی توسط مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام ... الإمامة المبکرة: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام).
- ۲۱- الإمام الجواد علیه السلام ... الإمامة المبکرة: تألیف سید محمد علی الحلو، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۲- تفسیر القرآن للشریف المرتضی (جلد اول): گزیده آرای تفسیری سید المرتضی علم الهدی، گردآوری و سام الخطاوی، خزعل غازی، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۳- مع السنة أتباع المذاهب الأربعة: تألیف سید محمد الرضی الرضوی (معاصر)، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۴- لكل شیء علامة يعرف بها: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۵- أفضل كل شیء و أحسنه: تألیف سید محمد الرضی الرضوی، تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۶- هدية الزائرین و بهجة الناظرین (فارسی): تألیف مرحوم شیخ عباس قمی، تحقیق و تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۷- اطبیب البیان فی التفسیر القرآن، (فارسی، یک دوره جند جلدی در دست تحقیق و تصحيح): تألیف آیت الله سید عبد الحسین طیب، تحقیق و تصحيح مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۲۸- مهربان ترین نامه (شرح خطبه ۳۱ نهج البلاغة): تألیف سید علاء الدین موسوی اصفهانی.
- ۲۹- قطره ای از دریای غدیر: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۳۰- پرسش ها و پاسخ های اعتقادی: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.
- ۳۱- غربت یاس: گروه پژوهش ها و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطین علیهم السلام.

- ۳۲- روز شمار تاریخ اسلام: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۳- حجاب، حریم پاکی ها: گروه پژوهش و مطالعات - بخش فارسی، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۴- سکینه (س)، پرده نشین قریش: تألیف سید محمد علی الحلو، بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۵- فاطمه بنت اسد، حجر النبوة و الإمامة: گروه پژوهش و مطالعات مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۶- بیعت غدیر (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۷- گلستان حدیث (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۸- ریحانه نبی (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۳۹- دردانه نبی (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۰- پیامبر رحمت (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۱- بانوی بخشنده (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۲- امیر یتیم نواز (ویژ کودکان و نوجوانان): تألیف و نشر مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۳- قطره ای از دریای غدیر (أردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۴- شهادت حضرت فاطمه علیه السلام (أردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۵- مهربان ترین نامه (مشفقانه وصیت نامه) (أردو): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۶- سکینه (س)، پرده نشین قریش (انگلیسی): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۷- شهادت حضرت فاطمه علیه السلام (انگلیسی): بخش ترجمه، مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۸- مباحثی پیرامون امامت (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۴۹- مفاهیم قرآنی (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۵۰- علوم قرآنی (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .
- ۵۱- مباحثی پیرامون نبوت (انگلیسی): گروه پژوهش ها و مطالعات و ترجمه - بخش انگلیسی مؤسسه جهانی سبطين علیه السلام .